

Schuldburger

Ein wunderbarliche vnd furkweilige
History: Wie Schuldburger, einer auß der Stat
Manchen in Bayern/von den Türcken gefangen/
www.tahap.com Die Hendschafft geführet vnd wider
heimkommen ist/ sehr lustig
zu lesen.

سفرنامه یوهان شیلت برگر

بردگی و سفرهای یوهان شیلت برگر در ایران، اروپا، آسیا و آفریقا
(۱۴۲۷-۱۳۹۶ م. / ۸۳۱-۷۹۸ ق.)

نوشته: یوهان شیلت برگر

ترجمه: ساسان طهماسبی

استادیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور

تبرستان
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info

سفرنامه یوهان شیلت برگر

تیرستان
www.tabarestan.info
بردگی و سفرهای یوهان شیلت برگر در ایران، اروپا، آسیا و آفریقا
(۱۳۲۷-۱۳۹۶ م. / ۷۹۸۸۳۱ ق.)

نوشته

یوهان شیلت برگر

ترجمه

ساسان طهماسبی

استادیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۹۶

سرشناسه: شیلترگر، یوهانس
Schiltberger, Johannes.

عنوان و نام پدیدآور: سفرنامه یوهان شیلترگر: بردگی و سفرهای یوهان شیلترگر در ایران، اروپا، آسیا و آفریقا
(۱۴۳۷-۱۳۹۶ م. / ۱۸۳۱-۱۷۹۸ ق.) / نوشته یوهان شیلترگر؛ ترجمه ساسان طهماسبی.

مشخصات نشر: تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۲۸۸ ص.

شابک: 978-964-00-1876-7

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا.

یادداشت: عنوان اصلی: Bondage and Travels Johann Schiltberger.

یادداشت: کتاب حاضر از متن انگلیسی به فارسی ترجمه شده است.

موضوع: تیمور گورکانی، ۸۰۷-۷۳۶ ق.

موضوع: سفرها - متون قدیمی تا ۱۸۰۰ م.

موضوع: ترکیه - تاریخ - بایزید اول، ۱۳۸۹-۱۴۰۳ م.

شناسه افزوده: طهماسبی کهنیانی، ساسان، ۱۴۵۷ - مترجم.

رده‌بندی کنگره: ۷ ۱۳۹۵ س ۹ ش/ ۱۰۹۷ DSR

رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۶۶۱

شماره کتابشناسی ملی: ۴۴۳۹۰۸۵

تیرستان
www.tabarestan.info

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۰-۱۸۷۶-۷

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Johann Schiltberger, *The Bondage and Travels Johann Schiltberger*, London: The Hakluyt Society.



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران: خیابان جمهوری اسلامی، میدان استقلال، صندوق پستی: ۱۱۳۶۵-۴۱۹۱

سفرنامه یوهان شیلترگر

© حق چاپ: ۱۳۹۶، مؤسسه انتشارات امیرکبیر

نوبت چاپ: اول

نویسنده: یوهان شیلترگر

مترجم: دکتر ساسان طهماسبی

طراح جلد: محمدرضا نبوی

چاپ و صحافی: اسپید، تلفن: ۸۸۴۲۷۶۵۶

شمارگان: ۵۰۰

بها: ۲۵۰۰۰ ریال

تلفن مرکز فروش: ۰۲۱-۶۱۲۸

فروش اینترنتی: www.amirkabir.net

همه حقوق محفوظ است. هر گونه نسخه‌برداری، اعم از زیراکس و بازنویسی، ذخیره کامپیوتری، اقتباس کلی و جزئی (به‌جز اقتباس جزئی در نقد و بررسی، و اقتباس در گیومه در مستندنویسی، و مانند آنها) بدون مجوز کتبی از ناشر ممنوع و از طریق مراجع قانونی قابل پیگیری است.

فهرست

تبرستان

www.tabarestan.info

- ۹ مقدمه مترجم
- ۱۵ پیشگفتار مصحح
- ۲۱ کتاب‌شناسی (نسخه‌ها)
- ۳۱ مقدمه مصحح
- ۴۳ از طرف شیلت‌برگر خطاب به خواننده
- ۴۳ نبرد نیکوپولیس
- ۴۶ سرنوشت اسرای نیکوپولیس
- ۴۸ توسعه قلمرو بایزید در اروپا
- ۴۹ براندازی خاندان قرمان
- ۵۱ کشمکش بایزید با قاضی برهان‌الدین فرمانروای سیواس
- ۵۱ فرار ناکام اسرای مسیحی
- ۵۲ تسلط بایزید بر شهر سامسون
- ۵۲ نبرد مارها و افعی‌ها
- ۵۴ جدال عثمان بیگ قرابولوک با قاضی برهان‌الدین و بایزید
- ۵۷ کشمکش بایزید با ممالیک
- ۵۸ ممالیک مصر
- ۵۸ ویرانی سیواس به دست تیمور
- ۵۸ نبرد آنقره
- ۵۹ حمله تیمور به سوریه
- ۶۱ حمله تیمور به بغداد
- ۶۲ لشکرکشی تیمور به هندوستان صغیر
- ۶۳ ربوده شدن اموال تیمور به دست یکی از امرا
- ۶۴ قتل‌عام کودکان اصفهان به دست تیمور
- ۶۵ تیمور در راه چین
- ۶۵ مرگ تیمور

- ۶۶..... بازگشت قرايوسف به آذربايجان و کشمکش با تیموریان
- ۶۷..... قتل میرانشاه.....
- ۶۸..... پیروزی قرايوسف بر سلطان احمد جلایری.....
- ۶۸..... پیوستن به ابوبکر.....
- ۶۹..... بازگشت جگره به اولوس جوجی.....
- ۷۱..... سبک زندگی تاتارها و جغرافیای دینی و طبیعی اولوس جوجی.....
- ۷۳..... آشوب در اولوس جوجی پس از مرگ توقتمش.....
- ۷۴..... یک زن قدرتمند تاتار.....
- ۷۵..... کشورهای غرب دانوب.....
- ۷۵..... کشورهای شرق دانوب.....
- ۷۸..... داستان قلعه قرقی.....
- ۷۸..... داستان مرد فقیر و قلعه قرقی.....
- ۷۹..... سخن بیشتر در مورد قلعه قرقی.....
- ۸۰..... شهرهای ایران و مناطق پرورش ابریشم در ایران و سایر کشورها.....
- ۸۳..... توصیف برج بابل (دیوار بغداد).....
- ۸۴..... هندوستان و سمرقند.....
- ۸۵..... آداب و رسوم تاتارها.....
- ۸۶..... جغرافیای قلمرو تاتارها.....
- ۸۸..... ممالیک مصر.....
- ۹۰..... شاطرها و کبوترهای نامهرسان ممالیک.....
- ۹۱..... شیوه باریابی ممالیک.....
- ۹۲..... پلیکان.....
- ۹۲..... اماکن مذهبی کوه سن کاترین.....
- ۹۴..... درخت خشک.....
- ۹۵..... توصیف شهر اورشلیم و اماکن مذهبی آن.....
- ۹۸..... کشت و تجارت بلسان در مصر.....
- ۹۹..... چشمه و رودخانه‌های بهشتی.....
- ۹۹..... فلفل هندوستان.....
- ۱۰۰..... شکستن آینه اسکندریه به دست پادشاه قبرس.....
- ۱۰۱..... افسانه هیولای بزرگ.....
- ۱۰۲..... تعداد ادیان کفار.....
- ۱۰۳..... ظهور پیامبر اسلام.....
- ۱۰۴..... نمازها و عبادات مسلمانان.....
- ۱۰۷..... اعیاد مذهبی مسلمانان.....
- ۱۰۸..... احکام و قوانین اسلامی.....

۱۰۹.....	ممنوعیت شراب در اسلام.....
۱۱۰.....	پیمان اخوت مسلمانان.....
۱۱۰.....	مراسم مسلمان شدن مسیحیان.....
۱۱۱.....	رسوم پسندیدهٔ بازرگانان مسلمان.....
۱۱۱.....	باورهای مسلمانان در مورد عیسی مسیح.....
۱۱۲.....	مسیحیان از نگاه مسلمانان.....
۱۱۳.....	زبان‌های پیروان مذهب ارتدکس.....
۱۱۴.....	توصیف شهر قسطنطنیه.....
۱۱۶.....	اصول و مبانی مذهب ارتدکس.....
۱۱۸.....	بنای شهر قسطنطنیه.....
۱۲۰.....	توصیف ارمنستان.....
۱۲۰.....	چگونگی رواج مسیحیت در ارمنستان.....
۱۲۲.....	سن گریگوری و پاپ رم.....
۱۲۳.....	اژدها و اسب تک‌شاخ رم.....
۱۲۴.....	دین، آداب و اصول دینی ارمنی‌ها.....
۱۲۸.....	دلیل دشمنی ارمنی‌ها و یونانی‌ها.....
۱۳۰.....	بازگشت به وطن.....
۱۳۵.....	یادداشت‌ها.....
۲۶۵.....	فهرست منابع.....
۲۶۵.....	الف. منابع مصحح.....
۲۶۹.....	ب. منابع مترجم.....
۲۷۳.....	نمایه.....

تبرستان

www.tabarestan.info

مقدمه مترجم

تبرستان

www.abarestan.info

یوهان شیلت برگر یکی از اسرای جنگ بزرگ نیکوپولیس (۲۸ سپتامبر ۱۳۹۶/۱۶ ذی الحجه ۷۹۸ ق.) بود که به دلیل جوانی از مرگ گریخت در خدمت دولت عثمانی درآمد. سال‌های نخستین اسارت او در آسیای صغیر سپری شد، اما مسیر حوادث او را به شمال آفریقا، شبه جزیره عربستان، ایران، آسیای میانه، هند و در نهایت به روسیه کشاند و از آنجا موفق شد به اروپا فرار کند. شرح زندگی این سرباز آلمانی در طول این سال‌ها و سفرهای اجباری او در مقدمه مصحح، که متن را انگلیسی هم ترجمه کرده است، با تفصیل تمام بیان شده است؛ بنابراین نیازی به تکرار آن‌ها نیست و فقط به مطالبی پرداخته می‌شود که مصحح به آن‌ها توجه نکرده است، درحالی که پرداختن به آن‌ها برای نشان دادن اهمیت این کتاب ضروری به نظر می‌رسد.

وقتی شیلت برگر به اسارت درآمد، تیمور بر ماوراءالنهر، ایران و عراق عرب مسلط شده بود. مصر، سوریه و حجاز زیر سلطه ممالیک بودند. عثمانی‌ها بر بخش اعظم آسیای صغیر تسلط یافته و در حال گسترش قلمرو خود به سمت اروپا بودند. بنابراین شیلت برگر زمانی وارد سرزمین‌های اسلامی شد که سه قدرت اصلی یعنی تیمور، بایزید و ممالیک مصر برای گسترش قلمرو خود در حال جدال بودند.

شیلت برگر، شاهد این منازعات بوده و آن‌ها را به تصویر می‌کشد. گزارش‌های او با جنگ نیکوپولی آغاز می‌شود. نوشته‌هایش یکی از معتبرترین گزارش‌هایی است که از این جنگ مهم به جای مانده است. بنابراین، تمام پژوهش‌هایی که در این مورد انجام شده است به میزان زیادی به این گزارش اتکا می‌کنند. او بعد از خاتمه جنگ از مرگ نجات یافت و در کنار بایزید اول عثمانی، در بسیاری از وقایعی که تا جنگ آنقره در آسیای صغیر اتفاق افتادند، حضور داشت. در نتیجه، اطلاعات باارزشی درباره روند گسترش امپراتوری عثمانی در این دوره و برافتادن امیرنشین‌های آسیای صغیر و

ارمنستان صغیر در نوشته‌هایش یافت می‌شود. گزارش جنگ آنقره، آخرین بخش نوشته‌های شیلتبرگر درباره عثمانی‌هاست که با وجود اختصار، بسیار ارزشمند است.

نوشته‌های شیلتبرگر در مورد ایران با گزارش منحصر به فرد او از جنگ‌های عثمان بیگ قرایولوک، سرکرده آق قویونلوها، با قاضی برهان‌الدین، حاکم سیواس، شروع می‌شود. تصرف شهر سیواس به دست تیمور، دومین گزارش او در ارتباط با ایران است و با جنگ‌های تیمور و ممالیک مصر ادامه می‌یابد. فتوحات و ویرانگری‌های تیمور در شام و عراق، که در منابع تیموری به تفصیل بیان شده است، در این سفرنامه با مطالب متفاوتی همراه است. یادداشت‌های مرتبط با لشکرکشی تیمور به هند حاوی اطلاعات ارزشمندی است که در کتب تاریخ‌نگاری یافت نمی‌شود.

گزارش‌های شیلتبرگر در مورد تیمور تا مرگ او در مسیر لشکرکشی به چین ادامه می‌یابد. در مورد تیمور و یورش‌هایش داستان‌هایی را نقل می‌کند که اثبات صحت و بهیچم آن‌ها کار مشکلی است. به نظر می‌آید منشأ بعضی از آن‌ها شایعاتی باشد که در مورد آن جهانگشای خونخوار در میان مردم رواج داشته است. ماجرای قتل‌عام کودکان اصفهان، ارتباط زن جوان تیمور با یکی از امرایش و تأثیر آن بر سلامتی آن جهانگشای سالخورده و همین‌طور فریادهایی که بعد از مرگ تیمور از گور او شنیده می‌شد، نمونه‌هایی از این داستان‌های شگفت‌انگیز است. به خاطر حضور شیلتبرگر در کنار ابوبکر میرزا، یکی از نوادگان تیمور، در مورد وقایع پس از مرگ تیمور در غرب ایران و عراق هم اطلاعات ارزشمندی در این سفرنامه یافت می‌شود.

در گزارش‌های شیلتبرگر در مورد ایران، یک ابهام بزرگ دیده می‌شود و مصحح متوجه آن نشد. مشخص نیست شیلتبرگر چه زمانی ایران را ترک کرد و به اولوس جوجی رفت. مؤلف می‌گوید: بعد از قتل میرانشاه (۲۴ ذی‌القعدة ۸۱۰ ق.) به دست قرایوسف به ابوبکر ملحق شد و چهار سال ملازم او بود تا اینکه با جگره به اولوس جوجی فرستاده شد. اگر چنین باشد شیلتبرگر تا سال ۸۱۴ ق. در خدمت ابوبکر بود، ولی مشکل اینجاست که ابوبکر پس از قتل میرانشاه و از دست دادن آذربایجان به کرمان رفت و سال بعد (۸۱۱ ق.) در آنجا به دست سلطان اویس کشته شد. بنابراین شیلتبرگر دچار اشتباه شده است، مسلماً پیش از قتل میرانشاه از ابوبکر جدا شد و منظور او از اینکه چهار سال در کنار ابوبکر بود، سال‌های ۸۰۶ تا ۸۱۰ ق. است که ابوبکر در شمال غرب ایران حکومت می‌کرد.

اولین گزارش او در مورد اولوس جوجی، مربوط به شادی بیگ است که در سال ۸۱۱ ق. کشته شد، ولی اگر این نظر را بپذیریم با یک مشکل دیگر مواجه می‌شویم، زیرا شیلتبرگر داستان قتل سلطان احمد جلایری را برای ما روایت می‌کند که در سال ۸۱۳ ق. اتفاق افتاده است. اگر او در

ایران نبود، چگونه از وقایع ایران اطلاع داشت؟ مگر اینکه بپذیریم این خبر را از دیگران شنیده است، زیرا داستان قتل سلطان جلایری برای او و دیگران جذابیت داشت.

یکی از بخش‌های بارزش این سفرنامه، مطالب مربوط به ممالیک مصر است که با درگیری آن‌ها با عثمانی‌ها بر سر شهر ملطیه (ملاطیه) شروع می‌شود. شیلت‌برگر مدتی در قلمرو ممالیک بود. در نتیجه، شرح مفصلی در مورد شیوه‌های باریابی در دربار ممالیک، چگونگی تربیت کبوترهای نامه‌بر و کشمکش‌های خونین جانشینی در میان سلاطین ممالیک ارائه می‌دهد. گزارش‌های مربوط به بیت‌المقدس هم دارای اطلاعات ارزشمندی در مورد این شهر، مخصوصاً دربارهٔ جغرافیای مذهبی و اماکن مقدس مسیحی، یهودی و اسلامی آنجا است.

بخش قابل توجهی از گزارش‌های شیلت‌برگر به اردوی زرین اختصاص دارد. این گزارش‌ها به خاطر کمبود منابع درباره این شاخه از مغول‌ها بسیار ارزشمند و منحصر به فرد است. شیلت‌برگر شاهد نزاع‌ها و بی‌ثباتی در آنجا پس از مرگ توقتمش بود. گزارش‌های او درباره این منازعات در هیچ‌یک از منابع اسلامی یافت نمی‌شوند و نوشته‌هایش در مورد سبک زندگی و آداب رسوم مغول‌ها و جغرافیای اولوس جوجی برای آشنایی با فرهنگ و شیوه زندگی مغول‌ها و همین‌طور جغرافیای سیاسی و اقتصادی دشت قبچاق و جنوب روسیه بسیار بااهمیت است.

در بخش‌هایی از این سفرنامه به شهر قسطنطنیه، ارمنی‌ها و پیروان مذهب ارتدکس پرداخته می‌شود. گزارش‌های او در مورد شهر قسطنطنیه تصویری گویا از این شهر و امپراتوری رو به زوال بیزانس در اختیار ما قرار می‌دهد. علاقه مؤلف به دین مسیحیت و ارتباطش با ارمنی‌ها باعث شده گزارش‌های جالب توجهی دربارهٔ فرقه‌های ارتدکس و آداب و رسوم آنان ارائه دهد. نوشته‌های او در مورد تاریخچه مسیحیت در ارمنستان، اگرچه آمیخته با افسانه است، اطلاعاتی ارائه می‌دهد که برای آشنایی با تاریخ آن سرزمین مفید و ارزشمند است.

از وقایع سیاسی که بگذریم، شیلت‌برگر در ارتباط با اوضاع اقتصادی و جغرافیایی مناطقی که در آنان حضور داشت هم اطلاعات قابل توجهی ارائه می‌دهد. شرحی که او دربارهٔ بازرگانی و اقتصاد شهر تبریز و اوضاع تجاری سایر نقاط ایران در اختیار ما قرار می‌دهد، منحصر به فرد است، علاقه وی به محصولات صنعتی و کشاورزی سرزمین‌های اسلامی باعث شد اسامی تمام مناطق کشت و پرورش ابریشم را ذکر کند که در نوع خود جالب توجه است.

شیلت‌برگر به خاطر اقامت طولانی در میان مسلمانان، اطلاعات زیادی دربارهٔ دین اسلام و تاریخ آن به دست آورد. بارها شاهد اجرای مراسم و اعیاد مذهبی مسلمانان بود و به توصیف آن‌ها می‌پردازد، هرچند مشخص نیست در کدام شهر و کشور این مراسم را دیده است. باین‌وجود، نوشته‌های او برای

آشنایی با تاریخ، فرهنگ و آداب و رسوم اسلامی حائز اهمیت است. این یادداشت‌ها در مواردی مانند چگونگی مسلمان شدن مسیحیان منحصر به فرد و یا حداقل کم‌نظیر به حساب می‌آید.

گزارش‌های شیلرت برگر از منظر نگرش اروپایی‌های قرون وسطا نسبت به مسلمانان و دین اسلام بسیار با اهمیت است. به جرئت می‌توان گفت: این سفرنامه یکی از بهترین منابع موجود برای آشنایی با تقابل دین اسلام و مسیحیت در اواخر قرون وسطاست. مؤلف نوشته‌هایش درباره دین اسلام را با یک تقسیم‌بندی ناقص از فرقه‌های اسلامی شروع می‌کند و سپس به چگونگی ظهور پیامبر اسلام (ص) می‌پردازد. اطلاعات او در این مورد آمیخته با افسانه است و به نظر می‌آید تحت تأثیر داستان یوسف نبی قرار دارد. آنچه در این روایت بیش از همه برای شیلرت برگر مهم بوده و بر آن تأکید کرده خطری بود، که از همان ابتدای ظهور دین اسلام برای دین مسیحیت به وجود آمده است. از مسلمانان نقل می‌کند که در روز تولد پیامبر اسلام (ص) هزار و یک کلیسا فرو ریخت.

برای توجیه دشمنی دین اسلام و مسیحیت حادثه بنی قریظه و کشتار یهودی‌ها را تحریف می‌کند و می‌نویسد پیامبر اسلام (ص)، امام علی (ع) را به شبه جزیره عربستان فرستاد تا مسیحیان آنجا را به زور مسلمان کند. برای اثبات گفته‌هایش به قرآن استناد می‌کند و می‌نویسد: در قرآن آمده است در یک روز نود هزار نفر کشته شدند.

همیشه از واژه کفار برای اشاره به مسلمانان استفاده می‌کند، درحالی که یهودیان را یهودی می‌نامد. بارها سعی کرده است نشان دهد مسلمانان دشمنان اصلی مسیحی‌اند. نگرش منفی او نسبت به مسلمانان به گونه‌ای است که هرگز به روابط شخصی خود با آن‌ها اشاره نمی‌کند، درحالی که بدون شک در طول اقامتش در سرزمین‌های اسلامی روابط دوستانه‌ای با مسلمانان داشت و شاید هم به ظاهر مسلمان شده بود، زیرا هیچ‌گاه از رفتار ناخوشایند مسلمانان با خودش سخن نمی‌گوید.

آنچه باعث شده است شیلرت برگر چنان رویه خصمانه‌ای نسبت به دین اسلام و مسلمانان داشته باشد، خطر امپراتوری عثمانی برای دنیای مسیحیت بود. در واقع، شیلرت برگر بیش از آنکه به دلایل شخصی با مسلمانان دشمنی داشته باشد، تحت تأثیر گفتمان غالب در دنیای مسیحیت قرار گرفته بود.

جالب اینجاست که وی ضمن تأکید بر دشمنی جدی بین مسلمانان و مسیحیان دلیل ضعف مسیحیان را وجود اختلاف بین آن‌ها می‌داند و تلاش می‌کند هم‌کیشانش خود را از این نقطه ضعف آگاه و آن‌ها را به اتحاد علیه مسلمانان تشویق کند. در یک مورد می‌نویسد: مسلمانان بعد از اتمام نماز برای انتقام از مسیحیان دعا می‌کنند تا مسیحیان متحد نشوند. این‌گونه سخنان بدون شک صحت ندارد و فقط برای تحریک مسیحیان گفته می‌شد.

در جای دیگر به رواج فساد و بی‌عدالتی در میان مسیحیان و بی‌اعتنایی آن‌ها به تعالیم دین

خود اشاره می‌کند و معتقد است در صورتی که مسیحیان اصلاح شوند، می‌توانند بر مسلمانان غلبه کنند. برای تشویق مسیحیان به گفته‌های مسلمان استناد می‌کند و می‌گوید: در پیش‌گویی‌های مسلمانان آمده است که مسیحیان آن‌ها را از سرزمین‌هایی که تصرف کردند بیرون می‌کنند و بر بیت‌المقدس مسلط خواهند شد، اما تا زمانی که مسیحیان این‌گونه غرق فساد و اختلاف باشند، خطری آن‌ها را تهدید نخواهد کرد. مسلماً این نقل‌قول صرفاً برای دلگرمی مسیحیان بود.

در مجموع، یادداشت‌های شیلت‌برگر، اطلاعات بسیار باارزشی در مورد بخش‌های بزرگی از سرزمین‌های اسلامی و مسیحی در اختیار ما قرار می‌دهند. شاید به لحاظ وسعت سرزمین‌هایی که او دیده است، کمتر سفرنامه‌ای با آن قابل مقایسه باشد، ولی اثر او چند ایراد بزرگ دارد. نخست اینکه بر خلاف اغلب سیاحان، نوشته‌های او از هیچ نظم و ترتیبی پیروی نمی‌کند و به ندرت مسیر سفرهای طولانی او مشخص می‌شود و یا آن‌گونه که انتظار می‌رود کمتر به توصیف شهرها و روستاها می‌پردازد، زیرا به‌عنوان یک سرباز بیشتر درگیر جنگ و لشکرکشی بود و اغلب اوقات در اردوگاه‌ها به سر می‌برده و به ندرت وارد شهرها می‌شده است.

یکی دیگر از مشکلات بزرگ این سفرنامه این است که نویسنده با هیچ زبانی به غیر از زبان آلمانی و شاید ارمنی آشنایی نداشت. در نتیجه، تقریباً املائی تمام اسامی در سفرنامه او اشتباه است و شناسایی هویت بیشتر اسامی این سفرنامه بسیار مشکل و در مواردی غیرممکن به‌نظر می‌رسد. این مسئله در مورد اسامی مرتبط با حوزه‌های پیرامونی جهان اسلام، یعنی قلمرو اولوس جوجی و اروپای شرقی بسیار جدی‌تر است.

مصحح متن تلاش کرده است تا بعضی از اسامی را شناسایی کند و در بسیاری از موارد موفق بوده است، اما بخش اعظم اسامی را به حال خود رها کرده و در مواقعی نیز به علت عدم دسترسی به منابع اصلی دچار اشتباه شده است. نگارنده سعی کرده با مراجعه به منابع مختلف هویت و نوشتار صحیح این اسامی را شناسایی کند، ولی در بعضی از موارد این کار امکان‌پذیر نبوده است، لذا این دسته از اسامی به همان ترتیب نوشته شده‌اند و برای آشنایی خواننده املائی لاتین تمام اسامی در پاورقی ذکر شده است.

همان‌طور که در مقدمهٔ مصحح به‌طور مفصل نوشته شده است، اولین بار کارل فردریش نیومن^۱ متن کامل این سفرنامه را در سال ۱۸۵۹م. / ۱۲۷۶ - ۱۲۷۵ ق. تصحیح و چاپ کرد. این تصحیح با وجود آنکه نسبت به سایر چاپ‌های پیشین کامل‌تر بود، اما نقائص زیادی داشت، تا

اینکه جی. تلفر^۱ ویرایش نیومن را به زبان انگلیسی ترجمه کرد و با افزودن یادداشت‌های مفصل و همین‌طور آوردن یادداشت‌ها و نظرات پرفسور پی. براون^۲ بر ترجمه روسی سفرنامه، کامل‌ترین تصحیح را ارائه داد. هویت این مصحح مشخص نیست. نام کامل او روی جلد کتاب فرمانده جی. بوکان تلفر، ر. ن.^۳ ذکر شده است. لقب فرمانده نشان می‌دهد که پیشینه نظامی داشت و در ارتش امریکا یا شاید هم ارتش انگلستان خدمت می‌کرد، ولی به پژوهش‌های تاریخی و باستان‌شناسی علاقه‌مند بود و آن‌گونه که در یادداشت‌ها آمده است، علاوه بر تصحیح این اثر در کنگره‌های باستان‌شناسی در روسیه شرکت می‌کرد، و یکی از آثار او با عنوان *The Crimea and Transcaucasi* در بخش منابع مصحح ذکر شده است.

در پایان تذکر چهار نکته ضروری است: ۱. اشعار و جملاتی به زبان‌های آلمانی، تاتاری و ارمنی در متن آمده است و به دلیل آنکه مصحح آن‌ها را ترجمه نکرده، مترجم نیز با رعایت همان قاعده از ترجمه این اشعار و جملات خودداری کرده است. ۲. عناوینی که مؤلف برای تفکیک مباحث به کار برده است، در بسیاری از موارد گویای محتوای مباحث نیست یا با آن‌ها تناسب کافی ندارد، بنابراین مترجم در بسیاری از موارد عناوین را تغییر داده است تا خواننده بهتر بتواند از محتوای مباحث آگاه شود. ۳. تبدیل تاریخ‌ها به هجری قمری و همین‌طور ذکر نشانه‌های (ع) و (ص) پس از اسامی پیامبر اسلام (ص) و ائمه شیعه (ع) توسط مترجم انجام شده است. ۴. مطالبی که مترجم برای تصحیح متن به صورت پاورقی آورده است با افزودن (مترجم) از یادداشت‌های مصحح متمایز شده‌اند.

1. J. Telfer

2. P. Bruun

3. Commander J. Buchan Telfer, R. N

دنیا به مرحوم پرفسور کارل فردریش نیومن، مدیون است، زیرا گزارشی قابل فهم از سفرهای شیلت‌برگر ارائه داده است و قبل از اینکه نسخه هایدلبرگ^۱ را در سال ۱۸۵۹م. / ۱۲۷۶ - ۱۲۷۵ ق. چاپ کند، هیچ چاپ کاملی از کل این اثر جذاب وجود نداشت.

ویرایشی فاقد سال و محل انتشار از این اثر با عنوان sine anno, sine Loco منتشر شده بود که تاریخ احتمالی چاپ آن سال ۱۷۰۰م. / ۱۱۱۲ - ۱۱۱۱ ق. است. در واقع، این اثر نایاب شده و فقط در تعداد معدودی از کتابخانه‌ها یا مجموعه‌های شخصی کتاب‌های کمیاب، قابل دسترسی بود. در سال ۱۸۱۳ م. / ۱۲۲۹ - ۱۲۲۸ ق. و ۱۸۱۴ م. / ۱۲۳۰ - ۱۲۲۹ ق. ویرایش آبراهام جیکوب پنزل^۲ از نسخه‌ای که به‌عنوان نسخه نورمبرگ^۳ شناخته می‌شود، منتشر شد، ولی تنها مزیت آن گنجاندن نام‌های اصیل و جغرافیایی با رسم‌الخط اصیل آن‌ها بود. بالین وجود، این اثر به خاطر سبک جدید و بازگو شده آن و آوردن قطعاتی که شیلت‌برگر هرگز نمی‌توانست نویسنده آن‌ها باشد ضایع شده است.

شیگر^۴ این کتاب را به خاطر اینکه با سبکی متناقض و بسیار بی‌مایه و نامتعارف نوشته شده است محکوم می‌کند و معتقد است در این چاپ، روایت باواریایی به شکل ناشیانه‌ای آورده شده است.^۵ تولبرت^۶ آن را به خاطر اینکه ترجمه‌ای ناموفق به زبان آلمانی جدید و فاقد مقدمه است،

1. Heidelberg

2. Abraham Jacob Penzel

3. Nuremburg

4. Scheiger

5. Taschenbuch für die vaterlandische Geschicht. Herausgegeben durch die Freyherren Von Hormayr Und Von Mednyansky. Wien, 1827, p. 161.

6. Tolbert

مورد انتقاد قرار می‌دهد.^۱ نیومن^۲، در مقام یک منتقد سختگیر، می‌گوید: این چاپ در قالب جدید خود برای هیچ کس احترام قائل نیست و الحاقات متن اصلی بی‌معنی و نشان‌دهنده بی‌خبری نویسنده از شخصیت شیلت برگر و دوره‌ای است که در آن زندگی می‌کرد.

به‌عنوان مثال جمله زیر را انتخاب می‌کند که پنزل، خطاب نویسنده به خواننده را با آن به پایان می‌رساند: دقیقاً همان طوری که دکتر عسل می‌مالید، شیشه دارو برای یک بچه بیمار آماده شد. بنابراین، من هم به‌عنوان یک سرگرمی خوشایند، در اینجا و آنجا داستان‌های شگفت‌انگیزی آورده‌ام و به اشتباه تصور می‌کردم دوست‌داشتنی و آموزنده خواهند شد.^۳

در سال ۱۸۲۳ م. / ۱۲۳۹ - ۱۲۳۸ ق. این سفرها دوباره در هشت جلد در مونیخ^۴ منتشر شد، ولی این چاپ، یک کپی بود که به‌نظر می‌رسد خیلی کم شناخته شده‌البت.

با قضاوت از روی چاپ‌های متعدد قرون پانزدهم و شانزدهم / نهم و دهم می‌توان گفت: همه چاپ‌ها تقریباً کپی دقیقی از نسخه‌های قبل بودند و شیلت برگر در آن دوره نویسنده‌ای مشهور بود. وقفه‌های طولانی از سال ۱۵۵۷ م. / ۹۶۵ - ۹۶۴ ق. تا ۱۶۰۶ م. / ۱۰۱۵ - ۱۰۱۴ ق. اتفاق افتاد و بعد از آن کتاب سفرها تا سال ۱۷۰۰ م. / ۱۱۱۲ - ۱۱۱۱ ق. تجدید چاپ نشد. چاپ پیش رو ترجمه تحت‌اللفظی از چاپ نیومن در آلمان است.

نیومن معتقد است: کتاب او نخستین چاپی است که نوشته‌های شیلت برگر را با منتهای وفاداری ارائه می‌دهد. طرز بیان تمام چاپ‌های سابق تغییر داده شده است تا مناسب با زبان آن ایام باشد. او مقدمه و یادداشت‌های خودش و فال‌مرایر^۴ و هامر پورگشتال^۵ را به کتاب می‌افزاید. چنین یادداشت‌هایی آن گونه که در پایان این جلد در یادداشت‌های جدید به آن‌ها اشاره شده است در جای مناسب خود در پاورقی متن آورده شده‌اند و هر کدام از آن‌ها در بردارنده امضای نویسنده است.

کولر^۶، بسیار بی‌رحمانه از نیومن ایراد می‌گیرد و او را سرزنش می‌کند که در تصحیح و تشریح عبارات متن کوتاهی کرده است.^۷ در مقابل، توبلر^۸ کار نیومن را قابل قبول‌تر از ترجمه نامناسب

1. Bibliographia Geographica Palestine, etc. Leipzig, 1867.

۲. در مقدمه‌اش بر چاپ سفرهای شیلت برگر، ۱۸۵۹.

3. Munich

4. Fallmerayer

۵. Hammer Purgstall. هامر پورگشتال، تاریخ امپراتوری عثمانی، ترجمه میرزا زکی علی آبادی، به اهتمام جمشید کیان‌فر، تهران، زرین ۱۳۶۷. (مترجم)

6. Koehler

7. Germania etc. , herausgegeben Von F. Pfeifer, Viii. Wien, 1862. p. 371-380

8. Tobler

پنزل به آلمانی جدید می‌داند، زیرا این چاپ یک مقدمه دارد و نام‌های شرقی مورد استفاده نویسنده، توضیح داده شده است.

پیش از آنکه پرفسور براون^۱ در سال ۱۸۶۶ م. / ۱۲۸۳-۱۲۸۲ ق. سفرهای یوهان شیلت‌برگر را به زبان روسی در ادوسا چاپ کند، این اثر هرگز به هیچ زبان دیگری ترجمه نشده بود، اگرچه تفسیری نسبتاً آزاد از متن اصلی در جایی که متن قدیمی آلمانی مبهم به نظر می‌رسد و همین‌طور در شناسایی نام‌ها به من کمک نمی‌کرده است.

از فرهیختگانی که با یادداشت‌های جذاب و ارزشمند خود ترجمه من را غنی کرده‌اند، بی‌نهایت سپاسگزاری می‌کنم. این یادداشت‌ها به زبان فرانسوی برای من تهیه شده‌اند و برای اطمینان از ترجمه دقیق آن‌ها، نسخه و سپس مستندات آن در وهله نخست برای تصحیح، اصلاحات و تأیید به ادوسا نزد پرفسور فرستاده شد.

باید از علی بی‌رضا، قادری بی و راسیک بی از اسکندریه به خاطر کمک‌های محبت‌آمیزشان در ساده‌سازی جملات ترکی و عربی، که در فصول مختلف وجود دارند، و همین‌طور از آقای مناتزاکن هاخوموف^۲ از شوشا، به خاطر خواندن چند جمله ارمنی و دکتر نیکولو قورتانو دکالوگراس^۳ از کورفو^۴ به خاطر توضیحاتش در مورد آداب و مراسمی که هم‌اکنون در کلیسای یونان برگزار می‌شوند، سپاسگزاری کنم.

همین‌طور به ادب و نزاکت فرهیختگانی اعتراف می‌کنم که به خوبی به پرسش‌هایم برای اطلاعاتی، که در گردآوری کتاب‌شناسی چاپ‌های موجود سفرهای شیلت‌برگر به من کمک کرده‌اند، پاسخ دادند. باعث افتخار است که از این نام‌ها یاد کنم: ریو لئو آلیشان^۵ از ونیز^۶، دکتر ک. ا. باراک^۷ از استراسبورگ^۸، رف. آ. باومگارتن^۹ از کرمزمنستر^{۱۰} نزدیک ولس^{۱۱}، آقای ا.

1. Bruun

2. Mnatzakan Hakhoumoff

3. Niccolo Quartano de Calogheras

4. Corfu

5. Rev. Leo Alishan

6. Venice

7. K. A. Barack

8. Strasburg

9. Rev. A. Baumgarten

10. Kremsmunster

11. Wels

بایتسچکوف^۱ از سن پترزبورگ^۲، آقای ای. فورستمن^۳ از درسدن^۴، آقای گوتناکر^۵ از مونیخ، م. ادوارد هس^۶ از پاریس، پرفسور هاید^۷ از اشتوتگارت^۸، آقای م. آیسلر^۹ از هامبورگ^{۱۰}، آقای ج. رنسلر^{۱۱} از آگسبورگ^{۱۲}، پرفسور لپسیوس^{۱۳} از برلین^{۱۴}، دکتر ج. ای. آ. مارتین^{۱۵} از ینا^{۱۶}، دکتر نوک^{۱۷} از گیسن^{۱۸}، آقای جو. پریم^{۱۹} از نورمبرگ، دکتر ای. بریک^{۲۰} از وین^{۲۱}، دکتر ج. ت. توماس^{۲۲} از مونیخ و پرفسور کارل زانگه مایستر^{۲۳} از هایدلبرگ، کتابدار ارشد کتابخانه عمومی فرانکفورت^{۲۴} و کتابخانه پزشکی لورنتینا^{۲۵} در فلورانس^{۲۶}.

همین طور سپاس خود را نسبت به کلنل یول^{۲۷} از میزبانی منم که بسیار کمال میل چندین نکته مفید و بجا را یادآوری کردند.

-
1. A. Bytschkoff
 2. St. Petersburg
 3. E. Forstemann
 4. Dresden
 5. Gutenaker
 6. M. Edouard Hesse
 7. Heyd
 8. Stuttgart
 9. M. Isler
 10. Hamburg
 11. Kraenzler
 12. Augsburg
 13. Lepsius
 14. Berlin
 15. J. E. A. Martin
 16. Jena
 17. Noack
 18. Giessen
 19. Joh. Priem
 20. E. Ritter Von Brik
 21. Vienna
 22. G. Thomas
 23. Karl Zangemeister
 24. Frankfort
 25. Laurentina
 26. Florence
 27. Yule

بسیاری از نام‌های اصیل و جغرافیایی یادداشت‌ها، که تعداد آن‌ها بسیار زیاد است، به همان شکلی نوشته شده‌اند که معمولاً در آثار انگلیسی دیده می‌شود. رسم‌الخط بقیه آن‌ها برحسب تلفظ آن‌ها توسط یک فرهیخته ایرانی و یک ارمنی است که برای رفع شک و تردیدهایم به من لطف کردند. ایجاد بعضی از اصوات با مصوت‌هایی که به شکلی متفاوت در زبان انگلیسی تلفظ می‌شوند، غیرممکن است، بنابراین به مفهوم آوایی لغات مختلف و در بعضی از نمونه‌ها برای تأکید بر آن‌ها به زبان یونانی متوسل شده‌ام.

تبرستان

www.tabarestan.info

کتاب‌شناسی (نسخه‌ها)

۱. نسخه A سفرهای شیلت‌برگر، که بدون شک متعلق به قرن پانزدهم میلادی / نهم هجری قمری است، در کتابخانه دانشگاه هایدلبرگ نگهداری می‌شود و به نسخه هایدلبرگ شهرت دارد. این نسخه از ۹۶ برگه کاغذی تشکیل شده است که با دقت و نظم و سبک خوب نوشته شده و ظاهراً کار یک کاتب حرفه‌ای است. حدوداً هشت اینچ طول و شش اینچ عرض دارد، با چرم صحافی شده است و قلاب‌ها و تصاویر برنزی رنگ در حاشیه آن دیده می‌شود. بر روی مقوای فوقانی آن تصویری طلایی از الکتور با این امضا وجود دارد:

O. H. C., Otto Heinrich - Palatinus Comes

تاریخ ۱۵۵۸ م. / ۹۶۶-۹۶۵ ق. تاریخ دیگر ۱۴۴۸ م. / ۸۵۲-۸۵۱ ق. است. احتمالاً سالی که نسخه در آن نوشته شد و در شیرازه آن دیده می‌شود و با تصاویری از عهد قدیم و جدید به زیبایی تزئین شده است. این جلد در کتابخانه پالاتینی^۱ قرار داشت و در سال ۱۶۲۱ م. / ۱۰۳۱ - ۱۰۳۰ ق. تیلی^۲ آن را ربود و ماکزیمیلیان^۳، دوک باواریا^۴، به‌عنوان نشان افتخار از آرمان کاتولیک به گریگوری پانزدهم^۵ اهدا کرد. بعد از صلح عمومی در سال ۱۸۱۵ م. / ۱۲۳۱ - ۱۲۳۰ ق. پیوس هفتم^۶ به درخواست پادشاه پروس^۷ آن مجموعه را به هایدلبرگ برگرداند.

۲. کتابخانه دوک‌نشین دوناوشینگن^۸ مالک یک نسخه کاغذی متعلق به قرن پانزدهم میلادی / نهم

1. Palatine
2. Tilly
3. Maximilian
4. Bavaria
5. Gregory XV
6. Pius VII
7. Prussia
8. Donaueschingen

هجری قمری است که با ۱۳۴ برکه در یک جلد از پوست گوسفند قرار گرفته است و تصاویر و قلاب‌های برنجی در حاشیه آن دیده می‌شود. این اثر معاصر با نسخه هایدلبرگ است و در هر صورت متعلق به دوره بعد نیست. در صفحه پایانی آن پاتر نوستر به زبان‌های ارمنی و تاتاری آمده است.^۱

۳. نسخه‌ای دیگر از سفرهای شیلتبرگر، که به اواخر قرن پانزدهم یا اوایل قرن شانزدهم میلادی / اواخر قرن نهم یا اوایل قرن دهم هجری قمری تعلق دارد، در کتابخانه عمومی نورمبرگ نگهداری می‌شود و دارای این عنوان است:

Hanns Schiltperger Von Munchen ist auszgezogen da man zalt 1394 - wiedergekommen 1427.

صفحه نخست:

Ich Hanns Schiltberger pin von meine Heymatt auszgezogen von der statt genandt Munchen die da leyt zu pay - ren da man zalt von cristgepret MCCCLXXXIII und das ist gescheen da konig Sigmundt zu ungerin in die Haydenchafft Zoch² und da zoch ich auss der obgenannten stat gerennes weyss mit und bin wider zu land chomen da ma zalt von crist gepurt M. CCCC. XXVII auss der Haydenschafft und das ich In der zeitt erfahren han In der Haydenschafft dat stet hernach geschreibenn Ich mag es aber nicht alles vorschreyben das erfahren han Wann ich es alles nicht Indechtigh nin u. s. w³.

پاراگراف پایانی آن این گونه است:

Gott dem sey gedancket das mir der macht und Krafft gegeben hat und mich behuett vand beschirmet hatt zwai vnd dreyssig Jare die ich Hansz Schiltperger jnn der Haidenschafft gewesen pin vnd alles das vorgeschreiben stet erfahren vnd gesehen han⁴.

این نسخه در گذشته در تملک آدامانوس رودلف سولگر^۵، کشیش پروتستان کلیسای سن

1. Die Handschriften derr Furstlich - Furstenbergischen Hofbibliothek zu Donaueschingen. Geordnet und beschreiben von Dr. K. A. Barack, Vorstand der Hofbibliothek. Tubingen, 1865, p. 326

۲. نوشته دکتر جان پریم (Joh. Priem) از نورمبرگ

۳. تکمیل شده از:

Panzer, Annalen der Altern deutschen litteratur etc. , 1788 - 1805. i, 41.

۴. نوشته دکتر جان پریم (Joh. Priem) از نورمبرگ

5. Adamnanus Rudolph Solger

لورنس^۱ در نورمبرگ، بود که کتابخانه‌اش در سال ۱۷۶۶م. / ۱۱۸۰ - ۱۱۷۹ق. به قیمت هزار و پانصد فلورین^۲ به شهرداری شهر آزاد نورمبرگ فروخته شد و هم‌اکنون بخشی از کتابخانه عمومی آن شهر را تشکیل می‌دهد. این نسخه در همان جلد نسخه‌های دیگر صحافی شده است، بنابراین در کاتالوگ سولگر معرفی می‌شود.^۳

66 Ein starker Foliant von unterschiedlichen Reissbeschreibungen: 1) Marcho Polo von Venedig ein Edler Wandrer und Ritter ist ausgezogen A. 1230^f 2) Der Heil. Vatter und Abt S. Brandon und mit seinen Brudern und mehr fährt. 3) Der Edle Ritter und allervornehmste Landfahrer Johannis de Monttafilla ist von Englland ausgezogen 1322, und wiederkommen 1330. 4) Der Heil. Bruder Ulrich Friaul der milder Bruder Baarfusser Orden ein Monch, ist ausgezogen und wiederkommen 1330. 4) Hanss Schildberger ein wahrhaftig fommer Edelmann der ein Diener ist gewesen des Durchlauchtigen Fursten Albrecht Pfalzgraf bey Rhein, ist von Munchen Auagezogen 1394.

۴. در سال ۱۴۸۸ م. / ۸۹۴ - ۸۹۳ ق. نسخه‌ای از سفرهای شیلبرت‌برگر در تملک یک مأمور مالیاتی به نام ماتياس براتزل^۵ بود که آن نسخه را با نسخه‌های اثر مارکو پولو^۶، سن براندون^۷، سر جان ماندویل^۸ و اولریخ^۹ از فریول^{۱۰} در یک جلد صحافی کرده بود و بر روی برگه‌ای سفید این نکته نوشته شده است: پس از به دست آوردن این کتاب‌ها آن‌ها را با هم صحافی کرده‌ام و نقشه‌ای بارزش و دقیق به آن افزوده‌ام. خواننده این متن نمی‌داند این کشورها، که آداب و عادات آن‌ها توضیح داده شده است، کجا قرار دارند پس آن‌ها باید به این نقشه نگاه کنند. این نقشه همین‌طور به تکمیل آنچه احتمالاً در این کتاب خواسته می‌شد کمک خواهد کرد و جاده‌هایی را نشان می‌دهد

1. St. Laurence

2. Florin

3. Bibliotheca sive supplex Librorum impressorum in omni genere scientiarum maximam partem rarissimorum et Godicum Manuscriptorum etc. Nuremburg.

۴. چاپ شده توسط: Anton Sorg, Augsburg, 1481

5. Matthias Bratzl

۶ Maco Polo، مارکو پولو (۱۲۵۰): سفرنامه، ترجمه حبیب‌الله صحیحی، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب. (مترجم)

7. St. Brandon

8. Sir John Mandvile

9. Ulirch

10. Frioul

که مسافران از طریق آن‌ها سفر کردند. کتاب و نقشه کاملاً با همدیگر هماهنگی دارند. هر کس این کتاب را بعد از مرگ من به ارث ببرد باید این کتاب‌های متفاوت را در کنار هم قرار دهد. هنگامی که گوت لیب فون مورل^۱ کتاب‌شناس و عتیقه‌شناس برجسته (۱۸۱۱-۱۷۳۳ م./ ۱۲۲۵ - ۱۱۴۵ ق.) این جلد را دید، نقشه مفقود شده بود.

این نسخه در اصل در مونیخ بود، ولی برای چاپ به نورمبرگ فرستاده شد و در آنجا در کتابخانه شهر نگهداری می‌شد. شلیشتگرویل^۲ کتاب‌شناس، امانت دادن آن به پنزل را تأیید کرد. پنزل محتوای آن را به آلمانی جدید ترجمه نمود و در سال ۱۸۱۳ م./ ۱۲۲۸ - ۱۲۲۷ ق. و ۱۸۱۴ م./ ۱۲۳۰ - ۱۲۲۹ ق. آن را چاپ کرد. پنزل در سال ۱۸۱۹ م./ ۱۲۳۵ - ۱۲۳۴ ق. در ینا درگذشت، جسدش را برای اتاق کالبدشناسی، کتابش را برای کتابخانه عمومی و همهٔ قرض‌هایش را برای دوک اعظم ویمار^۳ به جای گذاشت. او نسخه را مسترد نکرد و بعداً هرگز این کار انجام نشد. به گفتهٔ نیومن این نسخه ممکن است به خط خود نویسنده باشد.

کتاب‌های چاپ شده:

1. S. a. a. L. fol.

با مهرهای چوبی و ۳۷ خط (?) در هر صفحه. احتمالاً به وسیلهٔ گوتتر زاینر اولم^۴ چاپ شده است. ۱۴۷۳؟
عنوان:

Hie vahet an de Schildberger der vil wunders erfahren hatt in der heydenschafft und in d turckey.

یک کپی از آن در کتابخانهٔ عمومی آکسبورگ و کپی دیگری در مونیخ وجود دارد و در وضعیت بسیار بدی قرار دارند.

گفته می‌شود این نخستین چاپ اثر است. پنزر^۵، ایبرت^۶، کوبولت^۷، برانت^۸، هاین^۹، ترناوکس

-
1. Gottlieb Von Murrli
 2. Schlichtegroll
 3. Weimar
 4. Gunther Zainer Ulm
 5. Panzer
 6. Ebert
 7. Kobolt
 8. Brunet
 9. Hain

کومپانز^۱ و گرس^۲ به آن اشاره دارند.

2. S. a. s. l. fol

با پانزده مهر چوبی، ۴۶ ورق بدون شماره‌گذاری، فهرست اسامی یا سرصفحه و پا صفحه؛ ۳۶، ۳۴، ۳۵ یا ۳۶ خط در هر صفحه.

احتمالاً به وسیلهٔ ا. سورگ^۳ چاپ شد. آگسبورگ. ۱۴۷۵؛ عنوان

Ich Schildtberger zoche auss von meiner heimet mit Namen auss der stat munchen gelegen in bayern in der zeyt als kunig Sigmund zu vngern in die heydenschafft zoch das was als man zalt von Christi geburt dreizechenen hundert und an dem vier und neuntzigsten Jar etc.

یک کپی در موزهٔ بریتانیا در یک جلد صحافی شده است. کپی دیگر در کتابخانهٔ عمومی مونیخ وجود دارد.

3. S. a. s. l

۵۷ برگه. عنوان:

Hye vahet an der Schildberger der vil erfahren hatt in der heydenschafft und in d turckey.

یک کپی در کتابخانهٔ عمومی مونیخ در یک جلد صحافی شده است با دوک ارنست و س. براندون. این نسخه بدل ناقص است. کتابخانهٔ سلطنتی وین هم کپی از آن را دارد.

4. 1494. Frankfort. 4.

توبلر^۴، که از گرس نقل قول می‌کند، به آن اشاره دارد.

5. 1513

توبلر به چایی در این تاریخ اشاره می‌کند که از روی چاپ زاینر تجدید چاپ شد، ۱۴۷۳ م./ ۸۷۸ - ۸۷۷ ق.

6. S. a. J. v. Berg; U. Newber, Nuremberg. 4.

با مهرهای چوبی، بدون شماره‌گذاری، عنوان:

Ein wunderbarliche vnnnd kurtzweylige Histori wie Schildtberger einer auss der State Munchen in Bayern von den Turcken gefangen in die

1. Ternaux - Compans

2. Grasse

3. A. Sorg

4. Tobler

Heydenschafft gefuret vand wider heymkommen Item was sich fur krieg vnnd wanderbarlicher thaten diervyl er inn der Heydenschafft gewsen zugestragen gantz kurtzweylich zu lesen Nurmberg durch Johann vom Berg Vnd Ulrich Newber.

کپی‌هایی از این چاپ در کتابخانه سلطنتی درسدن و کتابخانه عمومی مونیخ وجود دارد. ایبرت و توبلر به آن‌ها اشاره می‌کنند.

7. 1549. Herman Gulfferich, Frankfort. 4.

با ۳۷ مهر چوبی، هفتاد ورق؛ ۳۲ خط در هر صفحه. بدون شماره‌گذاری، ولی با یک پیشگفتار. عنوان:

Ein wunderbarliche vnd kurtzweilige History wie Schildtberger einer auss der Stad Munchen inn Bayern von den Turcken gefangen inn die Heydenschafft gefuret vnnd widder heimkommen Ist sehr lustig zu lessen M. D. XLIX.

Colophon - Gedruckt zu Franckfurdt am Mayn durch Herman Gulfferichen inn der Schnurgrassen zu dem Krug.

کپی‌هایی از این چاپ در موزه بریتانیا، کتابخانه عمومی مونیخ و کتابخانه سلطنتی سن پترزبورگ وجود دارد.

پنزر، ایبرت، کوبولت، ترناوکس کومپانز، گرس و توبلر به آن اشاره می‌کنند.

8. 1549? Nuremberg. 4 .

عنوان آن مشابه چاپ سال ۱۵۴۹ م. / ۹۵۶ - ۹۵۵ ق. فرانکفورت است. پنزر، که از میوسل^۱ نقل قول می‌کند، به آن اشاره دارد.

9. S. a. s. l. small 4 .

شیگر آن را در ولس در اتریش دید. تصور می‌شود که این کپی متعلق به سال ۱۵۵۱ م. / ۹۵۸ - ۹۵۷ ق. است و در مونیخ منتشر شد. در یکی از یادداشت‌های حاشیه‌ای نسخه گفته شده است که شیلتبرگر در اواسط روز هشتم ماه می متولد شد.

10. s. a Weygandt Han, Frankfort. 4 .

با ۳۷ مهر چوبی مشابه مهرهای چاپ ۱۵۴۹ م. / ۹۵۶ - ۹۵۵ ق. هفتاد برگه، ۳۲ خط در هر صفحه، بدون شماره‌گذاری، ولی با سرصفحه و پا صفحه و یک پیشگفتار. عنوان:

Ein wunderbarliche unnd kurtzweilige History wie Schildtberger einer auss der Stadt Munchen in Bayern von den Turcken gefangen inn die Heydenschafft gefuret vnd widder heimkommen ist sehr lustig zu lesen.

Colophon - Gedruckt zu Franckfurdt am Mayn durch Weygandt Han in der Schnurgrassen zum Krug.

کپی‌هایی از این چاپ در موزهٔ بریتانیا به صورت کاتالوگ‌بندی شده، ۱۵۵۴م. / ۹۶۲ - ۹۶۱ ق. کتابخانهٔ سلطنتی درسدن، کتابخانهٔ عمومی فرانکفورت، کتابخانهٔ عمومی هامبورگ و کتابخانهٔ سلطنتی عمومی سن پترزبورگ وجود دارد.

پنزر، ایبرت و توپلر به آن اشاره می‌کنند. توپلر می‌گوید: عنوان فوق و عنوان آن چاپی که به‌وسیلهٔ ج. و. برگ^۱ و یو. نیوبر^۲ در نورمبرگ (نگاه کنید به ۶) منتشر شد یکی است.

11. 1557. Frankfort. 4.

عنوان:

Gefangenschaft in der Turkey. (برطبق ترناوکس کومپانز).

12. 1606. G. Francke, Magdeburg. 4 .

با مهرهای چوبی. عنوان:

Ein wunderbarliche vnnd kurtzweilige History, wie Schildtberger, einer aus der Stadt Munchen in Bayern, von den Turcken gefangen, in die Heydenschafft, gefuret, vnd widder heymkommen ist sehr lustig zu lesen.

یک کپی از این چاپ در کتابخانهٔ دانشگاه سلطنتی استراسبورگ وجود دارد. فریتگ^۳، ایبرت، کوبولت و توپلر، که از گرس نقل می‌کنند و ترناوکس کومپانز، که ما را از یک چاپ دیگر آگاه می‌کند به این چاپ اشاره دارد.

13. 1۶06. Frankfort. 8 VO

عنوان:

Rise in die Heydenschafft .

14. S. a. a. 1

به‌نظر توپلر متعلق به سال ۱۷۰۰م. / ۱۱۱۲ - ۱۱۱۱ ق.

15. 1813. Edited by A. J. Penzel. Munick. Small 8vo

-
1. J. V. Berg
 2. U. Newber
 3. Freytag

عنوان:

Schiltberger aus Munchen von den Turken in der Schlacht von Nicopolis 1395 gefangen, in das Heidenthum gefuhrt, und 1427 wieder heimgekommen. Reise in den Orient und wanderbare Begebenheiten von ihm selbst geschrieben. Aus einer alten Handschrift ubersetzt und herausgegeben von A. J. Penzel.

16. 1814. Edited by A. J. Penzel. Munich. small 8 vo.

کپی آخرین چاپ با صفحهٔ عنوان مشابه

17. 1823. Munich. 8vo.

عنوان:

Sch. a. Munchen v. d. Turken in d. Schlacht v. Nicopolis 1395 in d. Heidenthum gefuhert u. 1417 (sic) wieder heimgekommen Reise in den Orient u. wunderb. Beg. v. ihm. s. gescher.

گرس از آن نقل قول کرد.

18. 1859. Edited by Prof. K. F. Neumann. Munich. small 8vo.

با مقدمه و یادداشت‌های مصحح و یادداشت‌های فال مرایر و هامر پورگشتال. عنوان:

Reisen des Johannes Schiltberger aus Munchen, in Europa. Asia. Und Afrika, von 1394 bis 1427. zum ersten Mal nach der gleichzeitigen Handschrift herausgegeben und erlautert von Karl Friedrich Neumann.

در کپی این چاپ در انستیتو پاریس چندین صفحه کلاسوری وجود دارد که در بردارندهٔ خلاصه‌ای از سفرهاست. در نسخهٔ داوزاک^۱.

19. 1866. Edited by Professor Philip Bruun. Odessa. 8 v0.

عنوان:

Pouteshestyve Ivana Schiltbergera pa Yevrope. Asiyy Afrike, s. 1394 po 1427 god.

در گزارش‌های دانشگاه سلطنتی روسیه جدید منتشر شد.

مبحث کتاب‌شناسی سفرهای یوهان شیلتبرگر بدون شک کامل نیست، ولی بر این

باورم که نخستین نمونه در نوع خود است. جزئیات ارائه شده کتاب‌شناسان در بسیاری از موارد گویا نیست. در کار جمع‌آوری اطلاعات دلخواه مشکلات زیادی وجود داشت و پاسخ سؤالات آسان نبود.

به گفته توبلر، به‌عنوان مثال، دانشگاه برلین مالک شش جلد مختلف است، ولی درخواست‌های من برای دریافت مشخصات آن نسخه‌ها به نتیجه نرسید.

تبرستان

www.tabarestan.info

“ was ich die zit in dem land der haidenschafft strites und wunders herfahren Und och was ich hoptstett und wassers gesehen und gemercken mugen hab Davon vindent ir hienach geschriben villicht nicht gar volkomenlich Dorumb das ich ein gefangener man vnd nicht min selbs was Aber sovill ich des hon begriffen vnd mercken mocht So hon ich die land vnd die stett genant nach den sprachen der land” - Schiltberger.

اگر بر یک یادداشت حاشیه‌ای نسخه، که در یکی از صفحات یک چاپ قدیمی سفرنامه شیلت‌برگر، که به‌نظر می‌آید متعلق به سال ۱۵۵۱ م. / ۹۵۸ - ۹۵۷ ق. باشد و در ولس در اتریش نگهداری می‌شود^۱، اتکا شود، نویسندهٔ این اثر در اواسط روز ۹ می ۱۳۸۱ م. / ۵ صفر ۷۸۳ ق. متولد شد، زیرا در آغاز روایتش می‌گوید: در زمان نبرد نیکوپولیس (۲۸ سپتامبر ۱۳۹۶/۱۶ ذی‌الحجه ۷۹۸ ق.) به سن شانزده سالگی نرسیده بود.

شیلت‌برگر از هرگونه اشاره به خودش اجتناب می‌ورزد و حتی در مورد محل تولدش هم ما را نسبتاً بی‌اطلاع نگه می‌دارد، زیرا خطاب به خواننده می‌گوید: خانه‌اش نزدیک مونیخ بود، ولی پس از بازگشت به باواریا، عازم فریسانژ^۲ در نزدیکی شهری شد که در آنجا متولد شده بود. در مورد اصل و نسب و کودکی او چیزی نمی‌دانیم و دلیل اینکه کاملاً نادیده گرفته نشد و از یادها نرفت نوشته‌های ترنمایر^۳، معروف به آونتینوس^۴ است که می‌گوید: شیلت‌برگر بلافاصله بعد از بازگشت

۱. متأسفانه باوجود اینکه برای به دست آوردن کامل‌ترین جزئیات این یادداشت حاشیه‌ای دو بار از کتابخانه ولس درخواست کردم، اما بی‌نتیجه بود.

۲. Frisingen شهری در کشور لوگزامبورک (مترجم).

3. Thurnmaier

4. Aventinus

از بردگی به خدمت دوک آلبرشت سوم^۱ درآمد و پیشکار او شد.

به عقیده نیومن این انتصاب احتمالاً قبل از شروع دوران حکومت دوک در سال ۱۴۳۸ م. / ۸۴۲ - ۸۴۱ ق. انجام شد. این تمام چیزی است که وقایع‌نگار باورایایی در مورد هموطن جذاب خود می‌گوید. نیومن در مقدمه چاپ خود، جزئیات اندکی در مورد خانواده شیلت برگر ارائه می‌دهد. این اطلاعات را کولستین فان شیلت برگ^۲، مدیر معدن سلطنتی نمک رایسنهال^۳، به او داد. ریشه نام باستانی شیلت برگر یا شیلت برگ مشخص نیست. در سندی از سال ۱۱۹۰ م. / ۵۸۷ - ۵۸۶ ق. به شخصی به نام برشتولدوس مارسکالکوس دو شیلت برگ^۴ اشاره می‌شود. افراد دیگری با این نام در دوره‌های بعد به‌عنوان برگرها و مارشال‌های دوک‌های باورایا دیده می‌شود.^۵

شیلت برگرهای امروزی نسبشان را به نویسنده ما می‌رسانند، که پیشکار و فرمانده گارد محافظ آلبرشت سوم نامیده می‌شود. چند تن از اجداد آن‌ها در قرن هیجدهم میلادی / دوازدهم هجری قمری در حوزه انتخابی باورایا، کنسول بودند. دو نفر از شیلت برگرها به نام‌های یوهان پیتر^۶ و فرانز جوزف^۷، استاد حقوق دانشگاه اینگولشتات^۸ بودند. یک فرمان سلطنتی به تاریخ ۲۷ مارچ ۱۷۸۶ م. / ۲۶ جمادی‌الاول ۱۲۰۰ ق. سه برادر دارای اصل و نسب قدیمی و اشرافی شیلت برگر را به مرتبه نجیب‌زادگان کشور ارتقا داد. از آن به بعد، با تأیید حوزه انتخابی باورایا، شیلت برگرها در زمره اعیان باورایا قرار گرفتند.

شکایت نیومن از اینکه نویسنده ما هرگز به‌وسیله هموطنانش مورد تقدیر قرار نگرفته است به نظر می‌رسد بسیار صحیح باشد، ولی چنین چیزی در مورد بیگانگان مصداق ندارد. لوین کلاویوس^۹ برای مستندسازی تاریخ ترک‌ها به میزان زیادی از اطلاعاتی بهره که یک ناظر عینی فراهم کرده است.^{۱۰} در مورد دوره‌های بعدی اشخاصی مانند ج. ر. فورستر^{۱۱}، م. س.

۱. Albrecht III، دوک باورایا و مونیخ (۱۴۶۰ - ۱۴۰۱ م. / ۸۶۴ - ۸۰۳ م.). (مترجم)

2. Colestin Von Schiltberg

3. Reichenhall

4. Berchtholdus Marescalcus Schiltberg

۵. در مورد خانواده شیلت برگر به اسناد بسیار در این مجموعه و آثار زیر رجوع کنید به:

Monumenta Bioca, iii, 170; vi, 532, 538; vii, 150, 504; ix, 93, 577; Hund's Bayrischen Stammbuche, i, 332, ii, 108, 478; Meichelbeck's Historia Fris. . ii, 43, etc.

6. Johann Peter

7. Franz Joseph

8. Ingolstadt

9. Leunclavius

10. Neue Chronica Turckischer nation von Turcken sels beschreiben etc. , Franckfurt am Mayn, 1590, iii, 207

11. J. R. Forster

اسپرینگل^۱، ج. شر^۲، فان اینجل^۳، هیگ مورای^۴، هامر، شیگر، آسباخ^۵، ویوین دو سن مارتین^۶، فال مرایر، داوزاک، براون و یول به ارزش نوشته‌های شیلت‌برگر شهادت دادند. هرچند کارمازین^۷ او را متهم می‌کند که گفته‌ها را مغشوش و بی‌معنی کرده است، این مورخ حداقل باور دارد که او صادق است و در همه مکان‌هایی که ادعا می‌کند دیده است واقعاً حضور داشت.

یوهان شیلت‌برگر، آن‌گونه که خودش به ما می‌گوید در سال ۱۳۹۴ م. / ۷۹۷ - ۷۹۶ ق. با رئیس خود لئونارد ریشارتینگر^۸ خانه‌اش را ترک کرد. این واقعه دو سال قبل از نبرد نیکوپولیس بود. ده ماه در مجارستان اقامت کرد. در آنجا رئیس وی به احتمال زیاد در نیروهای کمکی تحت فرمان زیگیزموند^۹، پادشاه آن کشور خدمت می‌کرد. بنابراین، شیلت‌برگر زمانی وارد جهان شد که فقط چهارده سال سن داشت و سطح تحصیلات وی در دوره طولانی بردگی‌اش بهبود پیدا نکرد.

نگارش اثر او و سبک نوشتاری متنوع و نامشخص اسامی اصیل و جغرافیایی نشان می‌دهد که کاتب آن دقیق نبود. تمایل داشت ناتوانی شیلت‌برگر در خواندن نوشته‌ها را اثبات و اشتباهات را تصحیح کند. به جرئت می‌گوییم: کتاب او مانند بسیاری دیگر از داستان‌های قرون وسطا به شیوه دیکته کردن نوشته شده است. با در نظر گرفتن این واقعیت که حوادث کتاب در طول یک دوره زمانی حدوداً سی و سه ساله اتفاق افتادند، نیروی شگفت‌انگیز حافظه مؤلف بر ملا می‌شود. اشتباهات موجود در محاسبات زمان نشان می‌دهد که هیچ یادداشت روزانه‌ای نگهداری نشده است. دو نمونه از آن، عبارت است از: نخست محاسبه طول زمان خدمت او برای بایزید، از سپتامبر ۱۳۹۶ / ذی‌القعدة و ذی‌الحجه ۷۹۸ تا جولای ۱۴۰۲ / ذی‌القعدة و ذی‌حجه ۸۰۴ که دو سال محاسبه شده است. دوم این گفته نویسنده که شش سال با تیمور بود. درحالی‌که زمان آن از جولای ۱۴۰۲ / ذی‌القعدة و ذی‌الحجه ۸۰۴ تا فوریه ۱۴۰۵ / رجب و شعبان ۸۰۷ بود.

بی‌شک، شیلت‌برگر بعد از بازگشت به کشورش ماجراهایش را خیلی زود دیکته کرد، زیرا فصل پایانی کتاب او چنین است: چگونه و از طریق کدام کشورها آمده‌ام. وقایع مختلف دوران زندگی‌اش

1. M. c. Sprengal

2. J. Chr

3. Von Engel

4. High Murray

5. Aschbach

6. Vivien de Saint Martin

7. Karamsin

8. Leonard Richartinger

9. Sigismund، زیگیزموند (۱۴۳۷ - ۱۴۳۳ م. / ۸۴۱ - ۸۳۶ ق.) پادشاه مجارستان، کرواسی، ایتالیا و بوهم. (مترجم)

در مشرق زمین بدون هیچ نظم و ترتیبی نوشته شده‌اند و ظاهراً تنها ارتباط آن‌ها با یکدیگر این بود که برای او اتفاق افتاده‌اند. بنابراین، تلاش برای تقلید از او ناامید کننده است. شرح این وقایع به شکل نامنظمی در میان روایات او قرار داده شده‌اند و توصیف مکان‌ها و وقایعی است که اطلاعات آنان را فقط از طریق شایعات به دست آورده بود و هرگز شاهد آنان نبوده است. این سبک نامنسجم و ناهماهنگ، تحصیلات اندک نویسنده را دوباره نشان می‌دهد، ولی در هر صفحه آن شواهدی از ذکاوت، صداقت، تواضع و شرافت آن باورایی راستگو ارائه شده است.

شیلت‌برگر در مجموع صادق است، نوشته‌هایش مسلماً مفید و قابل قیاس با صادق‌ترین نویسندگان قرون وسطا به استثنای مارکو پولو است. هامر می‌گوید: علی‌رغم چند اشتباه تاریخی و جغرافیایی، کتاب سفرها یکی از یادگارهای ارزشمند تاریخ و توپوگرافی قرون وسطا باقی می‌ماند و شاید باورایی‌ها از روی انصاف به همان اندازه که ونیز به مارکوپولو افتخار می‌کنند به آن بیالند.^۱ هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد شیلت‌برگر اهل مطالعه بود یا اینکه از خواندن نوشته‌های دیگران اجتناب می‌کرد. به‌جز در یک مورد به سختی این تشکیک وجود دارد که در بیان ابعاد دیوارهای بابل، که دقیقاً با آنچه در تاریخ هرودوت یافت می‌شود، مطابقت دارند، به بعضی از منابع متوسل شده است، وگرنه یک برده فقیر چگونه می‌توانست، چنین اندازه‌هایی را طراحی و ارزیابی کند؟

شیلت‌برگر عاقلانه آنچه را شنید از آنچه خودش دید متمایز کرده است. بنابراین، برای اغراق در بیان روایات شگفت‌انگیز و مضحک بدون کمترین تماس با شایعات و انتقادهای درنگ نکرده است. به‌عنوان نمونه می‌نویسد: نبردی بین عارها و افعی‌ها در نزدیکی سامسون^۲ در ساحل دریای سیاه اتفاق افتاد. در حالی که خودش در آن شهر نبود. ولی در آن زمان با بایزید بودم. با لذتی کودکانه به جزئیات قلعه قرقی می‌پردازد و با احتیاط می‌گوید: هنگامی که یکی از همراهانش قصد داشت از آنجا بازدید کند و دختر باکره‌ای را ببیند که در آنجا اقامت داشت، کسی یافت نمی‌شد که راه را نشان دهد، زیرا قلعه را درخت‌ها مخفی کرده بودند و کشیشان یونانی هم نزدیک شدن به آن را منع می‌کردند.

نمونه دیگری از تقدیر شیلت‌برگر از حقیقت، داستان آن مرد مقدس خراسانی است که سیصد یا پانصد سال عمر کرد. بنابراین مسلمانان گفتند، کلماتی هستند که اضافه می‌شوند. شیلت‌برگر با این شیوه با آن‌ها و همه داستان‌های ساختگی و پوچ، که در ایام فراغت به آن‌ها گوش می‌داد، برخورد می‌کند.

1. Berichtigung der orientalischen Namen Schiltberger's, in Denkschriften der Koniglichen Akademie der Wissenschaften zu Munchen, fur Jaher 1823 und 1824. Band ix.

2. Samsoun

چون متن به میزان زیادی با یادداشت‌ها تشریح می‌شود، یادداشت‌ها بخش بزرگ‌تری از این جلد را تشکیل می‌دهند و جای کمی برای مطالب مقدماتی باقی می‌ماند. جمع‌بندی محتوا ضروری نیست. بنابراین، ارائه خلاصه‌ای گذرا از کارهای مؤلف در طول اسارت طولانی‌اش کافی است.

نبرد نیکوپولیس مهم‌ترین رویداد زندگی پرمشغله و پرحادثه شیلت‌برگر است. روایت مفصل او از این واقعه با آنچه از منابع دیگر به دست می‌آوریم کاملاً هماهنگی دارد. او به خاطر دخالت به‌موقع سلیمان، پسر ارشد بایزید، از قتل‌عام زندانیان بعد از شکست و فرار زیگیز مومند نجات یافت. ترنمایر می‌گوید: شیلت‌برگر به خاطر سیمای خویش رهایی یافت و فوراً به‌عنوان پیشخدمت سلطان گماشته شد^۱، ولی این احتمالاً تخیل وقایع‌نگار باواریایی است، زیرا در متن به‌وضوح ادعان شده است که هیچ‌یک از کسانی که زیر بیست سال بودند، اعدام نشدند و این اسیر جوان به زحمت شانزده ساله بود. از آثار سه زخم بسیار عذاب کشید. این وضعیت در یکی از فصول با بی‌تکلفی و نهایت تواضع بیان می‌شود. در خدمت بایزید در مقام یکی از ملازمان شخصی به‌عنوان شاطر استخدام شد.

شیلت‌برگر احتمالاً در محاصره قسطنطنیه شرکت کرد و هنگامی که در یکی از بنادر کیلیکیه سوار کشتی شد، احتمالاً در سپاهی بود که برای کمک به سلطان فرج به مصر فرستاده شد. در لشکرکشی‌های مختلف در آسیای صغیر هم حضور داشت.

پس از شکست بایزید در نبرد آنقره در ۲۰ جولای ۱۴۰۲/۱۰ ذی‌الحجه ۸۰۴، شاطر ما زندانی تیمور شد و با او در آسیای صغیر باقی ماند. خود سلطان در اردوگاه اسیر بود. افسانه قفس آهنی ارزش یادآوری ندارد، ولی سایه‌ای از حقیقت در آن دیده می‌شود. شیلت‌برگر شاهد وضعیت پادشاه قدرتمندی بود که برای مدتی طولانی به او خدمت کرده بود و اکنون این‌گونه شرم‌آور با او رفتار می‌شد.

نخستین آشنایی شیلت‌برگر با ارمنستان و گرجستان به دنبال تهاجم تیمور به این کشورها و پس از فتوحاتش در آسیای صغیر بود. شیلت‌برگر بعداً سپاه اعزامی به ابخاز را همراهی نمود، در دشت قراباغ استراحت کرد و با عبور از رودخانه ارس از طریق ایران به سمرقند برگشت.

همان‌گونه که پیروزی‌های تیمور شکست‌ناپذیر در هند، آذربایجان و سوریه را دوستان جدیدش

1. " Joannes Schildtperger tum puer. Monachi oppido Bojaria ortus, captus, ob elegantian forma a filio basaitis servatus, in aula Turcarum educates et victo Basaite a Tamerlano rege Persarum, arma victoris secutus est, et tandem mortuo Tamarlane in Patriam Postliminio reversus a Cubiculo Alberto avo Principum nostrorum fuit. etc. " - Annalib. p. m. , 805.

روایت می‌کنند، شیلتبرگر آن پیروزی‌ها را با جزئیاتی جدید از فجایع وحشتناکی که تیمور مرتکب شد ثبت کرده است.

پس از مرگ تیمور در سال ۱۴۰۵م./ ۸۰۷ ق.^۱ نویسندهٔ ما به دست شاهرخ، پسر او افتاد و احتمالاً در لشکرکشی‌هایش به ایالات مازندران، ارمنستان، سمرقند و مناطق اطراف جیحون شرکت کرد. زمستان را در دشت قراباغ، که در آن مراتع خوب یافت می‌شود، سپری کرد، ولی بعد از شکست قرايوسف، سرکردهٔ ترکمانان آق قویونلو، در فوجی باقی ماند که شاهرخ در اختیار برادرش میرانشاه گذاشته بود. شاهرخ بعداً این امیر را سرنگون کرد و شیلتبرگر به خدمت ابوبکر، یکی از پسران شاهرخ درآمد^۲ و برای مدتی نخست در قارص^۳ و سپس در ایروان خدمت کرد.

شیلتبرگر در آنجا فرصت‌های زیادی داشت تا دوباره از اجتماع دوستان و هم‌کیشان ارمنی کاتولیکش لذت ببرد و اطلاعاتش در مورد زبان آن‌ها را تکمیل کند.

شیلتبرگر به همراه چهار مسیحی دیگر از ایروان به‌عنوان عضو گروه محافظان نزد چکره^۴، فرمانروای تاتار، فرستاده شد که قدرت برتر را در اردوی زرین به دست آورده بود. آن‌ها پس از عبور ایالاتی در ساحل غربی دریای خزر و گذر از دربند، در تاتارستان بزرگ، به جایی رسیدند که نام آن را اورینگنس^۵ می‌دانیم. پرفسور براون با تحمل زحمات زیاد سعی کرد اثبات کند آن مکان جایی جزء آنجاک^۶ نیست که زمانی بندری در ساحل دریای خزر و نزدیک آستراخان بود.

جزئیات شگفت‌انگیزی در مورد سلسله خانان اردوی زرین ارائه شده است که گزارش‌های تاریخی را تأیید می‌کنند. در مورد صفات خشن تاتارهای اردو، شیوهٔ سرسختانهٔ زندگی آن‌ها، خوردن گوشت خام و نوشیدن خون اسب‌هایشان در این سفرنامه می‌خوانیم. مارکوپولو هم این رسم جنگی را توصیف می‌کند.

اکنون به چیزی می‌رسیم که احتمالاً جذاب‌ترین بخش سفرها از نظر ما باشد یعنی لشکرکشی به روسیه. آداب و رسوم، مذهب، غذا، شیوهٔ سفر و پوشش ساکنان آن چنان به تفصیل در اختیار خواننده قرار می‌گیرد که نمی‌توان شک کرد که شیلتبرگر همهٔ آنچه را گزارش می‌دهد با چشمان خود دیده است. هرگز نمی‌گوید که تعداد زیادی حیوان وحشی در آن کشور بود و نام

۱. تیمور در ۱۷ شعبان ۸۰۷ / ۱۸ فوریه ۱۴۰۵ درگذشت. (مترجم)

۲. ابوبکر میرزا، پسر میرانشاه بود نه شاهرخ. (مترجم)

۳. به نوشتهٔ پرفسور براون: گوریا. (Gouria)

۴. Tchekre نام او جگره یا جاگیره اعلان است. (مترجم)

۵. Origen منظور شهر اورگنج، مرکز خوارزم است. (مترجم)

آن‌ها را نمی‌تواند ذکر کند، زیرا آن حیوانات در آلمان زندگی نمی‌کردند و فصلی را که در آن در مورد این چیزها صحبت می‌کند با گفتن اینکه: همه آنچه من دیده‌ام و آنجا بود با پسر فوق‌الذکر شاه، زگرا^۱، به پایان می‌برد.

روبروکویس^۲، مارکوپولو و این بطوطه در اشاره به سگ‌های سورتمة تاتارستان بزرگ و سیبری بر اندازه بزرگ آن‌ها انگشت می‌گذارند. بسیار قابل توجه است که مارکوپولو، که هرگز آن حیوانات را ندیده بود، می‌گوید: آن‌ها به بزرگی الاغند. شیلت‌برگر هم، چنین تشبیهی دارد. فتح سیبری به وسیله ایدکو با فتح بلغار بزرگ همراه شد. چکره بعد از آن به تاتارستان بزرگ برگشت و فرمانروای اردو شد.

پس از مرگ او، نویسنده به دست یکی از مشاوران چکره به نام مانترزوش^۳ افتاد. مانترزوش به ناچار فرار کرد و پس از عبور از پادشاهی قبیچاق به کیف^۴ در کریمه^۵ رسید. شیلت‌برگر در این سفر رودخانه دون^۶، شهر تانا^۷، سولخات، پایتخت قبیچاق، شهرهای قرقری^۸ و ساری کرمان^۹ را دید. نویسنده در فصل سی و هفتم می‌گوید در مراسم ازدواج دختر سلطان بارس بای^{۱۰} حضور داشت. این پادشاه در سال ۱۴۲۲ م. / ۸۲۵ - ۸۲۴ ق. بر تخت سلطنت جلوس کرد. چون شیلت‌برگر، اربابش چکره را تا حدود سال ۱۴۲۴ م. / ۸۲۸ - ۸۲۷ ق. یا ۱۴۲۵ م. / ۸۲۹ - ۸۲۸ ق. از دست نداد، بنابراین، حداقل باید برای دومین بار پس از سال ۱۴۲۵ م. / ۸۲۹ - ۸۲۸ ق. باید به مصر رفته باشد، ولی از کدام مسیر و به چه هدفی به مصر رفته، هیچ راهی برای تشخیص آن وجود ندارد، هرچند احتمالاً زمانی که از جزیره ایمبروس^{۱۱} عبور و در بندر سالونیک^{۱۲} توقف کرد، به مصر رفته است.

برای نویسنده در طول اقامتش در مصر فرصتی فراهم شد تا شاهد پذیرش سفرای خارجی در

۱. Zeggra شیلت‌برگر، جگره را زگرا می‌نامد. (مترجم)

2. Rubruquis

3. Manstzusch

4. Kaffa

5. Crimea

6. Don

۷. Tana آزوف. (مترجم)

8. Kyrk yer

9. Sary Kerman

۱۰. سلطان اشرف بارس بای یا سیف‌الدین برس بیگ (۸۴۲ - ۸۲۵ ق. / ۱۴۳۸ - ۱۴۲۲ م.). (مترجم)

11. Imbros

12. Salonica

دربار پادشاه مملوک باشد. بخشی از مراسمی که بعد از این واقعه برگزار شد کارهای بی‌نظیر در قصر امپراتور یونان را به یاد ما می‌آورد. این تشریفات دولتی باشکوه را رمی‌ها در میان باستانی‌ترین اسلاف آن‌ها رواج داده بودند و خود رمی‌ها آن‌ها را بعد از فتوحاتشان در شرق دور از پادشاهان ایران اخذ کرده بودند.

شیلتبرگر از مصر به فلسطین رفت، چند تا از اماکن مقدس را دید و سپس به عربستان رفت و در آنجا مسلماً در یکی از سفرهای زیارتی مسلمانان شرکت کرد. مسافر ما، که بسیار صادقانه به کلیسای خود وفادار مانده بود، برای اینکه در وجودش کمترین همدلی نسبت به اسلام ایجاد نشود، تحت هر شرایطی بسیار دقت می‌کرد تا از گفتن هر چیزی که ممکن بود به صورت ظاهری، به مثابه انکار مذهب او تعبیر شود اجتناب کند، ولی اینکه دین اسلام را پذیرفته است را می‌توان به‌عنوان حقیقتی انکارناپذیر قبول کرد، زیرا صفحه‌ای در تاریخ بایزید، تیمور و جانشینان او وجود ندارد که نشان دهد مسیحیان از تعقیب، شکنجه و مرگ‌رهایی یافتند. بنابراین، قابل قبول نیست که باور کنیم حضور برده‌ای مسیحی در اردوگاه آن حکام متعصب تحمل می‌شد.

شیلتبرگر از کسب اطلاعات در مورد آیین‌ها و تشریفات کلیسای ارمنی و یونانی لذت می‌برد و جدیت او در بیان معجزات قدیس‌ها نشان دهنده احترام به آن‌هاست، زیرا خرافات ما با زندگی‌مان آغاز شدند.

شیلتبرگر مهارتش در دین اسلام را با تخصیص یازده فصل به تاریخ، تعالیم و حکایات آن دین اثبات کرده است. اینکه آیا شیلتبرگر از حجاز عربستان عبور کرده باشد یا نه، احتمالاً نکته‌ای بحث‌برانگیز باقی می‌ماند. احتمالاً از سوریه و فلسطین عبور کرد نه از سواحل دریای سرخ. با مشاهدات شخصی‌اش در مورد پلیکان، پرنده‌ای که به گفته بوفون^۱ در مرزهای فلسطین و عربستان و حتی زمین‌های بایر و خشک عربستان و ایران رفت‌وآمد می‌کند، نوشته‌هایش را آغاز می‌کند و سپس به استخوان ساق پای هیولا که تنگ‌های بین دو کوه ایجاد کرده بود و به‌عنوان پل از آن استفاده می‌شد می‌پردازد.

این اشارات پرفسور براون را به منطقه پیرامون کرک^۲ و شوبک^۳ در مسیر حجاز کشاند. علاوه بر آن، به قبر پیامبر اسلام(ص) در مکانی موسوم به مدینه اشاره می‌شود و موقعیت و تزئینات آن

1. Buffon

۲. کرک قلعه‌ای مستحکم در کوه‌های ناحیه بقاء شام بین ایله، دریای سرخ و بیت‌المقدس بود (یاقوت حموی، ۱۹۵۷: ۴ / ۴۵۳). (مترجم)

۳. شوبک، قلعه‌ای مستحکم بین عمان، ایله و دریای سرخ در مجاورت قلعه کرک بود (یاقوت حموی، ۱۹۵۷: ۳ / ۳۷۰). (مترجم)

اشکارا توصیف می‌شوند. این دقت نظر کاملاً استثنایی است، زیرا تقریباً در تمام نوشته‌های قرون وسطایی محل این قبر، شهر مکه ذکر شده است. اگر نویسنده ما واقعاً از طریق فلسطین به عربستان رفته باشد، سلف وارتما^۱ (۱۵۰۳م. / ۹۱۰ ق.) خواهد بود. او همین‌طور نخستین اروپایی است که از مکان‌های مقدس اسلامی دیدن کرده است.^۲

شیلت‌برگر پس از ترک مصر به کریمه برگشت، سپس اربابش مانترزوش را در قفقاز همراهی کرد و در آنجا تجارت برده را در اوج خود دید. با سخن گفتن از مردمی که حتی بچه‌های خود را می‌فروختند به شدت این داد و ستد را محکوم می‌کند. در سرزمین چیرکس‌ها، که در آن زمان خراج‌گزار اردوی زرین بود، به سر می‌برد که خان بزرگ، حکامش را ملزم کرد مانترزوش را از قلمروش بیرون کنند. بنابراین، آن فرمانروا ناچار شد محل اقامتش را تغییر دهد و از طریق ابخاز و سوخوم^۳، شهر اصلی آن، عازم مینگرلی شود. نویسنده ما ضمن توصیف آداب و رسوم خاص، پوشش و مذهب مردمش، آن را کشوری نابسامان می‌داند.

عجیب است که هرچند شیلت‌برگر متوجه وجود مسیحیان در سامسون، جولات^۴، گرجستان، کریمه و دیگر مناطق می‌شود، ولی به اجتماع بزرگ اروپایی‌ها در سواستوپولیس^۵ اشاره نمی‌کند. زیرا سوخوم را جنوبی‌ها، که پرتعداد بودند و از سال ۱۳۵۴ م. / ۷۵۵ - ۷۵۴ ق. در آن بندر کنسول‌گری داشتند، نامگذاری کردند. مسلماً تعداد زیادی کاتولیک رمی در سواستوپولی^۶ وجود داشت. یک اسقف‌نشین در آنجا بنا شده بود. این شرایط به‌هیچ‌وجه برای جمعیت بومی، که به کلیسای یونانی تعلق داشتند، خوشایند نبود. آن‌گونه که از واقعه زیر پیداست.

در سال ۱۳۳۰ م. / ۷۳۱ - ۷۳۰ ق. پیتر^۷ اسقف سیناس کوپولی^۸ (سیس) یا سواستوپولی، نامه‌ای خطاب به اسقف اعظم کانترپوری^۹ و اسقف انگلیس نوشت در آن از ظلمی که نسبت به مسیحیان

1. Vartema

۲. بخش ایران سفرنامه لودویکو دی وارتما، ترجمه محسن جعفری مذهب، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، آبان و آذرماه، ۱۳۷۹: ص ۳۶ - ۲۸.

3. Soukhoum

۴. این شهر در اطراف رودخانه ترک قرار داشت (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۲ / ۷۹۹). (مترجم)

۵. Savastopolis، نام کنونی آن سواستوپول (Sevastopol) است. این شهر در کشور اوکراین و در ساحل دریای سیاه در شبه جزیره کریمه قرار دارد. (مترجم)

6. Savastopoli

7. Peter

8. Senascopoli

9. Canterbury

شرق، که برای بردگی ربوده می‌شدند، شکایت شده است. قادر نبود از این داد و ستد جلوگیری کند، زیرا مقامات محلی، که به مذهب یونانی تفرقه‌برانگیز تعلق داشتند، دشمن او بودند. از اسقف انگلستان درخواست کرد به حامل نامه هدیه بدهد یک یواخیم^۱ از سرمونا^۲، از جنگجویان انگلستان که برای خدا می‌جنگند و آرزوی قدرت دارند. این نامه در کتابخانه عمومی راتیسیون^۳ نگهداری می‌شود و به‌سختی می‌توان تصور کرد که در آن زمان به هدف خود رسیده باشد.

شیلت برگر در مینگرلی در کشوری مسیحی بود که به طرز وسوسه‌انگیزی در مرزهای دریای سیاه قرار داشت. احتمالاً از مردم آنجا جسارت کافی یافت تا خودش را متقاعد کند و برای به دست آوردن آزادی‌اش تلاش کند، بنابراین با چهار نفر از دوستان مسیحی‌اش در زمان مناسب فرار کرد و موفق شد به ساحل پوتی^۴ برسد. امیدوار بودند یک کشتی دوست پیدا کنند که آن‌ها را بپذیرد، اما پس از ناکامی در این راه سوار شدند و در طول ساحل به تپه‌های لازیستان رسیدند. آن‌ها بعد از فرار رسیدن تاریکی شب فرصت خوبی به دست آوردند و با استفاده از آتش با یک کشتی اروپایی دور از ساحل ارتباط برقرار کردند. مسافر ما و دوستانش مجبور شدند پیش از اینکه از خدمه قایق درخواست کنند آن‌ها را به کشتی خود ببرند، هویتشان را اثبات کنند.

آن‌ها بعد از چند هفته سفر خسته کننده که طی آن کشتی به‌وسیله دزدان دریایی تعقیب شد و به خاطر گرفتاری در بادهای مخالف، خدمه‌اش به دلیل فقدان تدارکات به زحمت افتادند به قسطنطنیه رسیدند. امپراتور (ژان هشتم^۵ پائولوگوس^۶) فراری‌ها را پذیرفت، تحت مراقبت قرار داد و آن‌ها را به دست بطریق سپرد و در خانه او ساکن شدند.

شیلت برگر آن قصر بزرگ، کلیسای سن صوفی^۷ و دیوارهای باشکوه شهر سلطنتی را تحسین می‌کند، ولی نمی‌توانست به میل خود جایی برود. در نتیجه، با وجود اقامت طولانی در قسطنطنیه، گزارش وی از این شهر و شگفتی‌های آن در قیاس با توصیفات دیگر بازدیدکنندگان بیش از اندازه ناچیز است. در واقع، این گزارش‌های اندک، که حاصل تماشای مخفیانه جاهای دیدنی شهر است، نتیجه چشم‌پوشی مستخدمان بطریق بود.

1. Joachim

2. Cermona

3. Ratisbon

۴. Poti، به نوشته پرفسور براون: باتوم. پوتی بندری در غرب تفلیس پایتخت گرجستان است. (مترجم)

5. John VIII

6. Palaologos

7. St. Sophia

شیلت برگر هرگاه فرصتی فراهم می‌شد آن‌ها را در مأموریت‌هایشان همراهی می‌کرد. بعد از سپری شدن سه ماه، نویسندهٔ ما و دوستانش به کیلیا^۱ در مصب رودخانهٔ دانوب فرستاده شدند. از اینجا یوهان شیلت برگر راهش را به آسانی پیدا کرد. او در سال ۱۴۲۷ م. / ۸۳۱ - ۸۳۰ ق. به آنجا رسید و از خدای متعال به خاطر فرار از دست مسلمانان و دین آن‌ها و نجات از خطر عذاب ابدی تن و روح سپاسگزاری کرد.

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info

از طرف شیلت برگر خطاب به خواننده

من یوهان شیلت برگر با اربابی به نام لینهارت ریشارتینگر^۱، زمانی که زیگموند^۲، پادشاه مجارستان، عازم سرزمین مسلمانان شد، خانه‌ام در پیرن^۳ نزدیک شهر مونیخ را ترک کردم. زمان آن واقعه از تولد مسیح سال ۱۳۹۴م. / ۷۹۷ - ۷۹۶ ق. بود. در سال ۱۴۲۷م. / ۸۳۱ - ۸۳۰ ق. دوباره از سرزمین مسلمانان برگشتم^۴، تمام چیزهای شگفت‌انگیزی که در سرزمین مسلمانان دیدم، اعم از جنگ‌ها، شهرهای بزرگ و دریاها بعد از این توضیح داده خواهند شد. شاید این توضیحات کامل نباشند، چون زندانی بودم و اختیار عمل نداشتم. اما تا جایی که توانستم آن‌ها را شناختم و نوشتم. بنابراین، آن کشورها و شهرها را آن‌گونه که در آن کشورها شناخته می‌شوند، درک کردم. آن‌ها را اینجا معرفی می‌کنم و ماجراهای جذاب و عجیب زیادی گفته می‌شود که ارزش شنیدن دارند.

نبرد نیکوپولیس

شاه زیگموند از همان ابتدا در سال ۱۳۹۴م. / ۷۹۷ - ۷۹۶ ق. برای جلب کمک به جهان مسیحیت متوسل شد. در آن زمان مسلمان‌ها در حال آسیب رساندن به مجارستان^۵ بودند. اشخاص زیادی از همه کشورها به آنجا آمدند تا به او کمک کنند (۱). آن افراد را به سمت دروازه

1. Leinhart Richartinger

2. Sigmund

3. Payren

۴. نیومن در یادداشتی می‌گوید: به خاطر اشتباه کاتب، این تاریخ در نسخه هایدلبرگ سال ۱۳۴۴ م. / ۷۴۵ - ۷۴۴ ق. ذکر شده است.

5. Hungern

آهنی، که مرز مجارستان^۱، پولگری^۲ و والاشی^۳ است، هدایت کرد. از طریق تونا^۴ به پولگری آمد و عازم شهری موسوم به پودم^۵ (۲)، پایتخت پولگری شد.

حاکم، آن کشور و شهر خودش را در اختیار شاه قرار دارد. آنگاه شاه، صاحب شهر، سیصد مرد، اسب‌های خوب و پیاده‌نظام شد و به شهر دیگری رفت که ترک‌های زیادی در آن بودند. پنج روز در آنجا ماند. ترک‌ها شهر را تسلیم نکردند، ولی مردان جنگی، آن‌ها را به‌زور بیرون راندند و شهر را به شاه تحویل دادند. ترک‌های زیادی کشته شدند و بقیه به اسارت درآمدند. شاه، صاحب شهر و دویست مرد شد و راهش را به سمت شهری به نام شیتو^۶ ادامه داد. آن شهر در زبان مسلمانان نیکوپولی^۷ نامیده می‌شد (۳).

شاه آنجا را از طریق دریا و خشکی به مدت شانزده روز محاصره کرد. سپس پادشاه ترک، به نام بایزید^۸، با دویست هزار مرد برای رهایی شهر آمد. هنگامی که شاه زیگموند این خبر را شنید با سربازانش، که تعداد آن‌ها شانزده هزار نفر برآورد شدند، یک مایل پیشروی کرد تا با او روبرو شود. در آن هنگام دوک والاشی به نام ورتز و یوده^۹ هم آمد (۴). از شاه خواست به او اجازه دهد تا علائم و نشانه‌ها را بررسی کند. شاه اجازه داد. دوک، هزار نفر برای بررسی علائم با خود برد. پس از مدتی نزد شاه برگشت و گفت: به علائم نگاه کردم، دویست پرچم دیدم، زیر هر پرچم ده هزار مرد وجود دارد و هر پرچم از دیگری جداست.

هنگامی که شاه این سخن را شنید، قصد داشت آرایش جنگی برقرار کند. دوک والاشی گفت: می‌خواهم اولین کسی باشم که حمله می‌کند. شاه با کمال میل به آن درخواست رضایت داد. وقتی دوک بورگونی^{۱۰} فرمان شاه را شنید به این دلیل که مسافت زیادی را با شش هزار مرد طی

1. Ungern

۲. Pulgery بلغارستان. (مترجم)

3. Walachy

۴. Tunow رودخانه دانوب. (مترجم)

5. Pudem

6. Schiltaw

7. Nicopoly

8. Waysit

۹. Werterwaywod، ویوده لقبی بود که عثمانی‌ها برای حکام خود در بالکان (روملی) به کار می‌بردند (چارش لی، ۱۳۶۸: ۱/۲۴۶). حکمران والاشی (افلاق) در این جنگ میرج (Mirtshe) نام داشت (پورگشتال، ۱۳۶۷: ۱/۲۰۶). ویوده (vovayvoda، voyvod) یک واژه اسلاوی به معنای سردار است. (مترجم)

10. Burgany

کرده (۵) و پول زیادی در این لشکرکشی هزینه کرده است، قبول نکرد این افتخار به شخص دیگری داده شود. بنابراین، از شاه تقاضا کرد نخستین کسی باشد که حمله می‌کند. شاه از او خواست اجازه دهد مجارها شروع کنند، چون آن‌ها قبلاً با ترک‌ها جنگیده بودند و بهتر از دیگران می‌دانستند که ترک‌ها چگونه صف‌آرایی می‌کنند.

دوک به مجارها اجازه نداد، افرادش را جمع کرد و به دشمن حمله‌ور شد. از میان دو فوج عبور کرد و هنگامی که به فوج سوم رسید، برگشت و قصد داشت عقب‌نشینی کند، اما خودش را در محاصره یافت. بیش از نیمی از سوارانش از اسب فروافتادند، زیرا ترک‌ها، فقط اسب‌ها را هدف می‌گرفتند. بنابراین، دوک نتوانست فرار کند و اسیر شد. وقتی پادشاه شنید دوک بورگونی تسلیم شده است، بقیه افراد را با خودش برد و فوجی متشکل از دوازده هزار سرباز پیاده راه، که برای مقابله با او فرستاده شده بود، شکست داد. همه آن‌ها لگدمال و نابود شدند. در این درگیری تیری به اسب ارباب من لینهارت اصابت کرد و آن را کشت.

من یوهان شیلت‌برگر، شاطر او، با دیدن این صحنه سوار شدم، در میان انبوه جمعیت به سویش رفتم و به او کمک کردم تا سوار اسبم شود. سپس سوار یکی از اسب‌های ترک‌ها شدم و نزد شاطرهای دیگر برگشتم. پس از اینکه همه پیاده‌نظام‌های ترک کشته شدند، شاه^۱ به سوی فوجی از سواره‌نظام پیشروی کرد. وقتی پادشاه ترک، شاه را در حال پیشروی دید، تصمیم گرفت فرار کند، ولی دوک آیریش^۲ معروف به جبار، پادشاه ترک را دید و با پانزده هزار سپاهی برگزیده و تعداد زیادی علمدار به کمک او شتافت. (۶)

جبار و افرادش به علم شاه (زیگموند) رسیدند و آن را سرنگون کردند. وقتی شاه متوجه شد علم سرنگون شده است و جای ماندن نیست، پا به فرار گذاشت.^۳ سپس هانس^۴ از اهالی سیلی^۵، و بورگراو^۶ از مردم نورمبرگ نزد شاه آمدند، او را بردند و به طرف یک کشتی جنگی هدایت کردند. شاه سوار بر آن کشتی به قسطنطنیه رفت. وقتی سواره‌نظام و پیاده‌نظام متوجه شدند شاه فرار کرده

۱. زیگیزموند. (مترجم)

۲. Driseh نام دیگر صربستان. پادشاهان صربستان را در آن زمان جبار (Despot) می‌نامیدند. نام جباری که به بایزید کمک کرد، استفان لازارویچ (۱۴۲۷ - ۱۴۵۸ م. / ۸۳۰ - ۷۹۱ ق.) بود (چارش لی، ۱۳۶۸: ۳۲۳/۱). (مترجم)

۳. نبرد نیکوپولیس در ۲۸ سپتامبر ۱۳۹۶ / ۲۶ ذی‌الحجه ۷۹۸ اتفاق افتاد (چارش لی، ۱۳۶۸: ۳۲۸ / ۱). (مترجم)

4. Hanns

۵. Cily، هرمان دو سیلی فرمانده اتریشی‌ها بود (پورگشتال، ۱۳۶۷: ۲۲۳/۱). (مترجم)

۶. Burgrave، بورگراو دو نورمبرگ یکی دیگر از فرماندهان اتریشی‌ها در این جنگ بود (پورگشتال، ۱۳۶۷:

۲۲۳/۱). (مترجم)

است، بسیاری از آن‌ها به‌سوی تونا گریختند و سوار کشتی‌ها شدند، ولی کشتی‌ها آن‌قدر پر بودند که همه آن‌ها نمی‌توانستند سوار شوند و هنگامی که تلاش می‌کردند وارد کشتی شوند، کسانی که سوار کشتی بودند روی دست‌هایشان می‌کوبیدند و آن‌ها را در رودخانه غرق می‌کردند.

تعداد زیادی از کسانی که می‌خواستند به تونا بروند در کوهستان کشته شدند. ارباب من، لینهارت ریشارتینگر، ورنهر پنتزاور^۱، اولریخ کوخلر^۲، استاینر^۳ کوچک، همه علمداران و بسیاری دیگر از شوالیه‌های شجاع در این نبرد کشته شدند. بخشی از کسانی که نتوانستند از رودخانه عبور کنند و به کشتی‌ها برسند کشته شدند، ولی تعداد بیشتری از آن‌ها به اسارت درآمدند. دوک بورگونی (۷) و هانس پوتزوکارو^۴ و لردی به نام ستاماراتو^۵، دو لرد از فرانسه و کنت بزرگ مجارستان در میان اسرا بودند. لردهای قدرتمند، سواره‌نظام و پیاده‌نظام‌های دیگری هم اسیر شدند. من هم یکی از اسرا بودم.

سرنوشت اسرای نیکوپولیس

پادشاه بایزید پس از پیروزی در این نبرد به نزدیکی شهری رفت که شاه زیگموند با ارتش خود در آن اردو زده بود. سپس به میدان نبرد رفت و به افرادش، که کشته شده بودند، نگاه کرد. وقتی بایزید متوجه شد، بسیاری از افرادش کشته شده‌اند، به شدت اندوهگین شد و سوگند خورد انتقام خون آن‌ها را بگیرد. بایزید به افرادش دستور داد روز بعد، همه اسرا را به هر شکل ممکن نزد او بیاورند. سربازان با هر تعدادی که توانسته بودند اسیر کنند با ریسمان آمدند. من، یکی از سه نفری بودم که با ریسمان بسته شده بودیم و با کسی آورده شدم که ما را اسیر کرده بود.

هنگامی که اسرا نزد شاه آورده شدند، شاه، دوک بورگونی را آورد تا شاهد انتقام‌گیری باشد. وقتی دوک خشم شاه را دید، از او خواست جان تعدادی از کسانی را که نام می‌برد ببخشد. شاه خواسته او را پذیرفت. دوک سپس دوازده تن از لردها، از جمله هموطن خودش، استفان سینوهر^۶ و لرد هانس^۷ از بودم^۸ را انتخاب کرد. (۸)

1. Wernher Pentzawer

2. Ulrich Kuchler

3. Stainer

۴. Hanns Putzokardo، بوسیکولت (Boucicault) که این نبرد را در خاطراتش شرح می‌دهد.

۵. Centumaranto، سن اومر (Saint Omer).

6. Stephan Synuher

7. Hannsen

8. Bodem

شاه به افرادش دستور داد اسرا را بکشند. شاه به جای کسانی که نمی‌خواستند این کار را انجام بدهند، افراد دیگری می‌گماشت. دوستانم را بردند و سرشان را بریدند و هنگامی که نوبت من رسید، پسر شاه مرا دید و دستور داد جانم بخشیده شود. مرا نزد پسرهای دیگر بردند، زیرا هیچ‌یک از کسانی که زیر بیست سال بودند کشته نشدند. من به زحمت شانزده ساله بودم. لرد هانسن گریف^۱، نجیب‌زاده‌ای از پیرن^۲ و چهار نفر دیگر را، که با ریسمن بسته شده بودند، دیدم. لرد با دیدن آن انتقام‌گیری بزرگ با صدای بلند گریه کرد و سربازان پیاده و سواره را که در انتظار مرگ بودند تسلی داد: استوار باشید. او می‌گفت: امروز خون ما به خاطر دین مسیح ریخته شود و به یاری خدا بچه‌های آسمان خواهیم شد. پس از گفتن این سخنان زانو زد و ایسرا و همراهانش را بریدند. از صبح تا نماز شامگاهی خون ریخته می‌شد. هنگامی که مشاوران شاه دیدند خون زیادی ریخته شده است و هنوز هم خون‌ریزی ادامه دارد، برخاستند، جلوی شاه زانو زدند و از او درخواست کردند به خاطر خدا، خشم خود را فراموش کند و باعث نشود که خدا از او انتقام بگیرد، زیرا به اندازه کافی خون ریخته شده است.

بایزید راضی شد. دستور داد کشتار متوقف شود و بقیه اسرا را نزد او بیاورند. شاه سهمیه‌اش از اسرا را گرفت و بقیه را به افرادش، که آن‌ها را اسیر کرده بودند، واگذاشت. من در میان کسانی بودم که شاه برای خودش انتخاب کرد. اشخاصی که در آن روز کشته شدند ده هزار مرد بودند. اسرای شاه به شهری به نام آندرانوپولی^۳ در یونان فرستاده شدند. پانزده روز در آنجا زندانی بودیم، سپس از طریق دریا به شهری موسوم به گالی پولی برده شدیم.^(۹) ترک‌ها از طریق این شهر به دریا دسترسی پیدا می‌کنند. سیصد نفر از ما در آنجا، در برجی به مدت دو ماه زندانی شدیم. دوک بورگونی هم در آنجا در بالای برج با اسرای بی‌سر می‌برد که نجات داده بود. زمانی که در آنجا بودیم شاه زیگموند در مسیر حرکتش به سوی سرزمین ویندیشی^۴ از آنجا عبور کرد.^(۱۰) وقتی ترک‌ها آن خبر را شنیدند ما را از برج بیرون آوردند و به سمت دریا بردند. ترک‌ها یکی پس از دیگری به شاه دشنام می‌دادند، او را مسخره می‌کردند و می‌خواستند از قایق خارج شود و افرادش را تحویل بگیرد. این کار را برای تمسخر شاه انجام می‌دادند. دو طرف مدتی در دریا با هم زد و خورد کردند، ولی ترک‌ها هیچ آسیبی به شاه وارد نکردند. شاه از آنجا رفت.

1. Hannsen Greiff

2. Payern

۳. Andranopoli، ادرنه کنونی، یکی از شهرهای ترکیه واقع در نزدیکی مرزهای یونان و بلغارستان. (مترجم)

4. Windischy

توسعه قلمرو بایزید در اروپا

پادشاه ترک سه روز پس از اینکه اسرا را کشت و ما را به آن شهر فرستاد، عازم مجارستان شد. از رودخانه‌ای به نام ساو^۱ در شهری موسوم به میتروتز^۲ گذشت و آن شهر و تمام مناطق اطراف آن را تصرف کرد. سپس به دوک نشین پتو^۳ رفت، از آن کشور شانزده هزار مرد، زن، بچه و تمام اموالشان را با خود برد. شهر را آتش زد، بعضی از مردم آنجا را با خود برد و بخشی را در یونان رها کرد.^۴ (۱۱)

پس از اینکه شاه از رودخانه ساو عبور کرد، فرامینی به گالی پولی فرستاد که می‌خواهیم از دریا عبور کنیم و پایتخت شاه (زیگموند) موسوم به ورشو^۵ را بگیریم. و در آنجا بمانیم تا او بیاید. زمانی که او به شهر رسید دوک بورگونی و کسانی را که دوک نجات داده بود برد و در خانه‌ای نزدیک کاخ اسکان داد. شاه در مجارستان یکی از اطرافیانش به نام حودر^۶ را با شش نفر برای ادای احترام نزد شاه سلطان فرستاد. (۱۲) او می‌خواست من را نزد شاه سلطان بفرستد، ولی به شدت زخمی بودم، بنابراین از ترس اینکه در راه بمیرم نزد پادشاه ترک باقی ماندم.

دیگر اسرا به عنوان پیشکش نزد پادشاهان بابل^۷ (۱۳)، ایران (۱۴)، تاتارهای سفید^۸ (۱۵)، ارمنستان بزرگ (۱۶) و کشورهای دیگر فرستاده شدند.

ما به قصر پادشاه ترک بردند. در آنجا به مدت شش سال با دیگر اسرا مجبور شدم همه‌جا شاه را پیاده همراهی کنم. در میان بزرگان آن‌ها مرسوم بود که برای خود افرادی داشته باشند تا جلوی آن‌ها بدونند. بعد از شش سال اجازه یافتم سوار اسب شوم، شش سال سوار بر اسب شاه را همراهی می‌کردم، بنابراین دوازده سال با او بودم. باید یادآوری کنم که آنچه پادشاه ترک در طول این شش سال انجام داد، همگی ذیلاً نوشته شده است.

۱. Saw، مراد رودخانه ساوا (Sava)ست. این رود شاخه‌ای از رودخانه دانوب است که در شبه جزیره بالکان در کشورهای کرواسی و اسلونی جریان دارد و به رودخانه دانوب بلغراد ملحق می‌شود. (مترجم)

2. Mitrotz

۳. Petaw، یکی از ایالات اتریش (بورگستال، ۱۳۶۷ : ۲۲۶ / ۱). (مترجم)

۴. مورخان اتریشی این گفته شیلتبرگر را نادیده گرفتند.

5. Wursa

۶. Hoder، هویت این فرستاده مشخص نیست شاید نام او حیدر باشد. (مترجم)

۷. مؤلف همه‌جا بغداد را بابل می‌نویسد؛ بغداد در آن زمان پایتخت سلطان احمد جلایری (۸۱۳ - ۷۸۴ق./۱۴۱۰ - ۱۳۸۲ م.) بود. (مترجم)

۸. تاتارهای سفید، به عبارت دیگر تاتارهای آزاد، سفید در زبان تاتاری و روسی به معنی آزاد و سیاه در مقابل آن به معنی مطیع و خراج‌گزار است. منظور او قراتاتارهاست. مؤلف به اشتباه قرا (سیاه) را سفید ترجمه کرده است. (مترجم)

براندازی خاندان قرمان

شاه از همان ابتدا با شوهر خواهرش به نام قرمان^۱ وارد جنگ شد. این نام به خاطر کشورش به او داده شد. پایتخت آن کشور، کارنده^۲ نامیده می‌شد. (۱۷) چون مطیع بایزید نبود، بایزید با صدوپنجاه هزار مرد به سوی او رفت. وقتی قرمان شنید بایزید پیشروی کرده است، با هفتاد هزار تن از بهترین سربازان کشورش به مقابله با او آمد و قصد داشت مقاومت کند. در مقابل شهری به نام قونیه^۳، که متعلق به قرمان بود، با هم روبرو شدند و در آن روز دو بار جنگیدند.

تلاش می‌کردند بر دیگری غلبه کنند. هر دو طرف در شب استراحت می‌کردند و به یکدیگر آسیب نمی‌زدند. قرمان و محافظانش در آن شب با نواختن ساز و دهل شادی می‌کردند تا به بایزید هشدار بدهند، ولی بایزید و افرادی که توافقی کردند که جز برای پخت‌وپز آتش برپا نکنند و فوراً آن را خاموش کنند. او در آن شب سی‌هزار نفر به پشت سپاه دشمن فرستاد و به آن‌ها گفت: وقتی صبح حمله شروع شد حمله کنید.

با فرارسیدن روز، بایزید به مقابله با دشمن رفت و آن سی‌هزار مرد، آن‌گونه که دستور داده شده بود، از پشت حمله کردند. وقتی قرمان متوجه شد دشمن از جلو و عقب به او حمله می‌کند به شهر قونیه فرار کرد و آنجا ماند.

بایزید به مدت یازده روز شهر را محاصره کرد، ولی نتوانست آن را تصرف کند. سپس ساکنان شهر به بایزید پیام دادند که اگر زندگی و اموال آن‌ها تضمین شود، شهر را تسلیم می‌کنند. بایزید با آن پیشنهاد موافقت کرد. سپس پیام دادند که هرگاه بایزید حمله کند از پشت دیوارها عقب‌نشینی می‌کنند تا او بتواند شهر را تصرف کند. این اتفاق رخ داد.

وقتی قرمان دید بایزید وارد شهر شده است با افرادی که به او حمله کرد و وارد جنگ شد. اگر ساکنان شهر به او کمک می‌کردند، می‌توانست بایزید را بیرون براند، ولی هنگامی که متوجه شد کسی یاری‌اش نمی‌دهد، فرار کرد، ولی او را نزد بایزید بردند. بایزید به او گفت: چرا از من اطاعت نمی‌کنی؟ قرمان جواب داد: چون من فرمانروایی به بزرگی خودت هستم.

بایزید خشمگین شد و سه بار پرسید: کسی هست که مرا از شر قرمان خلاص کند؟ شخصی آمد، قرمان را به گوشه‌ای برد، سرش را برید و نزد بایزید آورد. بایزید پرسید: با او چه کردی؟

۱. Caraman نام امیر قرمان، علاءالدین بیگ بود که در سال ۱۳۹۷م. / ۸۰۰ ق. کشته شد (پورگشتال، ۱۳۶۷: ۱ / ۲۰۸). (مترجم)

۲. نام دیگر آن شهر که رواج بیشتری دارد لارنده است. (مترجم)

جواب داد: سرش را از تنش جدا کرده‌ام. آنگاه بایزید گریه کرد و دستور داد با او همان کاری را بکنند که او با قرمان کرده بود. او را به جایی که سر قرمان از تنش جدا شده بود بردند و سرش را از تنش جدا کردند. بایزید معتقد بود هیچ کس نباید این فرمانروای قدرتمند را بکشد. قرمان باید زنده می‌ماند تا خشم اربابش فروکش کند.

بایزید دستور داد سر قرمان را بر سر نیزه کرده و در اطراف کشور به نمایش بگذارند، چون این احتمال وجود داشت که دیگر شهرها پس از شنیدن اینکه فرمانروای آن‌ها کشته شده است، تسلیم شوند. پس از آن بایزید شهر قونیه را اشغال کرد، عازم شهر کارنده شد و از مردم آنجا خواست تسلیم شوند. او گفت: اگر چنین نکنید شما را با شمشیر به این کار وادار خواهم کرد. ساکنان شهر چهار نفر از بزرگان خود را نزد بایزید فرستادند تا از او بخواهند از جان و مال آن‌ها محافظت کند و به جای قرمان یکی از پسرانش را که در شهر است، به‌عنوان فرمانروای آن‌ها منصوب کند تا شهر را به او تحویل دهند.

بایزید گفت: جان و مال آن‌ها را می‌بخشد، ولی وقتی صاحب شهر شود، خودش می‌داند چه کسی فرمانروای شهر باشد، پسر قرمان یا یکی از پسران خودش. بنابراین باید راه را باز کنند. ساکنان شهر با شنیدن پاسخ بایزید اعلام کردند: شهر را تسلیم نمی‌کنند و هرچند فرمانروای آن‌ها چشم از جهان فرو بست، ولی دو پسر از او به جای مانده است و تحت فرمانروایی آن‌ها، به زندگی خود بر می‌گردیم یا خواهیم مرد. پنج روز در مقابل شاه مقاومت کردند. چون بایزید متوجه شد به مقاومت ادامه می‌دهند، سربازان بیشتری احضار کرد و دستور داد تفنگ شمشال بیاورند و سکوهایی برپا کنند.

وقتی پسران قرمان و مادرشان این وضعیت را دیدند، افرادی نزد بزرگان شهر فرستادند و به آن‌ها گفتند: «آشکارا می‌بینید که نمی‌توانیم در مقابل بایزید مقاومت کنیم، او بسیار قوی است، اگر به خاطر ما کشته شوید متأسف خواهیم شد. با مادرمان به توافق رسیدیم که به بخشش بایزید امیدوار باشیم». اهالی شهر خوشحال شدند و پسران قرمان، مادرشان و بزرگان شهر، دروازه‌ها را باز کردند و از شهر بیرون رفتند. مادر دست یکی از پسرانش را گرفت و نزد بایزید رفت.

بایزید با دیدن خواهر و پسرانش از خیمه بیرون آمد و به‌سوی آن‌ها رفت. نزدیک شدند، خودشان را به پای بایزید انداختند، آن را بوسیدند، درخواست عفو کردند و کلیدهای دروازه و شهر را به او تحویل دادند. بایزید پس از آن به امرا دستور داد آن‌ها را از زمین بلند کنند. بایزید صاحب شهر شد، یکی از امرا را حاکم آنجا کرد و خواهرش و دو پسرش را به پایتختش بورسا فرستاد.

کشمکش بایزید با قاضی برهان‌الدین فرمانروای سیواس^۱

حاکم زیردستی به نام میراخامات^۲ بر شهری موسوم به مارزوانی^۳ در مرز کشور قرمان حکومت می‌کرد. وقتی میراخامات شنید شاه بایزید کشور قرمان را فتح کرده است، شخصی نزد او فرستاد و درخواست کرد برهان‌الدین پادشاه سیواس (۱۸) را بیرون کند، چون قلمرو میراخامات را تصرف کرده بود و میراخامات نمی‌توانست کاری انجام دهد. بایزید پسرش محمد را با سی هزار سرباز فرستاد تا به او کمک کنند. برهان‌الدین را به‌زور از آن کشور بیرون کردند^۴، سپس میراخامات، پایتخت و سراسر کشورش را به محمد^۵ بخشید. بایزید در مقابل آن میراخامات را به کشور خودش برد و کشور دیگری به او داد.

فرار ناکام اسرای مسیحی

وقتی بایزید به پایتختش آمد، شصت نفر از مسیحیانی که در آنجا بودند تصمیم به فرار گرفتند. پیمانی بین خودمان بستیم و سوگند خوردیم یا بمیریم یا موفق شویم. هریک از ما مهلتی خواست تا آماده شود. هنگامی که با یکدیگر ملاقات کردیم، از طریق قرعه‌کشی دو نفر را به‌عنوان رهبر انتخاب کردیم. هرچه آن‌ها دستور می‌دادند، موظف بودیم انجام بدهیم. سپس نیمه‌شب برخاستیم، سوار بر اسب، عازم کوه شدیم و سپیده‌دم به آنجا رسیدیم. وقتی به آنجا رسیدیم پیاده شدیم و اجازه دادیم اسب‌هایمان استراحت کنند تا اینکه آفتاب طلوع کرد، سپس سوار شدیم و یک شبانه‌روز حرکت کردیم.

بایزید با شنیدن خبر فرار ما پانصد سوار فرستاد تا ما را دستگیر کنند و نزد او بیاورند. در نزدیکی معبری باریک به ما رسیدند و از ما خواستند تسلیم شویم. قبول نکردیم، از اسب پیاده شدیم و تا جایی که می‌توانستیم مقاومت کردیم. چون فرمانده آن‌ها دید که مقاومت می‌کنیم،

1. Sebast

2. Mirachamat

۳. Marsuany، هویت این شهر به‌وضوح مشخص نیست. شاید شهر مرعش مدنظر باشد که رمی‌ها به آن مارزیون Marsion می‌گفتند (لسترنج، ۱۲۶۴: ۱۳۸). البته ابوبکر طهرانی به شهری موسوم به مرزین، در نزدیکی ماردین اشاره می‌کند که تابع قزاقیوسف قراقویونلو بود. این مؤلف از شهر دیگری به نام مرزبان هم نام می‌برد که در قلمرو قاضی برهان‌الدین، حاکم سیواس قرار داشت. (طهرانی، ۲۵۳۶: ۳۲، ۴۱). ابن بی بی هم به شهر مرزبان اشاره می‌کند (ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۷۴). میکله ممبره در سال ۹۴۶ق. وارد این شهر شد و نام آن را مارزیوان (Marzivan) می‌نویسد (ممبره، ۱۳۹۳: ۱۰). (مترجم)

۴. ۱۳۹۴م. / ۷۹۶ق.

۵. محمد، پسر جوان تر بایزید.

جلو آمد و برای یک ساعت درخواست صلح کرد. رضایت دادیم. نزد ما آمد و درخواست کرد خودمان را تسلیم کنیم تا برایمان امان بگیرد. گفتیم: مشورت می‌کنیم. چنین کردیم و این‌گونه پاسخ دادیم: می‌دانیم به محض اینکه تسلیم شویم و نزد شاه بیاییم خواهیم مرد، پس بهتر است همین جا با اسلحه برای دین مسیح بمیریم. چون فرمانده دید مصمم شده‌ایم، دوباره از ما خواست تسلیم شویم و قول داد از جان ما محافظت کند و اگر شاه خشمگین شود و بخواهد ما را بکشد، اجازه خواهد داد اول او را بکشند. این‌گونه قول داد و ما تسلیم شدیم.

فرمانده ما را نزد شاه برد. شاه دستور قتل ما را صادر کرد. فرمانده نزد او رفت. زانو زد و گفت: به بخشش تو امیدوار بودم و قول دادم آن‌ها در امان خواهند بود. سپس از شاه خواست ما را عفو کند، چون سوگند خورده است که چنین خواهد شد. شاه از او پرسید: اگر از جانب آنان آسیبی به ما برسد چه؟ او گفت: نه، آسیبی نخواهد رسید. آنگاه شاه دستور داد ما را زندانی کنند.

نه ماه آنجا زندانی بودیم. در طول آن ایام دوازده نفر از ما جان خود را از دست دادند. در روز عید ایستر مسلمانان، سلیمان، پسر ارشد شاه (۱۹) ما را آزاد کرد و دستور داد نزد او برویم. مجبور شدیم به او قول بدهیم که هرگز برای فرار تلاش نکنیم. اسب‌هایمان را به ما برگرداند و حقوقمان را افزایش داد.

تسلط بایزید بر شهر سامسون^۲

بعد از آن واقعه، در همان تابستان، بایزید با هشتاد هزار سرباز به کشوری به نام جانیک^۳ رفت و پایتخت آن، به نام سامسون (۲۰)، را محاصره کرد. مردی قوی به نام سامسون بانی این شهر بود و شهر، نامش را از او گرفت. فرمانروای آن کشور هم چنین نامی داشت. قباد^۴ و شاه او را از آن سرزمین بیرون راند. وقتی مردم شهر متوجه شدند فرمانروای آن‌ها بیرون رانده شده است، خودشان را تسلیم بایزید کردند. بایزید بر آن شهر و سراسر آن کشور مسلط شد.

نبرد مارها و افعی‌ها

واقعه‌ای شگفت‌انگیز نزدیک شهر سامسون اتفاق افتاد که باید از آن یاد کرد. در طول دورانی که با بایزید بودم، مار و افعی زیادی در اطراف آن شهر جمع شد و فضایی به اندازه یک مایل را

۱. Wirmirsiana، امیر سلیمان، محمد و موسی دو تا دیگر از پسران بایزید بودند.

۲. Samson، سامسون همان شهر باستانی آمیسوس است که ترک‌ها هنوز آن را سامسون می‌نامند.

۳. Genyck، جانیق. (مترجم)

۴. Zymayd، قباد اوغلی جنید، او بر سامسون مسلمان حکومت می‌کرد. بایزید در سال ۱۳۹۸ م/ ۸۰۰ ق.

سامسون را تصرف و قباد را فراری داد (چارش لی، ۱۳۶۸: ۳۴۰/۱). (مترجم)

اشغال کردند. منطقه‌ای به نام جانیک به سامسون تعلق دارد. این منطقه جنگلی است و جنگل‌های زیادی دارد. بخشی از این مارها از آن جنگل و بخشی هم از دریا بیرون آمدند. افعی‌ها به مدت یازده روز آنجا ماندند و سپس با یکدیگر وارد جنگ شدند. به خاطر وجود افعی‌ها هیچ کس جرئت نمی‌کرد شهر را ترک کند، هر چند آن‌ها هرگز به مردم و چهارپایان آسیب نمی‌زدند. حاکم شهر و آن منطقه دستور داد به این خزندگان آسیبی وارد نشود. او گفت: این نشانه و علامتی از طرف خداوند بزرگ است. در روز دهم، مارها و افعی‌ها از صبح تا فرارسیدن غروب خورشید با هم جنگیدند.

حاکم و مردم شهر این صحنه را دیدند. حاکم دستور داد دروازه‌ها را باز کنند، آنگاه با تعدادی از مردم شهر سوار شد و به تماشای جایی رفت که مارها و افعی‌ها در حال جنگ بودند. آن‌ها دیدند مارهای دریایی از مارهای جنگلی شکست خورده‌اند. اوایل صبح روز بعد حاکم دوباره سوار بر اسب از شهر خارج شد تا ببیند آیا آن خزندگان هنوز آنجا هستند. چیزی جز مارهای مرده پیدا نکرد و دستور داد آن‌ها را جمع‌آوری و شمارش کنند. مارها هشت‌هزار تا بودند. حاکم سپس دستور داد گودالی حفر شود تا همه آن‌ها را در آن گودال بریزند و دفن کنند.

حاکم شخصی نزد بایزید، که در آن زمان فرمانروای ترکیه بود، فرستاد تا خبر آن واقعه را به او برساند. بایزید آن را به فال نیک گرفت، زیرا به‌تازگی شهر و کشور سامسون را تصرف کرده بود. بایزید از اینکه افعی‌های جنگلی مغلوب افعی‌های دریایی شدند، خوشحال شد و گفت: این علامتی از سوی خداوند متعال است. امیدوار بود همان‌طور که فرمانروای قدرتمند و پادشاه ساحل دریاست، به کمک قادر متعال، ارباب و پادشاه دریا شود.

سامسون از دو شهر تشکیل می‌شود که روبروی یکدیگر قرار دارند. دیوارهای آن‌ها به اندازهٔ برد یک پیکان از یکدیگر دورند. در یکی از این شهرها مسیحیان زندگی می‌کردند. در آن زمان ایتالیایی‌های جنوا^۲ مالک شهر بودند. (۲۱) مسلمانان در یکی دیگر از شهرها، زندگی می‌کنند و آن شهر و کشور به آن‌ها تعلق دارد. در آن زمان حاکم آن شهر و کشور دوکی به نام شوفمانز^۳، پسر دوک پولگری وسطی بود. شهر اصلی پولگری سفلی ترنوا^۴ است (۲۲) که در آن زمان سیصد شهر کوچک و بزرگ و دژهایی با حصارهای مستحکم داشت. این کشور به دست بایزید فتح شد.

۱. مؤلف یا مصحح در اینجا دچار اشتباه شدند، زیرا در پاراگراف بالا آمده است که مارهای جنگلی بر مارهای دریایی غلبه کردند. (مترجم)

2. Genoa

3. Schuffmanes

4. Ternowa

بایزید دوک و پسرش را دستگیر کرد. پدر در زندان درگذشت و پسر به دین اسلام درآمد تا جانش بخشیده شود. بایزید سامسون را فتح کرد. از نیک^۱ را هم فتح کرد. این شهر و کشور را به جای سرزمین پدری به صورت مادام‌العمر به پسر دوک داد.

جدال عثمان بیگ قرايولوک با قاضی برهان‌الدین و بایزید

بعضی از بزرگان مسلمانان با دام‌های خود زندگی خانه‌به‌دوشی دارند. وقتی آن‌ها وارد کشوری می‌شوند که مراتع غنی دارد، برای مدتی آن مرتع را از حاکم آنجا اجاره می‌کنند. امیری ترک به نام عثمان^۲ با چهارپایانش بیلاق و قشلاق می‌کرد. او در تابستان وارد کشوری به نام سیواس شد که پایتختی به همین نام دارد. عثمان از برهان‌الدین^۳ پادشاه آنجا درخواست کرد چراگاهی به او بدهد تا دام‌هایش در طول تابستان در آنجا چرا کنند. (۲۳)

پادشاه مرتعی به او قرض داد. عثمان با دام‌ها و وابستگانش به آنجا رفت، در فصل تابستان در آنجا اقامت کرد و در فصل پاییز بدون اجازه و اطلاع پادشاه به کشورش برگشت. وقتی پادشاه از این اقدام اطلاع یافت، بسیار ناراحت شد، با هزار سرباز به مرتعی، که عثمان آن را اشغال کرده بود رفت. در آنجا اردو زد و چهار هزار سوار به دنبال عثمان فرستاد. برهان‌الدین دستور داد عثمان و تمام آنچه را با او بود برگردانند.

وقتی عثمان شنید پادشاه به دنبال او فرستاده است، برای آنکه سواران پادشاه نتوانند او را پیدا کنند در کوهستان پنهان شد. سواران در مرغزاری، روبروی کوهی که عثمان و افرادش در آنجا بودند اردو زدند و شب بی‌آنکه از بابت او احساس نگرانی کنند در آنجا ماندند.

با روشن شدن هوا، عثمان با هزار تن از بهترین سواران خود برای بررسی موقعیت از کوهستان خارج شد و چون دید افراد پادشاه از خود مراقبت نمی‌کنند و بدون محافظند، به سمت آن‌ها رفت و غافلگیرانه به آن‌ها یورش برد. سربازان شاه نتوانستند از خودشان دفاع کنند، بسیاری از آنان کشته شدند و بقیه فرار کردند. به شاه خبر دادند که عثمان لشکر او را نابود کرده است، ولی او باور نمی‌کرد و می‌پنداشت مزاح می‌کنند تا اینکه برخی از سربازان نزد او رفتند. حتی آن زمان هم نمی‌توانست باور کند، بنابراین صد سوار فرستاد تا ببیند چنین رویدادی صحت دارد یا نه. سواران رفتند تا در این مورد جستجو کنند. در همین زمان عثمان و

۱. Zyenick، از نیک. (مترجم)

۲. عثمان بیگ قرايولوک (۸۳۹ - ۸۰۵ ق. / ۱۴۳۵ - ۱۴۰۲ م.) سرکرده طایفه آق قویونلو. (مترجم)

افرادش، که برای حمله به شاه راهی شده بودند، سواران را دیدند، دستگیرشان کردند و به اردوگاه شاه رفتند.

شاه و افرادش چون دیدند آن سواران دستگیر شده‌اند و دیگر نمی‌توانند از خودشان دفاع کنند یا به فرار گذاشتند، اما خود شاه فرصت پیدا نکرد سوار اسبش شود، پس به ناچار به سمت کوه گریخت، ولی یکی از نوکران عثمان، او را دید و تعقیبش کرد. شاه نتوانست فرار کند. سرباز از شاه خواست تسلیم شود، ولی او تسلیم نشد. سرباز کمانش را برداشت و به او تیراندازی کرد شاه خود را معرفی کرد و از سرباز خواست آزادش بگذارد. قول داد یک دژ خوب به سرباز بدهد. از سرباز خواست حلقه‌ای را که در دستش داشت به‌عنوان وثیقه نگاه‌دارد، ولی سرباز قبول نکرد، او را به اسارت درآورد و نزد اربابش برد.

عثمان در تمام طول روز تا هنگام غروب افراد شاه را تعقیب می‌کرد، بسیاری از آن‌ها را کشت و در اردوگاه شاه اتراق کرد. سپس شخصی نزد افراد و دام‌هایش، که پشت‌سر رها کرده بود، فرستاد تا به آن کوه بیایند. افراد و دام‌ها آمدند. عثمان، شاه را به پایتختش سیواس برد، با تمام افرادش در آنجا اردو زد و به شهر پیام فرستاد که شاه را دستگیر کرده است و اگر شهر را به او تسلیم کنند صلح و امنیت نصیب آن‌ها خواهد شد. از شهر این‌گونه پاسخ آمد: اگر تو شاه را در اختیار داری، ما پسر شاه را داریم، به اندازه کافی فرمانروا داریم و تو ضعیف‌تر از آن هستی که بر ما فرمان برانی.

عثمان به شاه گفت: اگر می‌خواهی جانت را نجات دهی باید با ساکنان شهر صحبت کنی تا شهر را تسلیم کنند. شاه را جلوی دیوار بردند. شاه از ساکنان شهر خواست او را از مرگ نجات دهند و شهر را به عثمان تسلیم کنند. اهالی شهر پاسخ دادند: شهر را به عثمان تسلیم نمی‌کنیم، زیرا برای حکومت بر ما بسیار ضعیف است و تو هم دیگر نباید بخواهی که فرمانروای ما باشی، پسرانت را برای فرمانروایی داریم.

عثمان با شنیدن این سخنان خشمگین شد. شاه، با دیدن خشم عثمان از او خواست از جان‌ش بگذرد و قول داد شهر قیصریه و توابعش را به او بدهد. عثمان چنین نکرد و دستور داد جلوی چشم مردم شهر، سر شاه را از تنش جدا سازند، پیکر او را چهار پاره کنند. هر پاره را بر روی دیرکی به نمایش بگذارند و سر او را در همان نقطه کنار چهار پاره پیکرش بر سر نیزه کنند.

پیکر شاه در مقابل شهر قرار داده شد. پسر او بیکی نزد پدرزنش، حاکم قدرتمند تاتارهای سفید^۱، فرستاد تا به کمک کند. پدرزنش با شنیدن این خبر آن‌گونه که مرسوم بود به همراه همه افرادش

۱. قراتاتارها به پسر قاضی برهان‌الدین در مقابل قرایولوک کمک کردند (شامی، ۱۹۵۶: ۱۸۲). شیلت‌برگر همه‌جا قراتاتارها را تاتارهای سفید ترجمه کرده است. مصحح نظر متفاوتی دارد (رجوع کنید به یادداشت‌ها). (مترجم)

با بچه‌ها و دام‌هایشان عازم سیواس کرد تا کشور را از عثمان باز ستاند. سپاهیان او بدون احتساب زنان و بچه‌ها چهار هزار تن بودند.

عثمان با اطلاع از نزدیک شدن پادشاه تاتار با افراش به کوهستان رفت و در آنجا اردو زد. شاه تاتار روبروی شهر فرود آمد. عثمان به محض اینکه خبر را شنید، ۱۵۰۰ تن از افراش را با خود برد، آن‌ها را به دو بخش تقسیم کرد و با فرارسیدن شب با فریادهای بلند از دو طرف به تاتارها حمله برد. شاه تاتار چنین تصور کرد که سپاهیان او در هوای خیانتند، بنابراین به درون شهر گریخت. همراهانش هم پا به فرار گذاشتند. عثمان آن‌ها را تعقیب کرد، بسیاری را کشت و غنایم هنگفتی به دست آورد. تاتارها به کشورشان برگشتند. عثمان، دام‌ها و غنایمی را که از آنان گرفته بود به کوهی برد که دام‌هایش را در آنجا رها کرده بود. پیش از فرا رسیدن روز، پادشاه تاتار به دنبال افراش رفت تا وادارشان کند بازگردند، اما آن‌ها اطاعت نکردند، بنابراین دوباره به شهر برگشت.

عثمان دوباره شهر را محاصره کرد و از ساکنان آن خواست شهر را به او تسلیم کنند تا به قول خود عمل کند. آن‌ها نپذیرفتند، شخصی را نزد بایزید فرستادند تا عثمان را از کشورشان بیرون براند و در ازای آن شهر را به او واگذارند.

بایزید پسر ارشدش را با بیست‌هزار سوار و چهار هزار پیاده به کمک شهر فرستاد. من در آن سپاه بودم. عثمان با شنیدن خبر آمدن پسر بایزید دام‌ها و اموالش را به کوهی فرستاد که پیش‌تر در آن بود و خودش با هزار سوار در آن دشت ماند. پسر شاه دو هزار سوار فرستاد تا عثمان را پیدا کنند. آن‌ها به عثمان حمله بردند، اما چون نتوانستند بر او غلبه کنند درخواست کمک کردند. سپس پسر بایزید با سپاهیان او آمد.

عثمان به پسر بایزید حمله برد و در اندک زمانی او را فراری داد، زیرا صفوف سربازانش به هم نزدیک نبود. پسر بایزید بر آنان بانگ زد و جنگ دوباره از سر گرفته شد، آن دو به مدت سه ساعت نبرد کردند. وقتی سرگرم جنگ بودند چهار هزار پیاده نظام به اردوگاه عثمان حمله بردند. عثمان برای کمک به کسانی که از اموال و دام‌ها مراقبت می‌کردند، چهارصد سوار فرستاد. آنان پیاده نظام را از اردوگاه بیرون راندند.

عثمان با دسته‌ای از افراش به کوهستانی رفت که اموالش در آنجا بود. آن‌ها را به جایی دیگر فرستاد و خودش در آن مدت روبروی کوه باقی ماند. سپس پسر شاه در مقابل شهر ظاهر شد. ساکنان شهر دروازه‌های دمشق را به روی او باز کردند. از شهر خارج شدند و از او خواستند شهر را تصرف کند. او این کار را نکرد، اما یکی نزد پدرش فرستاد تا بیاید و آن شهر و قلمرو را

تصرف کند. بایزید با صدوپنجاه هزار تن آمد، آن شهر و کشور را تصاحب کرد و به پسرش محمد داد نه به آن کسی که عثمان را از آن شهر و کشور بیرون رانده بود. (۲۴)

کشمکش بایزید با ممالیک

بعد از اینکه بایزید پسرش را در آن کشور مستقر کرد، شخصی نزد سلطان فرستاد تا در مورد شهری به نام ملطیه^۱ (۲۵) و منطقه‌ای که به آن تعلق داشت مذاکره کنند. زیرا آن شهر و منطقه در تملک شاه سلطان بود. بایزید او را ملزم کرد شهر ملطیه و آن قلمرو را به او تحویل دهد. شاه سلطان به او پیام داد: این قلمرو را با شمشیر به دست آورده‌ام، اگر می‌خواهی صاحب آن شوی باید آن را با شمشیر تصرف کنی.

بایزید پس از دریافت این پاسخ با دویست هزار سرباز وارد آن کشور شد و آن شهر را به مدت دو ماه تحت محاصره درآورد. او وقتی متوجه شد شهر تسلیم نمی‌شود، کانال‌ها را پر کرد و به آنجا حمله برد ساکنان شهر درخواست عفو کردند، تسلیم شدند و شهر و کشور به دست بایزید افتاد.^۲

در همین زمان، تاتارهای سفید شهری موسوم به آنقارص^۳ را، که به بایزید تعلق داشت، محاصره کردند. بایزید پسر ارشدش را با سی و دو هزار نفر به کمک آن شهر فرستاد. با تاتارها جنگ کرد، ولی ناچار شد نزد بایزید برگردد. بایزید افراد بیشتری جمع‌آوری کرد و دوباره فرستاد. با تاتارها جنگیدند، سرکرده آن‌ها و دو تن از زیردستانش را دستگیر کردند و به‌عنوان اسیر نزد بایزید آوردند. بدین‌سان، تاتارهای سفید خودشان را تسلیم بایزید کردند. او سرکرده دیگری برای آن‌ها منصوب کرد و آن سه نفر را به پایتختش برد و سپس عازم شهری به نام آدالیا^۴، که به سلطان تعلق داشت، شد. این شهر از قبرس دور نیست. در کشوری که این شهر به آن تعلق دارد هیچ چهارپایی غیر از شتر وجود ندارد. بعد از اینکه بایزید آن شهر و منطقه را تصرف کرد، ساکنان آن منطقه ده‌هزار شتر به او هدیه دادند. بایزید آن شترها را به کشورش برد.

۱. ملطیه. (مترجم)

۲. بایزید در سال ۱۳۹۹م. / ۸۰۲ ق. در دوره اول حکومت ناصرالدین فرج (۸۰۸ - ۸۰۱ ق. / ۱۴۰۵ - ۱۳۹۸م.) ملطیه را تصرف کرد (چارش لی، ۱: ۳۴۲/۱۳۶۸). (مترجم)

۳. Angarus، احتمالاً قارص. البته مروت بیگ، رئیس قراناتارها در ابتدای حکومت بایزید، شهر قیر شهر را تصرف کرد و آن را به قاضی برهان‌الدین تحویل داد (حقی اوزون چارش لی، ۱: ۱۳۶۸ / ۳۰۰). (مترجم)

۴. آدالیا یا ساتالیا در ساحل دریا. شهر دقیقاً روبروی قبرس قرار دارد.

ممالیک مصر

در همین ایام، شاه سلطان، که برقوق^۱ نام داشت، درگذشت و پسرش فرج^۲ شاه شد، اما یکی از وابستگان پدرش با او وارد جنگ شد. فرج شخصی نزد بایزید فرستاد. با او صلح کرد و خواستار کمک شد. بایزید بیست هزار نفر برای یاری او اعزام کرد. من هم در آن سپاه بودم. فرج به این طریق رقیبش را بیرون راند و پادشاهی قدرتمند شد. (۲۶) بعد از آن، به فرج گفته شد پانصد نفر از وابستگانش با او مخالف و از رقیبش حمایت کردند. فرج دستور داد آن‌ها را به دستی بردند. همه را به دو نیم کردند، سپس دوباره به فرمانروای ما، بایزید رجوع کرد.

ویرانی سیواس به دست تیمور

عثمان پس از ترک سیواس نزد اربابش تیمور^۳ رفت و شکایت کرد که بایزید او را از سیواس، که فتح کرده بود، بیرون رانده است. عثمان از تیمور خواست کمکش کند تا سیواس را دوباره فتح کند. تیمور گفت: برای استرداد سیواس شخصی نزد بایزید بفرست. عثمان چنین کرد. ولی بایزید پیام داد که آن کشور را تسلیم نمی‌کند، زیرا آن را با شمشیر به دست آورده است و باید از آن او باشد. تیمور به محض شنیدن این خبر یک میلیون سرباز جمع‌آوری و به سوی کشور سیواس هدایت کرد. آن پایتخت را تحت محاصره درآورد. قبل از آن ۲۱ روز توقف کرد و در چند نقطه به دیوارهای شهر آسیب زد و شهر را با زور به تصرف خود درآورده بود، بایزید نیز پنج هزار سوار به آن شهر فرستاده بود، (۲۷) تیمور همه آن‌ها را زنده به گور کرد.

وقتی تیمور شهر را به تصرف خود درآورد، حاکم از او خواست خون آن سربازان را نریزد. تیمور این درخواست را پذیرفت، بنابراین آن‌ها را زنده به گور کرد. سپس شهر را ویران کرد. همه ساکنان آن را به اسارت درآورد و به کشور خودش فرستاد. نه هزار دختر باکره در شهر بود. تیمور آن‌ها را اسیر کرد و به کشور خودش برد. (۲۸) قبل از اینکه شهر را بگیرد حداقل سه هزار نفر را به قتل رساند و سپس به کشورش برگشت.

نبرد آنقره

هنوز تیمور به کشورش نرفته بود (۲۹) که بایزید سیصد هزار نفر گردآوری کرد و به ارمنستان

۱. Wachhoch، سيف‌الدین برقوق (۱۳۹۸ - ۱۳۸۲ م. / ۸۰۱ - ۷۸۴ ق.). (مترجم)

۲. Joseph ناصرالدین فرج (۱۴۰۵ - ۱۳۹۸ م. / ۸۰۸ - ۸۰۱ ق.). (مترجم)

صغیر رفت. آن کشور را از تیمور گرفت، پایتخت آن، موسوم به ارزنجان را تصرف کرد، حاکم آن، به نام تاهارتن^۱، را به اسارت درآورد (۳۰) و به کشورش بازگشت.

تیمور به محض اینکه شنید بایزید آن کشور را تصرف کرده است با ۱۶۰۰۰۰۰ سرباز برای نبرد با او راهی شد. بایزید با ۱۴۰۰۰۰۰ سرباز به مقابله با او شتافت. آن دو در نزدیکی شهری به نام آنقره^۲ با هم روبرو شدند و به شدت با هم جنگیدند. بایزید تقریباً سی هزار سرباز از تاتارهای سفید با خود داشت. آن‌ها را در طلایه سپاه قرار داده بود. آنان به تیمور ملحق شدند.^۳ دو سپاه دو بار نبرد کردند، ولی نتوانستند بر یکدیگر غلبه کنند. تیمور، سی و دو قیل آموزش دیده داشت و دستور داد بعد از نیمروز به میدان نبرد آورده شوند. این کار انجام شد. دو سپاه به یکدیگر حمله کردند. بایزید فرار کرد و با حداقل هزار سوار به سمت کوهستان گریخت. تیمور آن کوه را محاصره کرد، بایزید نتوانست فرار کند و به اسارت درآمد.

تیمور پس از این نبرد، هشت ماه در آن کشور باقی ماند، قلمرو بیشتری اشغال کرد. سپس در کنار بایزید به پایتختش رفت. خزانه‌اش را تصاحب کرد و هزار بار شتر طلا و نقره به غنیمت گرفت. تیمور، بایزید را به کشور خودش برد، ولی او در راه چشم از جهان فرو بست.^۴ (۳۱) من به اسارت تیمور درآمدم، به کشور او برده شدم. از آن پس سوار بر اسب، تیمور را همراهی می‌کردم. چیزهایی که توصیف کردم، در طول دورانی اتفاق افتادند که با بایزید بودم.

حمله تیمور به سوریه

بعد از اینکه تیمور بر بایزید غلبه کرد و به کشورش برگشت، به جنگ شاه سلطان، مهم‌ترین پادشاه مسلمانان رفت. با ۱۱۰۰۰۰۰ سرباز وارد قلمرو شاه سلطان شد و شهری به نام حلب^۵ را

۱. Trathan، در منابع فارسی نام او طهرتن آمده است. (مترجم)

2. Augury

۳. به نوشته چارش لی، قراتاتارها به تیمور ملحق شدند (اوزون چارش لی، ۱۳۶۸: ۱/۳۵۶). اما پورگشتال معتقد است قشون ایالت‌های آیدین، صاروخان، منتشا، قرامان و تاتارها از سپاه بایزید جدا شدند و به تیمور پیوستند (پورگشتال، ۱۳۶۷: ۱/۲۸۷). ابن عربشاه می‌نویسد: تاتارها به تیمور ملحق شدند (ابن عربشاه ۱۳۸۰: ۱۴۸ - ۱۴۴). مورخان تیموری اشاره‌ای به پیوستن قراتاتارها به تیمور ندارند. یزدی فقط می‌نویسد: بعد از جنگ آنقره، تیمور

دستور داد قراتاتارها را به ماوراءالنهر منتقل کنند (یزدی، ظفرنامه، ۱۳۸۷: ۱۱۹۰/۲ - ۱۱۸۹). (مترجم)
۴. مرگ بایزید در ۱۴ شعبان ۸۰۵ ق. / ۹ مارس ۱۴۰۳ م. اتفاق افتاد (اوزون چارش لی، ۱۳۶۸: ۱/۳۶۵). (مترجم)

5. Hallapp

محاصره کرد. آن شهر چهارصد هزار خانه را در خود جای می‌داد. حاکم شهر با هشتاد هزار نفر از شهر خارج شد و با تیمور به جنگ پرداخت، ولی نتوانست بر او غلبه کند و دوباره به داخل شهر فرار کرد. افراد بسیاری در هنگام فرار او کشته شدند.

حاکم به مقاومت ادامه داد، ولی تیمور در چهارمین روز محاصره، یک محله را تصرف کرد. مردمی را که در آنجا یافت به سمت خندق شهر برد، الوار و خاک بر دوش آن‌ها بار کرد و خندق را در چهار نقطه پر کرد. عمق خندق دوازده بغل بود و در صخره سخت حفر شده بود. تیمور سپس به شهر هجوم آورد و آن را تصرف کرد. حاکم شهر دستگیر شد و سراسر شهر به تصرف تیمور درآمد. تیمور پس از آن به شهر دیگری به نام رم قلعه^۱ رفت. آن شهر تسلیم شد. آنگاه تیمور عازم شهر دیگری موسوم به عین تاب^۲ شد، آنجا را به مدت ده روز محاصره و در دهمین روز با حمله، تصرف و غارت کرد. تیمور پس از آن به شهری به نام حمص^۳ رفت و آن را در مدت یازده روز تحت محاصره درآورد. ساکنان شهر پس از ده روز تسلیم شدند و تیمور آن را تصرف کرد.

شهرهایی که نام بردم شهرهای عمده سوریه‌اند. (۳۲) تیمور سپس به شهری به نام دمشق^۴، پایتخت آن کشور رفت. وقتی شاه سلطان^۵ متوجه شد تیمور، دمشق^۶ را محاصره کرده است، سفیری نزد او فرستاد و تقاضا کرد به شهر و مسجد آن آسبی وارد نکند. تیمور با درخواست او موافقت کرد و جلو تر رفت. مسجد شهر دمشق آن قدر بزرگ است که چهل دروازه دارد. دوازده هزار لامپ در آن مسجد آویزان است و نه هزار تا از آن‌ها در طول روز روشن باقی می‌مانند. ولی هر هفته در روزهای جمعه همه آن‌ها روشن هستند. تعداد زیادی از این لامپ‌ها به دستور پادشاهان و امرای بزرگ از طلا و نقره ساخته شده‌اند.

به محض اینکه تیمور از شهر خارج شد، شاه سلطان، پایتختش آلچی^۷ ترچی^۷ را با سی هزار سرباز ترک کرد و امیدوار بود پیش از آنکه تیمور، دمشق را تصرف کند به آنجا برسد. بنابراین، دوازده هزار نفر به دمشق فرستاد. هنگامی که تیمور اطلاع یافت، به سوی او رفت. شاه سلطان

۱. Hrumkula، قلعه‌الروم، در جنوب غربی فرات، در کنار رود مرزبان و جنوب شهر رها قرار داشت. فاصله آن با بیره از طرف مغرب یک منزل بود. (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۲۹۹). (مترجم)

۲. Anthap، عین تاب یا عینتاب، شهری بزرگ و پررونق در سه منزلی شمال حلب بود (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۲۹۹). (مترجم)

3. Wehessum

4. Damaschk

۵. ناصرالدین فرج (۸۰۸ - ۸۰۱ ق. / ۱۴۰۵ - ۱۳۹۹ م.). (مترجم)

6. Tamasch

۷. Alchei Terchei، یک نام ناشناس. پایتخت ممالیک مصر، شهر قاهره بود. (مترجم)

دوباره به پایتختش برگشت. تیمور او را تعقیب کرد. وقتی شب به پایان رسید، هنگام صبح، شاه سلطان دستور داد آب و علوفه‌ها را مسموم کنند. هر جا تیمور می‌رفت، تعدادی از افراد و چهارپایانش تلف می‌شدند. بنابراین توانست به سلطان برسد.

تیمور دوباره عازم دمشق شد، آنجا را به مدت سه ماه محاصره کرد. به مدت سه ماه هر روز می‌جنگیدند. هنگامی که آن دوازده هزار نفر مطمئن شدند هیچ کمکی از طرف فرمانروای خود دریافت نمی‌کنند از تیمور خواستند به آن‌ها اجازه دهد بروند. تیمور موافقت کرد. شهر را ترک کردند و نزد فرمانروای خود برگشتند. سپس تیمور به شهر هجوم آورد و آنجا را تصرف کرد.

اندک مدتی پس از اینکه تیمور شهر را تسخیر کرد، گیت^۱ یا به عبارت دیگر اسقف نزد او آمد. زانو زد و از او برای خودش و کشیش‌ها تقاضای عفو کرد. تیمور دستور داد به معبد بروند. کشیش‌ها، زن‌ها و بچه‌های خود و بسیاری دیگر را برای حفاظت به معبد بردند، تا اینکه سی‌هزار نفر پیر و جوان وارد آنجا شد. آنگاه تیمور دستور داد پس از اینکه معبد پر شود، درب آن را ببندند. این کار انجام شد. سپس دستور داد در اطراف معبد چوب بریزند و آنجا را آتش بزنند. همه آن‌ها در معبد هلاک شدند. سپس دستور داد هریک از سربازانش سر یک نفر را برای او بیاورد. این دستور اجرا شد و سه روز به طول انجامید. با آن سرها سه برج ساخته شد و شهر را غارت کردند (۳۳).

تیمور بعد از آن به منطقه دیگری به نام شرج^۲ رفت. (۳۴) در آن منطقه هیچ چهارپایی پرورش داده نمی‌شد. آن منطقه تسلیم شد. تیمور دستور داد برای افرادش، که از گرسنگی هلاک شده بودند، غذا بیاورند. آن‌ها در مقابل شهری بودند که در زمینه ادویه‌جات بسیار غنی بود. تیمور پس از آن به کشور خودش برگشت و آن منطقه و شهرهای اشغال شده را رها کرد.

حمله تیمور به بغداد^۳

هنگامی که تیمور از سرزمین شاه سلطان برمی‌گشت، با یک میلیون سرباز عازم بابل شد. شاه^۴ با شنیدن این خبر پادگانی در شهر به‌جای گذاشت و از آنجا خارج شد. تیمور شهر را به مدت یک ماه تحت محاصره درآورد. دیوارها را تخریب کرد. شهر را به تصرف درآورد و آتش زد. سپس دستور داد شهر را شخم بزنند و در آن جو بکارند، زیرا سوگند یاد کرده بود شهر را تخریب کند.

1. Geit

۲. Scherch، یک نام ناشناس. (مترجم)

۳. بغداد در متن همه‌جا بابل نوشته شده است. (مترجم)

۴. سلطان احمد جلایری (۸۱۳ - ۷۸۴ ق. / ۱۴۱۰ - ۱۳۸۲ م). (مترجم)

شهر به گونه‌ای تخریب شد که کسی نمی‌دانست در آنجا خانه‌ای بود یا نه. تیمور پس از آن عازم قلعه‌ای در وسط رودخانه شد. شاه خزانه‌اش را در آنجا نگهداری می‌کرد. (۳۵) تیمور توانست از این طرف رودخانه آن قلعه را تصرف کند. بنابراین، مسیر آب را تغییر داد. زیر آب سه صندوق سربی انباشته از طلا و نقره پیدا کرد. هر صندوق دو بغل طول و یک بغل عرض داشت. شاه آن‌ها را در آنجا غرق کرده بود. بنابراین، اگر قلعه تصرف می‌شد، طلاها باقی می‌ماندند. تیمور طلاها را برداشت و قلعه را تصرف کرد. پانزده تن در قلعه بودند. به دستور تیمور آن‌ها را اعدام کردند. سربازان تیمور چهار صندوق پر از طلا و نقره نیز در قلعه پیدا کردند. تیمور آن‌ها را تصاحب کرد و سپس سه شهر را به تصرف درآورد. آنگاه تابستان آغاز شد و تیمور به خاطر گرما نتوانست در آن کشور بماند.

لشکرکشی تیمور به هندوستان صغیر^۱

تیمور پس از اینکه از بابل به سرزمین خود برگشت، به تمام قلمروش پیغام داد که تا چهار ماه دیگر آماده باشند، زیرا می‌خواهد به هندوستان صغیر برود (۳۶) که چهار ماه از پایتختش او دور بود. با رسیدن زمان حرکت با چهارصد هزار سرباز به هندوستان صغیر رفت. از بیابانی گذشت که عبور از آن بیست روز به طول انجامید. در آنجا آب به‌شدت کمیاب است. سپس به کوهی رسید. هفت روز طول کشید تا از آنجا خارج شود. روی آن کوه جاده باریکی بود. در آنجا باید شترها و اسب‌ها را به الوار ببندند و به پایین بفرستند. تیمور سپس وارد دره‌ای شد. آنجا آن قدر تاریک بود که افرادش با نور خورشید نمی‌توانستند یکدیگر را ببینند. عبور از آن نصف روز به طول انجامید. (۳۷)

تیمور بعد از آن وارد کشوری کوهستانی و مرتفع شد. سه شبانه‌روز در آنجا سفر کرد. آنگاه به دشتی زیبا رسید. پایتخت کشور در آنجا واقع شده بود. با افرادش در آن دشت، در نزدیکی کوهی پوشیده از جنگل توقف کردند. برای محمود توغلق^۲ پادشاه آن کشور، پیغامی با این مضمون فرستاد: خودت را تسلیم کن امیر تیمور آمده است. (۳۸)

پادشاه با دریافت این پیغام به تیمور پاسخ داد: با شمشیر با او تسویه حساب خواهد کرد. سپس با چهارصد هزار سرباز و چهارصد فیل جنگی آموزش دیده، به طرف تیمور حرکت کرد. روی هر فیل یک برجک بود. در هر کدام از آن‌ها حداقل ده مرد مسلح وجود داشت.

۱. کلاویخو، افغانستان را هندوستان صغیر می‌نامد (کلاویخو، ۱۳۸۴: ۲۱۰)، اما شیلتبرگر در اینجا شمال هند را مدنظر دارد. (مترجم)

۲. Mirtemirgilden محمود شاه دوم (۸۰۲ - ۷۹۵ ق. / ۱۳۹۹ - ۱۳۹۲ م.) از سلسله تغلقیه. (مترجم)

تیمور و افرادش برای مقابله با او حرکت کردند. پادشاه هندوستان فیل‌ها را در مقابل سپاه مستقر کرد. دو سپاه با یکدیگر درگیر شدند، اما تیمور، که قادر بود به آسانی پیروز شود، نتوانست بر شاه غلبه کند، زیرا اسب‌هایش از فیل‌ها می‌ترسیدند و پیشروی نمی‌کردند. این روند از صبح تا اواسط روز ادامه داشت، بنابراین، تیمور عقب‌نشینی کرد و با مشاورانش در مورد اینکه چگونه بر شاه و فیل‌هایش پیروز شوند به مشورت پرداخت.

یکی از آن‌ها به نام سلیمان شاه^۱ توصیه کرد شترها را بیاورند، بر روی آن‌ها چوب بگذارند و هنگامی که فیل‌ها جلو آمدند، چوب‌ها را آتش بزنند و شترها را به سمت آن‌ها برانند تا فیل‌ها مغلوب شترها و نعره‌های آن‌ها شوند، زیرا فیل از آتش می‌ترسد. سپس تیمور هزار شتر را، آن گونه که توضیح داده شد، آماده کرد. شاه با فیل‌هایش، که جلوی سپاه بودند، وارد میدان شد. تیمور به مقابله با او شتافت و شترها را، که چوب‌های شعله بر آن‌ها بار شده بود و نعره می‌کشیدند، به سمت فیل‌ها رم داد. وقتی فیل‌ها آتش را دیدند و نعره‌های عظیم را شنیدند فرار کردند. کسی نتوانست آن‌ها را متوقف کند. تیمور با دیدن این صحنه با همه نیروهایش آن‌ها را تعقیب کرد و بسیاری از فیل‌ها را کشت.^۲ (۳۹)

وقتی شاه متوجه اوضاع شد به پایتختش برگشت. تیمور او را تعقیب کرد و پایتخت را به مدت ده روز تحت محاصره درآورد. شاه موافقت کرد دو ستر^۳ طلای هند، که بهتر از طلای عربستان^۴ است، به تیمور بدهد. تعداد زیادی سنگ گران‌قیمت هم به تیمور داد و قول داد هرگاه تیمور بخواهد سی هزار مرد در اختیار او قرار دهد. بدین‌سان، با یکدیگر به تفاهم رسیدند. شاه در پادشاهی خود باقی ماند و تیمور به کشورش برگشت. صد فیل و اموالی را که پادشاه به او داده بود با خود برد.

ربوده شدن اموال تیمور به دست یکی از امرا

تیمور پس از بازگشت از هند صغیر یکی از زیردستانش به نام چپاخ^۵ را با ده هزار سرباز به شهر سلطانیه^۶ (۴۰) فرستاد تا خراج پنج ساله ایران و ارمنستان را، که در آن شهر نگهداری می‌شد بیاورد. چپاخ به سلطانیه رفت، خراج را بر روی هزار گاری بار کرد و سپس به فرمانروایی در

1. Suleymanschach

۲. ابن عربشاه داستان مشابهی را نقل می‌کند (ابن عربشاه، ۱۳۸۰: ۸۳). (مترجم)

۳. Zentner، هر ستر برابر با صد کیلوگرم است. (مترجم)

4. Arabia

۵. Chebakh، هویت این شخص مشخص نیست، ولی با توجه به املاش احتمالاً کپک نام داشت، هرچند در منابع تیموری چنین روایتی دیده نمی‌شود. (مترجم)

6. Soltania

کشور مازندران، که با او رابطهٔ دوستانه داشت، نامه نوشت. فرمانروا با پنجاه هزار سرباز به سلطانیه آمد. با یکدیگر متحد شدند و خزانه را به مازندران^۱ بردند. تیمور با شنیدن این خبر افراد زیادی فرستاد تا کشور نامبرده را فتح و آن دو امیر را اسیر کنند و نزد او بیاورند.

افراد تیمور به مازندران رسیدند، ولی به خاطر جنگل‌های انبوه، که آن منطقه را احاطه کرده بود، نتوانستند به آنجا آسیمی بزنند. برای دریافت افراد بیشتر، شخصی نزد تیمور فرستادند. تیمور بیست هزار نفر دیگر اعزام کرد تا جنگل‌ها را پاکسازی و جاده ایجاد کنند. تا فاصلهٔ ده مایل این کار را انجام دادند، ولی نتوانستند آن قلمرو را تصرف کنند، سپس یکی نزد تیمور فرستادند تا به او اطلاع دهند. تیمور دستور داد به خانه برگردند. بدون اینکه کاری انجام داده باشند، برگشتند.

قتل عام کودکان اصفهان به دست تیمور

تیمور بعد از آن عازم منطقه‌ای به نام اصفهان^۲ شد و عزم شهر اصفهان، پایتخت آنجا کرد. از ساکنان شهر خواست تسلیم شوند. آن‌ها خودشان را تسلیم کردند و با زنان و بچه‌هایشان نزد تیمور رفتند. او با محبت زیاد آن‌ها را پذیرفت، با شش هزار نفر از افرادش شهر را اشغال کرد و حاکم شهر به نام سیدمظفر کاشی^۳ را با خود برد. به محض اینکه مردم شهر مطلع شدند تیمور از آن منطقه خارج شده است، دروازه‌ها را بستند و آن شش هزار نفر را کشتند.

تیمور با اطلاع از این واقعه به سمت شهر برگشت. آنجا را به مدت یازده روز محاصره کرد، ولی نتوانست تصرف کند. بنابراین، با مردم شهر صلح کرد به این شرط که تیراندازان خود را برای یک لشکرکشی به او قرض بدهند. دوازده هزار تیرانداز نزد تیمور فرستادند. تیمور انگشت شست همهٔ آن‌ها را برید و مجبورشان کرد به شهر برگردند. تیمور وارد شهر شد، همهٔ مردم را جمع کرد و دستور داد سر از تن تمام کسانی که بالای چهارده سال بودند جدا کنند. تیمور در مرکز شهر با سرهای آن‌ها یک برج بنا کرد، اما دستور داد پسرهای زیر ده سال بخشیده شوند.

تیمور پس از آن دستور داد زنان و بچه‌ها را به دشتی خارج از شهر ببرند و بچه‌های زیر هفت سال از بقیه جدا شوند تا افرادش با اسب آن‌ها را لگدمال کنند. هنگامی که مشاورانش و مادران آن بچه‌ها چنین دیدند در مقابل او زانو زدند و تقاضا کردند آن‌ها را نکشد. تیمور توجه نکرد و دستور داد این کار انجام شود، ولی هیچ‌کس حاضر نشد نخستین کسی باشد که این کار را انجام دهد.

-
1. Massander
 2. Hisspahan
 3. Schachister

تیمور خشمگین شد، خودش سوار شد و گفت: اکنون می‌خواهم بدانم چه کسی مرا دنبال نمی‌کند؟
آنگاه همه سربازانش ناچار شدند سوار بر اسب آن کودکان را لگدمال کنند. همه آن‌ها زیر دست و پا
له شدند (۴۱). هفت‌هزار نفر بودند^۱. تیمور سپس شهر را آتش زد، بقیه زنان و بچه‌ها را به کشور
خودش برد و سپس به پایتختش سمرقند^۲ رفت. دوازده سال پیش آنجا را ترک کرده بود.

تیمور در راه چین

در همین ایام خان بزرگ، پادشاه ختا^۳، سفیری با چهارصد سوار فرستاد تا از تیمور خراجی را
بگیرد که آن را فراموش و به مدت پنج سال آن را پرداخت نکرده بود. تیمور آن سفیر را به
پایتختش برد و سپس او را فرستاد تا به اربابش بگوید: هرگز نه به او خراج پرداخت می‌کند نه
مطیع او می‌شود و خودش با او ملاقات خواهد کرد.

تیمور سپس پیک‌هایی به سراسر کشورش فرستاد تا آماده شوند. می‌خواست به ختا برود، بنابراین
با ۱۸۰۰۰۰ هزار نفر به مدت یک ماه تمام طی طریق کرد، به بیابانی رسید که عبور از آن به هفت
روز زمان نیاز داشت. روزها در آنجا سفر کرد، بسیاری از افرادی که به خاطر کمبود آب از تشنگی جان
خود را از دست دادند. به اسب و سایر چهارپایان او هم تلفات زیادی وارد شد، زیرا هوای آن منطقه
بسیار سرد بود^۴ (۴۲). تیمور وقتی متوجه تلفات سنگین در میان افراد و چهارپایان خود شد به سمت
پایتختش برگشت و بیمار شد.

مرگ تیمور

باید گفته شود سه عامل باعث ناراحتی تیمور شد. در نتیجه، بیمار شد و چشم از جهان
فرو بست. دلیل نخست اندوه ناشی از گریختن یکی از امرا با آن خراج بود. دلیل دیگری که باید
ذکر شود این بود که تیمور سه زن داشت. جوان‌ترین آن‌ها، که تیمور به او عشق می‌ورزید، زمانی
که از تیمور دور بود با یکی از امرا رابطه داشت. وقتی تیمور به خانه آمد مسن‌ترین زنش به او
گفت: جوان‌ترین زنش یکی از امراش را دوست دارد و نقض عهد کرده است. تیمور باور نکرد.
زن به او گفت: «نزد او برو و دستور بده بالاتنه‌اش را باز کند، انگشتری با سنگی گران‌قیمت و

۱. ابن‌عربشاه هم این داستان را نقل می‌کند (ابن‌عربشاه، ۱۳۸۶: ۴۱). (مترجم)

2. Semerchant

3. Chetey

۴. منابع دیگر می‌گویند مرگ تیمور در ۱۷ شعبان ۸۰۷/۱۷ فوریه ۱۴۰۵ اتفاق افتاد.

نامه‌ای خواهی یافت که آن امیر برای او فرستاده است».

تیمور شخصی نزد آن زن فرستاد تا بگوید تیمور شب را با او سپری خواهد کرد. تیمور وارد اتاق آن زن شد، به او امر کرد بالاتنه‌اش را باز کند. زن چنین کرد، تیمور آن انگشتر و نامه را پیدا کرد. آنگاه نزدیک زن نشست و پرسید: این انگشتر و نامه از کجا به دست تو رسیده است؟ زن زانو زد و گفت: ناراحت نباش، زیرا آن‌ها را یکی از امرا بدون هیچ‌گونه تمایلی از طرف من، فرستاده است. تیمور از اتاق خارج شد و دستور داد فوراً سر او را از تنش جدا کنند. فرمانش اجرا شد. تیمور سپس پنج هزار سوار به دنبال آن امیر فرستاد تا او را اسیر کنند و بیاورند، ولی فرمانده گروه اعزامی به آن امیر اطلاع داد. امیر با پانصد سرباز، زن و بچه‌هایش به مازندران^۱ فرار کرد. تیمور نتوانست او را دستگیر کند. این ماجرا تیمور را خیلی ناراحت کرد.

تیمور درگذشت و در آن کشور با شکوه فراوان به خاک سپرده شد. گفته می‌شود بعد از دفن او، روحانیونی که به مقبره‌اش تعلق داشتند در طول یک سال هر شب صدای فریادهایش را می‌شنیدند. دوستانش صدقه‌های زیادی دادند تا او فریاد نکشد، ولی این کار بی‌فایده بود. بنابراین، به توصیه روحانیون به پسر او مراجعه کردند و از او خواستند اسیرایی که پدرش از کشورهای دیگر آورده است، مخصوصاً آن‌هایی که در پایتخت هستند، آزاد شوند. همه آن‌ها پیشه‌ورانی بودند که تیمور به پایتخت آورده بود و در آنجا به اجبار کار می‌کردند. پسر تیمور به آن‌ها اجازه رفتن داد. با آزادی آن‌ها تیمور دیگر فریاد نکشید. تمام آنچه نوشته شد در طول شش ماه اتفاق افتاد که با تیمور بودم^۲ و این وقایع را دیدم.

بازگشت قرايوسف به آذربایجان و کشمکش با تیموریان

باید بدانید که تیمور دو پسر از خود به‌جای گذاشت. ارشد آن‌ها شاهرخ^۳ نام داشت. شاهرخ صاحب پسری بود که تیمور پایتخت و منطقه تابعتش را به او داده بود. تیمور به دو پسرش، شاهرخ و میرانشاه^۴، قلمرویی در ایران و مناطق دیگر داد. بعد از مرگ تیمور، نزد پسرش

1. Wassandaran

۲. این اشتباهی در تاریخ‌هاست. همان‌گونه که او در مورد دوره خدمتش به بایزید مرتکب اشتباه شد، زیرا شیلتبرگر از بیستم جولای ۱۴۰۲ م. / ۱۰ ذی‌الحجه ۸۰۴ با تیمور بود.

3. Scharoch

۴. در زمان مرگ تیمور دو تا از پسرانش یعنی میرانشاه و شاهرخ در قید حیات بودند و میرانشاه از شاهرخ مسن‌تر بود. (مترجم)

5. Miraschach

شاهرخ آمد. پادشاهی خراسان^۱، که پایتخت آن هرات^۲ نامیده می‌شود، به او تعلق داشت. پسر جوان‌تر تیمور قلمرویی در ایران در منطقه‌ای به نام تبریز داشت. بعد از مرگ تیمور امیری به نام یوسف^۳، میرانشاه را از قلمروش بیرون راند. میرانشاه، شخصی نزد شاهرخ فرستاد و خواست به او کمک کند تا قلمروش را دوباره به دست آورد. برادرش با هشتاد هزار سرباز آمد. سی‌هزار سرباز برای او فرستاد تا یوسف را بیرون براند و آن چهل‌هزار نفر را برای خودش نگه‌دارد. میرانشاه با این سپاه عازم جنگ با یوسف شد. یوسف پس از اطلاع از این لشکرکشی با شصت‌هزار نفر به مقابله با او شتافت. یک روز کامل جنگیدند، بدون اینکه یکی بر دیگری غلبه کند. سپس میرانشاه از برادرش شاهرخ خواست تا با بقیهٔ افرادش بیاید. شاهرخ آمد، آن‌ها با یوسف جنگیدند و او را عقب راندند. میرانشاه به قلمروش برگشت.

یوسف دو منطقه را مطیع خود کرده بود، یکی از آن‌ها کردستان^۴ نامیده می‌شد و دیگری ارمنستان صغیر^۵ بود. شاهرخ به این مناطق رفت، آن‌ها را فتح کرد و به برادرش داد. سپس به کشور خودش برگشت. بیست‌هزار نفر از افرادش را برای کمک به برادرش به جای گذاشت. من هم با آن‌ها بودم (۴۳).

قتل میرانشاه

بعد از اینکه میرانشاه به مدت یک‌سال در آرامش به‌سر برد، یوسف با افراد زیادی وارد قلمرو او شد. میرانشاه با حداقل چهارصد هزار سرباز عازم میدان نبرد شد. آن‌ها در دشتی به نام قراباغ^۶ (۴۴) با یکدیگر روبرو شدند و دو روز با یکدیگر جنگیدند. میرانشاه شکست خورد و به اسارت درآمد. یوسف کوتاه مدتی بعد دستور داد سرش را از تنش جدا کنند.^۷ باید گفته شود که چرا یوسف، میرانشاه را کشت. یوسف برادری به نام مصر^۸ داشت که یکی از

1. Horossen

2. Herren

3. Joseph

4. Churten

5. Lesser Armeny

۶ Scharabach، قراباغ در غرب دریای خزر به‌معنی باغ سیاه نامی است که ایرانی‌ها و ترک‌ها به کل منطقه‌ای داده‌اند که از شیروان در غرب تا نقطه‌ای امتداد دارد که رودخانه کر و ارس به هم ملحق می‌شوند. در دوره‌های باستانی ارمنی‌ها این منطقه را رودخانه کر و ارس می‌نامیدند. شهر قراباغ زادگاه مورخ ارمنی توماس مدزوپزی (Thomas Medzopezi) است.

۷. میرانشاه در نبرد سرد رود در ۲۴ ذی‌القعدة ۸۱۰ / ۲۱ آوریل ۱۴۰۸ کشته شد (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳ / ۲۲۷). (مترجم)

8. Miseri

برادران میرانشاه به نام سیشانگر^۱ را کشت. ^۲ وقتی آن‌ها در میدان نبرد با همدیگر روبرو شدند، میرانشاه، مصر را گرفت و او را در اسارت کشت. در نتیجه، میرانشاه هم به قتل رسید. (۴۵)

یوسف دستور داد سر میرانشاه را بر نیزه کنند، به شهری به نام تبریز^۳ ببرند و در آنجا به نمایش بگذارند تا مردم شهر زودتر تسلیم شوند. وقتی مردم تبریز دیدند حاکم آن‌ها کشته شده است، خودشان را تسلیم کردند. یوسف، آن شهر، تمام آن قلمرو و تابعش را تصرف کرد.

پیروزی قرا یوسف بر سلطان احمد جلایری

پس از اینکه یوسف آن پادشاهی را تصرف کرد، پادشاه بابل^۴ شخصی نزد او فرستاد و گفت: آن قلمرو باید به من داده شود، زیرا به پادشاهی من تعلق دارد، اقامتگاه من است و درست نیست آن را برای خودت نگه‌داری، زیرا تو اشراف‌زاده نیستی و رعیتی. یوسف به شاه پیام داد که آن قلمرو باید حاکم داشته باشد. بنابراین، آن قلمرو را برای پادشاه مسجل می‌کنم و به نام او سکه خواهیم زد و هر آنچه را برای او شایسته است، رعایت می‌کنم. پادشاه قبول نکرد، زیرا پسری داشت که می‌خواست قلمرویی به او بدهد. شاه با پنجاه‌هزار سرباز به یوسف حمله کرد. یوسف با شصت هزار سرباز به مقابله با او شتافت و در دشتی به نام آختوم^۵ با یکدیگر نبرد کردند. ^۶ (۴۶)

پادشاه به شهری در نزدیکی آن دشت فرار کرد. یوسف او را دستگیر کرد. سرش را از تنش جدا نمود و آن قلمرو را مانند گذشته به تصرف خود درآورد.

پیوستن به ابوبکر

بعد از اینکه میرانشاه، پسر تیمور، در میدان نبرد اسیر و سرش از تنش جدا شد، نزد پسرش ابوبکر^۷ رفتم و چهار سال با او ماندم بعد از اینکه یوسف، پادشاه بابل را کشت، ابوبکر کشوری به نام قری^۸ را

۱. Zychanger، یک نام ناشناس. هیچ یک از پسران تیمور به دست مصر خواجه کشته نشد. (مترجم)

۲. مصر خواجه، فرمانده قلعه أونیک، در تاریخ ۱۵ رمضان ۷۹۶ ق. پس از یک مقاومت سرسختانه در مقابل سپاه تیمور در نهایت تسلیم محمد سلطان پسر جهانگیر شد (یزدی، ظفرنامه، ۱۳۸۷: ۱/ ۷۷۷ - ۷۷۰). تیمور او را بخشید و به سمرقند فرستاد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۶۱/۳). منابع هیچ اشاره‌ای به سرنوشت او پس از اسارت ندارند. (مترجم)

3. Thauras

۴. سلطان احمد جلایری، شیلتبرگر همه‌جا بغداد را بابل می‌نامد. (مترجم)

5. Achtum

۶. این جنگ در تاریخ ۲۸ ربیع‌الآخر ۸۱۳ / ۳۰ اوت ۱۴۱۰ در روستای اسد در دو فرسخی تبریز رخ داد (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳ / ۴۰۰). (مترجم)

7. Abubachar

8. Kray

هویت این منطقه مشخص نیست. به نظر مصحح، مراد شهر قارص است (رجوع کنید به یادداشت‌ها). (مترجم)

که به پادشاهی بابل تعلق داشت تصرف کرد.^۱ ابوبکر برادری به نام منصور^۲ داشت (۴۷). منصور صاحب کشوری به نام ایروان^۳ بود. ابوبکر پیغام داد که نزد او بیاید. منصور نیامد. بنابراین، ابوبکر رفت، او را دستگیر کرد، به زندان انداخت و خفه کرد.^۴ سپس کشور منصور را به تصرف خود درآورد.^۵

باید یادآوری شود ابوبکر آن قدر قوی بود که با کمان، گاوآهن را هدف گرفت، آهن پاره شد و تیر در گاوآهن باقی ماند. گاوآهن به عنوان کاری خارق العاده به سمرقند، پایتخت تیمور، فرستاده شد و در دروازه شهر نصب گردید. هنگامی که شاه سلطان از قدرت ابوبکر آگاهی یافت، شمشیری نزد او فرستاد که دوازده پوند^۶ وزن و هزار گولدن^۷ ارزش داشت، شمشیر نزد ابوبکر آورده شد. ابوبکر دستور داد گاو نر سه ساله‌ای برایش بیاورند، زیرا می‌خواست شمشیر را آزمایش کند. وقتی گاو آمد، ابوبکر آن را با یک ضربه به دو نیم کرد. این اتفاق در دوران زندگی تیمور رخ داد.

بازگشت جگره به اولوس جوجی

پسر یکی از پادشاهان تاتارستان بزرگ ملازم ابوبکر بود. فرستاده‌هایی آمدند و از او خواستند به کشورش برگردد تا پادشاه آنجا شود. او از ابوبکر اجازه رفتن خواست. ابوبکر اجازه داد، بنابراین با ششصد سوار به کشورش رفت. من یکی از شش مسیحی بودم که با او به تاتارستان بزرگ رفتیم. باید توجه داشته باشید که او از کدام مناطق عبور کرد. نخست از منطقه‌ای به نام آستارا^۸ عبور کرد که در آن ابریشم پرورش داده می‌شد. سپس از منطقه‌ای به نام قراسو^۹ گذشت که مسیحی‌ها در آن

۱. مؤلف دچار اشتباه شد. زیرا ابوبکر قبل از سلطان احمد در سال ۸۱۱ ق. در کرمان کشته شده بود (میرخواند، ۱۰: ۵۲۳۰/۱۳۲۸-۵۲۲۸). (مترجم)

2. Mansur

3. Erban

۴. ابوبکر چنین برادری نداشت. شاید منظور او عمر میرزا باشد که در جنگ با شاهرخ زخمی شد و مرد (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱۶۲/۲ - ۱۵۰). (مترجم)

۵. به نظر می‌رسد مؤلف در اینجا در مورد شاهرخ سخن می‌گوید نه ابوبکر. (مترجم)

۶. Pound، یک پوند معادل سیصد تا یک هزار و هفتاد گرم است. (مترجم)

۷. Gulden، واژه‌ای آلمانی و هلندی برای سکه طلا. (مترجم)

۸. Strana، جوزاقا باربارو هم به استرانا (Strana) اشاره می‌کند و می‌گوید: گروهی از ونیزی‌ها به دستور فرمانروای دربنده به آنجا رفتند تا کشتی‌هایی را که از استرانا می‌آیند غارت کنند (سفرنامه ونیزیان در ایران، ۱۳۸۱: ۲۴). اما او در جای دیگر آستار را استراوا (Strauva) می‌نامد (همان: ۱۰۰). شاید تصور شود استرانا غیر از آستاراسته ولی هیچ شهر دیگری به این نام در این منطقه وجود ندارد. پس باید گفت: باربارو نام آستارا را با دو املای متفاوت شنیده بود. مورخان دوره تیموری، آستارا را استاره می‌نامند (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۷۱۹/۴). (مترجم)

۹. Gursey، تیمور در جریان لشکرکشی به اولوس جوجی این شهر را ویران کرد (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۸۰۲/۲). (مترجم)

زندگی می‌کردند و به دین مسیحیت اعتقاد داشتند و از سن جورج^۱ پیروی می‌کردند. بعد از آن وارد منطقه‌ای به نام لنکران^۲ شد. در آنجا ابریشم تولید می‌شد. بعد از آن به منطقه‌ای به نام شابران^۳ رسید. در آنجا هم ابریشم پرورش داده می‌شود. از آن ابریشم پارچه‌های مرغوبی در دمشق^۴ و بورسآ، پایتخت مسلمانان، که در ترکیه واقع شده است، بافته می‌شود. این ابریشم به ونیز و لیکیه^۵ هم برده می‌شود. در لیکیه^۶ مخمل‌های خوبی بافته می‌شود، ولی آن منطقه نابسامان است. پسر شاه پس از آن، از منطقه‌ای به نام سامبارام^۷ عبور کرد، (۴۸) سپس وارد منطقه‌ای شد که در زبان تاتاری^۸ دمیرقاپو^۹ نامیده می‌شد. (۴۹) آنجا به تعبیری دیگر دروازه آهنی^{۱۱} است که ایران را از تاتارستان^{۱۲} جدا می‌کند. او سپس از شهری به نام اورگنج^{۱۳} عبور کرد. این شهر مستحکم است و در وسط رودخانه‌ای به نام ایدیل^{۱۴} واقع شده است (۵۰). به منطقه‌ای کوهستانی با نام

1. Saint Jorig
2. Lochinschan
3. Schurban
4. Tamasch
5. Wursa
6. Lickcha
7. Lickcha
8. Samabram
9. Tartar

۱۰. Temurtapit، منظور او دربند است. باربارو هم دربند را دمیرقاپو می‌نامد (سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ۱۳۸۱: ۱۰۵). (مترجم)

۱۱. دربند، یعنی دروازه بسته یا سد. ترک و ایرانی‌ها آن را دروازه آهنی می‌نامند.

12. Tartary

۱۳. Origens، اورگنج از سال مرگ تیمور (۸۰۷ ق. / ۱۴۰۴ م.) تا تصرف آن به دست شاهرخ در سال ۸۱۵ ق. محل استقرار ایدکو و کانون اصلی قدرت او بود (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱۳۳ / ۳). معین‌الدین نطنزی، که نام جگره را جاکیره اعلان ثبت کرده است، می‌نویسد: جاکیره، که مدتی در اردوی تیمور بود، بعد از مرگ تیمور در خوارزم به ایدکو ملحق و بر اولوس مسلط و پادشاه شد (نطنزی، ۱۳۸۳: ۸۲). ایدکو در نهایت در کنار رودخانه سیحون کشته شد (ابن عربشاه، ۱۳۸۰: ۷۵). مصحح و دیگران به خاطر اینکه رودخانه ایدیل را همان ولگا می‌داند و به خاطر مغشوش بودن مسیر حرکت جگره معتقدند منظور او شهر اورگنج نیست و شهر اورگنس را در اطراف رودخانه ولگا جستجو می‌کنند (رجوع کنید به یادداشت‌ها). درحالی‌که شیلتبرگر در جای دیگری جیحون را هم ایدیل می‌داند (رجوع کنید به مبحث شماره ۳۶). او در سال ۸۱۰ یا ۸۱۱ ق. ابوبکر را در شمال آذربایجان ترک کرد، ابتدا به آستارا رفت و سپس با حرکت به سمت شمال و عبور از دربند وارد قلمرو اولوس جوجی شد. از شمال دریای خزر عبور کرد و در نهایت به اورگنج، محل استقرار ایدکو رسید. (مترجم)

۱۴. Edil، منظور او رودخانه جیحون است. در دوره تیموری، رودخانه ولگا را هم ایل، آتل و ایدیل می‌نامیدند (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳ / ۳۴؛ حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۱۴۹/۱). (مترجم)

زسولت^۱ سفر کرد که در آن تعداد زیادی مسیحی زندگی می‌کند. اسقف دارند و کشیشان آن‌ها به فرقه شولس^۲ تعلق دارند. این قوم با زبان لاتین آشنایی ندارد و نمازها و دعاهايشان را به زبان تاتاری می‌خوانند. مشخص است که به این خاطر، عوام در این مذهب قوی‌تر می‌شوند و بسیاری از کفار هم به دین مسیح گرایش پیدا می‌کنند، زیرا آنچه را کشیشان می‌گویند و می‌خوانند، می‌توانند بفهمند.

او سپس وارد تاتارستان بزرگ شد و نزد خانی به نام ایدکو^۳ رفت. ایدکو به او نامه نوشته بود و پیام داده بود تا بیاید و بر آن کشور حکومت کند. هنگامی که او رسید، ایدکو منتظرش بود و آماده شده بود تا به کشوری به نام ایبسیبور^۴ برود.

سبک زندگی تاتارها و جغرافیای دینی و طبیعی اولوس جوجی

لازم به ذکر است که در میان پادشاهان تاتار بزرگ مرسوم است که سرکرده‌ای بر آنان نظارت کند. او می‌تواند شاه را انتخاب یا عزل نماید و بر رعایا هم نفوذ داشته باشد. اکنون ایدکو، سرکرده است. رعایا در تاتارستان بزرگ در زمستان و تابستان با زنان، بچه و چهارپایان خود کوچ می‌کنند. وقتی شاه اردو می‌زند در آنجا صد هزار کلبه برپا می‌شود. پسر شاه تاتار، به نام جگره^۵ (۵۱) نزد ایدکو آمد و با او به کشور ایبسیبور رفت. آن‌ها دو ماه سفر کردند تا به آنجا رسیدند. در آن کشور کوهی است که

۱. Setzulet, جولات در حوالی رودخانه ترک قرار داشت (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۲ / ۷۹۹). (مترجم)

2. Shoeless

۳. Edigi, او از قوم مغنوت بود. ایدکو در سال ۷۸۸ق. از طرف اروس‌خان برای برگرداندن توقتمش‌خان نزد تیمور فرستاده شد (یزدی، ظفرنامه، ۱۳۸۷: ۱ / ۴۶۴ - ۴۶۳). ایدکو بعد از مرگ توقتمش‌خان نقش زیادی در عزل و نصب جانشینان او داشت. «هر که را خواستی سر به تاج دولت بیاراستی و هر که را شایسته دیدی به کار امارت برگزیدی». (ابن عربشاه، ۱۳۸۰: ۷۴). (مترجم)

۴. Abissibur, این نام بدون شک سیبری است که نخستین بار در اینجا ذکر می‌شود. اتفاقاً نام سیبری هم در حوالی همین دوره (۸۵۴/۱۴۵۰ - ۸۵۳ ق.) در سالنامه‌های روسی پدیدار شد. شیلت‌برگر احتمالاً بودایی‌ها را مسیحی دیده است.

هرچند مصحح معتقد است شیلت‌برگر در اینجا به سیبری اشاره دارد، اما گزینه‌های بهتری می‌توان مطرح کرد. منابع تیموری به منطقه اشبره و اشباره در دورترین نقطه قلمرو تیمور در مرز مغولستان اشاره می‌کنند. (ابن عربشاه، ۱۳۸۶: ۴۲؛ فصیحی خوافی، ۱۳۸۶: ۱۰۰۳، ۱۰۱۲). شاید منظور شیلت‌برگر اشبره باشد. هرچند نباید اوزبک را هم از نظر دور داشت، چون به ایبسیبور شباهت دارد.

۵. Zigre, یزدی نام او را جگره ثبت کرده است و به حضور او در مجلس تیمور در روزهای واپسین حیات او در شهر اترار در سال ۸۰۷ ق. اشاره می‌کند (یزدی، ظفرنامه، ۱۳۸۷: ۲ / ۱۳۴۱ - ۱۳۴۰). همین مؤلف، جگره را هفتمین جانشین توقتمش می‌داند (یزدی، تاریخ جهانگیری، ۱۳۸۷: ۱۸۲ - ۱۸۱). در فهرست لین پول شخصی به نام شکرا از خاندان اردا ذکر شده است که در سال ۸۱۸ ق. ۱۴۱۵/۱م. بر بخشی از دشت قبیچاق حکومت می‌کرد (لین پول، ۱۳۶۳: ۲۰۷). شاید او جگره باشد. (مترجم)

عبور از آن ۳۲ روز به طول می‌انجامد. ساکنان آنجا می‌گویند: در انتهای آن کوه، بیابانی قرار دارد که پایان زمین است. در این بیابان به خاطر مارها و حیوانات وحشی کسی نمی‌تواند اقامت کند. در آن کوه وحشی‌هایی زندگی می‌کنند که شبیه سایر انسان‌ها نیستند. همه بدنشان به غیر از دست و صورتشان با مو پوشیده شده است و همانند سایر حیوانات وحشی در آن کوه رفت‌وآمد می‌کنند و مانند آن‌ها برگ درختان، علف و هرچه پیدا کنند می‌خورند. فرمانروای آن کشور، زن و مردی را که از میان این وحشی‌ها در آن کوه گرفته شده بودند، نزد ایدکو فرستاد. (۵۲)

اسب‌ها به اندازه‌ی الاغند. حیوانات وحشی زیادی در آنجا وجود دارد که در آلمان دیده نمی‌شوند. نام آن‌ها را نمی‌دانم. در کشور نامبرده سگ‌هایی وجود دارند که مانند الاغ به گاری و سورت‌مه بسته می‌شوند و از آن‌ها برای بردن بار استفاده می‌گردد. در آن کشور گوشت سگ را می‌خورند. لازم به ذکر است که مردم این کشور به عیسی مسیح اعتقاد دارند و مانند آن سه پادشاه، که در بیت لحم^۱ نزد مسیح آمدند تا برای او هدیه بیاورند و او را در آغل یافتند، تصویری دارند که مسیح را در آغل نشان می‌دهد، زمانی که آن سه پادشاه مقدس وقتی که برای او هدیه آوردند او را دیدند. این تصویر را در معابد خود نگهداری و در مقابل آن عبادت می‌کنند. مردمی که به این مذهب اعتقاد دارند اوگین^۲ نامیده می‌شوند (۵۳). در تاتارستان افراد زیادی از این مذهب پیروی می‌کنند.

آنجا رسم است که هرگاه مرد جوان مجردی جانش را از دست دهد، بهترین لباس‌هایش را به تنش می‌کنند، نوازنده‌ها او را روی تابوت و زیر سایبان قرار می‌دهند. سپس تمام جوانان با بهترین لباس‌های خود همراه با نوازنده‌ها جلوی او حرکت می‌کنند، پدر، مادر و دوستان او هم به دنبال تابوت می‌آیند. تابوت به وسیله‌ی جوانان و نوازنده‌ها با آواز و شادی زیاد به سوی قبر برده خواهد شد، ولی پدر، مادر و دوستان متوفی به تابوت نزدیک می‌شوند و گریه و زاری می‌کنند. وقتی او را دفن کردند، غذا و نوشیدنی می‌آورند و مردان جوان و نوازنده‌ها نزدیک قبر می‌نشینند و با شادمانی می‌خورند و می‌نوشند. پدر، مادر و برادران متوفی در گوشه‌ای دیگر می‌نشینند و عزاداری می‌کنند. پس از انجام این کارها پدر و مادر را به محل زندگی‌شان می‌برند و در آنجا عزاداری می‌کنند و آن مراسم را مانند جشن عروسی به پایان می‌برند، زیرا او ازدواج نکرده بود. آن‌ها در این کشور چیز جز ارزن ندارند و نان نمی‌خورند. همه آنچه را که گفته شد، من دیدم و با پسر شاه، جگره در آنجا بودم.

1. Bethlaem

2. Ugine

آشوب در اولوس جوجی پس از مرگ توقتمش

ایدکو و جگره، پس از اینکه کشور ایبسیبیور را مطیع کردند، به کشور واله‌ر^۱ رفتند، آنجا را فتح کردند و پس از آن به کشور خودشان برگشتند. در آن زمان شاه یا به تعبیر تاتارها خانی به نام شادی بیگ‌خان^۲ در کشور تاتارستان بزرگ وجود داشت. شادی‌خان وقتی شنید ایدکو وارد کشورش شده فرار کرد. ایدکو افرادی فرستاد تا شادی‌خان را اسیر کنند، ولی او در جنگ کشته شد. (۵۴)

ایدکو، شاهی به نام فولاد^۳ انتخاب کرد. فولاد یک سال و نیم حکومت کرد. (۵۵) سپس پادشاهی به نام جلال‌الدین^۴، فولاد را بیرون راند. پس از آن برادر فولاد به پادشاهی رسید و چهارده ماه حکومت کرد. آنگاه برادرش به نام کپک^۵ برای حکومت با او جنگید و او را کشت. (۵۶) پس از آن هیچ شاهی وجود نداشت، ولی او برادری به نام کریم بردی^۶ داشت. او شاه شد و پنج ماه حکومت کرد. سپس برادر او به نام کپک آمد، کریم بردی را برکنار کرد و خودش شاه شد.

پس از آن ایدکو و ارباب من جگره آمدند، شاه را بیرون راندند و ایدکو آن‌گونه که قول داده بود ارباب را شاه کرد. جگره به مدت نه ماه پادشاهی کرد و سپس شخصی به نام محمد^۷ آمد. با جگره و ایدکو جنگید. جگره به کشوری به نام دشت قبقاق^۸ گریخت و محمد، شاه شد.

1. Walther

۲. Sedichbechan، مرگ او در سال ۸۱۱ ق. رخ داد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۸۵/۳). (مترجم)
۳. Polet، او پسر شادی بیگ و سومین جانشین توقتمش‌خان بود (یزدی، تاریخ جهانگیری، ۱۳۸۷: ۱۸۱). به نوشته خواندمیر پس از مرگ شادی‌خان در سال ۸۱۱ ق. سلطنت دیار اوزبک به فولادخان رسید. فولاد در سال ۸۱۳ ق. درگذشت و تیمورخان بن تیمور قتلغ جای او را گرفت (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۸۵/۳). به نوشته حافظ ابرو، شادی بیگ در سال ۸۱۱ ق. مرد و سال بعد تیمور قتلغ جای او را گرفت (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۴۷۵/۳ - ۴۷۴). اما ذیل وقایع سال ۸۱۲ ق. به آمدن فرستاده‌های فولادخان (در مقام پادشاه) و امیر ایدکو به دربار شاهرخ اشاره می‌کند (همان: ۳۳۰ و ۳۳۲). به نوشته لین پول، فولاد از سال ۸۱۰ ق. تا ۸۱۵ ق. حکومت کرد (لین پول، ۱۳۶۳: ۲۰۷). (مترجم)
۴. Segelaalidin، او هم از نسل توقتمش بود و در سال ۸۱۴ ق. حکومت می‌کرد (یزدی، تاریخ جهانگیری، ۱۳۸۷: ۱۸۱؛ لین پول، ۱۳۶۳: ۲۰۷). به گفته خواندمیر، جلال‌الدین در سال ۸۱۴ ق. پس از شکست تیمورخان بر تخت سلطنت جلوس کرد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۸۵/۳). به نوشته نظنزی، جلال‌الدین بعد از دو سال حکومت بر تمام اولوس در سال ۸۱۵ ق. درگذشت (نظنزی، ۱۳۸۳: ۷۲). تیمورخان در سال ۸۱۵ ق. به دست غازان، از هواداران جلال‌الدین کشته شد. سپاهیان تیمورخان در آن زمان ایدکو را در شهر اورگنج تحت محاصره قرار داده بودند و سپس طرفداران جلال‌الدین برای مدتی او را در آنجا محاصره کردند (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۴۷۵/۳) شیلت‌برگر و جگره در همین زمان وارد اورگنج شدند. (مترجم)
۵. Thebachk، او دومین جانشین توقتمش‌خان بود و در سال ۸۱۷ ق. به قدرت رسید (یزدی، تاریخ جهانگیری، ۱۳۸۷: ۱۸۱؛ لین پول، ۱۳۶۳: ۲۰۷). (مترجم)

6. Kerumberdin

۷. Machmet، او محمدخان یا کوچک محمد است. فرستاده‌ای از طرف او در سال ۸۲۵ ق. نزد الغ بیگ آمد (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۸۶۹/۴). به نوشته لین پول، محمدخان ابتدا در سال ۸۲۷ ق. به قدرت رسید (لین پول، ۱۳۶۳: ۲۰۷). (مترجم)

8. Distihipschach

سپس شخصی به نام براق^۱ آمد، محمد را بیرون راند و شاه شد، اما محمد برگشت، براق را بیرون کرد و دوباره شاه شد. پس از او شخصی به نام دولت بردی^۲ آمد، محمد را بیرون راند و شاه شد. او فقط سه روز حکومت کرد. سپس دوباره براق آمد، دولت بردی را بیرون کرد و دوباره شاه شد. آنگاه ارباب من، محمد آمد، بر براق غلبه کرد و دوباره شاه شد. پس از آن ارباب من جگره آمد با محمد جنگید و او را کشت^۳. (۵۷)

یک زن قدرتمند تاتار

زمانی که با جگره بودم، یک زن تاتار به نام صدرالملک^۴ (۵۸) با چهار هزار دختر و زن نزد ایدکو و جگره آمد. آن زن خیلی قدرتمند بود. شوهرش را یکی از شاهان تاتار کشته بود. زن می‌خواست انتقام خون شوهرش را بگیرد، به همین دلیل به ایدکو مراجعه کرد تا برای برکناری شاه به او کمک کند. لازم است بدانید که آن زن و زنان همراه او برای جنگ مانند مردها سوار اسب می‌شدند و با کمان می‌جنگیدند. هنگامی که آن زن‌ها برای جنگ پای در رکاب

۱. Waroch، براق (۸۳۱-۸۲۷ ق.) بر قسمتی از قیچاق غربی حکومت می‌کرد (لین پول، ۱۳۶۳: ۲۰۷). در فهرست یزدی نامی از او نیست. برخلاف لین پول، به نوشته حافظ ابرو در سال ۸۲۲ ق. و ۸۲۳ ق. فرستاده‌هایی از طرف براق نزد الغ بیگ در سمرقند آمدند و براق در جمادی الاول ۸۲۶ پس از شکست دادن محمدخان بر بخش اعظم اولوس جوجی مسلط شد (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۴/۸۶۹). (مترجم)

2. Doblardi

۳. فهرستی که یزدی در مورد خوانین اولوس جوجی از توقتمش‌خان به بعد ارائه می‌دهد، این‌گونه است: توقتمش خان، تیمور قتلغ، شادی بیگ، پولاد، جلال‌الدین، کپک، کریم بردی، جگره، درویش اغلن، محمد خان (یزدی، تاریخ جهانگیری، ۱۳۸۷: ۱۸۲ - ۱۸۱). این فهرست در سال ۸۳۱ ق. تنظیم شده است. (مترجم)

فهرستی که خواندمیر ارائه می‌دهد به این ترتیب است: ۳۳. توقتمش‌خان ۳۴. تیمور قتلغ بن تیمور بیگ ۲۵. شادی بیگ ۲۶. پولاد بن شادی بیگ ۲۷. تیمور بن تیمور قتلغ ۲۸. جلال‌الدین بن توقتمش ۲۹. کریم بردی بن توقتمش ۳۰. کپک خان بن توقتمش ۳۱. جگره ۳۲. جبار بردی ۳۳. سیدی احمد ۳۴. درویش بن الهی ۳۵. محمدخان ۳۶. دولت بردی ۳۷. براق قرچق ۳۸. غیاث‌الدین بن شادی بیگ ۳۹. محمد بن تیمورخان (خواندمیر، ۱۳۸۴: ۳/۷۶).

فهرست بوسورث و سال جلوس جانشینان توقتمش‌خان این‌گونه است: توقتمش (۱۳۷۶ م./ ۷۷۸ ق.)، تیمور قتلغ (۱۳۹۵ م./ ۷۹۷ ق.)، شادی بیگ (۱۴۰۱ م./ ۸۰۳ ق.)، پولاد (۱۴۰۷ م./ ۸۱۰ ق.)، تیمور (۱۴۱۰ م./ ۸۱۳ ق.)، جلال‌الدین (۱۴۱۲ م./ ۸۱۵ ق.)، کریم بردی (۱۴۱۲ م./ ۸۱۵ ق.)، کپک (۱۴۱۴ م./ ۸۱۷ ق.)، جبار بردی (۱۴۱۷ م./ ۸۲۰ ق.)، الغ محمد (۱۴۱۹ م./ ۸۲۳ ق.)، دولت بردی (۱۴۲۰ م./ ۸۲۳ ق.)، براق (۱۴۲۲ م./ ۸۲۵ ق.)، الغ محمد برای بار دوم (۱۴۲۷ م./ ۸۲۳ ق.)، سید احمد اول (۱۴۳۳ م./ ۸۳۸ ق.)، کوچوک محمد (۱۴۳۵ م./ ۸۴۰ ق.)، احمد (۱۴۶۵ م./ ۸۷۱ ق.)، شیخ احمد، سید احمد دوم و مرتضی به‌صورت همزمان (۱۴۸۱ م./ ۸۶۶ ق.). این خاندان به دست خان‌های کریمه برافزاندند (بوسورث، ۱۳۷۱: ۲۳۱ - ۲۳۰). در این فهرست نامی از جگره نیست. (مترجم)

4. Sadurmelicck

می‌گذاشتند، شمشیری به یک طرف و کمانی به طرف دیگر بدن خود می‌بستند. در نبردی که آن زن با شاه داشت، پسر عموی شاه، که صد تا از این زن‌ها را کشته بود، به اسارت درآمد. او را نزد آن زن بردند. او را وادار کرد زانو بزند و سپس شمشیرش را درآورد و با یک ضربه سرش را از تنش جدا کرد و گفت: اکنون انتقام گرفتم. من هم آنجا بودم و این صحنه را دیدم.

کشورهای غرب دانوب

اکنون نبردها و جنگ‌هایی را توصیف می‌کنم که در زمان حضورم در میان مسلمانان اتفاق افتادند. همین‌طور از کشورهایی نام می‌برم که از زمان ترک باواریا در آن‌ها بودم. قبل از آن لشکرکشی بزرگ بر ضد مسلمانان به مجارستان رفتم، ده ماه آنجا ماندم و سپس همان‌گونه که توضیح داده شد به میان مسلمانان رفتم.

من در دو شهر اصلی والاشی هم بودم. یکی از آن‌ها آگریش^۱ نام دارد. در شهر دیگری با نام ترکی ایبرائیل^۲ بودم که در کنار رودخانه تونا واقع شده است. کوکن (۵۹) و گالی‌هایی در آنجا بودند که بازرگانان با آنان کالاها را از سرزمین‌های مسلمانان می‌آوردند.

لازم به ذکر است که مردم والاشی کوچک و بزرگ به دین مسیحیت وفادارند. آن‌ها به زبان خاصی صحبت می‌کنند و اجازه می‌دهند موها و ریششان رشد کنند و هرگز آن‌ها را کوتاه نمی‌کنند. در والاشی کوچک و زبین بورگن^۳ هم بودم. آنجا یک کشور آلمانی است و پایتخت آن هرمنشتات^۴ نامیده می‌شود. در سوررتسنلند^۵ هم بودم. پایتخت آن باساو^۶ نام دارد (۶۰). این‌ها کشورهایی هستند که در آن طرف رودخانه تونا در آن‌ها بودم.

کشورهای شرق دانوب

اکنون کشورهایی ذکر خواهند شد که بین دریا و تونا قرار دارند و در آن‌ها بودم. نخست در سه

۱. Agrisch/Ard-schisch، این شهر در والاشی قرار دارد. ما در زبان ترکی باید آن بوکورشت (Bukurescht) تلفظ کنیم.

۲. Ubereil، این شهر، بندری پررونق در کنار دریای سیاه بود (پورگشتال، ۱۳۶۷: ۱/۵۶۲). (مترجم)

۳. Sybenburgen، نام ترانسیلوانی به زبان آلمانی. (مترجم)

۴. Hermenstat، این شهر در شمال غرب بخارست، پایتخت رومانی، قرار دارد و نام آن به زبان رومانی سیبوی (Sibiu) است. (مترجم)

5. Zwartzenland

۶. Bassaw/Brasowa/Burzelland، این شهر در در زبین بورگن (Siebenburgen) است. ووتسرلان (Wuzerlan) هم بورتسنلند (Burzelland) نوشته است. این منطقه در جنوب شرقی زبین بورگن قرار دارد و مرکز آن کرونشتات (Cronstadt) است. شیلت‌برگر، براسوا (Brasowa) در اسلاو (Slav) را باساو نامیده است.

کشور بودم. آن سه کشور همگی پولگری نامیده می‌شوند. نخستین پولگری جایی است که مردم از مجارستان وارد دروازه آهنی می‌شوند و پایتخت آن پودم نام دارد. پولگری دیگر، در مقابل والاشی واقع شده است و پایتخت آن‌ها ترناوا^۱ نامیده می‌شود. سومین پولگری در جایی قرار دارد که تونا به دریا می‌ریزد. پایتخت آن کالاکرکا^۲ نام دارد. (۶۱)

در یونان هم بودم. پایتخت آن آدراناپولی^۳ است و پنجاه هزار خانه را در خود جای می‌دهد. در یونان شهر بزرگی به نام سالونیک^۴ (۶۲) در نزدیکی دریای سفید^۵ قرار دارد. قبر سن سنک تی نیتیر^۶ مقدس در این شهر واقع شده است. از قبر او روغن جاری می‌شود.^۷ (۶۳) در وسط این کلیسا چاهی دیده می‌شود که در طول روز سنک تی نیتیر پر از آب است و در روزهای دیگر همال خشک می‌شود. در این شهر بودم. شهر نیرومندی به نام سرس^۸ در یونان است. تمام مناطقی که بین تونا و دریا واقع شده‌اند به پادشاه ترک تعلق دارند. شهر و قلعه‌ای به نام گالی پولی^۹ است که از آنجا وارد دریای آزاد می‌شوند. از آنجا عبور کردم و وارد ترکیه شدم. این دریا به قسطنطنیه می‌رود. ماه‌ها در شهر نامبرده بودم. مردم از آنجا به ترکیه بزرگ می‌روند. پایتخت ترکیه، بورسا نام دارد. این شهر دویست هزار خانه و هشت درمانگاه را در خود جای داده است.

فقرا اعم از مسلمان، مسیحی و یهودی در این درمانگاه‌ها درمان می‌شوند. به غیر از شهرهایی که در اینجا توصیف می‌شوند، سیصد دژ به این شهر وابسته است. نخستین آن‌ها آسیا^{۱۰} نام دارد. (۶۴) قبر سن ژان انجیلی^{۱۱} در آن شهر قرار دارد. این شهر در منطقه‌ای حاصلخیز واقع شده است که در زبان

1. Ternau

۲. Kallacerecka, کالاکرکا همان بندر قدیمی بلغاری کلات (Callat), کالاتیس (Callatis), یا کالاترا (Callantra) در شمال وارنا (Varna) است که جای کلات را گرفت.

3. Adranapoli

4. Salonikch

۵. نام دیگر دریای مدیترانه در میان عثمانی‌ها (پورگشتال، ۱۳۶۷: ۱/ ۲۴۲ - ۲۴۱). در تاریخ سلانیکلی چنین آمده است: «به حکام و دوقهای نزاری که در بحر سفید بودند» (سلانیکلی، ۱۳۸۹: ۱۳۳). (مترجم) البته مصحح معتقد است: منظور از دریای سفید، دریای خزر است (رجوع کنید به یادداشت‌ها). (مترجم)

6. Sint Sanctiniter

۷. نیکیتاس (Nicetas)، هم افسانه‌ترشح روغن از بدن دیمتریوس (Demetious) را ذکر کرده است. این شباهت بین روایت او و نیکیتاس جایی برای شک باقی نمی‌گذارد که این نام صحیح آن قدیس است و نام تسودورا (Theodora) نیست که کاتب به اشتباه در آناگنوستا (Anagnosta) ذکر کرده است.

8. Seres

9. Chalipoli

۱۰. آسیا تلفظ ناصحیح افسوس (Ephesu)، نام ترکی آن آیسلوغ (Aisulugh) است. بیژانسی‌ها آن را سن جان می‌نامیدند.
۱۱. St. John the Evangelist، نویسنده انجیل ژان و یکی از دوازده حواری عیسی مسیح. گفته می‌شود در میان

مسلمانان آیدین نام دارد، ولی بومی‌ها به آن هوهس^۱ می‌گویند. شهر و کشور دیگری به نام اسمیرا^۲ وجود دارد. سن نیکولاس^۳ اسقف آن شهر بود. (۶۵) شهر و کشور دیگری به نام مگنزی^۴ وجود دارد. (۶۶) این کشور حاصلخیز است. شهری به دونغولو^۵ هم وجود دارد. (۶۷) کشوری که به این شهر تعلق دارد، صاروخان^۶ است که درختان در آنجا دوبار در سال میوه می‌دهند.

شهری به نام قاچی^۷، بر روی کوه قرار دارد و تابع کشوری حاصلخیز به نام کنان^۸ است. شهر آنقره^۹، کشوری حاصلخیز موسوم به زیگوری^{۱۰} دارد. در این شهر تعداد زیادی مسیحی ارمنی زندگی می‌کند. آن‌ها در کلیسای خود صلیبی دارند که شب و روز می‌درخشد. حتی مسلمانان هم به آن کلیسا می‌روند و آن صلیب را سنگ نورانی می‌نامند. مسلمانان می‌خواستند آن صلیب را تصاحب کنند و به مسجدشان ببرند، ولی هرکس آن را لمس کند، دستانش کج می‌شود.

شهری به نام وگاریساری^{۱۱} در منطقه‌ای به همین نام است (۶۸). کشوری هم به نام قرمان است و شهر عمده آن لارنده^{۱۲} نامیده می‌شود. این کشور شهری به نام قونیه دارد. سن شنسیس^{۱۳} مقدس در آن مدفون است. او در ابتدا یک روحانی مسلمان بود و به شکل مخفیانه تمهید داده شد. هنگامی که پایان کار او نزدیک شد از یک کشیش ارمنی، جسم خدا را در سیب دریافت کرد. او معجزات زیادی انجام داد. در اینجا شهری به نام قیصریه^{۱۴} و کشوری به همین نام واقع شده است. سن بازیل^{۱۵} در این کشور اسقف بود. (۶۹)

خواربون مسیح تنها کسی است که گشته نشد و به سن پیری رسید. در حوال سال ۹۷ م. او را به جزیره پاتموس (Patmos) در دریای اژه تبعید کردند. (مترجم)

1. Hohes

۲. Ismira, از میر کنونی، سومین شهر ترکیه بعد از استامبول و آنکارا. (مترجم)

۳. Sanit Nicholas, سن نیکولاس (۳۴۱ - ۲۶۵ م.) اسقف شهر میر (Mira) در جنوب غرب ترکیه کنونی بود. او را منشاء بابائول می‌دانند. (مترجم)

4. Maganass

5. Donguslu

6. Serochon

۷. Kachey, یک شهر ناشناس. (مترجم)

8. Kennan

9. Anguri

۱۰. Siguri, تلفظ صحیح‌تر آن سلطان آنی یا اوگی (Sultan Oni/Ogi) است. آنقره یا آنکارا به ایالت سلطان آگی یا آنی تعلق دارد.

11. Wegureisari

12. Laranda

13. Saint Schenisis

14. Gassaria

15. Saint Basil

در سیواس هم بودم که در گذشته یک قلمرو پادشاهی بود. شهری در کنار دریای سیاه به نام سامسون در کشوری حاصلخیز به نام جانیک^۱ واقع شده است. همه کشورهای و شهرهای فوق‌الذکر به ترکیه تعلق دارند. من در همه آنها بودم. کشوری به نام زیپام^۲ در کنار دریای سیاه واقع شده است. در این کشور فقط ارزن کشت می‌شود. مردم آنجا نان خود را از ارزن تهیه می‌کنند. کشور کوچک و مستحکم طرابوزان^۳ در زمینه شراب‌سازی غنی است. این کشور در کنار دریای سیاه قرار دارد و خیلی از شهری که در زبان یونانی کرسون^۴ نامیده می‌شود (۷۰) دور نیست.

داستان قلعه قرقی

قلعه‌ای به نام قرقی بر فراز کوه واقع شده است و داخل آن دوشیزه‌ای زیبا و یک قرقی است. هرکس آنجا برود، برای سه‌شنبه‌روز نمی‌خواهد و شب‌زنده‌داری می‌کند و هر چیزی که از این دوشیزه پاکدامن بخواهد به او می‌دهد. وقتی آن مرد از شب‌زنده‌داری فارغ شود، وارد دژ می‌شود و به قصری زیبا می‌رسد. او در آنجا قرقی را می‌بیند که بر روی میله نشسته است. هنگامی که قرقی آن مرد را ببیند، جیغ می‌کشد. دوشیزه از اتاق خود بیرون می‌آید، از آن مرد استقبال می‌کند و می‌گوید: «سه‌شنبه‌روز به من خدمت کردی و شب‌زنده‌داری کردی، هر چیز شایسته‌ای که از من بخواهی به تو داده خواهد شد». دوشیزه چنین خواهد کرد، ولی اگر کسی چیزی را درخواست کند که نشان دهنده غرور، وقاحت و حرص باشد، دوشیزه او و فرزندانش را لعن می‌کند و آن مرد دیگر نمی‌تواند موقعیت ابرومندانگی به دست آورد.

داستان مرد فقیر و قلعه قرقی

روزی مرد فقیری به مدت سه‌شنبه‌روز جلوی قلعه شب‌زنده‌داری کرد و پس از آن وارد قصر شد. قرقی با دیدن او جیغ کشید. دوشیزه از اتاقش بیرون آمد، از او استقبال کرد و گفت: «از من چه می‌خواهی؟ هر آنچه در این دنیا ابرومندانانه باشد به تو خواهیم داد». مرد از او چیزی جز این نخواست که خود و خانواده‌اش با شرافت زندگی کنند. آنچه خواست به او داده شد. پسر شاه ارمنستان هم به آنجا آمد. به مدت سه‌روز، شب‌زنده‌داری کرد و سپس به قصری که قرقی

1. Zegnikch

۲. Zepum، یک شهر ناشناس. شاید منظور او زغم، یکی از شهرهای گرجستان باشد. هر چند آن شهر در کنار دریای مدیترانه قرار نداشت. (مترجم)

3. Tarbesanda

۴. Kureson، نام کنونی آن به ترکی استانبولی گره سون (Girsun) است و در ساحل دریای سیاه قرار دارد. (مترجم)

در آنجا ایستاده بود رفت. قرقی جیغ کشید، دوشیزه بیزون آمد، از او استقبال کرد و گفت: «چه چیز ابرومندانه‌ای در این دنیا می‌خواهی». چیزی نخواست و گفت: پسر شاه قدرتمند ارمنستانم، طلا، نقره و سنگ‌های قیمتی به اندازه کافی دارم، ولی زن ندارم. از دوشیزه خواست زن او شود. دوشیزه چنین پاسخ داد: «روحیه متکبری داری و باید شکسته شود». دوشیزه او و همه خانواده‌اش را نفرین کرد.

یکی از روسای فرقه سن جان هم به آنجا رفت. شب‌زنده‌داری کرد و وارد قصر شد. دوشیزه بیرون آمد و از او پرسید چه آرزویی دارد. از دوشیزه خواست کیف پولی به او دهد که هرگز خالی نشود. کیف به او داده شد، ولی بعداً دوشیزه او را نفرین کرد و گفت: «حرفی که در تو هست شر بزرگی برایت به دنبال خواهد داشت. از این رو تو را نفرین می‌کنم تا فرقه‌ات ضعیف شود و رشد نکند». او سپس دوشیزه را ترک کرد. (۷۱)

سخن بیشتر در مورد قلعه قرقی

زمانی که با دوستانم آنجا بودم، از مردی خواستیم در ازای پول ما را به آنجا ببرد. وقتی آنجا رسیدیم یکی از دوستانم می‌خواست در آنجا بماند و شب زنده‌داری کند. کسی که ما را برده بود او را از این کار منع کرد و گفت: اگر شب زنده‌داری نکنی، گم خواهی شد و کسی نخواهد دانست کجا رفته‌ای. دژ را درختان مخفی کرده‌اند، از این رو کسی راه آن را نمی‌داند. کشیشان یونانی هم ورود به آن را منع کردند. گفتند: شیطان مجبور است آن کار را انجام دهد نه خدا.

پس از آن به شهری به نام کرسون^۱ رفتیم. کشوری به نام لازیا^۲ به پادشاهی فوق‌الذکر تعلق دارد (۷۲). این کشور از لحاظ شراب‌سازی غنی است. یونانی‌ها در این کشور زندگی می‌کنند. در ارمنستان صغیر هم بودم. پایتخت آن ارزنجان^۳ است. شهری به نام خریوت^۴ (۷۳) متعلق به کشوری حاصلخیز است. شهری به نام کماخ^۵ (۷۴) روی کوه قرار دارد. پایین آن کوه، رودخانه‌ای به نام فرات^۶ جاری است. این رودخانه یکی از رودخانه‌هایی است که از بهشت بیرون می‌آیند. این رودخانه در ارمنستان صغیر هم جریان دارد و سپس از بیابانی عبور می‌کند که گذر از آن ده روز به طول می‌انجامد و سپس در باتلاق

1. Kereson

2. Lasia، شاید منظور او لیکیه باشد. (مترجم)

3. Ersinggan

4. Kayburt در چاپ ۱۸۱۴ م. / ۱۲۳۰ - ۱۲۲۹ ق. بایورت نوشته شده است. نام دیگر آن خربت بود (ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۱۰۹، ۱۱۶؛ ابن خلدون، ۱۳۶۹: ۴/۲۳۸). (مترجم)

5. Kamch

6. Eufrates

گم می‌شود. بنابراین، کسی نمی‌داند به کجا می‌رود. (۷۵) این رود از ایران^۱ هم می‌گذرد. در کشوری به نام قیصریه، شراب‌سازی پررونق است. (۷۶) شهر هامونت^۲ پایتخت کشوری به نام ترکیه سیاه^۳ است. مردم آن جنگجواند. (۷۷) پایتخت کشور شورت^۴، بیستان^۵ (۷۸) نام دارد. مردم پادشاهی قارص^۶ مسیحی‌اند. زبانی متمایز دارند و جنگجویند. پایتخت کشور ابخاز^۷، سوخومی^۸ (۷۹) نام دارد. آب‌وهوای این کشور ناسالم است. زنان و مردان آن کلاهی پهن بر سر خود می‌گذارند. این کار را به این دلیل انجام می‌دهند که هوای آنجا ناسالم است. کاتائیس^۹، (۸۰) پایتخت کشور کوچکی به نام مینگرلی^{۱۰} است. مردم آن از مذهب یونانی پیروی می‌کنند. مردم کشوری به نام ماردین^{۱۱} (۸۱) مسلمانند. در همهٔ کشورهای فوق‌الذکر بودم و آنان را شناختم.

شهرهای ایران و مناطق پرورش ابریشم در ایران و سایر کشورها

مهم‌ترین شهر سراسر پادشاهی ایران تبریز نام دارد (۸۲). پادشاه ایران درآمد زیادی از این شهر به دست می‌آورد. این درآمد بیش از آن چیزی است که قوی‌ترین پادشاهان دنیای مسیحیت کسب می‌کنند، زیرا بازرگانان زیادی به این شهر می‌آیند. منطقهٔ دیگری در ایران است که پایتخت آن سلطانیه نام دارد.

شهری به نام ری^{۱۲} (۸۳) در منطقه‌ای بزرگ قرار دارد. مردم آن برخلاف دیگر مسلمانان به محمد(ص) اعتقاد ندارند. آن‌ها به شخصی به نام علی(ع)^{۱۳} ایمان دارند که دشمن بزرگ دین

-
1. Persia
 2. Hamunt
 3. Black Turkey
 4. Churt
 5. Bestan
 6. Kurs
 7. Abkas
 8. Zuchtun

۹. Kathon. به نوشتهٔ مصحح احتمالاً گوری در مینگرلی مدنظر است. اما مسلم است که منظور مؤلف شهر کاتائیس است. میکل ممبره در سال ۹۴۴ق. وارد این شهر شد (ممبره، ۱۳۹۳: ۱۳). (مترجم)

10. Mergal
11. Merdin
12. Rei
13. Aley

مسیح است. کسانی که به این مذهب تعلق دارند، رافضی^۱ (۸۴) نامیده می‌شوند. شهری به نام نخجوان^۲ (۸۵) در نزدیکی کوهی واقع شده است که کشتی نوح بر فراز آن ایستاد. این کشور حاصلخیز است. در این کشور سه شهر هم وجود دارد. یکی از آن‌ها ماراگارا^۳ (۸۶) نامیده می‌شود. دیگری اخلاط^۴ (۸۷) و سومی کیرنا^۵ (۸۸) است. همه آن‌ها در منطقه‌ای حاصلخیز واقع شده‌اند.

شهری به نام میا^۶ بر روی کوه قرار دارد. آنجا اسقف‌نشین است و مردم آن به مذهب رومی اعتقاد دارند. کشیش‌های آن به فرقه^۷ و عاظ تعلق دارند و به زبان ارمنی دعا و نماز می‌خوانند. (۸۹) در منطقه‌ای غنی به نام گیلان^۸ فقط برنج و کتان رشد می‌کند و مردم آن کفش‌های بافتنی می‌پوشند. شهر بزرگی به نام رشت^۹ (۹۰) در منطقه‌ای حاصلخیز قرار دارد. در آنجا روسری‌های ابریشمی مرغوب بافته می‌شود. شهری هم به نام استرآباد^{۱۰} (۹۱) در منطقه‌ای حاصلخیز واقع شده است.

دیوارهای شهری به نام آنتیوخ^{۱۱} (۹۲) با خون مسیحی‌ها رنگین شده است، به همین دلیل قرمز رنگ است. شهری هم به نام آلتجق^{۱۲} (۹۳) وجود دارد. تیمور پس از شانزده سال محاصره توانست آن را تصرف کند. جنگل‌های منطقه‌ای به نام مازندران^{۱۳} آن قدر انبوه است که هیچ کس نمی‌تواند وارد آن منطقه شود.

1. Raphak

2. Nachson

۳. Maragara، شاید مراغه، هرچند جزء نخجوان نبود. (مترجم)

4. Gelat

۵. Kirna، یک شهر ناشناس. (مترجم)

۶. Meya، یک شهر ناشناس که احتمالاً در ارمنستان صغیر قرار داشت. (مترجم)

7. Gilan

8. Ress

9. Stawba

۱۰. انطاکیه. (مترجم)

۱۱. Aluitze، این قلعه در نخجوان قرار داشت. سپاهیان تیمور آن قلعه را به مدت چهارده سال (۸۰۳ - ۷۸۹ ق.) محاصره کردند و پس از آنکه بیشتر ساکنانش از گرسنگی مردند آنجا را تصرف نمودند (یزدی، *ظفرنامه*، ۱۳۸۷: ۱/۲: ۹۷۲، ۱۰۹۳). باربارو به دژی مستحکم بر روی کوه بلندی به نام آوتی (Aluathi) اشاره می‌کند که بین گرجستان و مینگرلی قرار داشت (*سفرنامه‌های ونیزیان در ایران*، ۱۳۸۱: ۱۰۵). او در جای دیگری در مورد آلتجیا (Alengia) بر روی کوه آرات می‌نویسد (همان: ۱۱۰)، در اینجا بدون شک قلعه آلتجق مد نظر است. (مترجم)

12. Massandaran

شهری به نام شکی^۱ در منطقه‌ای حاصلخیز در نزدیکی دریای سفید^۲ (۹۴) واقع شده است. در این کشور هم ابریشم رشد می‌کند. علاوه بر آن، منطقه‌ای به نام شیروان^۳ وجود دارد که پایتخت آن شماخی^۴ است. این کشور گرم و ناسالم است، ولی بهترین ابریشم در آنجا پرورش می‌یابد. شهری به نام اصفهان^۵ در منطقه‌ای پررونق قرار دارد. منطقه خراسان^۶ هم در ایران است. پایتخت آن هرات^۷ (۹۵) نامیده می‌شود. این شهر سیصد هزار خانه را در خود جای داده است. زمانی که در میان مسلمانان بودم، در خراسان مردی زندگی می‌کرد که ۳۵۰ سال سن داشت. مسلمانان می‌گفتند: ناخن‌های دست‌های او یک اینچ طول دارد، ابروهایش تا روی چانه‌اش آویزان است، دندان ندارد، دندان‌های او دو بار افتادند و برای سومین بار دو دندان در دهانش رشد کرد، ولی ضعیف بودند. او با این دندان‌ها قادر به جویدن و خوردن نیست؛ بنابراین ناچارند به او غذا بدهند. موهای داخل گوش او تا چانه‌اش می‌رسد. ریش او تا روی زانوهایش است. هیچ مویی روی سرش نیست و نمی‌تواند حرف بزند، ولی قادر است علائم و نشانه‌ها را بفهمد. به‌ناچار او را حمل می‌کنند، چون نمی‌تواند حرکت کند.

مسلمانان معتقدند این مرد مقدس است و برای زیارت نزد او می‌روند، آن‌گونه که مردم به زیارت قدیسان می‌روند. آن‌ها می‌گویند: خداوند متعال او را برگزیده است، زیرا به مدت هزار سال هیچ انسانی به اندازه او عمر نکرده است، کسی که به او احترام بگذارد، به خدا احترام گذاشته است، چون خدا معجزات و نشانه‌هایی در او ایجاد کرده است. این مرد پیر آدم شیخ^۸ (۹۶) نام دارد. شهر بزرگی به نام شیراز^۹ در منطقه‌ای پررونق قرار دارد. در آنجا مخصوصاً در شهر به هیچ

۱. شکی در شمال غربی جمهوری آذربایجان، نزدیک داغستان و گرجستان قرار داد. مؤلف به اشتباه آن را در کنار دریای سفید می‌داند که همان دریای مدیترانه است. (مترجم)

۲. مصحح در مورد دریای سفید نظر دیگری دارد (رجوع کنید به یادداشت شماره ۷۳). (مترجم)

3. Schuruan
4. Schomachy
5. Hispahan
6. Horoson
7. Hore

۸. Phiradamachyech، ابن بطوطه با پیروی به نام شیخ صالح (اتا اولیا) دیدار کرد، اما در مورد سن او، که گفته می‌شد، ۳۵۰ سال است دچار تردید شد. (ابن بطوطه، ۱۳۶۱: ۴۴۵/۱) مؤلف مقصد الاقبال (تألیف ۸۶۴ ق.) در مورد شیخ و درویشی به نام بابا یوسف که سخن می‌گوید در سال ۸۲۳ ق. بعد از سیصد سال زندگی درگذشت و در محلی به نام پیر سه صدساله در شهر هرات دفن شد (واعظ هروی، ۱۳۵۱: ۷۴). این سه روایت نشان می‌دهد ادعای داشتن عمر طولانی در میان صوفیان خراسان در این مقطع کاملاً رایج بود. (مترجم)

9. Schiras

مسیحی اجازه تجارت داده نمی‌شود. شهری به نام کرمان^۱ (۹۷) در منطقه‌ای غنی قرار دارد. شهری به نام کیش^۲ در نزدیکی دریا قرار دارد و در آن مروارید پرورش می‌یابد. شهر بزرگی به نام هرمز^۳، در نزدیک دریا و در جایی قرار دارد که از آنجا به هند بزرگ می‌روند. کالاهای زیادی از هند به آنجا می‌آید. این منطقه غنی است و در آن سنگ‌های قیمتی زیادی یافت می‌شود که مختص آنجاست. شهر و منطقه پررونقی هم به نام قشم^۴ (۹۸) وجود دارد. در آن انواع ادویه‌جات یافت می‌شود. از آنجا به هند بزرگ می‌روند. کوه بزرگی در منطقه‌ای به نام بدخشان^۵ واقع شده است. در آنجا سنگ‌های باارزش زیادی یافت می‌شود، ولی به خاطر وجود افعی‌ها و حیوانات وحشی استخراج آن‌ها امکان‌پذیر نیست. وقتی باران می‌بارد، سیلاب جاری می‌شود و آن سنگ‌ها را پایین می‌آورد. سپس افراد ماهری که سنگ‌ها را می‌شناسند، آن‌ها را از میان گل‌ولای جمع‌آوری می‌کنند. در این کوه‌ها اسب تک‌شاخ هم زندگی می‌کند. (۹۹)

توصیف برج بابل (دیوار بغداد)

در پادشاهی بابل هم بودم. بابل^۶، در زبان مسلمانان بغداد^۷ نامیده می‌شود. بابل بزرگ را دیواری با عرض ۲۵ فرسخ احاطه کرده است. یک فرسخ برابر با سه مایل ایتالیاست. ارتفاع دیوار دوپست ذراع و ضخامت آن پنجاه ذراع است. رودخانه فرات در وسط شهر جاری است. اکنون همه شهر ویرانه است و هیچ‌کس در آنجا سکونت ندارد.

وسعت برج بابل ۵۴ استادیاست^۸. چهار استادیا برابر با یک مایل ایتالیاست و در چند نقطه طول و عرض آن ده فرسخ است. برج بابل در بیابان عربستان، در مسیر جاده‌ای قرار دارد که از طریق آن به پادشاهی کلد^۹ می‌روند، ولی به خاطر وجود مار، اژدها و دیگر

1. Kerman

2. Keschon

3. Hognu

4. kaff

5. Walaschoen

6. Babilonien

7. Waydat. در آن زمان اثری از بابل باقی نمانده بود. مؤلف به اشتباه بغداد را همان بابل باستانی می‌داند. (مترجم)

8. Stadia

9. Kalda

خزندگان خطرناک کسی نمی‌تواند به آنجا برود.

برج را پادشاهی ساخته است که در زبان مسلمانان منصور^۱ (۱۰۰) نامیده می‌شود. لازم به ذکر است که یک فرسخ برابر با سه مایل لمبارد^۲ است و یک استادیا با یک مایل ایتالیا برابری می‌کند. یک مایل ایتالیا مساوی با هزار گام کامل است و یک گام کامل برابر با پنج پاست و یک پا معادل نه اینچ است. اینچ اولین عضو انگشت شست است. (۱۰۱)

اکنون باید به بابل جدید توجه کنم. بابل جدید را رودخانه‌ای به نام شط^۳ (۱۰۲) از بابل بزرگ جدا می‌کند. این رودخانه بزرگ است و در آن تعداد زیادی هیولای دریایی زندگی می‌کند که از دریای هند می‌آیند. در نزدیک رودخانه درخت میوه‌ای به نام Date می‌روید، ولی مسلمانان به آن خرما^۴ (۱۰۳) می‌گویند. کسی نمی‌تواند میوه‌ها را بچیند تا اینکه لک‌لک‌ها پیاپیند و مارهایی را که پایین و بالای درخت‌ها زندگی می‌کنند از آنجا دور کنند. به همین دلیل کسی نمی‌تواند میوه‌ها را، که دو بار در سال می‌رویند، برداشت کند.

همین‌طور باید گفته شود که در شهر بابل به دو زبان عربی و فارسی تکلم می‌شود. باغی در بابل است که در آن انواع حیوانات دیده می‌شود. این باغ ده مایل طول دارد و دیواری آن را احاطه کرده است، بنابراین هیچ حیوانی نمی‌تواند از آنجا خارج شود. شیرها در این باغ برای خود جایی دارند و می‌توانند در آن رفت‌وآمد کنند. باغ را دیدم. مردم این پادشاهی جنگجو نیستند. (۱۰۴)

هندوستان و سمرقند

در هندوستان صغیر هم بودم. آنجا یک پادشاهی غنی است. پایتخت آن دهلی^۵ نامیده می‌شود. در این کشور فیل‌های زیادی زندگی می‌کند و همین‌طور حیوانی که زرافه نامیده می‌شود. سبیه گوزن نر است، اما بلند است و گردنی بلند به طول چهار بغل یا بیشتر دارد. این حیوان چهار پا دارد. پاهای پیشین آن طولانی و پاهای عقب آن کوتاه است. (۱۰۵)

حیوانات زیادی در هند صغیر زندگی می‌کنند. تعداد زیادی هم طوطی، شترمرغ، شیر و بسیاری از حیوانات و پرندگان دیگر که نام آن‌ها را نمی‌دانم در آنجا دیده می‌شود.

۱. Marburtirudt، شاید هم بخت نصر مد نظر است. البته در زمان شیلبرت‌برگر اثری از برج بابل باقی نمانده نبود. او بدون شک شهر و دیوار بغداد را توصیف می‌کند. (مترجم)

2. Lombard
3. Schatt
4. Kinna
5. Dily

شهری بزرگ به نام سمرقند^۱ پایتخت کشوری به نام جغتای^۲ (۱۰۶) است. زبان مردم این شهر متمایز است. نیمی از آن‌ها به فارسی و نیمی دیگر به ترکی تکلم می‌کنند. آن‌ها جنگ‌جو و نان نمی‌خورند. همین‌طور لازم به یادآوری است که فرمانروایی مسلمان به نام تیمور تمام این کشورها را زمانی که با او بودم فتح کرد. در همه آن کشورها بودم، ولی او کشورهای زیاد دیگری را هم فتح کرد که من در آن‌ها نبودم.

آداب و رسوم تاتارها

من در تاتارستان بزرگ (۱۰۷) هم بودم. در مورد آداب و رسوم آن کشور نخستین چیزی که باید ذکر شود این است که در آنجا فقط ارزن کشت می‌شود. مردم آنجا نان نمی‌خورند و شراب نمی‌نوشند، ولی شیر مادیان و شتر می‌نوشند. آن‌ها گوشت شتر و اسب می‌خورند. همین‌طور باید گفته شود که پادشاه این کشور و رعایای او با زنان، بچه‌ها، دام‌ها و سایر اموال خود زمستان و تابستان در اردوگاه‌ها به سر می‌برند و از چراگاهی به چراگاه دیگر می‌روند، زیرا آن کشور وسیع است. لازم به ذکر است که وقتی تاتارها می‌خواهند پادشاه خود را انتخاب کنند، او را روی نم‌سفید می‌نشانند (۱۰۸) و سپس سه بار روی دست از زمین بلند می‌کنند و دور خیمه می‌گردانند، آنگاه روی تخت قرار می‌دهند و یک شمشیر طلا به او می‌دهند. او سپس آن‌گونه که رسم است باید سوگند یاد کند.

لازم به یادآوری است که تاتارها همانند مسلمانان در موقع خوردن و نوشیدن روی زمین می‌نشینند. در میان کفار هیچ قومی جنگ‌جوتر از تاتارهای بزرگ نیست. به سبک خودشان جنگ و سفر می‌کنند. من خودم دیدم که اسب‌هایشان را زخم می‌زدند و خون آن‌ها را پس از پختن می‌خورند. تاتارها این کار را زمانی انجام می‌دهند که غذا ندارند. همین‌طور دیدم وقتی برای مدتی طولانی در سفر به سر می‌برند، تکه‌ای از گوشت را قطعه قطعه می‌کنند، زیر زین اسب خود قرار می‌دهند و روی آن سوار می‌شوند تا آن را زمانی که گرسنه‌اند بخورند. البته ابتدا به آن گوشت نمک می‌زنند و گمان می‌کنند فاسد نمی‌شود، زیرا به خاطر گرمای اسب خشک می‌شود و زیر زین اسب به خاطر حرکت اسب نرم می‌شود. این کار را زمانی انجام می‌دهند که فرصت غذا پختن ندارند.

1. Semerchan

2. Zekatay

همین طور رسم است که وقتی شاه صبح از خواب بر می‌خیزد، مقداری شیر مادیان در جام طلا برای او می‌آورند تا قبل از هر چیز از آن بنوشد.

جغرافیای قلمرو تاتارها

اینجا باید در مورد کشورهای نوشته شود که در آن‌ها بودم و به تاتارستان بزرگ تعلق دارند. کشوری به نام خوارزم^۱ است. پایتخت آن اورگنج^۲ نام دارد و در کنار رودخانه بزرگی به نام ایدیل^۳ واقع شده است. (۱۰۹)

پایتخت کشور کوهستانی بیستان^۴، جولات^۵ نام دارد. شهر حاجی طرخان بزرگ است (۱۱۰) و در کشوری پررونق قرار دارد. شهری به نام سرای^۷، محل اقامت پادشاهان تاتار است. در شهری به نام بلغار^۸ حیوانات مختلفی زندگی می‌کنند (۱۱۱). شهری هم به نام ایسیبور^۹ است، (۱۱۲) و شهر دیگری نیز به نام ازاق^۹ است که مسیحیان به آن آلاتنا^{۱۰} می‌گویند (۱۱۳). این شهر، رودخانه‌ای به نام تانا^{۱۱} و مقدار زیادی چهارپا دارد. مردم آنجا گالی^{۱۲} و کوکن‌های بزرگ پر از ماهی به ونیز، جنوا و جزایر دریا می‌فرستند. پایتخت کشور قبقاق^{۱۳} شهر سولخات^{۱۴} است (۱۱۴). در این کشور انواع مختلف غلات کشت می‌شود.

۱. Horosama، خیوه در خوارزم قرار دارد. پایتخت آنجا اورگنس یا اورگندش نام دارد.

2. Orden

۳. مؤلف رودخانه جیحون را ایدیل می‌نامد. (مترجم)

4. Bestan

۵. Zulat به نوشته حافظ ابرو، جولات در حوالی رودخانه ترک قرار داشت (حافظ ابرو، ۱۳۸۰ / ۲ : ۷۹۹). (مترجم)

6. Haitzicherchen

7. Sarei

8. Bolar

۹. Asach، این بطوطه از این بندر دین کرد (ابن بطوطه، ۱۳۶۱ / ۱ : ۳۶۵). نام دیگر آن آزوف بود و در کنار دریای سیاه قرار داشت (بورگشتال، ۱۳۶۷ / ۱ : ۴۷۸). (مترجم)

10. Alathena

11. Tena

۱۲. نوعی کشتی بادبانی. (مترجم)

13. Ephempstzach

۱۴. Vulchat ابوالفدا، سه شهر صلغات، صوداق و کفا را شهرهای اصلی قرم می‌داند: «گاه قرم تنها به صلغات اطلاق شود این سه شهر چون اجاقی هستند. به این طریق که صلغات در شمال غربی کفا و در شمال شرقی صوداق و کفا در مشرق صوداق است و هریک از این سه شهر را با دیگری یک روز راه است». (ابوالفدا، ۱۳۴۹ : ۶۰۹). (در جای دیگر می‌نویسد: «صلغات شهر قرم است و قرم نام اقلیم است. ولی مردم، قرم را به صلغات اطلاق کنند تا آنجا که چون گویند قرم جز صلغات مقصودی نباشد. صلغات در فاصله نصف روز راه از دریاست» (همان: ۶۲۹). این بی بی نام آن شهر را سولخواه و سولخاد می‌نویسد (ابن بی بی، ۱۳۵۰ : ۲۹۸ و ۳۳۵). (مترجم)

شهر کافا، در نزدیکی دریای سیاه قرار دارد. دو دیوار آن را احاطه کرده است. درون یکی از دیوارها ششصد هزار خانه قرار دارد. یونانی‌ها، ایتالیایی‌ها و ارمنی‌ها در آنجا زندگی می‌کنند. کافا شهری بزرگ در ساحل دریای سیاه است. درون دیوار خارجی شهر یازده‌هزار خانه واقع شده است. در این خانه‌ها تعداد زیادی مسیحی، رومی، یونانی، ارمنی و سریانی زندگی می‌کنند. این شهر سه اسقف دارد. یکی از آن‌ها رومی، دیگری یونانی و آن دیگری ارمنی است. تعداد زیادی مسلمان در این شهر زندگی می‌کنند. آن‌ها مساجد خاص خودشان را دارند. شهر سرای، چهار شهر وابسته به خود دارد که در ساحل دریای سیاه واقع شده‌اند. دو دسته از یهودی‌ها در این شهر زندگی می‌کنند. آن‌ها دو کنیسه دارند. چهارهزار خانه در حومه‌های آن شهر قرار دارد. (۱۱۵) شهری به نام کرش^۲ (۱۱۶) در کشوری حاصلخیز به نام سوداق^۳ قرار داد. مسلمانان به آن تات^۴ می‌گویند. (۱۱۷) مسیحیانی از فرقه یونانی در آنجا زندگی می‌کنند. شراب خوبی در آنجا تولید می‌شود. این کشور در کنار دریای سیاه قرار دارد. سن کلمنت^۵ آنجا به دریا انداخته شد. در نزدیکی آن شهری قرار دارد که مسلمانان به آن ساری کرمان^۶ می‌گویند. (۱۱۸)

کشوری به نام چرکس^۷ در کنار دریای سیاه واقع شده است. مردم آن از پیروان فرقه یونانی‌اند. قومی شرورند و بچه‌های خود را به مسلمانان می‌فروشدند. بچه‌های دیگران را می‌دزدند و می‌فروشند. راهزنی می‌کنند و زبان خاصی دارند.

در میان آن‌ها رسم است که هرگاه شخصی را صاعقه از پای درآورد او را در جعبه قرار می‌دهند و روی درختی بلند می‌گذارند. سپس همه مردم آن منطقه غذاهای خود را می‌آورند و زیر آن درخت می‌خورند، می‌نوشند، می‌رقصد و شادی می‌کنند. گاو نر و بره می‌کشند و گوشت آن‌ها را در راه خدا

1. Kaffa

۲. Kerckeri، کرش (kerch) در شبه جزیره‌ای به همین نام در ساحل دریای سیاه قرار دارد. ابوالفداء می‌نویسد: «کرش شهرکی است بین کفا و ازق، بر دهانه ازق... این شهر در شمال غربی دریای ازق و بین ازق و قرم واقع شده ولی به قرم نزدیک‌تر است. مردمش از قفچاق و کافر هستند» (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۶۳۱). (مترجم)

۳. Sudi سوداق Sudak در ساحل دریای سیاه قرار دارد. ابن بی بی نام آن را سوتاق ثبت کرده است (ابن بی بی، ۱۳۵۰: ۳۹۸). (مترجم).

4. That

۵. Saint Clement، پاپ کلمنت اول (۹۷/۱۰۰ - ۸۸ م.). (مترجم)

۶. Serucherman، ابوالفداء نام آن را شهر صاری کرمان ثبت کرده می‌نویسد: صاری کرمان در مغرب سه شهر صلغات (سولخات)، صوداق (سوداق) و کفا (کافا) قرار داشت. فاصله آن با سوداق پنج بود (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۶۰۹). (مترجم)

۷. Strachas، چرکاسی (Cherkasy) در مرکز کشور اوکراین در امتداد رودخانه دنیپر قرار دارد. (مترجم)

می‌بخشند. این کار به مدت سه روز پیاپی انجام می‌شود. در پایان سال به جایی می‌آیند که جسد متوفی در آنجاست. نزدیک آن درخت کارهایی را که قبلاً انجام داده بودند تکرار می‌کنند تا اینکه جسد متلاشی شود. این کار را به این خاطر انجام می‌دهند که فکر می‌کنند مردی که صاعقه با او برخورد کند مقدس است (۱۱۹). پادشاه روس^۱ خراج‌گزار پادشاه تاتار است. لازم به ذکر است که تاتارها از سه قبیله بزرگ تشکیل می‌شوند. یکی از آن‌ها قیات^۲ است.

دیگری اینبو^۳ و سومی مغول^۴ نام دارد. (۱۲۰) همین‌طور باید یادآوری شود که سفر در تاتارستان سه ماه به طول می‌انجامد در آنجا هیچ درخت و سنگی یافت نمی‌شود و فقط پوشیده از علف و بوته است. تمام کشورهایی که توصیف شده‌اند به تاتارستان بزرگ تعلق دارند. در همه آن‌ها بودم.

ممالیک مصر

در عربستان هم بودم. پایتخت آن در زبان مسلمانان، مصر^۵ نامیده می‌شود این شهر دوازده‌هزار خیابان دارد و محل اقامت شاه سلطان، پادشاه و فرمانروای همه مسلمانان است. طلا، نقره و سنگ‌های قیمتی دارد و هر روز بیست هزار نفر در دربار او خدمت می‌کنند. (۱۲۱) لازم به ذکر است که هیچ‌کس نمی‌تواند شاه سلطان شود مگر اینکه برای به دست آوردن این مقام پول پرداخت کند. (۱۲۲) باید بدانید و توجه کنید که وقتی در میان مسلمانان بودم چند شاه سلطان وجود داشت. نخستین شاه سلطان ماروکولاج^۶ بود. سپس ماتاس^۷ شاه شد. او را دستگیر کردند، میان دو تخته قرار دادند و با اره از طول به دو نیم تقسیم کردند.

1. Rewschen

۲. Kayat، به‌نظر مصحح قبیله کاجات (Kajat)، کرائیت (Kerait)، مد نظر است (رجوع کنید به یادداشت‌ها). (مترجم)
 ۳. Inbu، به‌نظر مصحح، شلیت برگر در اینجا به قبیله اویغور اشاره دارد (رجوع کنید به یادداشت‌ها). اما در فهرستی که خواجه رشیدالدین از قبایل مغول ارائه می‌دهد قبیله‌ای به نام اینبو دیده نمی‌شود. شاید منظور او انغوت‌ها است (خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی، ۱۳۳۸: ۲۸/۱ - ۲۵). (مترجم)

4. Magal

۵. Missir، شهر مصر همان فسطاط است. عمروعاص آن را بنا نهاد. ناصر خسرو آن شهر را توصیف می‌کند. (ناصر خسرو قبادیانی، ۱۳۸۴: ۵۴، ۵۹، ۶۳). (مترجم)

6. Marocholach

۷. Mathas، شاید منظور او یکی از امرای شام به نام منطاش باشد که بعد از مدت‌ها کشمکش با برقوق در رمضان ۷۹۵ در میدان جنگ کشته شد (ابن خلدون، ۱۳۶۸: ۷۳۳/۴). او هرگز سلطان نشد، بنابراین اگر شیلتبرگر او را در نظر داشته باشد، مشخص می‌شود که ماهیت نزاع‌های امرای ممالیک را درک نمی‌کرد و هر کسی را که بر بخشی از قلمرو آن‌ها حکومت می‌کرد شاه سلطان می‌داند. (مترجم)

بعد از او شخصی به نام جوزفدا^۱ به پادشاهی رسید. هشت ماه با او بودم. او دستگیر و سرش از تنش جدا شد. بعد از او شخصی به نام زیشم^۲ شاه شد. سپس نوبت به شیاخین^۳ رسید. او را بر روی یک سیخ آهنی قرار دادند. در آن پادشاهی رسم است که هرگاه دو نفر برای پادشاهی نبرد کنند، کسی که پیروز شود دیگری را زندانی می‌کند، سپس در زمان مناسب لباس پادشاهان را به تن او می‌کند و او را به خانه‌ای می‌برد که برای این منظور ساخته شده است. تعدادی سیخ در آن خانه نصب شده است. او را بر روی یکی از آن‌ها قرار می‌دهند و آن سیخ آهنی تا گردن او فرو می‌رود. جسدش روی آن سیخ پوسیده می‌شود. (۱۲۳)

پادشاهی به نام الناصر فرج^۵ کسانی را از رم، سراسر دنیای مسیحیت و همه سرزمین‌ها به جشن ازدواج دعوت کرد. اکنون باید در مورد القاب و عناوین او بدانید. (۱۲۴) بالماندر^۶، قادر مطلق کارتاژ^۷ (۱۲۵)، سلطان ساراسن‌های^۸ شریف، ارباب زوسپیلین^۹، ارباب والاترین خدا در اورشلیم (۱۲۶)، کاپادوکیه^{۱۰} (۱۲۷)، فرمانروای اردن^{۱۱}، فرمانروای شرق، جایی که دریای جوشان قرار دارد. فرمانروای بیت‌لحم، جایی که مریم مقدس و دختر برادر و خواهر ما و پسر او، برادرزاده ما از ناصره^{۱۲} متولد شدند. (۱۲۸)

فرمانروای سینا^{۱۳}، تل فاروم^{۱۴} و دره یهودا^{۱۵}، فرمانروای گیرمونی^{۱۶} که اطراف آن کوهایی قرار دارد که

1. Jusuphda

2. Zechem

3. Schyachin

۴. فهرستی که شیلت‌برگر از ممالیک مصر ارائه می‌دهد، مبهم و نامفهوم است و با فهرست‌هایی که در منابع موجود است همخوانی ندارد. (مترجم)

۵. Chafcharf، ناصرالدین فرج (۸۰۸ - ۸۰۱ ق. / ۱۴۰۵ - ۱۳۹۹ م.)، هر چند نام او واضح نیست. اما شیلت‌برگر در زمان او در مصر بود. (مترجم)

۶. Balmander، این لغت و همه القاب ساختگی هستند و به احتمال زیاد آن‌ها ارمنی‌ها به شیلت‌برگر گفته‌اند.

7. Carthago

8. Saracen

۹. Zuspillen، این نام یا برای سیسیل به کار می‌رفت، که زمانی به اغالبه تعلق داشت، یا برای سویل (Seville) که ایرانی به اشبیلیه می‌گفتند.

10. Capadocie

11. Jordan

12. Nazarth

13. Synay

۱۴. Talapharum، به احتمال زیاد منظور او تل اعفر است. قلعه و ربضی بین سنجرار و موصل (باقوت حموی، ۱۹۵۷ : ۲ / ۳۹). (مترجم)

۱۵. Josaphat، دره‌ای که شهر بیت‌المقدس در آن قرار دارد. (مترجم)

16. Germoni

۷۲ برج است و همگی از مرمر ساخته شده‌اند. (۱۲۹) فرمانروای جنگل بزرگی که چهارصد مایل طول دارد و قومی با ۷۲ زبان در آن زندگی می‌کنند. (۱۳۰) فرمانروای بهشت و رودخانه‌هایی که از آن جاری می‌شوند و در کشور کاپادوکیه قرار دارد. نگهبان غاره (۱۳۱)، پادشاه قدرتمند قسطنطنیه، آمورگس^۱ و کایلامر^۲ و امپراتور قدرتمند گالگری^۳، ارباب درخت پژمرده، ارباب جایی که خورشید و ماه از آغاز تا پایان در آنجا طلوع و غروب می‌کنند. فرمانروای جایی که ادریس^۴ و الیاس^۵ دفن شده‌اند. حافظ نخستین پرستر جان^۶ که در رومانی^۷ محصور شده است و محافظ واداخ^۸، محافظ اسکندریه و بنیان‌گذار شهر مستحکم بابل که در آن ۷۲ زبان ابداع شده است. شاه شاهان، ارباب مسیحیان و یهودیان و مسلمانان نابودکننده خدایان. (۱۳۲)

وقتی می‌خواست برای دخترش جشن ازدواج برپا کند، این‌گونه به رم نوشت. در آن جشن ازدواج حضور داشتم.

لازم به ذکر است که در کشور شاهسلطان رسم است در طول یک هفته جشن عروسی، زنان متأهل آزادانه می‌توانند با مردان دیگر شادی کنند بدون اینکه شوهران آن‌ها یا دیگران چیزی بگویند، زیرا این رسم است.

رسم است که هرگاه شاهسلطان سوار بر اسب در شهر حرکت می‌کند یا مردم از کشورهای دیگر نزد او می‌آیند، صورتش را بیوشاند تا کسی نتواند آن را ببیند. اگر مهمان او شخص مهمی باشد باید ابتدا سه بار در برابرش زانو بزند، زمین را ببوسد و سپس برخیزد و به او نزدیک شود. اگر او مسلمان باشد، دستان عریان شاه را می‌بوسد، ولی اگر مسیحی باشد، شاه دستانش را در آستین خود نگه می‌دارد و آن مسیحی باید آستین را ببوسد.

شاطرها و کبوترهای نامه‌رسان ممالیک

هرگاه شاه سلطان، فرستاده‌ای اعزام کند، ایستگاه‌هایی در چند نقطه از جاده با اسب و تمام

۱. Amorach، آمورگس (Amorgs) جزیره‌ای یونانی در دریای اژه است. (مترجم)

2. Kaylamer

3. Galgarien

4. Enoch

۵. Helyas، به نوشته حافظ ابرو، دیر الیاس در شهر بعلبک قرار داشت (حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۳۲۸/۱). (مترجم)

6. Prester John

7. Rumany

8. Wadach

ملزومات مهیا می‌شود. فرستاده‌هایی که شاه سلطان اعزام می‌کند، زنگوله‌ای بر روی کمر بندشان دارند که با پارچه پوشیده شده است. وقتی آن‌ها نزدیک ایستگاه شوند، آن پارچه را بر می‌دارند و اجازه می‌دهند آن زنگوله صدا کند. وقتی صدای زنگوله در ایستگاه شنیده شود برایش اسب آماده می‌شود. قاصد به سمت ایستگاه دیگری می‌رود و در آنجا اسب دیگری آماده می‌یابد. به این طریق پیش می‌رود تا به جایی برسد که به آنجا فرستاده شده است. این کار در تمام جاده‌های شاه سلطان انجام می‌شود. (۱۳۳)

همین‌طور باید گفته شود که شاه سلطان با کبوتر هم نامه‌هایی ارسال می‌کند. زیرا دشمنان زیادی دارد و می‌ترسد قاصدهایش را متوقف کنند. این کبوترها اغلب از آرچی^۱ به دمشق^۲ فرستاده می‌شوند. بین این دو مکان بیابانی بزرگ قرار دارد.

باید گفته شود که شاه سلطان چگونه این کبوترها را به شهرهای دیگر می‌فرستد. باید دو کبوتر کنار همدیگر گذاشته شوند و در غذای آن‌ها شکر ریخته شود. به آن‌ها اجازه پرواز نمی‌دهند و وقتی آن‌ها یکدیگر را به خوبی شناختند، کبوتر ماده نزد شاه برده می‌شود تا آن را نگه دارد. کبوتر نر نشانه‌گذاری می‌شود تا معلوم شود از کدام شهر است. سپس آن را در مکانی جداگانه، که آماده شده است، قرار می‌دهند. به کبوتر ماده اجازه دخول به آنجا نمی‌دهند. دیگر چیز زیادی برای خوردن به او نمی‌دهند و شکر هم به او نمی‌دهند. این کار انجام می‌شود تا بخواهد هرچه زودتر به جایی برگردد که قبلاً از آنجا آمده و آموزش دیده بود. هنگامی که می‌خواهند او را بفرستند، نامه را زیر یکی از بال‌هایش می‌بندند. کبوتر مستقیماً به سوی خانه‌ای پرواز می‌کند که در آنجا تعلیم دیده بود. آن را می‌گیرند و نزد کسی می‌فرستند که به او تعلق دارد. (۱۳۴)

شیبوه باریابی ممالیک

هرگاه برای شاه سلطان مهمان بیاید، خواه امیر باشد یا بازرگان، به او گذرنامه می‌دهند. آن نامه به هرکسی که نشان داده شود، پس از خواندن آن زانو می‌زند و آن را می‌بوسند. برای مهمان احترام و توجه زیادی قائل می‌شوند و او را از جایی به جای دیگر می‌برند.

در میان مسلمانان رسم است که وقتی فرستاده پادشاهی یا حکام کشورهای خارجی می‌آیند سرکرده‌ای با سیصد، چهارصد یا ششصد سوار او را همراهی می‌کند. وقتی شاه سلطان از آمدن او آگاه شود با لباسی مزین به سنگ‌های قیمتی بر روی تخت خود جلوس می‌کند و هفت پرده

۱. Archey، یک نام ناشناس. (مترجم)

جلوی او آویزان می‌شود. وقتی آن امیر که به سفارت فرستاده شد می‌خواهد وارد شود، پرده‌ها یکی پس از دیگری کنار زده می‌شوند و او هر بار باید زانو بزند و زمین را ببوسد. پس از اینکه آخرین پرده کنار کشیده شد، جلوی شاه زانو می‌زند، شاه دستش را دراز می‌کند، فرستاده آن را می‌بوسد و سپس نامه را تحویل می‌دهد.

پلیکان

در عربستان پرنده‌ای به نام سقا^۱ (۱۳۵) زندگی می‌کند. بزرگ‌تر از درناست، گردن آن دراز و منقارش پهن و طویل است. این پرنده، سیاه‌رنگ است و پاهای درازی دارد و قسمت پایین پاهایش شبیه پاهای غاز و خیلی سیاه‌رنگ و شبیه رنگ درناست. چینه‌دان آن دراز و در جلوی نوک آن قرار دارد. در آن حدوداً یک کوارت^۲ آب جا می‌گیرد. این پرنده به رودخانه می‌رود، چینه‌دانش را از آب پر کند و سپس به سمت بیابانی می‌رود که در آن هیچ آبی وجود ندارد. آب را در داخل سوراخ سنگ می‌ریزد تا پرنده‌های کوچک بیابان بیابند و از آن آب بخورند، آنگاه به آن پرنده‌ها حمله می‌کند و آن‌ها را می‌خورد. این همان بیابانی است که مردم از آن عبور می‌کنند تا به جایی بروند که مقبرهٔ محمد(ص) در آنجا قرار دارد. او در آنجا دفن شده است.

اماکن مذهبی کوه سن کاترین^۳

دریای سرخ، ۲۴۰ مایل ایتالیا پهنا دارد. آن دریا، دریای سرخ نامیده می‌شود، ولی سرخ نیست. زمین اطراف آن در بعضی از نقاط سرخ‌رنگ است. این دریا شبیه دریاهای دیگر است و در نزدیکی عربستان قرار دارد. هرکس بخواهد به کوه‌های سن کاترین و سینا برود باید از این دریا عبور کند. در آنجا نبودم، ولی در آن مورد از مسیحیان و مسلمانان شنیده‌ام، زیرا مسلمانان هم به آنجا می‌روند. مسلمانان به آن کوه مونتاقی^۴ می‌گویند. (۱۳۶) درست همان‌گونه که کوه ظهور را نام‌گذاری می‌کنند، زیرا خدا در این کوه به صورت شعله آتش روبروی موسی^۵ ظاهر شد و با او سخن گفت.

در این کوه قبرستانی است که یونانی‌های مدفون در آن به یک انجمن اخوت بزرگ تعلق

1. Sacka

۲. واحد اندازه‌گیری مایعات و برابر با ۱/۱۴ لیتر. (مترجم)

3. St. Catherine

4. Muntagi

5. Moysi

دارند. شراب نمی‌نوشند و مانند معتکفین زندگی می‌کنند. گوشت نمی‌خورند، مردمی مذهبی‌اند و همیشه روزه می‌گیرند. در این قبرستان تعداد زیادی چراغ در حال سوختن است. به اندازه کافی روغن برای خوراک و سوخت دارند، زیرا به صورت معجزه از طرف خدا فرستاده می‌شود. این کار به این صورت انجام می‌شود که وقتی زیتون‌ها رسیده می‌شوند، همه پرنده‌های این منطقه دور هم جمع می‌شوند و هر پرنده با منقار خود شاخه‌ای به کوه سن کاترین می‌آورد. به اندازه‌ای شاخه می‌آورند که برای چراغ‌ها و غذا کافی است.

کلیسای پشت محراب، جایی است که خدا به صورت بوت‌های شعلهور بر موسی ظاهر شد. وقتی راهب‌ها به آنجا نزدیک می‌شوند، پاهای خود را برهنه می‌کنند، زیرا این مکان مقدس است. خدا به موسی امر کرد چون این مکان مقدس است، کفش‌هایش را آورد. آن مکان، جایگاه خدا نامیده شد. سه قدم بالاتر از آن، محراب اصلی واقع شده است. استخوان‌های سن کاترین در آن قرار دارد. راهب بزرگ، این محراب را به زائرین نشان می‌دهد. او یک شیء نقره دارد و با آن محراب و استخوان‌ها را لمس می‌کند. به این شیوه ترشحاتی از روغن به دست می‌آورد که نه شبیه روغن است و نه به روغن بلسان شباهت دارد. از این روغن به زوار می‌دهد. سر سن کاترین و بسیاری دیگر از اشیای مقدس را به آن‌ها نشان می‌دهد.

معجزه بزرگی در این صومعه رخ می‌دهد. در آنجا به اندازه راهب‌ها، چراغ در حال سوختن وجود دارد. معجزه این گونه است: هرگاه راهبی در آستانه مرگ قرار می‌گیرد، چراغ او کم‌نور می‌شود و هرگاه خاموش شود، آن راهب می‌میرد. وقتی راهب بزرگ بمیرد کسی که عشای ربانی را می‌خواند روی محراب نامه‌ای پیدا می‌کند که در آن نام کسی نوشته شده است که قرار است راهب بزرگ شود. چراغ او دوباره روشن می‌شود.

در همین صومعه، چشمه‌ای قرار دارد که وقتی موسی با عصایش به سنگ ضربه زد آب آن را جاری کرد. در نزدیکی این صومعه کلیسایی است که به احترام مریم مقدس ساخته شد. مریم در آنجا بر راهب‌ها ظاهر شد. بالاتر از آن نمازخانه موسی قرار دارد. موسی پس از روبرو شدن با خدا به آنجا گریخت. بر روی آن کوه خلوت الیاس^۱ نبی هم واقع شده است. آن کوه اورب^۲ نامیده می‌شود. در نزدیکی خلوت موسی، جایی است که خداوند الواح را با ده فرمان به او داد. در همین کوه، غاری است که موسی به مدت چهل روز در آن روزه‌داری کرد.

1. Helyas

2. Oreb

از این دره به دره‌ای بزرگ‌تر می‌روند و به کوهی می‌رسند که سن کاترین را فرشته‌ها به آنجا بردند. در همین دره، کلیسایی است که به احترام چهل شهید ساخته شد. راهب‌ها همیشه در آنجا عشای ربانی را می‌خوانند. این دره سرد است. روی کوه سن کاترین، که فرشته‌ها او را به آنجا بردند، چیزی به جز یک تل و سنگ وجود ندارد. آنجا نمازخانه‌ای بود که اکنون خراب شده است. دو کوه به نام سینا نزدیک یکدیگر واقع شده‌اند و فقط دره‌ای بین آن‌ها قرار دارد.

درخت خشک

روستای مامره^۱ (۱۳۷)، در نزدیکی حبرون^۲ واقع شده است. درخت خشک آنجا قرار دارد. مسلمانان به این درخت خرنوب^۳ می‌گویند و خروب^۴ هم نامیده می‌شود. این درخت از زمان ابراهیم در اینجا بوده است و همیشه سبز بود تا اینکه عیسی مسیح بر روی صلیب جان باخت. این درخت خشک شد از آن زمان خشک شده است.

پیشگویی شده است که شاهزاده‌ای از مغرب زمین به سمت خورشید می‌آید و با کمک مسیحیان، مالک مزار مقدس می‌شود. مراسم عشای ربانی را زیر درخت خشک برگزار خواهد کرد و سپس این درخت سبز و بارور می‌شود.

مسلمانان به این درخت احترام می‌گذارند و از آن به خوبی مراقبت می‌کنند. یکی از فضیلت‌های این درخت این است که وقتی بیماری از بیماری صرع رنج می‌برد از نزدیکی آن عبور کند دیگر به زمین نمی‌افتد. این درخت فضیلت بیشتری نیز دارد به همین خاطر به خوبی از آن‌ها مراقبت می‌شود. (۱۳۸)

از اورشلیم تا ناصره، که مسیح در آنجا زندگی می‌کرد، دو روز فاصله است. شهر ناصره در گذشته بزرگ بود، ولی اکنون روستایی کوچک است. خانه‌های آن با یکدیگر فاصله زیادی دارند و کوه آن را احاطه کرده است.

کلیسایی آنجا بود که در آن ملک مقرب به عیسی مسیح خوشامد گفت، ولی اکنون فقط یک ستون از آن باقی مانده است (۱۳۹). مسلمانان به خاطر هدایایی که مسیحیان به آنجا می‌آورند به

۱. Mambertal، مامره بین دو شهر حلحول و حبرون واقع شده است. (مترجم)

۲. Ebron، نام دیگر شهر التخلیل (انصاری دمشقی، ۱۳۵۷: ۳۴۲). بزرگ‌ترین شهر کرانه باختری رود اردن. (مترجم)

3. kurruthereck

۴. Carpe، این درخت بومی جنوب آناتولی و سوریه است. ابوالفداء در مورد پوشش گیاهی بیت حبرون می‌نویسد: «درختان این کوه و دیگر کوه‌های فلسطین و جلگه‌های آن همه زیتون و انجیر و خروب است». (ابوالفداء، ۱۳۴۹

: ۲۵۹). (مترجم)

خوبی از آن محافظت می‌کنند. هدایا را تصاحب می‌کنند، زیرا با مسیحیت خصومت دارند، اما جرئت نمی‌کنند مسیحیان را آزار دهند، زیرا شاه‌سلطان این کار را منع کرده است.

توصیف شهر اورشلیم و اماکن مذهبی آن

در طول جنگی بزرگ در اورشلیم بودم. سپاه سی‌هزار نفری ما در نزدیکی اردن در چمنی زیبا اردو زده بود. به همین دلیل نتوانستم همهٔ اماکن مقدس را به‌خوبی ببینم، ولی بعضی از چیزها را توصیف خواهم داد.

دو بار با یک کولدیگن^۱ (۱۴۰) به نام ژوسف^۲ به اورشلیم رفتم. اورشلیم بین دو کوه واقع شده است. آب در آنجا به شدت کمیاب است. مسلمانان، اورشلیم را قدس تشریف^۳ می‌نامند. (۱۴۱) کلیسایی که مزار مقدس در آن قرار دارد زیبا، بلند و مدور است. سراسر آن با ورق سرب پوشیده شده است و خارج از شهر قرار دارد. در وسط کلیسا، در نمازخانهٔ آن، در سمت راست، مزار مقدس قرار دارد. کسی جز امرای بزرگ نمی‌تواند وارد آن شوند. ولی سنگی از مزار مقدس در دیوار عبادتگاه قرار دارد که زوار می‌توانند آن را لمس کنند و بیوسند. (۱۴۲)

چراغی در تمام طول سال تا جمعهٔ مقدس روشن است. این چراغ خودش خاموش می‌شود و در عید پاک دوباره خودش روشن می‌شود. در شب عید پاک نوری شیشه آتش بالای مزار مقدس دیده می‌شود. (۱۴۳) زائران زیادی از ارمنستان، سوریه و کشور پرسترجان برای دیدن این نور به کلیسا می‌آیند.

در سمت راست، کوه کالواری^۴ واقع شده است. در آنجا محرابی قرار دارد که عیسی مسیح در آن به ستون بسته شد و او را شلاق زدند. در نزدیکی این نمازخانه، ۴۴ قدم زیر زمین، صلیب مقدس و صلیب‌های آن دو دزد پیدا شدند. در جلوی دروازهٔ کلیسا، هیجده جای پا دیده می‌شود. عیسی مسیح در آنجا بر روی صلیب به مادرش گفت: زن، هان بنگر این فرزند تو است. او به سن یوهانسن^۵ گفت: بنگر این مادر تو است. مسیح وقتی صلیب را حمل کرد بر روی این جای پاها، قدم نهاد. در همین مکان، اما کمی بالاتر از آن نمازخانه‌ای قرار دارد که کشیشان کشور پرسترجان در آنجا سکونت دارند. (۱۴۴) جلوی این شهر، کلیسای سن استفان^۶ قرار دارد. مسیح در آنجا سنگسار شد. (۱۴۵)

۱. Koldigen، احتمالاً منظور او کلدانی است. (مترجم)

2. Joseph
3. Kurtzitalil
4. Calvarie
5. Saint Johannsen
6. Saint Steffan

در مقابل درهٔ یهودا^۱ در مقابل کلیسا، دروازهٔ طلایی قرار دارد. مزار مقدس در آنجا واقع شده است. در نزدیکی آن درمانگاه بزرگ سن یوهانس^۲ قرار دارد. در آنجا افراد بیمار درمان می‌شوند. این درمانگاه ۱۳۴ ستون دارد. درمانگاهی هم روی ۵۴ ستون مرمری قرار دارد. (۱۴۶)

پایین درمانگاه کلیسای خیلی زیبایی قرار دارد که نامش را از مریم مقدس أخذ کرده است. بین آن‌ها کلیسای دیگری هم واقع شده است. آن کلیسا نام خود را از مریم مقدس گرفته است. در آنجا مریم ماگدالونه^۳ و مریم کلوفاس^۴ با دیدن خدا^۵ بر روی صلیب موهای خود را کردند.

روبروی کلیسا در محل مزار مقدس، معبد عیسی مسیح واقع شده است. این معبد بسیار زیبا، بلند، مدور و عریض است و با قلع پوشیده شده است. حیاطی باز و خیلی زیبا یا خانه‌هایی در اطراف آن با مرمر سفید فرش شده است. مسلمانان به مسیحیان و یهودی‌ها اجازهٔ ورود به آنجا را نمی‌دهند. (۱۴۷)

در نزدیکی این معبد کلیسای پوشیده از ورقه‌های سرب به نام تخت سلیمان قرار دارد. (۱۴۸) در سمت چپ، قصری است که معبد سلیمان^۶ نامیده می‌شود. در آنجا کلیسایی به احترام سن حنا^۷ وجود دارد. در آن مکان چاهی دیده می‌شود که هر کس در آن استحمام کند بیماری‌اش شفا می‌یابد. مسیح در اینجا مرد علیلی را شفا داد. (۱۴۹)

در نزدیکی خانهٔ پیلات^۸، خانهٔ هرود^۹ قرار دارد. (۱۵۰) هرود دستور داد بچه‌ها را بکشند. کمی جلوتر کلیسایی به نام سن حناست. یکی از بازوهای سن یوهانس کریسوستیموس^{۱۰} و قسمت بزرگ‌تر سر سن استفان آنجا قرار دارد. (۱۵۱)

در خیابانی که به کوه صهیون^{۱۱} منتهی می‌شود، کلیسای سن جیمز^{۱۲} قرار دارد. در نزدیکی این کوه، کلیسای مریم مقدس واقع شده است. مریم آنجا زندگی کرد و درگذشت. روی کوه صهیون

1. Josophat

2. Saint Johanus

3. Mary Magdalen، مریم مجدلیه. (مترجم)

4. Mary Celophas

5. عیسی مسیح. (مترجم)

6. مسجد الاقصی. (مترجم)

7. Saint Annen

8. Pilate

9. Herod

10. Saint Johannes Crisostimus

11. Syon

12. Saint James

نمازخانه‌ای است که سنگ مزار مقدس در آن دیده می‌شود. در آنجا ستونی است که عیسی مسیح را به آن بستند، درحالی که یهودیان به وی سنگ می‌زدند. خانه حناس^۱، اسقف یهودی، در همین مکان قرار داشت.

سی و دو قدم بالاتر از آن عیسی مسیح پاهای حواریون را شستشو داد. سن استفان در همان نزدیکی دفن شده است. در آنجا مکانی است که مریم مقدس شنید که فرشته‌ها عشای ربانی را می‌خوانند. در همین نمازخانه، در نزدیکی محراب اصلی، دوازده حواری مقدس هنگامی که روح‌القدس بر آن‌ها نازل شد، در روز عید خمسین جلوس کردند. در همین مکان عیسی مسیح، عید فصح را با حواریون خود جشن گرفت.

کوه صهیون در شهر اورشلیم و بالاتر از آن قرار دارد. (۱۵۲) پایین این کوه، قلعه زیبایی قرار دارد. شاه سلطان آن را بنا کرده است. (۱۵۳) شاه سلیمان (۱۵۴)، شاه داود^۲ و بسیاری از شاهان دیگر در این کوه دفن شده‌اند. بین کوه صهیون و معبد سلیمان، خانه‌ای قرار دارد که عیسی مسیح در آنجا آن دوشیزه را زنده کرد. در همین مکان ایسایاس^۳ پیامبر دفن شده است.

دایل^۴ پیامبر، روبروی شهر اورشلیم دفن شده است. بین کوه زیتون و اورشلیم، دره یهودا قرار دارد. آن دره به شهر منتهی می‌شود. رودخانه‌ای در دره یهودا جاری است. مزار مریم مقدس آنجا و پانزده قدم زیر زمین قرار دارد. (۱۵۵) در نزدیکی آنجا کلیسایی واقع شده است که یعقوب و زکریای^۵ پیغمبر دفن شده‌اند. بالای این دره، کوه زیتون قرار دارد. در نزدیکی آن کوه گالیه^۶ واقع شده است. (۱۵۶)

فاصله بین اورشلیم و بحر المیت دویست استادی محاسبه می‌شود. پهنای آن ۱۵۰ استادی است (۱۵۷). رودخانه اردن آنجا جریان دارد. کلیسای سن یوهانس با فاصله‌ای اندک واقع شده است. مسیحیان کمی بالاتر، در رودخانه اردن استحمام می‌کنند. (۱۵۸) این رودخانه عریض و عمیق نیست، ولی ماهی‌های خوبی در آن یافت می‌شود. این رودخانه از دو چشمه سرچشمه می‌گیرد. یکی از چشمه‌ها جور^۷ و دیگری دن^۸ نامیده می‌شود. (۱۵۹) این رودخانه یک دریاچه و سپس پایین کوه جاری است و آنگاه وارد

1. Annas

2. David

۳. Isayas، یک نام ناشناس. (مترجم)

۴. Dayel، یک نام ناشناس. (مترجم)

5. Zacharias

6. Galilee

7. Jor

8. Don

دستی زیبا می‌شود. مسلمانان در آن دشت در طول سال بازار مکاره برپا می‌کنند. (۱۶۰) قبر سن جیمز^۱ در همین دشت قرار دارد. با شاه جوان خود و سی‌هزار سرباز، که پادشاه ترک عثمانی) برای او اعزام کرد، در همین دشت اردو زدیم. تعداد زیادی مسیحی در کنار رود اردن زندگی می‌کند. کلیساهای زیادی دارند.

لازم به ذکر است که مسلمانان از سال ۱۲۸۰ م. / ۶۷۹ - ۶۷۸ ق. مالک مزار مقدس شده‌اند. (۱۶۱) حبرون، شهر اصلی فلسطینی‌ها، هفت فرسنگ با اورشلیم فاصله دارد. مقبر آدم^۲، ابراهیم، اسحاق، یعقوب و زنان آن‌ها حوا، ساره، ربه‌کا^۳ و لیا^۴ در حبرون قرار دارد.^۵ مسلمانان از کلیسای بسیار زیبا به دقت مراقبت می‌کنند و برای آن احترام زیادی قائل می‌شوند، زیرا این پدران مقدس در آنجا دفن شده‌اند. مسلمانان به مسیحیان و یهودیان اجازه دخول به آنجا را نمی‌دهند، مگر اینکه از شاه سلطان مجوز گرفته باشند. به باور مسلمانان، مسیحیان شایستگی ورود به آن مکان را ندارند.

کشت و تجارت بلسان در مصر

روبروی شهر مصر^۶، که مسیحیان به آن قاهره^۷ می‌گویند، باغی است که در آن بلسان^۸ می‌روید. بلسان فقط در آنجا و هند می‌روید. شاه سلطان از تجارت بلسان درآمد زیادی کسب می‌کند. مسلمانان بلسان را قلب می‌کنند. بازرگانان و داروفروشان آن را با چیزهای دیگر مخلوط می‌کنند. با این کارها سود زیادی به دست می‌آورند. (۱۶۲) بلسان خالص، یک‌دست و روشن است. مزه خوشایندی دارد و زرد رنگ است، ولی زمانی که ضخیم و قرمز است خالص نیست. قطره‌ای از بلسان را داخل دست بگذارید و آن را در مقابل نور خورشید بگیرید. اگر خوب باشد نمی‌توانید آن را زیاد در مقابل خورشید نگه دارید، زیرا گرمای زیادی حس می‌کنید. قطره‌ای از بلسان را روی چاقو بریزید و آن را در نزدیکی آتش بگیرید، اگر بسوزد خالص است.

1. Saint James

2. Adam

3. Rebecca

4. lia

۵. ابوالفداء هم می‌نویسد قبر ابراهیم، اسحاق، یعقوب و زنانشان در بیت حبرون است (ابوالفداء، ۱۳۳۹ : ۲۵۹). (مترجم)

6. Miser

7. Cair

۸. Balsam، درختی کوچک مانند درخت خنک که در مصر می‌روید و روغن آن بسیار مفید است. (مترجم)

جام یا پیاله نقره‌ای پر از شیر بز بردارید. آن را به سرعت به هم بزنید و قطعه‌ای از بلسان داخل آن بریزید، اگر شیر به سرعت منعقد شد، بلسان خوب است. بلسان این گونه آزمایش می‌شود.

چشمه و رودخانه‌های بهشتی

در وسط بهشت، چشمه‌ای است که چهار رودخانه از آن سرچشمه می‌گیرند و در کشورهای مختلف جاری‌اند. نخستین آن‌ها ریزون^۱ نام دارد. این رود در هند جاری است. در این رودخانه، سنگ‌های قیمتی و طلازی زیادی یافت می‌شود. دومین آن‌ها نیل^۲ است. در کشور مورها^۳ و مصر جریان دارد. سومین رودخانه، دجله^۴ است که در آسیا و ارمنستان بزرگ قرار دارد. فرات چهارمین رودخانه است. در ایران^۵ و ارمنستان صغیر جاری است. سه تا از این رودخانه‌ها را دیدم: (۱۶۳) یکی از آن‌ها نیل نام دارد، دیگری دجله و سومی فرات است. سال‌های زیادی در کشورهای بودم که این رودخانه‌ها در آن‌ها جریان داشتند. در آنجا چیزهای خوب و بد زیادی تجربه کردم. مقدار زیادی از آن‌ها گفته می‌شود.

فلفل هندوستان

در هندوستان بزرگ جایی که فلفل می‌روید نبودم، ولی در کشور مسلمانان از کسانی که آن را دیدند شنیدم که کجا و چگونه رشد می‌کند نخست آنکه، فهمیدم و شنیدم که فلفل نزدیک شهر ملیبار^۶ در جنگلی به نام لامبور^۷ می‌روید. (۱۶۴) عبور از طول این جنگل تقریباً سیزده روز به طول می‌انجامد. در این جنگل ده شهر و روستاهای زیادی وجود دارد که مسیحیان در آنجا زندگی می‌کنند. جایی که فلفل رشد می‌کند، بسیار گرم است. فلفل بر روی درختی می‌روید که شبیه درخت موی وحشی و چیزی شبیه کفشک ماهی (ماهی حلوا) سبز است. همان‌طور که درخت مو را می‌بندند، فلفل‌ها به تیرک بسته می‌شوند. درخت فلفل بسیار پرثمر است.

فلفل سبز رسیده است. آن را مانند انگور می‌چینند و در معرض نور خورشید قرار می‌دهند تا خشک شود. سه نوع فلفل وجود دارد. فلفل دراز و سیاه با برگ‌های دراز و سیاه می‌روید. فلفل سفید، بهترین نوع است، ولی آن را در کشور خود نگه می‌دارند. البته به اندازه فلفل‌های دیگر از

۱. Rison، شاید منظور او رودخانه سند باشد. البته این بطوطه، نیل، فرات، سیحون و جیحون را رودخانه‌های بهشتی می‌داند. (این بطوطه، ۱۳۶۱: ۳۳/۱). (مترجم)

2. Nilus

3. Moor

4. Tigris

5. Persia

۶. Lambe، این بطوطه هم ملیبار را مرکز فلفل می‌داند. (این بطوطه، ۱۳۶۱: ۲/۶۴۴). (مترجم)

7. Lambor

این نوع تولید نمی‌شود. در آنجا به خاطر گرما تعداد زیادی مار زندگی می‌کند. بعضی از مردم می‌گویند: هنگام جمع‌آوری فلفل در جنگل آتش برپا می‌شود تا مارها را دور کنند، در نتیجه فلفل سیاه می‌شود. ولی این گونه نیست، زیرا اگر آتش برپا کنند درخت‌ها خشک و پژمرده می‌شوند و هیچ ثمری نمی‌دهند. واقعیت این است که دست‌های خود را با آب نوعی سیب، که به آن لیون^۱ می‌گویند، (۱۶۵) شستشو می‌دهند. یا مارها از بوی بعضی از گیاه‌ها فرار می‌کنند، سپس فلفل‌ها را بدون دردسر جمع‌آوری می‌کنند. در همین کشور زنجبیل خوب، ادویه‌جات و عطریات زیادی هم تولید می‌شود.

شکستن آینه اسکندریه به دست پادشاه قبرس

اسکندریه تقریباً هفت مایل ایتالیا طول و سه مایل عرض دارد. این شهر بشمار ثروتمند و زیباست. رودخانه نیل از داخل این شهر می‌گذرد و به دریا می‌ریزد، شهر به‌جز این رودخانه هیچ آب آشامیدنی دیگری ندارد. آب از طریق مخازن به داخل شهر آورده می‌شود. بازرگانان زیادی از کشورهای ایتالیایی و نیز و جنوا از راه دریا به آنجا می‌آیند. دفاتر حسابداری بازرگانان جنوایی و ونیزی در اسکندریه برپا شده است. (۱۶۶)

در اسکندریه رسم بر این است که در زمان نماز شامگاهی همه ایتالیایی‌ها در دفاتر حسابداری باشند و از آن خارج نشوند. این کار به‌شدت ممنوع است. یکی از مسلمانان می‌آید دفتر حسابداری را بازرسی می‌کند و تا فردا صبح کلید آن را با خود می‌برد. صبح می‌آید و دوباره درب آن را باز می‌کند. مسلمانان، ایتالیایی‌ها را زیر نظر دارند تا شهر را تصرف نکنند، زیرا پادشاه قبرس^۲ یک‌بار آنجا را فتح کرد. (۱۶۷)

در نزدیکی بندر اسکندریه برجی بلند و بسیار خوب وجود دارد. زمانی نه چندان دور آینه‌ای روی آن قرار داشت و با نگاه کردن به آن افرادی که در دریا بودند دیده می‌شدند. هر کاری که آن‌ها انجام می‌دادند در آن آینه در اسکندریه قابل دیدن بود. بنابراین، زمانی که شاه قبرس به جنگ اسکندریه رفت، نتوانست به آنجا آسیب بزند.

در همان زمان کشیشی نزد شاه قبرس آمد و از او پرسید: اگر آینه را بشکنم چه چیزی به من می‌دهی؟ پادشاه پاسخ داد: که اگر بتوانی آینه را بشکنی هر مقام اسقفی که خواهی در این کشور به تو می‌دهم. کشیش بعد از آن به رم نزد پاپ رفت و گفت: اگر به من اجازه دهی دین

1. Liuon
2. Ziperu

مسیحیت را انکار کنم، آینه اسکندریه را می‌شکنم. پاپ اجازه این کار را به او داد، اما به صورت لفظی نه عملی و نه با قلب خود. این کار را به خاطر دین مسیحیت انجام داد، زیرا مسیحیان به خاطر آینه در دریا از مسلمانان بسیار آزار می‌دیدند.

کشیش از رم به اسکندریه رفت، مسلمان شد، خط مسلمانان را آموخت، روحانی و واعظ شد و به تعلیم دین اسلام علیه دین مسیح پرداخت. مسلمانان برای او احترام زیادی قائل می‌شدند و متعجب بودند، زیرا او یک کشیش مسیحی بود. مسلمانان خیلی به او اعتماد کردند و از او پرسیدند: کدامیک از مساجد داخل شهر را می‌خواهی تا برای همه عمر به تو دهیم. آینه در مسجدی در وسط برجی قرار داشت. این مسجد را به صورت مادام‌العمر مطالبه کرد. مسجد و کلید آینه را به او دادند. کشیش نه سال در آنجا ماند و قاصدی نزد پادشاه قبرس فرستاد تا با گالی‌هایش بیاید و آینه را بشکند. کشیش گمان می‌کرد اگر بعد از شکستن آینه، گالی‌ها آنجا باشند سوار آن‌ها خواهد شد. گالی‌های زیادی آمدند، کشیش با چکش سه ضربه به آینه زد و آن را شکست از صدای آن همه مردم شهر هراسان شدند، به سوی برج دویدند و بر سر کشیش ریختند. نتوانست فرار کند، از پجیره برج به داخل دریا پرید و کشته شد.^۱

مدتی کوتاه پس از آن پادشاه قبرس با نیروی بزرگی آمد، اسکندریه را تصرف کرد و سه روز در آنجا ماند. (۱۶۸) سپس شاه سلطان آمد و به او حمله کرد. از این رو، شاه قبرس نتوانست بماند. شهر را آتش زد و تعداد زیادی از مردم را با زنان و بچه‌هایشان و غنایم زیادی با خود برد.^۲

افسانه هیولای بزرگ

لازم به ذکر است که در مصر هیولایی وجود داشت که در زبان مسلمانان آن کلایسر^۳ نامیده می‌شد. در این کشور، شهری به نام مصر است. مسیحیان به آن قاهره^۴ می‌گویند. این شهر پایتخت شاه سلطان است. در این شهر دوازده هزار تنور برای پخت نان وجود دارد. این هیولا آن قدر بزرگ بود که روزی برای گرم کردن همه تنورها پشته‌ای هیزم به شهر آورد. یک پشته کافی بود. هر یک از نانوایان قرص نانی به او دادند. روی هم‌رفته دوازده هزار قرص نان

۱. در کتاب هفت کشور حکایت متفاوتی در مورد تلاش اروپایی‌ها برای شکستن آن آینه آمده است (هفت کشور، ۱۳۵۳: ۶۷-۶۶). (مترجم)

۲. پادشاه قبرس در ۱۷ محرم ۷۶۷ اسکندریه را ویران کرد. (ابن خلدون، ۱۳۶۸: ۴/۶۶۸) او پیترو اول (۱۳۶۹ - ۱۳۲۸ م./ ۷۷۰ - ۷۲۸ ق) یا پیر اول دو لوزیگنان (Pierre I de Lusignan) بود. (مترجم)

۳. Allenklaiser یک واژه مبهم و نامفهوم. (مترجم)

شد. همه آن‌ها را همان روز خورد. استخوان درخشان این هیولا در عربستان در دره‌ای بین دو کوه قرار دارد. در آنجا دره‌ای عمیق بین صخره‌هاست. در آنجا رودخانه‌ای در عمق دره جریان دارد و هیچ کس نمی‌تواند آن را ببیند. فقط می‌تواند صدای خروش آن را بشنود. از استخوان درخشان در این دره به‌عنوان پل استفاده می‌شود. تمام کسانی که به آنجا می‌روند چه سوار و چه پیاده باید از روی این استخوان درخشان عبور کنند.

این پل در همان جاده‌ای است که تجار در آن رفت‌وآمد می‌کنند، زیرا آن تنگه آن‌قدر باریک است که مردم نمی‌توانند از راه دیگری عبور کنند. مسلمانان نمی‌گویند: طول این استخوان یک فرسخ است که با برد یک پیکان یا بیشتر برابری می‌کند. در آنجا از بازرگانان عوارض گرفته می‌شود و با آن برای چرب کردن استخوان، روغن خریداری می‌کنند تا مانع پوسیدن آن شوند.

از وقتی که شاه سلطان در نزدیکی این استخوان، پل ساخت زمان زیادی نمی‌گذرد. کتیبه نصب شده روی پل نشان می‌دهد که دویست سال پیش ساخته شده است. هرگاه امیری با تعداد زیادی از افرادش به آنجا بیاید از روی این پل عبور می‌کند نه از روی استخوان، ولی هر کسی بخواهد می‌تواند از روی این پل شگفت‌انگیز عبور کند. مسلماً وجود این استخوان، حقیقت دارد و اگر حقیقت نداشت یا آن را ندیده بودم در مورد آن سخن نمی‌گفتم و نمی‌نوشتیم. (۱۶۹)

تعداد ادیان کفار^۱

لازم به ذکر است که کفار پنج مذهب دارند. اولین گروه از آن‌ها به شخصی به نام علی (ع) اعتقاد دارند. علی (ع) آزار دهنده بزرگ مسیحیان بود. گروه دوم به روحانی مسلمانی به نام مولی^۲ اعتقاد دارند. (۱۷۰) سومین دسته، دینی شبیه آن سه پادشاه قبل از تعمیم دارند. دسته چهارم به آتش ایمان دارند، زیرا معتقدند هابیل^۳ پسر آدم شعله‌های آتش را به خدا هدیه داد. گروه پنجم، که در میان کفار تعدادشان از همه بیشتر است، به شخصی به نام محمد (ص) اعتقاد دارند.

۱. شیلتبرگر، به‌عنوان یک مسیحی، پیروان ادیان دیگر به‌جز یهودی‌ها را کافر می‌داند. در اینجا منظور او مسلمانان و زرتشتی‌هاست. (مترجم)

۲. Molwa، به احتمال زیاد منظور او مولوی است که در این زمان در آسیای صغیر پیروان زیادی داشت. (ابن بطوطه، ۱۳۶۱: ۱ / ۳۲۵). (مترجم)

ظهور پیامبر اسلام

در اینجا باید در مورد محمد(ص) سخن گفته شود. اینکه او چگونه آمد و چگونه دینش را آورد. پدر و مادرش افراد فقیری بودند. محمد(ص) زاده عربستان بود. در سن سیزده سالگی از خانه‌اش خارج شد و نزد بازرگانانی رفت که عازم مصر بودند. از آن‌ها خواست او را با خود ببرند. او را بردند و توافق کردند که محمد(ص) از شترها و اسب‌ها مراقبت کند. هر جا محمد(ص) می‌رفت و می‌ایستاد ابری سیاه بالای سر او قرار می‌گرفت.

وقتی به مصر رسیدند نزدیک روستایی اردو زدند. در آن زمان مسیحیان در مصر بودند. کشیش آن روستا نزد بازرگانان آمد و آن‌ها را دعوت کرد تا با او غذا بخورند. چنین کردند و به محمد(ص) گفتند: از اسب‌ها و شترها مراقبت کند. محمد(ص) چنین کرد. وقتی به خانه کشیش رفتند، کشیش به آن‌ها گفت: آیا همه شما اینجا هستید؟ بازرگانان پاسخ دادند: «همه ما اینجا هستیم به جز پسری که از اسب‌ها و شترها مراقبت می‌کند».

کشیش پیشگویی کرده بود که شخصی دینی را علیه دین مسیح گسترش می‌دهد و نشانه‌اش این است که ابر سیاه بالای سر او می‌ایستد. کشیش بیرون رفت و دید ابری سیاه بالای سر پسری کوچک ایستاده است. او محمد(ص) بود. وقتی کشیش چنین دید از بازرگانان خواست او را بیاورند. محمد(ص) را آوردند. کشیش نامش را پرسید. گفت: «محمد».

کشیش پیشگویی کرده بود محمد(ص) فرمانروای قدرتمندی می‌شود و برای مسیحیت مشکلات زیادی ایجاد می‌کند، ولی آیین او بیشتر از هزار سال دوام نمی‌آورد و بعد از آن ضعیف می‌شود. زمانی که کشیش فهمید نام او محمد(ص) است و ابر سیاه را بالای سر او دید متوجه شد او همان مردی است که این دین را رواج می‌دهد. کشیش محمد(ص) را روی میز غذای خود و بالاتر از بازرگانان نشاند و بسیار به او احترام گذاشت.

بعد از غذا، کشیش از بازرگانان پرسید: آیا این پسر را می‌شناسید؟ بازرگانان گفتند: «نه، ولی نزد ما آمد و درخواست کرد او را با خودمان به مصر بیاوریم». کشیش به آن‌ها گفت: پیشگویی کرده است این پسر، دینی را علیه مسیحیان ترویج می‌کند و مسیحیان از این دین عذاب خواهند کشید. نشانه او این است که همیشه ابری سیاه بالای سر می‌ایستد. ابر سیاه را به آن‌ها نشان داد و گفت: هنگامی که در گالی^۱ بودند آن ابر آنجا بود. به آن پسر گفت: «معلم بزرگی می‌شوی، دین خاصی را در میان کفار رواج می‌دهی، بر مسیحیان غلبه می‌کنی و اخلاف تو هم به خاطر

۱. نوعی کشتی بادبانی (مترجم).

قدرت تو صاحب قدرت زیادی می‌شوند. (۱۷۱) اکنون از خدا می‌خواهم که نسل من و ارمنستان را در صلح و آرامش رها کنی».

محمد(ص) این قول را به کشیش داد و سپس با بازرگانان به بابل رفت و در علوم کفار یک دانشمند بزرگ شد. به کفار تعلیم داد که باید به خدایی ایمان داشته باشند که آسمان و زمین را آفرید نه به بت‌ها که آفریده‌های انسان‌ها هستند، بت‌ها گوش دارند، اما نمی‌شنوند، چشم دارند و نمی‌بینند، دهان دارند و صحبت نمی‌کنند، پا دارند و نمی‌توانند راه بروند، نمی‌تواند بدن و روح را درست‌گار کنند.

محمد(ص) شاه بابل و بسیاری از افراد او را مسلمان کرد. سپس پادشاه به او قدرت داد و محمد(ص) به اعمال قدرت پرداخت. محمد(ص) پس مرگ شاه با زن او ازدواج کرد و خلیفه‌ای^۱ قدرتمند و یا به عبارت دیگر پاپ شد.

چهار تن در خدمت محمد(ص) بودند. آن‌ها در زمینه علوم اسلامی تبحر داشتند. محمد(ص) به هر کدام از آن‌ها منصبی داد. به اولین نفر، اختیارات دینی و به دیگران اختیارات غیردینی واگذار کرد. نفر اول عمر^۲ نام داشت، دومی عثمان^۳ بود و نفر سوم ابوبکر^۴ نام داشت. محمد(ص) مسئولیت اوزان و محصولات را به آن‌ها داد. بنابراین، محمد(ص) مافوق آن‌ها بود و هر کدام از آن‌ها در کار خود باید متعهد بودند.

نفر چهارم علی(ع) بود. محمد(ص) او را بر همه افرادش ریاست داد و به عربستان فرستاد تا مسیحیان را مسلمان کند، زیرا در آن زمان مسیحیان در آنجا بودند. اگر کسی تغییر مذهب نمی‌داد، علی(ع) او را با شمشیر به این کار وادار می‌کرد. در قرآن^۵ کتاب مسلمانان می‌خوانیم که در یک روز نود هزار نفر به خاطر دین محمد(ع) به قتل رسیدند و همه مردم عربستان مسلمان شدند.

نمازها و عبادات مسلمانان

محمد(ص) دینی برای آنان آورد که تعلیم می‌داد چگونه در مقابل خدا، که آسمان و زمین را

-
1. Calpha
 2. Omar
 3. Otman
 4. Abubach
 5. Alkoray

آفرید، رفتار کنند. شریعت اسلامی این گونه آغاز می‌شود: نخست وقتی پسری متولد شد پس از آنکه به سن سیزده سالگی رسید باید ختنه شود. محمد(ص) پنج نماز یومیه ایجاد کرد. این نمازها هر روز باید تکرار شوند. نخستین نماز در هنگام سپیده‌دم است، دیگری در وسط روز و سومی شب‌هنگام برگزار می‌شود. چهارمین نماز قبل از غروب خورشید برگزار می‌شود و نماز پنجم وقتی است که روز و شب از هم جدا می‌شوند. با چهار نماز اول خدا را، که آسمان و زمین را آفرید، ستایش می‌کنند. با نماز پنجم محمد(ص) را، که نزد خدا برای آن‌ها شفاعت کرد، دعا می‌کنند. مسلمانان باید در زمان‌های خاصی از روز به مسجد بروند.

مسلمانان پیش از به مسجد باید دهان، سپس دست‌ها، پاها، گوش‌ها و چشم‌ها را شستشو دهند. اگر کسی با زنش مرتکب گناه شود نمی‌تواند وارد مسجد شود، مگر اینکه تمام بدنش را بشوید. این کار را به همان امیدی انجام می‌دهند که ما مسیحی‌ها به آن امید اعتراف می‌کنیم. مسلمانان معتقدند بعد از شستن اعضای بدن خود همان‌گونه بی‌گناه می‌شوند که مسیحیان با پیشمانی کامل نزد کشیش اعتراف می‌کنند.

مسلمانان پیش از ورود به مسجد کفش‌های خود را در می‌آورند و با پای برهنه وارد آنجا می‌شوند. نمی‌توانند هیچ سلاحی با خود به مسجد بیاورند و تا زمانی که داخل مسجد هستند به هیچ زنی اجازه ورود نمی‌دهند. هنگامی که وارد مسجد می‌شوند با دست‌های نزدیک به یکدیگر، کنار هم می‌ایستند. آن‌ها خم می‌شوند و زمین را می‌بوسند. روحانی در مقابل آن‌ها روی چهارپایه می‌نشیند و دعایی را می‌خواند که بعد از او تکرار می‌شود.

هیچ‌کس در مسجد با دیگری صحبت نمی‌کند و به دیگران نگاه نمی‌کند تا اینکه نماز تمام شود. آن‌ها در مسجد با پاهای نزدیک به هم می‌نشینند، جلو و عقب نمی‌روند و اینجا و آنجا نگاه نمی‌کنند، بلکه ثابت می‌مانند و دستانشان را کنار یکدیگر نگه می‌دارند تا اینکه نمازشان را کاملاً تمام کنند. هنگامی که نماز را کاملاً تمام کردند در مقابل یکدیگر رکوع می‌کنند و سپس از مسجد خارج می‌شوند. هیچ‌یک از درب‌های مسجد باز نمی‌ماند. هیچ نقاشی و تصویری به غیر از نوشته، گیاه، گل رز، درخت و گل در داخل مساجد دیده نمی‌شود. به میل خود به مسیحیان اجازه ورود به مسجد نمی‌دهند. علاوه بر آن، لازم به ذکر است که مسلمانان در مساجد، تف و عطسه و کارهایی از این قبیل نمی‌کنند و اگر کسی چنین کند باید خارج شود و خودش را بشوید. مسلمانان او را مورد سرزنش قرار می‌دهند. وقتی کسی بخواهد سرفه، عطسه و کاری از این قبیل انجام دهد باید از مسجد خارج شود و خودش را بعد از آن بشوید.

لازم به ذکر است که روز جمعه برای مسلمانان مانند روز یکشنبه ماست. هر کس در روزهای

مقدس به مسجد نرود، او را می‌گیرند، به یک نردبان می‌بندند، دور شهر می‌گردانند، از خیابانی به یک خیابان دیگر می‌برند و سپس او را جلوی مسجد می‌بندند تا نمازشان تمام شود آنگاه با چوب بر روی بدن عریان او ضربه می‌زنند، خواه فقیر باشد، خواه ثروتمند.

روحانیون آن‌ها می‌گویند: در روزهای مقدس وقتی نماز تمام شد مردم باید کار کنند، زیرا کار مقدس است و انسان بی‌کار در قیاس با انسانی که کار می‌کند گناه بیشتری مرتکب می‌شود، بنابراین به مردم اجازه می‌دهند در روزهای مقدس بعد از اتمام نماز کار کنند. پس از خواندن نماز دست‌هایشان را بالا می‌برند و برای انتقام از دنیای مسیحیت دعا می‌کنند و می‌گویند: «خدای متعال از تو می‌خواهیم که مسیحیان را آزار ندهی تا متحد نشوند» می‌گویند: اگر مسیحیان متحد شوند و بین خودشان صلح برقرار کنند، مسلمانان مغلوب می‌شوند.

لازم به ذکر است که مسلمانان سه نوع معبد دارند. نخست، معبدی است که همه به آنجا می‌روند، آنجا جامع^۱ و کلیسای کشیش‌نشین است. معبد دیگری دارند که روحانیون به آنجا می‌روند، صومعه‌ای است که برای انجام دوره آزمایشی خود به آنجا می‌روند. سومین معبد جایی است که پادشاهان و امرای قدرتمند آن‌ها دفن می‌شوند و در آنجا فقرا را اعم از مسیحی، مسلمان و یهودی به خاطر عشق به خدا می‌پذیرند. این معبد شبیه بیمارستان است. معبد اول مسجد^۲ هم نامیده می‌شود، دیگری مدرسه^۳ نام دارد و به سومی عمارت^۴ می‌گویند. (۱۷۲)

مرده‌های خود را نه در معابد و اطراف آن، بلکه در زمین‌ها یا در جاده‌های اصلی دفن می‌کنند تا هرکس از کنار آن‌ها عبور کند برایشان دعا بخواند. هرگاه شخصی در آستانه مرگ قرار گیرد، پیرامون او می‌نشینند و می‌گویند: باید به خدا فکر کنی و از خدا خواهی که تو را مورد عفو قرار دهد. متوفی را پس از مرگ شستشو می‌دهند و سپس روحانیون، درحالی که دعا می‌خوانند، او را به قبرستان می‌برند و دفن می‌کنند.

لازم به ذکر است که مسلمانان یک ماه از سال را روزه می‌گیرند. زمان این روزه هر سال تغییر می‌کند و در ماه دیگری برگزار می‌شود. یک روز کامل را بدون خوردن و نوشیدن روزه می‌گیرند تا اینکه ستاره‌ها را در آسمان ببینند. سپس روحانیون بالای برج‌ها می‌روند و مردم را برای نماز فرامی‌خوانند. مردم به مساجد می‌روند و نماز می‌خوانند. فقط هنگامی که نمازشان تمام شد به خانه

-
1. Sam
 2. Mesgit
 3. Medrassa
 4. Amarat

می‌روند و در تمام طول شب، غذا می‌خورند تا اینکه صبح شود. گوشت و هر چیز دیگری می‌خورند و در ایام روزه با زنان خود نزدیکی نمی‌کنند. اگر زنی باردار باشد یا کودکی در گهواره داشته باشد می‌تواند در طول روز غذا بخورد. افراد بیمار هم می‌توانند غذا بخورند. مسلمانان در ایام روزه چیزی پرداخت نمی‌کنند. خواه برای خانه‌ها یا هر چیز دیگر که باید برای آن بهره پرداخت کنند.

اعیاد مذهبی مسلمانان

در مورد عید ایستر مسلمانان (۱۷۳) باید نوشته شود که آن‌ها بعد از چهار هفته روزه‌داری به مدت سه روز عید ایستر^۱ را برگزار می‌کنند. صبح روز عید ایستر به معبد می‌روند و آن‌گونه که در میان آن‌ها رسم است نماز می‌خوانند. زمانی که این کار را انجام دادند، مردم عادی اسلحه خود را بر می‌دارند و با بزرگان شهر و افراد سپاه به خانه روحانی بزرگ شهر می‌روند و سپس خیمه مقدس را از خانه آن روحانی بیرون می‌آورند و آن را با پارچه‌های زری و مخمل تزئین می‌کنند. امرا و اعیان، آن کجاوه را جلو معبد می‌برند. پرچم‌های خود را جلو کجاوه مقدس حمل می‌کنند و همه نوازنده‌ها جلو آن حرکت می‌کنند و می‌نوازند.

کجاوه را به معبد می‌برند و روی زمین می‌گذارند. روحانی بزرگ شهر وارد خیمه می‌شود و موعظه می‌کند. پس از اینکه موعظه تمام شد شمشیری به او می‌دهند. شمشیر را از غلاف بیرون می‌آورد، با مردم سخن می‌گوید و از خدا می‌خواهد به آن‌ها قدرت و نیرو علیه دشمنان دین محمد(ص) اعطا کند تا با شمشیر بر آن‌ها غلبه کنند. سپس همه آن‌ها دستان خود را بیرون می‌آورند و دعا می‌خوانند. پس از آن وارد معبد می‌شوند و نماز می‌خوانند. در این مدت باید از خیمه و امرا محافظت کنند.

پس از خاتمه نماز کجاوه و آن روحانی را، که داخل آن است، با خود می‌برند و او را به خانه‌اش بر می‌گردانند، نوازنده‌ها و پرچم‌ها هم آن‌ها را همراهی می‌کنند. آن‌ها سپس به خانه‌هایشان می‌روند و به مدت چند روز شادی می‌کنند.

مسلمانان بعد از یک ماه عید ایستر^۲ دیگری به احترام ابراهیم می‌کنند. در این روز بره و گاو نر ذبح می‌کنند. گوشت آن‌ها را به اراده خدا و به احترام ابراهیم به فقرا می‌دهند، زیرا ابراهیم مطیع بود و می‌خواست پسرش را برای خدا قربانی کند. مسلمانان در این زمان به زیارت مقبره محمد(ص) و معبدی

۱. عید فطر. (مترجم)

۲. عید قربان. (مترجم)

می‌روند که ابراهیم ساخت.^۱ روبروی شهری، مقبرهٔ محمد(ص) است که شهر مدینه^۲ نام دارد. در روز عید ایستر، شاه‌سلطان، معبد ابراهیم را با مخمل سیاه می‌پوشاند. روحانیون قطعات کوچکی به زائران مسلمانان می‌دهند. زائران می‌توانند این پارچه را به نشانهٔ حضورشان در آنجا با خود ببرند.

احکام و قوانین اسلامی

در اینجا باید نوشته شود که محمد(ص) در دینی که برای مسلمانان آورد چه چیزهایی را منع کرده است. نخست مسلمانان را از کوتاه کردن ریش منع کرده است. زیرا این کار برخلاف اراده خداست که آدم، نخستین انسان، را در شمایل الهی‌اش خلق کرد. مسلمانان می‌گویند: هر کس، اعم از پیر و جوان، اگر چهره‌ای برخلاف آنچه از خدا دریافت کرد، داشته باشد، در مقابل خدا نافرمانی کرده است.

مسلمانان می‌گویند: کسی که ریش خود را کوتاه کند این کار را از سر نخوت و غرور و برای رضایت دنیا و توهین به خلقت خدا انجام داده است. مسیحیان مخصوصاً این کار را برای خشنودی زنان خود انجام می‌دهند و این برای آن‌ها مصیبت است، زیرا به خاطر نخوت، چهره‌ای را که خدا به آن‌ها داده است از بین می‌برند.

محمد(ص) منع کرد که کسی نباید کلاه خود را بردارد و سرش را برای دیگران برهنه کند. همهٔ مردم اعم از پادشاه، امپراتور، اشراف‌زاده یا مردم عادی این قانون را رعایت می‌کنند. ولی وقتی نزد آدم قدرتمند می‌روند، خم می‌شوند و در مقابل او زانو می‌زنند. می‌گویند: هرگاه پدر، مادر یا دوست کسی می‌میرد باید در مقابل او سر خود را برهنه کنند. زمانی که برای شخصی سوگواری می‌کنند کلاهشان را از سرشان بر می‌دارند، آن را بالا می‌برند به زمین می‌اندازند و سوگواری می‌کنند.

محمد(ص) به مردها اجازه داد با هر تعداد زنی که بتوانند زندگی آن‌ها را تأمین کنند ازدواج کنند. یکی از قوانین آن‌ها این است که هرگاه زنی آبستن شود به او نزدیک نمی‌شوند تا بچه‌اش به دنیا بیاید. تا چهارده روز بعد از آن هم کسی به او نزدیک نخواهد شد. ممکن است یک زن متعه هم داشته باشند.

۱. کعبه. (مترجم)

مسلمانان می‌گویند: بعد از روز قیامت، زن‌هایی خواهند داشت تا با آن‌ها همیستر می‌شوند، ولی آن زن‌ها همیشه باکره باقی می‌مانند. آن‌ها معتقدند: خدا برای کسانی امکان ازدواج با آن زنان را فراهم می‌کند که در راه دین محمد(ص) بمیرند. محمد(ص) همین‌طور دستور داد مسلمانان نباید هیچ حیوان یا پرندهای را بخورند، مگر اینکه گردن آن را قطع کنند و اجازه دهند خون آن جاری شود. این قانون را رعایت می‌کنند. گوشت خوک نمی‌خورند، زیرا محمد(ص) آن را هم منع کرده است.

ممنوعیت شراب در اسلام

محمد شراب را برای مسلمانان منع کرده است، زیرا آن‌گونه که مسلمانان می‌گویند: محمد(ص) روزی با خدمه خود از کنار یک مشروب فروشی، که تعداد زیادی از مردم در آنجا رقص و پایکوبی می‌کردند، عبور کرد و پرسید: چرا این مردم این‌قدر شادند؟ یکی از خدمتکارانش گفت: این به خاطر شراب است. محمد(ص) گفت: «آیا این نوشیدنی مردم را این‌گونه شاد می‌کند».

عصر همان روز باز هم محمد(ص) از خانه‌اش خارج شد. هیاهوی زیادی وجود داشت، زیرا مردی با زنش در حال نزاع بود و دو نفر کشته شده بودند. محمد(ص) پرسید: موضوع چیست؟ یکی از خدمتکارنش به او گفت: افرادی که شادی می‌کردند اکنون عقل خود را از دست دادند، زیرا شراب زیادی خوردند و نمی‌دانند چه کار می‌کنند.

محمد(ص) پس از آن شراب را ممنوع و برای آن مجازات سنگینی تعیین کرد. همین‌طور مقرر کرد همه مردم اعم از روحانی یا غیرروحانی، امپراتور، شاه، دوک، بارون، کنت، شوالیه، خدمتکار و همه کسانی که از دین او هستند، نباید شراب بنوشند، خواه مریض باشند، خواه سالم. آن‌گونه که مسلمان به من گفتند، به همین دلیل محمد(ص) شراب را برای آن‌ها منع کرده است.

محمد(ص) همین‌طور دستور داده است مسیحیان و همه کسانی که با دین او مخالفت می‌کنند، شب و روز تحت تعقیب و آزار و اذیت قرار بگیرند و فقط ارمنی‌ها آزاد باشند. از آن‌ها هر ماه بیش از دو فینینگ^۱ مالیات بگیرند، زیرا به کشیش ارمنی قول داده بود.

او دستور داد هرگاه مسلمانان بر مسیحیان غلبه کنند نباید آن‌ها را بکشند، بلکه باید آن‌ها را همراه کنند و دین خودشان را گسترش دهند و تقویت کنند.

۱. Pfennings واحد پول آلمان، معادل یک صدم مارک. (مترجم)

پیمان اخوت مسلمانان

لازم به ذکر است که وقتی محمد(ص) زنده بود، چهل شاگرد داشت. آن‌ها اخوت خاصی داشتند و علیه دنیای مسیحیت متحد شدند. این قانون آن‌هاست. هرکس می‌خواهد عضو آن باشد باید سوگند یاد کند که هرگاه یک مسیحی را دید او را زنده نگذارد و به اسارت هم در نیاورد، خواه از سر لطف خواه برای سود و منفعت. اگر مسلمانی در نبرد با مسیحیان نتواند یک مسیحی را اسیر کند باید یکی از آن‌ها را خریداری کند و به قتل برساند. کسانی که عضو این گروهند غازی^۱ نام دارند. (۱۷۴). تعداد زیادی از آن‌ها در ترکیه زندگی می‌کنند و معمولاً علیه مسیحیان می‌جنگند، زیرا این قانون آن‌هاست.

مراسم مسلمان شدن مسیحیان

لازم به ذکر است که چطور یک مسیحی، مسلمان می‌شود. هرگاه یک مسیحی بخواهد مسلمان شود باید در حضور همگان یکی از انگشتانش را بلند کند و بگوید: «لا اله الا الله»^۲ محمد پیامبر راستین اوست. (۱۷۵) وقتی این جمله را گفت او را نزد روحانی بزرگ می‌برند و باید جمله فوق‌الذکر را در حضور او هم تکرار و دین مسیحیت را انکار کند. پس از انجام این کار لباس جدیدی به تن او می‌کنند و آن روحانی دستاری جدید به دور سر او می‌بندند. این کار را انجام می‌دهند تا نشان دهد او مسلمان است، زیرا مسیحیان دستار آبی و یهودیان دستار زرد دور سر خود می‌بندند.

سپس آن روحانی از مردم می‌خواهد زره‌های خود را بپوشند و سوارکاران بر مرکب‌های خود سوار شوند. همه روحانیون آن منطقه باید این کار را انجام دهند. وقتی مردم آمدند، او را بر اسب سوار می‌کنند و مردم عادی جلوی او سوار می‌شوند و روحانیون پشت سر او می‌روند. شیپور، سنج و فلوت هم نواخته می‌شود. دو روحانی در نزدیکی او حرکت می‌کنند و او را به این ترتیب در شهر می‌گردانند و مسلمانان با صدای بلند فریاد می‌زنند و محمد(ص) را ستایش می‌کنند. آن دو روحانی خطاب به او می‌گویند: «یک خدا وجود دارد، مسیح خدمتکار او، مریم کنیز او و محمد پیامبر بزرگ اوست»^۳. (۱۷۶)

پس از اینکه او را در سراسر شهر از خیابانی به خیابان دیگری بردند. او را به مسجد می‌برند و

1. They

2. La il Lah illallah

3. Thary Wirdur, Messe chulidur, Maria cara baschidur, Machmet Kassuldur”.

ختنه می‌کنند. اگر فقیر باشد، پول زیادی جمع‌آوری می‌کنند و به او می‌دهند و امرای بزرگ برای او احترام زیادی قائل می‌شوند و او را ثروتمند می‌کنند. این کار را انجام می‌دهند تا برای تغییر دین خود انگیزه‌های بیشتری داشته باشند.

اگر زنی بخواهد دین خود را تغییر دهد او را هم نزد روحانی بزرگ می‌برند و باید کلمات فوق را بگوید. سپس آن روحانی، کمر بند (شکم‌بند) آن زن را می‌گیرد، آن را دو تکه می‌کند و از آن یک صلیب می‌سازد. زن باید سه مرتبه آن را لگدمال و دین مسیحیت را انکار کند و باید کلمات بالا را هم بگوید.

رسوم پسندیدهٔ بازرگانان مسلمان

بازرگانان مسلمان رسم بسیار خوبی دارند. وقتی کسی بخواهد چیزی را خریداری کند، خریدار به فروشنده می‌گوید: تو باید سود منصفانه‌ای از آنچه خریداری می‌کنی به دست بیاوری تا بتوانی زندگی کنی. بنابراین، فروشنده سودی بیشتر از یک فینینگ در چهل فینینگ، که برابر با یک گولدن در چهل گولدن است، نمی‌گیرد. به این معامله، یک خرید و سود صحیح می‌گویند. این قانون هم فرمان محمد(ص) است. از این رو، فقرا هم می‌توانند مانند ثروتمندان زندگی کنند. روحانیون همیشه در موعظه‌های خود می‌گویند: مسلمانان باید به یکدیگر کمک کنند، در مقابل مافوق خود مطیع باشند و ثروتمندان در مقابل فقرا تواضع داشته باشند، زیرا اگر این کار را انجام دهند، خداوند متعال در مقابل دشمنانشان به آن‌ها نیرو و توان می‌دهد. هر آنچه روحانیون مسلمانان در مورد امور روحانی به آن‌ها می‌گویند در مقابل آن مطیع و فرمانبردارند. این دین محمد(ص) است که به عنوان قانون به مسلمانان داده است.

باورهای مسلمانان در مورد عیسی مسیح

لازم به ذکر است مسلمانان معتقدند: عیسی از زنی باکره به دنیا آمد. آن زن بعد از تولد عیسی هم باکره باقی ماند، هنگامی که عیسی متولد شد، با مادرش سخن می‌گفت و او را تسلی داد. عیسی بزرگ‌ترین پیامبر خداست و هرگز مرتکب گناه نشده. عیسی مصلوب نشد، بلکه کسی که مصلوب شد شخص دیگری شبیه عیسی بود، بنابراین مسیحیان دین نادرستی دارند، زیرا می‌گویند عیسی مصلوب شده است. او بهترین دوست خدا بود و هرگز مرتکب گناهی نشد، بنابراین اگر مصلوب شد و بی‌گناه بود، خدا قاضی منصفی نیست. وقتی کسی در مورد پدر، پسر و روح‌القدس با آن‌ها صحبت کند، می‌گویند: آن‌ها سه نفرند و

عیسی خدا نیست؛ زیرا کتاب ما، قرآن، چیزی در مورد تثلیث نمی‌گوید. هرگاه کسی بگوید عیسی کلام خداست، می‌گویند: این را می‌دانیم که کلام خدا، تکلم می‌شود در این صورت او خدا نیست. اگر کسی بگوید منطقی است که عیسی پسر خدا باشد، زیرا از یک باکره و از کلمه‌ای که فرشته‌ها به مریم اعلام کردند زاده شد و همه ما باید به خاطر آن کلمه قیام کنیم و به داوری برویم، می‌گویند: درست است که هیچ‌کس نمی‌تواند با کلام خدا مخالفت کند. آن‌ها همین‌طور می‌گویند کسی نمی‌تواند قدرت کلام خدا را درک کند؛ به همین دلیل، قرآن، کتاب آن‌ها، می‌گوید: به خاطر کلمه‌ای که فرشته‌ها به مریم گفتند عیسی از خدا متولد شده است. مسلمانان می‌گویند ابراهیم دوست خدا، موسی^۲ پیامبر خدا، عیسی کلام خدا و محمد(ص) فرستاده راستین اوست. در میان این چهار نفر، عیسی شایسته‌ترین و در نزد خدا بلندمرتبه‌ترین بود. اوست که در روز قیامت در مورد همه مردم داوری می‌کند.

مسیحیان از نگاه مسلمانان

مسلمانان معتقدند هر سرزمینی که از مسیحیان گرفته‌اند، به خاطر قدرت، عقل یا تقدسشان نبود، بلکه آن را به خاطر ظلم، لجاجت و تکبری که مسیحیان علیه مسلمانان دارند به دست آورده‌اند. خداوند متعال فرمان داده است که مسلمانان این سرزمین را از دست مسیحیان بیرون آورند، زیرا مسیحیان کارهای روحانی و مادی را با عدالت انجام نمی‌دهند، دنبال ثروت و منفعتند، ثروتمندان با فقرا متکبرانه رفتار می‌کنند، با عدالت و اعطای هدیه به آن‌ها کمک نمی‌کنند و به اصولی که مسیح به آن‌ها داده است پایبند نیستند.

همین‌طور می‌گویند: در پیش‌گویی‌هایشان دیده‌اند و خوانده‌اند که مسیحیان آن‌ها را از این کشور بیرون می‌رانند و دوباره آنجا را تصرف می‌کنند، ولی تا زمانی که مسیحیان این‌گونه فاسدند و رهبران دینی و دنیوی آن‌ها چنین زندگی آشفته‌ای دارند، نگران نیستیم که ما را از کشورمان بیرون کنند، زیرا ما از خدا می‌ترسیم و به خاطر خدا و به احترام پیامبران، محمد(ص) که بزرگ‌ترین فرستاده خداست و به ما راه درست را نشان داده است، همیشه کاری را انجام می‌دهیم که صحیح، عادلانه و شایسته است. ما از خدا اطاعت می‌کنیم و همیشه با کمال میل از فرامین او، که در قرآن^۳ آمده است، پیروی می‌کنیم.

-
1. Alkaran
 2. Moyses
 3. Alkoran

مسلمانان می‌گویند: مسیحیان به فرامین و تعالیم مسیح پایبند نیستند و قانون کتاب انجیل را، که ایوانجلی^۱ نامیده می‌شود، رعایت نمی‌کنند. از قوانین روحانی و مادی خاصی تبعیت می‌کنند که با قوانین مقدس و عادلانه انجیل در تضادند. زیرا قوانین و عقیده‌ای که برپا و ابداع کرده‌اند، ناصحیح و ناعادلانه است. قوانینی که آن‌ها برای مردم ایجاد کردند برای رسیدن به سود و منفعت وضع شده‌اند و برخلاف خدا و پیامبر عزیز او می‌باشند. بنابراین، همه مصیبت‌ها و مشکلات آن‌ها به امر خدا و به خاطر نادرستی آن‌ها حادث شده‌اند.

زبان‌های پیروان مذهب ارتدکس

لازم به ذکر است که زمان تولد محمد (ص) بر اساس زمان تولد مسیح ۶۰۹ سال پیش است. مسلمانان می‌گویند: روزی که محمد (ص) متولد شد، ۱۰۰۱ کلیسا فرو ریخت. این نشانه‌ی آسیبی بود که او به مسیحیت وارد خواهد کرد. همین‌طور اینجا باید گفته شود که پیروان مذهب یونانی به چه زبان‌هایی تکلم می‌کنند. نخست زبان یونانی است. کتاب‌هایشان به آن زبان نوشته می‌شود. ترک‌ها به آن‌ها رمی^۲ می‌گویند. زبان دیگر آن‌ها روسی^۳ است. مسلمانان به آن اروس^۴ می‌گویند. سومین زبان پولگری نام دارد. مسلمانان آن را بلغاری^۵ می‌نامند. زبان چهارم آن‌ها ویندن^۶ است. به آن آرناوو^۷ می‌گویند (۱۷۷). پنجمین زبان والاشی است. مسلمانان به آن افلاق^۸ می‌گویند. زبان ششم آن‌ها یاسن^۹ است. مسلمانان آن را آفس^{۱۰} می‌نامند. (۱۷۸) هفتمین زبان آن‌ها کاتیاست^{۱۱}. مسلمانان به آن تات^{۱۲} می‌گویند. زبان هشتم آن‌ها سیگون^{۱۳} است. مسلمانان به آن چرکس^{۱۴} می‌گویند.

1. Ewangely

2. Varum

3. Rivssen

4. Orrust

5. Wulgar

6. Winden

۷. Arnaw، در منابع عثمانی، آرناووت آمده است. عثمانی‌ها این نام را برای آلبانی به کار می‌بردند (پورگشتال، ۱۳۶۷: ۱/ ۶۲۴). (مترجم)

۸. Vflack، عثمانی‌ها به والاشی، که بخشی از رومانی را تشکیل می‌داد، افلاق می‌گفتند (چارش لی، ۱۳۶۸: ۱/ ۲۴۳). (مترجم)

9. Yassen

10. Afs

11. Kuthia

12. Thatt

13. Sygun

14. Ischerkas

نهمین زبان آن‌ها ابخازی^۱ است. مسلمانان به آن آپخاز^۲ می‌گویند. زبان دهم آن‌ها گورشیلاس^۳ است. مسلمانان آن‌ها را گرجی^۴ می‌نامند. یازدهمین زبان، مینگرلی^۵ است. مسلمانان هم آن را با همین نام می‌شناسند.

بین مذهب سریانی^۶ و مذهب یونانی فقط یک تفاوت وجود دارد، به همین دلیل زبان سریانی^۷ را هم یکی از زبان‌های پیروان مذهب یونانی می‌دانند، ولی سریانی‌ها از دین یعقوب پیروی می‌کنند. آن‌ها معتقدند هرکسی باید نان فطیر راه که در آن جسم خدا متحول می‌شود، با دستن خودش درست کند. وقتی خمیر آماده شد، مویی از ریش خودش می‌کنند و داخل فطیر قرار می‌دهند و آن را به جسم خدا تبدیل می‌کنند. بین آنچه کشیشان یونانی می‌گویند و گفته‌های کشیشان سریانی و همین‌طور آنچه در کلیسا می‌خوانند تفاوت زیادی وجود دارد، زیرا این زبان سریانی است، نه زبان یونانی. (۱۷۹)

توصیف شهر قسطنطنیه^۸

قسطنطنیه بسیار زیبا و بزرگ است. فضای درونی آن تقریباً ده مایل ایتالیاست. در اطراف آن هزار و پانصد برج قرار دارد. این شهر مثلثی شکل است. دریا در دو طرف آن قرار دارد. یونانی‌ها به آن قسطنطنیه می‌گویند. ترک‌ها آن را استامبول^۹ می‌نامند. در نقطه مقابل آن، شهر پرا^{۱۰} قرار دارد. یونانی‌ها آن را کالاتان^{۱۱} می‌نامند و مسلمانان به آن سامی^{۱۲} می‌گویند. (۱۸۰)

بین این دو شهر شاخه‌ای از دریا قرار دارد. طول آن تقریباً سه مایل و عرض آن نیم مایل ایتالیا یا بیشتر است. مردم هر دو شهر از این شاخه عبور می‌کنند، زیرا آن دو شهر از راه خشکی

-
1. Abukasen
 2. Appkas
 3. Gorchillas
 4. Kurtiz
 5. Megrellen
 6. Zurian
 7. Schurian
 8. Constantinoppel
 9. Stampol
 10. Pera
 11. Kalathan
 12. Same

فاصله بسیار زیادی با یکدیگر دارند. این شهر به جنوا تعلق دارد. اسکندر صخره‌های بزرگ و کوه‌ها را به طول پانزده مایل ایتالیا برید و باعث شد این دو دریا در یکدیگر جاری شوند. آنچه جاری است دریای بزرگ نام دارد و دریای سیاه هم نامیده می‌شود. رودخانه تونا و رودخانه‌های زیاد دیگری به این دریا می‌ریزند.

این دریا به کافا، آلاتنا، طرابوزان، سامسون و بسیاری دیگر از شهرها و کشورهای اطراف آن راه دارد. یونانی‌ها آن شاخه از دریا را که در قسطنطنیه قرار دارد، هلسپونت^۱ و مسلمانان پاگیس^۲ می‌نامند. ترک‌ها هم ساحلی در طول دریا و مقابل قسطنطنیه دارند و به آن اسکوتر^۳ می‌گویند. ترک‌ها از آنجا وارد دریا می‌شوند.

تروا^۴ در نزدیکی قسطنطنیه و آن سوی دریا در دشتی بسیار غنی قرار دارد. (۱۸۱) هنوز هم می‌توان دید شهر کجا قرار داشت. امپراتور قسطنطنیه دو کاخ در شهر دارد. یکی از آن‌ها بسیار زیباست و داخل آن با طلا، سنگ لاجورد و مرمر تزئین شده است. در مقابل شهر میدانی زیبا برای مبارزه و انواع سرگرمی‌هایی که در مقابل کاخ برگزار می‌شوند، قرار دارد. (۱۸۲) مجسمه امپراتور ژوستین^۵ بر روی اسب جلو کاخ نصب شده است.

این مجسمه بر روی ستونی بلند مرمری قرار دارد. از یکی از اهالی شهر پرسیدم این مجسمه از چه ماده‌ای ساخته شده است؟ به من گفت: از جنس برنز است. هر دوی آن‌ها، یعنی اسب و انسان قالبی یکسان دارند. بعضی از مردم این کشور می‌گویند: این مجسمه از چرم است و حدوداً هزار سال است که در اینجا قرار دارد. اگر مجسمه از چرم بود، در این زمان طولانی دوام نمی‌آورد و پوسیده می‌شد.

در گذشته یک سبب طلا در دست این مجسمه بود و نشان می‌داد صاحب آن امپراتور قدرتمند مسیحیان و کفار است، ولی اکنون دیگر آن قدرت را ندارد. بنابراین، سبب ناپدید شده است. (۱۸۳) در نزدیکی قسطنطنیه جزیره‌ای به نام لمپری^۶ قرار دارد. این جزیره کوهستانی است و آن قدر

1. Hellespant

۲. Poges، در منطقه از میر. نام آن به ترکی قادیف قلعه Kadifekale است. (مترجم)

۳. Skuter، در منابع عثمانی اسکدار آمده است (روزنامه سفر سلطان مراد چهارم به ایران و تبریز، ۱۳۹۰: ۶۲ و ۶۷). نام دیگر آن اسکوداری بود. نام فعلی این شهر اسکندریه است. این شهر اولین شهر ترکیه در آسیاست و روبروی استامبول قرار دارد (پورگشتال، ۱۳۶۷: ۱/۶۴۲). (مترجم)

4. Troya

5. Justain

6. Lemprie

ارتفاع دارد که به ابرها می‌رسد. (۱۸۴) زیباترین کلیسا در قسطنطنیه است و چیزی شبیه آن نمی‌توان در هندوستان پیدا کرد. این کلیسا، سن صوفی^۱ نام دارد و سراسر آن با سرب پوشیده شده است. می‌توان تصویر خود را روی دیوار درونی کلیسا، که شبیه آینه است دید. زیرا سنگ‌های مرمر و لاجورد دیوار آن شفاف و تمیزند.

بطریق‌ها و کشیش‌ها در همین کلیسا سکونت دارند و یونانی‌ها و همهٔ کسانی که تحت نظر بطریق‌ها هستند به سفرهای زیارتی می‌روند. همان‌طور که ما برای گناهان خود به رم می‌رویم. کنستانتین^۲ پس از خاتمهٔ بنای کلیساهای پنج دیسک طلا در کلیسا و در قسمت بالایی آن در وسط گنبد قرار دارد. هر دیسک از لحاظ پهنا، بزرگی و ضخامت مانند یک سنگ آسیاب است. (۱۸۵)

ولی امپراتور آن دو دیسک را در جریان دو جنگ با بایزید که به مدت هفت سال قسطنطنیه را محاصره کرده بود، پایین آورد. در آن زمان با شاه در ترکیه بودم. (۱۸۶) این سه دیسک را در کلیسا دیدم. کلیسای سن صوفی^۳ سیصد دروازه دارد. همهٔ آن‌ها از برنج ساخته شده‌اند.

سه ماه در قسطنطنیه در خانهٔ بطریق بودیم، ولی اجازه نداشتیم در شهر گشت‌وگذار کنیم، زیرا می‌ترسیدند مسلمانان ما را شناسایی کنند. می‌توانستم با خوشحالی شهر را تماشا کنم، ولی این کار عملی نبود، زیرا امپراتور این کار را ممنوع کرده بود، باوجوداین، حتی آن زمان هم گاهی اوقات با خدمتکاران بطریق از خانه خارج می‌شدیم.

اصول و مبانی مذهب ارتدکس

لازم به ذکر است که یونانی‌ها به تثلیث مقدس اعتقاد ندارند. به پاپ هم ایمان ندارند و می‌گویند: بطریق‌هایشان به اندازه پاپ رم قدرت دارند. نان و شراب مقدس را از نان خمیر ترش می‌سازند و آن را با شراب و آب گرم می‌خورند. وقتی کشیش جسم خدا را تغییر می‌دهد همهٔ آن‌ها به خاک می‌افتند و می‌گویند: «هیچ انسانی شایستگی ندارد که به خدا نگاه کند». کشیش پس از آنکه عشای ربانی را انجام داد، باقی‌ماندهٔ نان را می‌برد و از آن نان و شراب مقدس تهیه می‌کند. نان را داخل بشقاب به قطعات کوچک برش می‌دهد و سپس مردان و زنان می‌نشینند، کشیش یا معاونان او، نان را قطعه قطعه می‌کنند و هر کس تکه‌ای از آن را برمی‌دارد و می‌خورد.

1. Sancta Sophya

2. Constantine

3. Sancta Sophia

به این نان پروسورا^۱ می‌گویند. کار بخت این نان را هیچ زن یا مرد دیگری انجام نمی‌دهد. این کار را دوشیزه‌ها و راهبه‌ها انجام می‌دهند. این نان و شراب مقدس را حتی به بچه‌های جوان هم می‌دهند، ولی روغن مقدس را به کسی نمی‌دهند. آن‌ها همین‌طور می‌گویند: هیچ‌کس عاقل نیست، هیچ‌کس قبل از روز قیامت به بهشت یا جهنم نمی‌رود و هر انسانی براساس شایستگی خود به بهشت یا جهنم می‌رود.

عشای ربانی ندارند، مگر اینکه برای انجام آن تقاضا شود. معتقدند فقط یک عشای ربانی باید در همان محراب و در آن روز برگزار شود. اجازه نمی‌دهند عشای ربانی در محراب‌های آن‌ها به زبان لاتین برگزار شود و نباید به هیچ زبان دیگری مگر به زبان یونانی خوانده شود، زیرا زبان یونانی به دین آن‌ها تعلق دارد.

می‌گویند: مذهب آن‌ها مذهب حقیقی مسیحیت است و مذاهب دیگر حقیقی نیستند. مراسم عشای ربانی را در روزهای اعیاد و نه در روزهای هفته برگزار می‌کنند، زیرا همهٔ کشیشان آن‌ها پیشه‌ورند و باید کار کنند. همهٔ کشیش‌ها زن و بچه دارند. فقط یک زن دارند. وقتی زن می‌میرد از طریق ازدواج یا به اشکال دیگر نمی‌توانند زن دیگری داشته باشند. اگر کشیش با زنی کاری انجام دهد و اسقف آگاه شود مقام کشیشی را از او می‌گیرد و دیگر اجازه ندارد مراسم عشای ربانی را برگزار کند.

وقتی اسقف، کشیشی را به مقام اسقفی منصوب می‌کند کمربندی به کمر او می‌بندد. اگر کشیش کاری برخلاف جایگاه روحانی‌اش انجام دهد، اسقف کمربند را از او می‌گیرد و دیگر نمی‌تواند عشای ربانی و چیزهای دیگر را بخواند و از مقام خود ساقط می‌شود. بهترین و ثروتمندترین زنان با کشیش‌ها ازدواج می‌کنند. زنان کشیش‌ها بالای میز غذا می‌نشینند و زمانی که زنان قدم می‌زنند زن کشیش جلوتر از همه است.

کلیساهای آن‌ها مستقل نیستند. وقتی شخصی کلیسایی می‌سازد و می‌میرد وارثانش آن کلیسا را مانند اموال دیگر به ارث می‌برند و آن را به خانواده‌های دیگر می‌فروشند. می‌گویند: اگر با زنان مجرد کاری انجام شود، گناه نیست و یک کار طبیعی است. همین‌طور می‌گویند: هنگامی که شخصی از بابت صد فینینگ، سود ماهانه‌ای معادل یک فینینگ بگیرد، سود منصفانه‌ای به دست آورده است و رباخواری نیست.

در روزهای چهارشنبه گوشت نمی‌خورند و در روزهای جمعه فقط ماهی و روغن می‌خورند. می‌گویند: روز شنبه جزو ایام روزه نیست و در آن روز خوردن گوشت مجاز است زنان در کلیساها

از مردان جدا می‌شوند و هیچ زن یا مردی جرئت نمی‌کند به محراب نزدیک شود. علامت صلیب را با دست خود بر روی سینه‌هایشان نشان می‌دهند و تعدادی زیادی از آن‌ها هر ساله غسل تعمید داده می‌شوند.

حوضچهٔ آب مقدس در کلیساهای آن‌ها وجود ندارد. اسقف در وسط کلیسا در جایگاه کر و کشیش‌ها به دور او قرار می‌گیرند. اسقف‌ها در طول سال گوشت نمی‌خورند و در ایام روزه، ماهی و هر چیز دیگری که خون داشته باشد نمی‌خورند همهٔ روحانیون این‌گونه‌اند.

وقتی کودکان را غسل تعمید می‌دهند، هر کودک ده پندر تعمیدی یا بیشتر از آن دارد. مردان و زنان برای آن کودک، پیراهن مراسم تعمید یا شمع می‌آورند. همین‌طور می‌گویند: اگر کشیش‌ها هر روز عشای ربانی را برگزار کنند مرتکب گناه می‌شوند، زیرا همیشه شایستگی انجام آن کار را ندارند. می‌گویند: وقتی کشیشی ریش خود را اصلاح کند، مرتکب گناه بزرگی می‌شود، زیرا این کار پرهیزکارانه نیست و نتیجهٔ بی‌تقوایی و برای خشنود کردن زنان است.

زمانی که برای مرده‌ها دعا می‌خوانند، گندم پخته برای خوردن به کشیش‌ها و مردم داده می‌شود. به این گندم کولبا^۱ می‌گویند. اجساد مردگان را قبل از تدفین، غسل می‌دهند. کشیشان مانند دیگر بازرگانان تجارت می‌کنند. در طول ایام روزه (چله روزه) به مدت پنجاه روز، روزه می‌گیرند. کشیشان و مردم عادی به مدت چهل روز در ایام ظهور مسیح روزه می‌گیرند. برای دوازده حواری مقدس هم به مدت سی روز، روزه می‌گیرند. برای عید عروج مریم مقدس هم به مدت پنجاه روز روزه‌داری می‌کنند و فقط سه روز در سال را به مریم مقدس اختصاص می‌دهند، زیرا کاندلیماس^۲ را برگزار نمی‌کنند. علاوه بر آن، یونانی‌ها، رستاخیز عیسی مسیح را همزمان با ما برگزار نمی‌کنند. آن را در جمعهٔ بعدی بعد از عید ایستر برگزار می‌کنند.

بنای شهر قسطنطنیه

لازم به ذکر است که امپراتور قسطنطنیه، بطریق‌ها را منصوب می‌کند و تمام نعمت‌های الهی را به کلیسا می‌دهد. در سراسر قلمروش فرمانروای امور روحانی و مادی است. بارها از دانایان آن‌ها شنیده‌ام که سن کنستانتین با تعداد زیادی کوکن و گالی از رم به یونان آمد. قسطنطنیه در آنجا قرار دارد. در آنجا فرشته‌ای از طرف خدا بر او ظاهر شد و گفت: «اقامتگاه تو باید اینجا باشد. اکنون بر

1. Coleba

۲. Candlemas، عید تقدیس و تطهیر حضرت مریم، که در دوم فوریه برگزار می‌شود. (مترجم)

اسب سوار شو، به پشت سرت نگاه نکن و به سوی جایی برو که در آنجا سوار اسب شدی». کنستانتین سوار شد و تقریباً نصف روز حرکت کرد. پس از آنکه شب‌هنگام به جایی رسید که در آنجا سوار شده بود به پشت سرش نگاه کرد، دیواری به اندازهٔ قد انسان دید که در زمین سر برآورده بود و وقتی به عقب یعنی جایی که سوار شده بود نگاه کرد در فاصلهٔ ده قدم یا بیشتر هیچ دیواری وجود نداشت. برای بنای دیوار در آنجا تلاش‌های زیادی انجام شده بود، ولی دیوار فرو می‌ریخت. چون آنجا در سمت دریاست موقعیت دفاعی آن بهتر از جایی بود که در سمت خشکی قرار داشت. آن دیوار را دیده‌ام. در همین مکان یک موج‌شکن هم وجود دارد. (۱۸۷) یونانی‌ها می‌گویند: فرشته‌ها این دیوار را بنا کرده‌اند و تاج امپراتورهای آن‌ها را از آسمان برای سن کنستانتین آوردند، بنابراین آن تاج مقدس است. در نتیجه، هیچ امپراتوری از لحاظ اصل و نسب بالاتر از امپراتور قسطنطنیه نیست.

وقتی کشیشی می‌میرد تمام آنچه را در محراب به او تعلق دارد، روی جسدش قرار می‌دهند. جسد را روی تخت داخل قبر می‌گذارند و رویش خاک می‌ریزند. آواز آیوس اوتوس^۱ راه که سالی یک‌بار می‌خوانند، در همهٔ مراسم‌های مقدس دیگر هم می‌خوانند و در طول ایام روزه (چله روزه) که در کلیسا هستند، الیلویه^۲ را هر روز می‌خوانند. آن‌ها قیریلیسون^۳ را فقط در عشای ربانی می‌خوانند نه در سرلیسون.^۴

می‌گویند: یک الوهیت است و تفاوتی وجود ندارد. یعنی خدا پدر است و عیسی پسر اوست و بنابراین درست نیست که او را مسیح بخوانیم.

در مقابل کشیش‌های خود بسیار خاضعانه زانو می‌زنند. هرگاه یک انسان عادی با یک کشیش ملاقات می‌کند، کلاهش را برمی‌دارد، متواضعانه زانو می‌زند و می‌گوید: «مولایم مرا رستگار کن». سپس کشیش دستش را روی سر او می‌گذارد و می‌گوید: «خدا تو را رستگار کند». هرگاه مردان و زنان با کشیش ملاقات کنند همیشه این کار را انجام می‌دهند. کسی که کشیش می‌شود نمی‌تواند ازدواج کند و باید این کار را قبلاً انجام داده باشد، دلیلش این است که اگر نخواهد صاحب فرزند شود، نمی‌تواند کشیش شود، ولی به محض اینکه صاحب فرزند شد به مقام کشیشی ارتقا می‌یابد.

افراد عادی فقط پاتر نوستر^۵ را می‌خوانند، دین و مریم مقدس را نمی‌شناسند. بسیاری از کشیشان در مراسم عشای ربانی لباس سفید می‌پوشند. (۱۸۸)

1. Ayos otheos

۲. Alleluia، کلمهٔ عبری هلولویا به معنای حمد و سپاس خداوند است. (مترجم)

3. Kirielyson

4. Xreleyson

5. Pater Noster

توصیف ارمنستان

مدت زیادی در ارمنستان بودم. بعد از مرگ تیمور نزد پسرش رفتم. او دو قلمرو در ارمنستان داشت. نام او شاهرخ بود.^۱ شاهرخ تمایل داشت در ارمنستان باشد، زیرا دشتی بسیار زیبا در آنجا وجود دارد. با افرادش در طول زمستان در آنجا می‌ماند، زیرا چراگاه‌های خوبی در آنجا بود. رودخانه‌ای بزرگ به نام کر^۲ در این دشت جاری است. به آن رودخانه دجله^۳ هم می‌گویند. در نزدیکی این رودخانه در همین کشور بهترین ابریشم تولید می‌شود. مسلمانان به این دشت قراباغ^۴ می‌گویند (۱۸۹) و آن را در تملک خود دارند. این دشت در ارمنستان واقع شده است. ارمنی‌هایی هم در روستاهای آنجا زندگی می‌کنند، اما باید به مسلمانان خراج بدهند. همیشه با ارمنی‌ها زندگی می‌کردم، زیرا رابطه‌ی دوستانه‌ای با آلمانی‌ها داشتند. چون آلمانی بودم با من با مهربانی رفتار می‌کردند و پاتر نوستر و زبانشان را هم به من یاد دادند. به آلمانی‌ها نیمیتش^۵ می‌گویند. (۱۹۰) سه پادشاهی در ارمنستان است. یکی از آن‌ها تفلیس^۶ نام دارد. دیگری سیواس^۷ است و سومی ارزنجان^۸ نامیده می‌شود. ارمنی‌ها به آن ایزینگان^۹ می‌گویند که به معنی ارمنستان صغیر است. ارمنی‌ها برای دوره‌ای طولانی مالک بابل هم بودند، ولی اکنون آنجا را در اختیار ندارند. پسر تیمور مالک تفلیس و ارزنجان است. سپس به شاه‌سلطان تعلق داشت. در سال ۱۲۷۷ م. / ۶۷۶ — ۶۷۵ ق. آنجا را به دست آورد^{۱۰} و سپس سلطان آلکنیر^{۱۱} آنجا را فتح کرد. (۱۹۱)

چگونگی رواج مسیحیت در ارمنستان

ارمنی‌ها به تثلیث مقدس اعتقاد دارند. زمانی که برای مراسم عشای ربانی به کلیسا رفته بودم، بارها

۱. تیمور اداره‌ی آذربایجان، ارمنستان و آسای صغیر را به عمر میرزا، پسر میرانشاه، واگذار کرد. قلمرو شاهرخ در خراسان بود. (مترجم)

2. Chur
3. Tygris
4. Karawag
5. Nymitsch
6. Tyfflis
7. Syos
8. Ersingen
9. Isingkan

۱۰. شهر سیس، که به سلسله‌ی ارمنی لوزیگنان تعلق داشت، در آوریل ۱۳۷۵ / شوال - ذی‌القعدة ۷۷۶ به دست ممالیک افتاد. (مترجم)

۱۱. Alkenier، یک نام ناشناس. (مترجم)

شنیدم که کشیشان تثلیث را در کلیساها می‌خوانند. معتقدند سن بارتلومی^۱ و سن تاده^۲ از حواریون مقدس، ارمنی‌ها را مسیحی کردند، ولی آن‌ها دوباره منحرف شدند. مرد مقدسی به نام گریگوری^۳، که عموزاده پادشاه ارمنی‌ها بود، در دورانی می‌زیست که سن سیلوستر^۴ پاپ رم بود. (۱۹۲)

پادشاه ارمنی‌ها، که مسیحی معتقد بود، درگذشت و پسرش تیرداد^۵ جانشین او شد. تیرداد بسیار قوی بود و به اندازه چهل گاو نر قدرت داشت. آنچه گاوها می‌توانستند روی زمین بکشند و بلند کنند به تنهایی بلند می‌کرد. همین پادشاه آن کلیسای بزرگ را در بیت لحم^۶ ساخت. (۱۹۳) تیرداد جای پدرش را گرفت، اما کافر شد و مسیحیان را تحت تعقیب قرار داد. بر برادرزاده‌اش گریگوری^۸ غلبه کرد و به او گفت: باید بت من را پرستش کنی. گریگوری مقدس این کلام را نکرد، بنابراین او را در داخل گودالی پر از مار افعی و بسیاری دیگر از خزندگان مودی انداخت تا او را بخورند، ولی آن‌ها کاری با گریگوری نکردند. گریگوری به مدت دوازده سال در آنجا بود.

در همین زمان چند دوشیزه مقدس از ایتالیا به ارمنستان آمدند و به تبلیغ دین مسیحیت به جای دین ارمنی مشغول شدند. پادشاه این خبر را شنید و دستور داد آن‌ها را بیاورند. در میان آن‌ها دوشیزه‌ای بسیار زیبارو به نام سوزانا^۹ وجود داشت. شاه او را به اتاقش برد ولی علی‌رغم قدرت زیادش نتوانست آن دوشیزه را به بی‌عفتی وادار کند. با تمام قدرتش هم نتوانست بر او غلبه کند، زیرا خدا با آن زن بود. این ماجرا در زندان به گریگوری گفته شد. او گفت: «وای خوک کثیف». در همین زمان شاه از تخت خود فروافتاد، خوک شد و به داخل جنگل گریخت.

پس از آن هرج و مرج گسترده‌ای در ارمنستان شایع شد. امرای کشور مشورت کردند، گریگوری را از گودال بیرون آوردند و از او پرسیدند: آیا می‌توانی به پادشاه کمک کنی؟ به آن‌ها پاسخ داد و گفت: به شاه کمک نمی‌کنم مگر اینکه او و شما مسیحی شوید. امرا به او قول دادند. سپس گریگوری گفت: «سوار شوید، داخل جنگل بروید و او را بیاورید». وارد جنگل شدند و شاه را نزد گریگوری آوردند. به محض اینکه گریگوری را دید، به‌سوی او دوید و پاهایش را بوسید.

1. Saint Bartlome

2. Saint Thaten

3. Gregory

۴. Saint Silvester, پاپ سیلوستر اول (۳۳۵ - ۳۱۴ م.). (مترجم)

۵. Derthatt, تیرداد سوم (۳۰۰ - ۲۵۰ م.). ملقب به کبیر. (مترجم)

6. Bethleen

۷. این گفته در نسخه هایدلبرگ و نسخه پنزل وجود ندارد.

8. Gregory

9. Susanna

گریگوری زانو زد و از خدای متعال خواست شاه را عفو کند. شاه دوباره انسان شد و همه افرادش دوباره به دین مسیحیت گرویدند. (۱۹۴) شاه بعداً به جنگ با بابل و کفار رفت. بابل و سراسر آن کشور را، که سه پادشاهی بودند، فتح و ساکنان آنجا را مسیحی کرد.

شاه بعداً گریگوری را در رأس همه روحانیون و امور دینی قرار داد. به این ترتیب، شاه تیرداد و گریگوری دین ارمنی‌ها را تثبیت کردند. (۱۹۵) قلمرو وسیعی را، که به کفار تعلق داشت، تصرف کردند و به زور شمشیر آن‌ها را به قبول مسیحیت وادار نمودند، ولی اکنون با وجود آنکه ارمنی‌ها روحیه جنگجویی دارند، اما همه قلمرو خود را از دست داده‌اند.

از وقتی که ارمنی‌ها پادشاهی و پایتخت مهمی به نام سیس را از دست دادند، زمان زیادی نمی‌گذرد. شاه سلطان آنجا را تصرف کرد. سیس بطریق‌نشین ارمنی‌هاست، ولی ارمنی‌ها ناچارند خراج زیادی به شاه سلطان پرداخت کنند. شاه قبرس^۲ تعداد زیادی از نجیب‌زاده‌های ارمنی را در دربار خود به خدمت گرفته است، زیرا آنجا نزدیک ارمنستان است.

گریگوری از معجزه بزرگی سخن گفت که پاپ سیلوستر برای کنستانتین، امپراتور رم، انجام داده بود. کنستانتین پاپ را وادار کرده بود یک جوش (کهریز) را تمیز کند. پاپ بچه‌هایی را که برای کشتن آورده شده بودند از مرگ نجات داد، زیرا پزشک‌ها به امپراتور گفته بودند برای از بین رفتن جوش باید خودش را با خون بچه‌ها ششو دهد.

سن گریگوری و پاپ رم

گریگوری پس از تفکر به شاه گفت: اگر قدرتت را به من اعطا کنی ارزشی ندارد، مگر اینکه آن را از پدر مقدس سیلوستر دریافت کنم. با شاه درباره معجزه بزرگی سخن گفت که پدر مقدس برای امپراتور کنستانتین انجام داده بود. شاه گفت: باکمال میل می‌خواهد پاپ را ببیند تا مقدمات لازم را برای پادشاهی‌اش فراهم کند.

گریگوری با چهل هزار سرباز، سواره‌نظام و پیاده‌نظام حرکت کرد و به احترام پدر مقدس، تعدادی هدیه گران‌قیمت و سنگ‌های قیمتی با خودش برد. (۱۹۶) داناترین افرادش را هم با خودش برد و از بابل، ایران، ارمنستان بزرگ و بسیاری دیگر از کشورها عبور کرد. از دروازه‌های آهنی، که بین دو دریا قرار دارند، گذشت و به تاتارستان بزرگ در جهت روسیه^۳ رسید. از والاشی، بلغار، مجارستان،

1. Siss

2. Zypern

3. Ruwschea

فریگوال^۱، لامپارتن^۲ و دوشکان^۳ عبور کردند و از راه خشکی به رم آمدند. از دریا عبور نکردند. وقتی به نزدیکی رم رسیدند، سیلوستر تمام ناینها، لنگها و بیماران را فرستاد تا گریگوری آن‌ها را شفا دهد. می‌خواست قداست گریگوری را آزمایش کند. شاه تیرداد با دیدن این افراد ناراحت شد و گمان کرد پاپ او را تمسخر کرده است. گریگری بدون اینکه ناراحت شود، گفت: «من خوب می‌دانم منظور او چیست». گریگوری دستور داد آب بیاورند، سپس زانو زد و از خداوند متعال خواست کسانی را که با این آب خیس می‌شوند شفا دهد. سپس پنبه‌ای روی چوب قرار داد و آن‌ها خیس کرد. هرکس با آب تماس پیدا کرد شفا یافت. ناینها بینایی خود را بازیافتند. پاپ سیلوستر از این واقعه اطلاع یافت و همراه با تمام روحانیون و مردم شهر رم با گریگوری ملاقات کرد و برای او حرمت و احترام زیادی قائل شد. در طی یک سال، از بابل تا رم را از طریق خشکی طی کرده بودند.

گریگوری از پاپ سیلوستر درخواست کرد به او اجازه دهد تا روحانیون و مردمش را از نظارت رم خارج کند، زیرا از رم دور است و نمی‌تواند همیشه به مقر پاپ بیاید. پاپ اختیارات بطریق را به او داد. این مقام را باید از رم دریافت کرد و هر سه سال یک‌بار فرستاده‌ای به رم اعزام شود. پاپ این اختیارات را به گریگوری داد.

گریگوری به پاپ قول داد و موافقت کرد همه کسانی که بر دین اویند در امور دینی و مادی تابع پاپ رم باشند و هرکس این‌گونه نباشد تحت تحریم پاپ قرار گیرد، خواه اسقف، ارباب یا ثروتمند باشد، خواه نوکر و فقیر. شاه و همه شوالیه‌هایش این‌گونه سوگند یاد کردند. این روند تا سیصد سال پس از گریگوری ادامه یافت و ارمنی‌ها مطیع پاپ بودند، ولی پس از آن به مقر پاپ نرفتند و خودشان بطریق را انتخاب کردند. بطریق‌هایشان را گاتانگ^۴ می‌نامند و به شاه تکفور^۵ می‌گویند. (۱۹۷)

اژدها و اسب تک‌شاخ رم

در همین زمان یک اژدها و یک اسب تک‌شاخ در کوهی در نزدیکی رم بود و در جاده‌ها مردم را آزار و اذیت می‌کردند. کسی نمی‌توانست از آنجا عبور کند. پدر مقدس، پاپ سیلوستر، از شاه

-
1. Frigaul
 2. Lampareten
 3. Duschkan
 4. Kathagnes
 5. Takchauer

ارمنستان به عنوان یک مرد قدرتمند، خواست با اراده خدا آن‌ها را بکشد. پادشاه به تنهایی رفت، جای آن‌ها را دید و وقتی به آنجا رسید، آن دو را در حال جنگ با یکدیگر یافت، به آن‌ها نگاه کرد تا اینکه اژدها گریخت و اسب تک‌شاخ او را تا سوراخ صخره‌ای تعقیب کرد.

اژدها وارد سوراخ شد و از خودش در مقابل اسب تک‌شاخ دفاع می‌کرد. اسب تک‌شاخ با زبانش به اژدها ضربه زد و تلاش کرد او را بیرون بکشد. اژدها، اسب تک‌شاخ را گرفت، با یکدیگر درگیر شدند تا اینکه اسب تک‌شاخ، اژدها را از سوراخ بیرون کشید و اجازه نمی‌داد برود. در همین زمان پادشاه خیز برداشت، گردن اژدها را قطع کرد و سرش را از صخره به پایین انداخت، آنگاه اسب تک‌شاخ را کشت.

شاه به رم برگشت و دستور داد سرهای آن حیوانات را بیاورند. سر اژدها را با گاری آوردند. شاه تیرداد بدین ترتیب رمی‌ها را از دست آن‌ها رهایی داد. به همین خاطر مردم شهر و مخصوصاً پدر مقدس برای او احترام زیادی قائل شدند. گریگوری نزد پاپ رفت و از او درخواست کرد اصول دین مسیح را به او یاد دهد. پاپ موافقت کرد. آن‌ها سپس به کشورشان برگشتند و گریگوری، دین مسیح را، آن گونه که از پاپ دریافت کرده بود، رواج داد. همان گونه که قبلاً گفته شد، اکنون به آن اصول وفادار نمانده‌اند. (۱۹۸)

دین، آداب و اصول دینی ارمنی‌ها

اکنون ارمنی‌ها خودشان بطریق‌ها را انتخاب می‌کنند. در این مواقع باید دوازده اسقف و چهار سراسقف حضور داشته باشد تا بطریق انتخاب شود.

بسیاری از اصولی که گریگوری از رم آورده بود تغییر کرده‌اند. اکنون ارمنی‌ها از کلیسای رم جدا شده‌اند. کشیش‌های آن‌ها با نانی که با خمیر ترش آمیخته نشده است، نان و شراب مقدس درست می‌کنند و دیگران آن نان را مهیا نمی‌کنند. کشیشی که مراسم عشای ربانی را برگزار می‌کند فقط یک نان آماده می‌کند. در زمان تهیه آن نان بقیه کشیش‌ها تمام کتاب سروده مذهبی را می‌خوانند و اگر کشیش‌ها نباشند، خودش باید تمام آن را بخواند. (۱۹۹)

ارمنی‌ها معتقدند اگر زن یا مردی برای تهیه نان و شراب مقدس، نان را آماده کنند مرتکب گناه بزرگی شده است. می‌گویند: درست نیست که این نان را مانند نان‌های دیگر بفروشند. آن‌ها نان و شراب مقدس را با شراب می‌خورند نه با آب.

در زمان برگزاری مراسم عشای ربانی تمام آن‌ها کنار هم قرار می‌گیرند و هیچ‌یک از آنان نان را نمی‌خورد تا کسی که در محراب اصلی است از آن بخورد، سپس همه آن‌ها چنین می‌کنند.

انجیل را در جهت طلوع خورشید می‌خوانند و هر کشیشی که عشای ربانی را برگزار کند جسارت نمی‌کند آن روز تا اواسط شب بخواهد. سه روز قبل و بعد از آن باید از زن خود جدا باشد.

به هیچ‌یک از خدمهٔ کلیسا یا کسانی که در مرتبه‌های پایین قرار دارند اجازه نمی‌دهند وارد محراب شوند. فقط کشیش‌ها این اجازه را دارند. هیچ زن یا مردی نمی‌تواند در عشای ربانی حضور داشته باشد مگر اینکه قبلاً اعتراف کرده باشد. هیچ زن بیماری نمی‌تواند وارد کلیسا شود. کسی که نسبت به دیگری، دشمنی یا نفرت دارد باید در مقابل کلیسا بماند و اجازهٔ ورود به آنجا را ندارد تا اینکه آشتی کند. وقتی کشیش، مراسم عشای ربانی را برگزار می‌کند، زنان و مردان پاتر نوستر و انجیل را می‌خوانند.

نان و شراب مقدس را به بچه‌های جوان هم می‌دهند. کشیش‌ها مو و ریش خود را اصلاح نمی‌کنند. ارمنی‌ها به جای روغن مقدس، روغن بلسان دارند. بطریق هر ساله مبلغ زیادی برای روغن بلسانی پرداخت می‌کند که شاه‌سلطان به اسقف‌نشین می‌فرستد.

هرگاه کسی بخواهد کشیش شود، باید چهل شبانه‌روز در کلیسا بماند و پس از چهل روز نخستین عشای ربانی خود را می‌خواند و درحالی که عشای ربانی را می‌خواند و برای مراسم عشای ربانی لباس پوشیده است، به سمت بیرون کلیسا هدایت می‌شود. سپس زن و بچهٔ او می‌آیند و جلوی زانو می‌زنند. برایشان دعا می‌خواند. سپس دوستان کشیش، دوستان زن او و کسانی که دعوت شدند می‌آیند و با خود هدیه می‌آورند. جشن و شادی زیادی به افتخار او برگزار می‌شود، حتی بیش از زمانی که او می‌خواست ازدواج کند، ولی او نمی‌تواند با زنش باشد تا اینکه عشای ربانی را به مدت چهل روز پی‌درپی بخواند.

وقتی کودکی را غسل تعمید می‌دهند، یک مرد او را می‌پذیرد نه یک زن. آوردن زن به مراسم غسل تعمید گناه بزرگی است. غسل تعمید نزد آن‌ها از احترام زیادی برخوردار است. هرکس به حضور پدر مقدس بیاید، باید در مقابل او روی زمین زانو بزند. ارمنی‌ها به دین ما اعتماد زیادی دارند. برخلاف یونانی‌ها با کمال میل برای عشای ربانی به کلیساهای ما می‌روند. ارمنی‌ها می‌گویند: فاصلهٔ بین دین آن‌ها و دین ما فقط به اندازهٔ یک مو است. ولی اختلافات زیادی بین دین یونانی‌ها و دین ما وجود دارد.

ارمنی‌ها روزهای چهارشنبه و جمعه را روزه می‌گیرند، در روز ظهور مسیح روزه نمی‌گیرند و می‌توانند روغن بخورند، ولی در آن روزها بعد از نیمروز اغلب اوقاتی که بخواهند، غذا می‌خورند. یک هفته برای سن گریگوری روزه می‌گیرند.

ارمنی‌ها قدیسی پزشک به نام اورینکیوس^۱ دارند. (۲۰۰) برای او یک هفته روزه می‌گیرند. در روز صلیب مقدس، که در ماه سپتامبر است، روزه می‌گیرند، برای سن جیمز کبیر^۲ یک هفته روزه می‌گیرند. (۲۰۱) در ماه آگوست برای مریم مقدس پانزده روز روزه می‌گیرند. برای سه پادشاه مقدس یک هفته روزه می‌گیرند. شوالیه‌ای قدیس به نام سرکیس^۳ دارند. (۲۰۲) در میدان جنگ یا دیگر مواقع نیاز با صدای بلند از او کمک می‌خواهند. یک هفته برای او روزه می‌گیرند. تعداد زیادی از نجیب‌زاده‌ها و شوالیه‌ها سه روز برای او در ماه ژانویه روزه می‌گیرند، غذا نمی‌خورند و نمی‌نوشند، زیرا سرکیس در مواقع نیاز حامی بزرگ آن‌هاست. روزهای قدیس‌هایشان را در روز شنبه برگزار می‌کنند.

در شب عید ایستر، عشای ربانی را بعد از نماز شامگاهی برگزار می‌کنند، زیرا در همین زمان نور خورشید بر مزار مقدس در اورشلیم می‌تابد. عید ایستر، تثلیث و معراج را با جشن می‌گیرند، ولی دیگر روزهای مقدس را جداگانه جشن می‌گیرند و عید کریسمس و عید تجلی را در هم‌زمان برگزار می‌کنند و در عصر آن روز بعد از نماز شامگاهی، عشای ربانی را می‌خوانند. ارمنی‌ها می‌گویند: عیسی در آن روز متولد شد و سی سال بعد در همان روز تعمید داده شد. به همین دلیل، تولد مسیح و تعمید او را در یک روز یعنی ششم ژانویه / ۱۵ دی برگزار می‌کنند. برای دوازده حواری مقدس یک هفته روزه می‌گیرند و روز عیدشان را فقط در یک روز یعنی روز شنبه جشن می‌گیرند. فقط یک‌بار در سال برای مریم مقدس نماز می‌خوانند. این کار را در ایام روزه (چله روزه) انجام می‌دهند. (۲۰۳)

هرگاه زوجی با یکدیگر نزاع کنند و یکی از آن‌ها دیگری را نخواهد، در تخت‌خواب و جاهای دیگر از یکدیگر جدا خواهند شد، ولی اگر هیچ‌یک از آن‌ها دیگری را نخواهد از یکدیگر طلاق می‌گیرند و می‌توانند با شخص دیگری ازدواج کنند. اگر بچه داشته باشند، آن بچه به پدر داده می‌شود. همهٔ کلیساها رایگانند. کسی نمی‌تواند آن‌ها را به ارث ببرد یا بفروشد. وقتی کشیشی بخواهد کلیسایی با پول خودش بسازد باید آن را به اهالی محل بدهد و بعد از مرگش کسی نمی‌تواند آن را از بین ببرد یا بسازد. اگر یک ارباب یا مرد عادی کلیسایی بسازد این قانون رعایت می‌شود، کسی نباید دخالت کند، زیرا این رسم آن‌ها بوده است.

قبلاً هرگاه کشیشی یا یکی از مردم عادی کلیسایی بنا می‌کرد، وارثانش آن را مانند دیگر

-
1. Aurencius
 2. Saint James
 3. Zerlichis

اموال به ارث می‌بردند یا به اجازه می‌دادند و می‌فروختند. این رسم را تغییر دادند و به هیچ‌کسی اجازه این کار را نمی‌دهند و می‌گویند همهٔ خانه‌های خدا باید رایگان باشند.

کشیشان هر شب به مراسم نماز صبحگاهی می‌روند. کشیشان یونانی این کار را انجام نمی‌دهند. اجازه می‌دهند برای افراد ثروتمند بعد از مرگشان برابر با دوران زندگی‌شان نماز و دعا خوانده شود و می‌گویند: بهتر است شمع را با دست خودمان روشن کنیم تا اینکه شخص دیگری این کار را انجام دهد. منظور آن‌ها این است که هر کس در دوران زندگی‌اش به روح خود اهمیت ندهد، به‌ندرت دوستش بعداً به روح او اهمیت می‌دهد، زیرا دوستان پول را می‌گیرند و به روح اهمیت نمی‌دهند. می‌گویند: هرگاه انسانی برای روحش کارهای خوب کرده باشد برای خدا خوشایند خواهد بود.

هرگاه انسانی فقیر بدون عطیه یا دریافت جسم خدا بمیرد، حامیانش جایی در حیاط کلیسا برای او می‌گیرند. او را در آنجا قرار می‌دهند، سنگ بزرگی روی قبرش قرار می‌دهند و روی آن نام خدا و نام متوفی را، که در آنجا دفن شده است، می‌نویسند. این کار را به این خاطر انجام می‌دهند که نشان دهند او مرده است.

وقتی اسقف یا کشیش می‌میرد و در مقابل محراب قرار گرفته است، لباس به تن او می‌پوشند، کشیش‌ها قبرش را آماده می‌کنند، سپس او را از کلیسا خارج و داخل قبر بر روی تخت قرار می‌دهند. روز نخست او را تا حد کمر بندش دفن می‌کنند، هر روز سر قبرش می‌روند، کتاب سروده مذهبی را می‌خوانند و هر کشیشی یک بیل خاک بر روی او می‌ریزد. این کار را تا هشت روز پی در پی انجام می‌دهند و سپس جسد را کاملاً دفن می‌کنند. (۲۰۴)

هرگاه یک مرد جوان یا دوشیزه‌ای بمیرد، ابریشم و لباس‌های مخمل به تن او می‌پوشند و حلقه‌های طلا در گوش‌ها و انگشت‌های او قرار می‌دهند. جوانانی را که ازدواج نکرده‌اند این‌گونه دفن می‌کنند.

هرگاه کسی با زن جوانی، که باید باکره باشد، ازدواج کند و سپس متوجه شود که باکره نیست، او را نزد پدرش می‌فرستند و دیگر او را نمی‌آورد، مگر اینکه مال و ثروتی زیادتر از آنچه در قرارداد مقرر شده بود به آن زن داده شود.

فقط یک صلیب در کلیساهای خود دارند و می‌گویند: گناه است مسیح را بیش از یک‌بار در یک کلیسا به صلیب بکشیم. هیچ نقاشی بر روی محراب‌هایشان ندارند. بطریق‌ها و اسقف‌ها در کلیساها هیچ آموزشی انجام نمی‌دهند و معتقدند بخشش و آموزش از آن خداست و اگر انسانی با پشیمانی و اخلاص وارد کلیسا شود، خدا با رأفتش او را می‌بخشد و آموزش می‌دهد.

وقتی کشیش عشای ربانی را به پایان برساند، حضار دعا نمی‌خوانند. کشیش از محراب پایین

می‌آید، مردان و زنان نزد او می‌روند. سرشان را یکی پس از دیگری لمس می‌کند و می‌گوید: «خدا گناهان تو را ببخشد».^۱ عشای ربانی آهسته را با صدای بلند می‌خوانند، بنابراین همه می‌توانند آن را بشنوند. برای مقامات دینی و دنیوی جهان مسیحیت، امپراتور رم، تمام پادشاهان، دوک‌ها، بارون‌ها، کنت‌ها و شوالیه‌هایی که از او اطاعت می‌کنند دعا می‌شود. (۲۰۵)

زمانی که دعا می‌کنند، همه مردم زانو می‌زنند، دست‌هایشان را بلند می‌کنند و می‌گویند: «خدایا ما را عفو کن».^۲ زمانی که کشیش‌ها دعا می‌کنند، مردان و زنان مدام آن کلمات را تکرار می‌کنند. با اخلاص زیاد در کلیساهای خود رفتار می‌کنند، در زمان برگزاری مراسم عشای ربانی به این طرف و آن طرف نگاه نمی‌کنند و حرف نمی‌زنند. کلیساهای خود را به زیبایی تزئین می‌کنند و ردهایی از جنس مخمل و ابریشم با همه نوع رنگ دارند.

افراد عادی جسارت نمی‌کنند انجیل بخوانند، درحالی‌که افراد فرهیخته‌ما وقتی به کتابی برخورد کنند آنچه را در آن ببینند می‌خوانند. هیچ‌یک از آن‌ها جسارت انجام چنین کاری را ندارد، زیرا بطریق، آن‌ها را از خواندن انجیل منع کرده است. می‌گویند: هیچ‌کس جز کشیشان نباید انجیل را بخواند.

ارمنی‌ها خانه‌هایشان را هر شنبه و در آستانه‌اعیاد با بوی عود خوشبو می‌کنند و چیزی غیر از عود سفید، که در عربستان و هند می‌روید، ندارند. کشیش‌ها و مردم عادی مانند مسلمانان روی زمین می‌نشینند و غذا می‌خورند.

ارمنی‌ها و اعاظ زیادی ندارند، زیرا همه اجازه دارند موعظه کند. واعظ باید نوشته‌های کتاب مقدس را به خوبی قرائت کند و از بطریق برای موعظه مجوز بگیرند. هرگاه این مجوز را دریافت کرد می‌تواند اسقف را مجازات کند. چنین واعظی را واردایت^۳ می‌نامند. واردایت مانند سفیر پاپ است. تعدادشان بیش از یک نفر است، از شهری به شهر دیگری می‌روند و موعظه می‌کنند. هرگاه کشیش یا اسقف کار اشتباهی انجام دهد، واعظ او را مجازات می‌کند و می‌گوید: اگر کشیش کلام خدا را تعلیم دهد، ولی آن را درک نکند، مرتکب گناه شده است. (۲۰۶)

دلیل دشمنی ارمنی‌ها و یونانی‌ها

یونانی‌ها و ارمنی‌ها همیشه با یکدیگر خصومت دارند. به شما خواهیم گفت چرا این‌گونه است،

-
1. Asswatz thogu thu miechk
 2. Ogornicka
 3. warthabiet

زیرا دلیل آن را از ارمنی‌ها شنیده‌ام. چهل هزار تاتار وارد یونان شدند، به آن کشور آسیب زیادی وارد کردند و سپس قسطنطنیه را تحت محاصره درآوردند. امپراتور قسطنطنیه برای به خدمت گرفتن چهل تن از بهترین شوالیه‌های پادشاه ارمنستان قاصدی نزد او فرستاد و درخواست کرد در مقابل تاتارها به او کمک شود. پادشاه پرسید؟ افراد دشمن چند نفرند؟ سفیر پاسخ داد: چهل هزار نفر. پادشاه ارمنستان چهل نفر از شوالیه‌ها را، که در آن سرزمین از همه بهتر بودند، انتخاب کرد: چهل شوالیه نزد امپراتور می‌فرستم تا با کمک خدا کفار را نابود کند و آن‌ها را به‌زور از آن کشور بیرون براند.

وقتی شوالیه‌ها به نزدیکی قسطنطنیه رسیدند، سفیر آنچه را به او دستور داده شده بود به امپراتور گفت. امپراتور چنین پنداشت که شاه ارمنستان می‌خواهد او را به تمسخر بگیرد. شوالیه‌ها روز سوم نزد امپراتور آمدند و از او اجازه خواستند تا با دشمن نبرد کنند. امپراتور پرسید: آیا می‌خواهید بر چهل هزار نفر غلبه کنید؟ آن‌ها اجازه خواستند تا از شهر خارج شوند و دروازه شهر پشت سر آن‌ها بسته شود، چون خدای متعال با آن‌هاست و با کمک او برای دین مسیح نبرد می‌کنند، آن‌ها برای این کار آمدند و گرنه خواهند مرد.

امپراتور به آن‌ها اجازه خروج داد. با دشمن جنگیدند و ۱۳۰۰ نفر از آن‌ها را کشتند. علاوه بر آن، اسرایی هم با خود آوردند، ولی امپراتور به آن‌ها اجازه ورود به شهر نداد، مگر اینکه اسرا را هم بکشند، بنابراین همه آن‌ها را جلو دروازه شهر کشتند. امپراتور هراسان شد، به شدت آن‌ها را تحت نظر گرفت و با آن‌ها به خوبی رفتار می‌کرد. شوالیه‌ها هر روز با دشمن نبرد می‌کردند، آسیب زیادی به آن‌ها وارد می‌آوردند و در مدت کوتاهی دشمن را از آن شهر و کشور بیرون راندند.

وقتی شوالیه‌های فداکار، تاتارها را بیرون راندند و به حضور امپراتور رفتند، از او اجازه خواستند تا نزد پادشاه خود برگردند. ولی امپراتور در حال مشورت برای کشتن آن‌ها بود، بنابراین از آنان خواست سه روز دیگر با او بمانند. برای شوالیه‌ها احترام زیادی قائل شد و آن‌ها را فراخواند و گفت: «هر که بخواهد در دربار امپراتور برای سه روز بخورد، بنوشد و به خوبی زندگی کند به او اجازه آمدن بدهید». امپراتور برای هر یک از شوالیه‌ها دوشیزه‌ای پاکدامن فرستاد. این کار را انجام داد تا دوشیزه‌ها از شوالیه‌ها صاحب فرزند شوند و تخم و ترکه خودشان را در آنجا به جای بگذارند. امپراتور به امرایش گفته بود که می‌خواهد از درختان میوه بچیند و آن‌ها را قطع کند. امپراتور گمان می‌کرد بعد از کشتن آن شوالیه‌ها، پادشاه ارمنستان مطیع او خواهد شد.

شب سوم امپراتور دستور داد همه شوالیه‌ها را در اقامتگاه‌هایشان به قتل برسانند. این کار انجام شد. فقط یک نفر از آن‌ها به وسیله زن جوانی که با او بود از نقشه امپراتور آگاهی یافت، به

ارمنستان برگشت و به پادشاه اطلاع داد که همه دوستانش به فرمان امپراتور کشته شدند. شاه به وحشت افتاد و برای شوالیه‌های وفادارش بسیار اندوهگین شد. به امپراتور چنین نوشت: چهل نفر نزد تو فرستادم که به اندازه چهل هزار نفر ارزش داشتند، باید بدانی به سوی تو می‌آیم و برای هر یک از آن چهل شوالیه، چهل هزار نفر را می‌کشم.

پس از آن پادشاه ارمنستان پیکی نزد خلیفه^۱ بابل فرستاد و از او برای جنگ علیه امپراتور یونان درخواست کمک کرد. خلیفه با افراد زیادی برای کمک به او آمد. با چهارصد هزار سرباز به سمت یونان پیشروی کردند. امپراتور قسطنطنیه از حرکت آن‌ها مطلع شد و با افراد زیادی شهر را ترک کرد تا با آن‌ها مقابله کند. امپراتور با آن‌ها جنگید، ولی اندکی بعد به شهر قسطنطنیه گریخت. شاه ارمنستان او را تا دریای مقابل قسطنطنیه تعقیب کرد و در آنجا اردو زد.

شاه از خلیفه خواست اسرا را به او واگذارد تا همه غنایمی را که از یونانی‌ها گرفته است به او بدهد. این کار انجام شد. شاه اسرا را جلوی شهر برد و چهل بار چهل هزار نفر را کشت و دریا را با خون آن‌ها قرمز کرد، زیرا سوگند خورده بود که دریا را با خون رنگین کند. بعد از انجام این کار باز هم اسرای زیادی داشت، تا جایی که سی نفر یونانی را با یک پیاز معامله می‌کردند. این کار برای توهین به امپراتور انجام شد تا گفته شود که سی نفر یونانی به اندازه یک پیاز ارزش دارند. (۲۰۷)

ارمنی‌ها شجاعند. خواه آن‌هایی که با مسیحیان زندگی می‌کنند، خواه کسانی که در میان مسلمانان به سر می‌برند. ماهر و زبردستند، زیرا قادر به انجام همه کارهای ظریفی‌اند که مسلمانان بر روی طلا، رداهای ارغوانی، نقره و مخمل انجام می‌دهند. سقرلاهای خوبی می‌سازند.

کشورها، شهرها و مذاهبی را نام بردم و توصیف کرده‌ام که در زمان اقامت در میان مسلمانان آن‌ها را دیدم. در مورد جنگ‌هایی که در آن‌ها حضور داشتم و در مورد دین اسلام، که درباره آن تجربه‌هایی داشتم، نوشته‌ام. به اضافه شگفتی‌هایی که قبلاً به آن‌ها پرداخته‌ام. اکنون خواهید شنید چگونه و از طریق کدام کشورها آنجا را ترک کردم.

بازگشت به وطن

وقتی جگره شکست خورد. همان‌طور که قبلاً گفته شد، نزد امیری به نام مانتزروش^۲ آمدم. مانتزروش مشاور جگره بود. او هم مجبور به فرار شد و به شهری به نام کافا رفت. مسیحیان در آن شهر زندگی می‌کنند. شهری مستحکم است و مردمی با شش مذهب در آن زندگی می‌کنند.

1. Kaliphat

۲. شاید منظور او مبارک‌شاه، پسر ایدوکو باشد، که در این منازعات همراه پدرش بود (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۴۷۸/۳). (مترجم)

مانتزرزوش به مدت پنج ماه آنجا ماند و سپس از یکی از شاخه‌های دریای سیاه گذشت و به کشوری به نام چرکاسی رفت. شش ماه در آنجا ماند.

وقتی شاه تاتار مطلع شد، شخصی نزد فرمانروای آن کشور فرستاد و از او خواست به مانتزرزوش اجازه ندهد که در قلمروش بماند. مانتزرزوش به کشور دیگری به نام مینگرلی^۱ رفت. به محض اینکه ما پنج نفر مسیحی به کشور مینگرلی رفتیم، توافق کردیم از سرزمین مسلمان‌ها خارج شویم و به زادگاه خودمان برویم. فاصله ما از دریای سیاه بیش از سه روز نبود. وقتی فرصت مناسب برای فرار پیش آمد از نزد امیر نامبرده گریختیم و به شهر اصلی آن کشور، به نام بوتان^۲، در ساحل دریای سیاه رفتیم و تقاضا کردیم به آن سوی دریا برده شویم، ولی هیچ‌کس موافقت نکرد.

سپس آن شهر را ترک کردیم و در طول ساحل دریا به راه خود ادامه دادیم. به منطقه‌ای کوهستانی رسیدیم. از آنجا به مدت چهار روز دور شدیم و به کوهی رسیدیم. از آنجا با فاصله تقریباً چهار مایل ایتالیا از ساحل، کوکن‌ها را در دریا می‌دیدیم. تا شب در کوهستان ماندیم و آتش درست کردیم. کاپیتان با دیدن آتش چند نفر را با یک قایق تک نفره فرستاد تا ببیند چه کسی روی کوه و در نزدیکی آتش است. وقتی به سمت ما آمدند، خودمان را معرفی کردیم. پرسیدند: از چه و از کدام ملتید؟ گفتیم: مسیحی هستیم و زمانی که پادشاه مجارستان در نیکوپولی شکست خورد، اسیر شدیم و به یاری خدا تا اینجا آمدیم و باید به سرزمین خودمان برگردیم.

آن‌ها حرف ما را باور نکردند و گفتند: آیا می‌توانیم پاتر نوستر، مریم مقدس و انجیل را تکرار کنید؟ گفتیم: بله. آن‌ها را تکرار کردیم. سپس پرسیدند: چند نفرید؟ گفتیم: پنج نفر. گفتند: روی کوه منتظر باشیم. نزد رئیسشان رفتند و آنچه را به آن‌ها گفته بودیم به او گفتند. رئیس دستور داد ما را بیاورند. با قایق آمدند و ما را به کوکن بردند.

در سومین روزی که در روی عرشه کوکن بودیم. دزدان دریایی با سه گالی آمدند تا به ما آسیب بزنند. ترک بودند و سه روز و دو شب ما را تعقیب کردند، ولی نتوانستند به ما آسیبی وارد کنند. به شهر سن ماسیکیا^۳ رسیدیم. (۲۰۸) چهار روز آنجا ماندیم تا اینکه ترک‌ها راه خود را در پیش گرفتند و رفتند. پس از آن به دریا رفتیم.

می‌خواستیم به قسطنطنیه برویم، ولی هنگامی که وارد دریا شدیم چیزی جز آسمان و آب نمی‌دیدیم، سپس باد وزیدن گرفت و کوکن را به اندازه هشتصد مایل ایتالیا به عقب برگرداند و به

1. Magril

2. Bothan

3. Saint Masicia

شهری به نام سینوپ^۱ برد. هشت روز آنجا ماندیم و سپس جلوتر رفتیم. به مدت یک ماه و نیم در دریا بودیم، بدون اینکه بتوانیم به خشکی برسیم. دچار کمبود آذوقه شدیم و چیزی برای خوردن و نوشیدن نداشتیم تا اینکه به صخره‌های در دریا رسیدیم. در آنجا حلزون و خرچنگ پیدا کردیم. آن‌ها را جمع کردیم و چهار روز از آن‌ها خوردیم، پیش از رسیدن به قسطنطنیه یک ماه در دریا بودیم.

وقتی به قسطنطنیه رسیدیم، با دوستانم آنجا ماندم. کوکن با عبور از تنگه عازم ایتالیا شد. زمانی که از دروازه قسطنطنیه عبور می‌کردیم از ما پرسیدند: از کجا آمدیم؟ گفتیم: در میان مسلمانان اسیر بودیم، گریخته‌ایم و می‌خواهیم به مسیحیت برگردیم. ما را نزد امپراتور یونان بردند. امپراتور پرسید: چگونه از دست مسلمانان فرار کرده‌اید؟ از آغاز تا پایان فرار را برای او گفتیم. هنگامی که همه آن را شنید، گفت: نگران نباشید از شما مراقبت می‌کنم و شما را به کسورتان می‌فرستم. امپراتور ما را نزد بطریق فرستاد. بطریق هم در آن شهر زندگی می‌کرد. دستور داد منتظر بمانیم تا یک گالی برای برادرش، که با ملکه مجارستان^۲ بود، بفرستد و به ما کمک کند تا با والاشی برویم.

به مدت سه ماه در قسطنطنیه ماندیم. این شهر را دیواری به طول هیجده مایل ایتالیا احاطه کرده است و ۱۵۰۰ برج دارد. ۱۰۰۱ کلیسا در شهر است و کلیسای اصلی آن سن صوفی نام دارد. این کلیسا از مرمر صیقل یافته ساخته و پوشیده شده است. مرمرها آن قدر می‌درخشند که وقتی کسی برای اولین بار وارد آن معبد شود، تصور می‌کند کلیسا پر از آب است. این معبد گنبدی بزرگ و پوشیده از سرب و ۳۶۰ دروازه دارد. تقریباً صد دروازه از آن‌ها کاملاً از جنس برنج ساخته شده‌اند. (۲۰۹)

بعد از سه ماه امپراتور یونان ما را با گالی به قلعه‌ای به نام گیلی^۳ فرستاد. رودخانه تونا در آنجا به دریای سیاه می‌ریزد. در این قلعه از دوستانم جدا شدم. به چند بازرگان بیوستم و با آن‌ها به شهری رفتم که آلمانی‌ها به آن شهر سفید می‌گویند و در والاشی قرار دارد. سپس به شهری به نام اسپارسری^۴ آمدم. (۲۱۰) بعد از آن به شهری به نام سدس کوف^۵، پایتخت والاشی کوچک، رسیدیم. سپس به جایی رسیدیم که در آلمان به آن لیمبورگش^۶ می‌گویند. شهر اصلی روسیه سفید کوچک است. (۲۱۱) در آنجا به مدت سه ماه مریض بودم.

1. Synopp
2. Unger
3. Gily
4. Asparseri
5. Sedschoff
6. Limburgch

بعد از آن به کراکووی^۱، پایتخت لهستان^۲، و سپس به نیشن^۳ در ساکسونی^۴ و شهر برسلا^۵، پایتخت سیلزی^۶ رسیدم. بعد از آن به شهری به نام ایگر^۷ رسیدم و از آنجا به رگن اشپورگ^۸ در لانتس هوت^۹ رفتم. از آنجا به فریسانژ رفتم. در نزدیکی آن متولد شده بودم.

به کمک خدا به خانام و نزد مسیحیان برگشتم. از خدای بزرگ و همه کسانی که به من کمک کرده‌اند سپاسگزارم. زمانی که تقریباً از فرار از دست مسلمانان و دین آن‌ها ناامید شده بودم و به اجبار سی سال در میان آن‌ها مانده بودم، خدای متعال آرزو و اشتیاق شدید را برای دین مسیحیت دید و از سر لطف مرا از خطر عذاب ابدی جسم و جان حفظ کرد.

از همه کسانی که این کتاب را خوانده‌اند یا شنیده‌اند می‌خواهم برای اینکه تا ابد از چنین اسارت سنگین و غیرمنصفانه‌های یابند با مهربانی در مقابل خدا به من فکر کنند. آمین.

پاتر نوستر به زبان ارمنی:

Har myer ut Gegnikes surpeitza annum chika archawtnichw iogacy kam
thw hy ergnick yep ecgary hatz meyr anhabas tur mies eis or yep thawg meis
perdanatz hentz minck therog nuch meinrock per danabas yep mythawg
myes ypbwertzuchm heba prigo es mies ytzscheren. Amen.

پاتر نوستر به زبان تاتاری:

Atha wysum chy chockta sen algusch ludur senung adung kel suu senung
hauluchug belsun senung arcchung aley gier da vk achta wer wisum
gundaluch otmak chumusen wougu kay wisum iasochni alei wis dacha
kayelle nin wisu iasoch lamasin dacha konia wisni sunamacha illa garta
wisni gemandan 212).^{۱۰}

پایان نوشته‌های شیلت‌برگر.

1. Krackow

2. Polan

3. Neichsen

4. Saxony

5. Bressla

6. Slesy

7. Eger

8. Regenspurg

9. Lantzhut

۱۰. این دعاها، که در چاپ ۱۴۷۵ م. / ۸۸۰ - ۸۷۹ ق. وجود دارند، توسط نیومن حذف شده‌اند. چون تصور می‌کرد درج آن‌ها ضروری نیست. در چاپ پنزل هم وجود ندارند.

تبرستان
www.tabarestan.info

یادداشت‌ها

تبرستان

۱. سپاه شاه زیگیزموند از نیروهای دولت‌های مختلف تشکیل شده بود. تعداد آن‌ها تقریباً صد هزار نفر بود. شصت‌هزار سوار در محاصره نیکوپولیس شرکت داشت. یکی از نویسندگان شرقی تعداد مردان جنگی او را ۱۳۰ هزار نفر محاسبه کرده است.^۱ بونفینیوس^۲ در گزارش خود از این واقعه، خودستایی متکبرانه پادشاه مجارستان را تکرار می‌کند. او گفت: نه تنها باید ترک‌ها را از اروپا بیرون کرد، بلکه اگر آسمان سقوط کند، آماده است تا با نوک نیزه‌هایش آن را نگه دارد.^۳

۲. پودم^۴: این شهر در قرون وسطا بودین^۵ یا بودینوم^۶ نامیده می‌شد.^۷ شیلت‌برگر نام آن را به پودم تغییر داد و مارشال دو بوسیکولت^۸ آن را بودینز^۹ ثبت کرده است.^{۱۰} بر طبق گفته‌های مانرت^{۱۱}، که هامر آن را نقل می‌کند، ویدین^{۱۲} در محل شهر باستانی بونونیا^{۱۳}، که اکنون آن را بودن^{۱۴} می‌نامند،

1. Aschbach, Gesch. K. Sigmund, i, 101, Saad-eddin, Bratutti edition.

۲. Bonfinius, آنتونیوس بونفینیوس (Antonius Bonfinius)، شاعر و مورخ ایتالیایی (۱۵۰۳ - ۱۴۵۳ م. / ۹۰۹ - ۸۵۶ ق.). (مترجم)

3. Rer. Hung. Decad. III. , ii. 403.

4. Pudem

5. Bdin

6. Bydinum

7. Schafarik, Slawische Alterthumer, etc. ,ii. 217

8. Marshal de Boucicault

9. Baudins

10. Petitot Collect. , vi, 448

۱۱. Mannert. کنراد مانرت (Konrad Mannert) مورخ و جغرافیدان پروسی (۱۸۳۴ - ۱۷۵۶ م. / ۱۲۵۰ - ۱۱۶۹

ق.). (مترجم)

۱۲. Widdin. شهر ویدین در کرانه جنوبی رودخانه دانوب و در شمال غربی بلغارستان واقع شده است. (مترجم)

13. Bononia

14. Bodon

واقع شده بود.^۱ ویدین، پایتخت بلغارستان غربی پس از مرگ شاه ژان الکساندر^۲ در سال ۱۳۶۵م./ ۷۶۷ - ۷۶۶ ق. به فرزندش جی. سراسیمیر^۳ به ارث رسید. بلغارستان غربی را این پادشاه به پسر جوان ترش شیشمن سوم^۴ داد. او در دورهٔ مراد اول^۵ ناچار شد سلطه باب عالی را به رسمیت بشناسد. دلایل کافی وجود دارد تا نشان دهد بوسیکولت (۴۴۸) او را فرمانروای کشور می‌داند و می‌گوید: مسیحی یونانی بود، اما به‌ناچار از ترک‌ها اطاعت می‌کرد. (براون)

۳. هامر و اینجل^۶: بر این باورند که شیلتبرگر در اینجا به شهر اورشووا^۷ اشاره می‌کند^۸، ولی هامر می‌گوید: شهری که اینجل آن را اورشووا می‌داند، آریستام بوتفیشینوس^۹ بود. مارشال فرانسوی آن را راکو^{۱۱} می‌نامد. در نتیجه، پذیرفتنی است که شهر مورد نظر راهوا^{۱۲} باشد. این شهر در جاده‌ای که سپاه مسیحی در پیش گرفته بود، قرار داشت. مسیر آن سپاه قابل ردیابی است. پس از ویدین هدف آن محاصرهٔ اورشووا بود. (براون)

تلاش کرده‌ام تا نشان دهم، شیلتبرگر با گفتن اینکه مسلمانان شهر شیلتو^{۱۳} را با نام نیکوپولی می‌شناسند، به شهر نیکوپولی در ساحل دانوب، در نزدیکی مصب اوسما^{۱۴}، توجه ندارد، بلکه منظور او نیکوپولی باستانی است. آن شهر را تراژان^{۱۵} بنا کرد. ویرانه‌های آن هنوز در نزدیکی روستای نیکوپ^{۱۶} در روشیتا^{۱۷} یکی از شاخه‌های یانتر^{۱۸} دیده می‌شود. سابقاً باور داشتم آن

1. Hist. de L.E. O. ,i,416

2. John Alexander

3. J. Sracimir

4. ShishmanIII

۵. مراد اول، ۷۹۲ - ۷۶۱ ق. / ۱۳۸۹ - ۱۳۶۰. (مترجم)

6. Engel

۷. Orsova, یکی از شهرهای کشور رومانی. (مترجم)

8. Gesch. d. U. R. ,ii,198

9. Aristam

10. Rer. Hung. Decad. III. ,ii,377

11. Raco

۱۲. Rahova, شهری در جنوب غربی بخارست، پایتخت رومانی. (مترجم)

13. Schiltaw

14. Osma

15. Trajan

16. Nikup

17. Rushita

۱۸. Yantra, یکی از شاخه‌های رودخانهٔ دانوب در کشور بلغارستان. (مترجم)

نبردی که مسئله شرق را در آن زمان حل و فصل کرد، در نزدیکی این روستا اتفاق افتاد. این عقیده که چند نویسنده شایسته هم آن را پذیرفتند، اخیراً به وسیلهٔ م. جیریک^۱ در اثر قابل تحسین او^۲، که در آن به یک سالنامهٔ قدیمی صربی ارجاع می‌دهد، تأیید شده است.

در آن سالنامه نوشته شده است که نبرد در روشیتای نیکوپولیس اتفاق افتاد. ظاهراً نویسندهٔ این اظهار نظر، به خاطر سوءتفاهم، روشیتا را با اوسما اشتباه کرده است. م. کانتیز^۳ اخیراً با ارائهٔ دلایل درستی فرضیات من را رد کرده است.^۴

اکنون متقاعد شده‌ام که مسیحیان در حوالی شهر امروزی نیکوپولیس از بایزید شکست خوردند. شهر در آن زمان وجود داشت، هر چند مشخص نیست از چه زمانی. نمی‌توانیم تعیین کنیم که نیکوپولیس باستانی^۵ چه زمانی ناپدید شد.

اگر معاصران شیلت‌برگر در بعضی از موارد این شهر را نیکوپولی بزرگ می‌نامیدند، به این دلیل است که آن را از قلعهٔ مقابل آن، در ساحل چپ رودخانهٔ دانوب متمایز کنند. آنجا نیکوپولیس کوچک نامیده می‌شد. مسیحیان در لشکرکشی قبلی آن را تصرف کرده بودند.^۶

بنابراین محتمل است که سلطان در مسیر حرکت برای محاصرهٔ شهر از ترنو^۷ یا ترنووا^۸ عبور کرد و وارد چونکاج^۹ شده است.^{۱۰} این نام را احتمالاً نشری^{۱۱} به قلعهٔ چوکا^{۱۲} داده است. ویرانه‌های آن در بخش علیای شهر در فاصلهٔ پانزده مایلی جنوب شرق میدان نبرد دیده می‌شود و همانند گذشته شویشتوف^{۱۳}، شیستوف^{۱۴} و سیستوف^{۱۵} نام دارد. اگر چنین باشد، به جرئت

1. M. Jirecek

2. Geschichte der Bulgrem

3. M. Kanitz

4. Donau - Bulgarien. ii, 58-70

5. ad Hamum

6. Jirecek, 354

۷. Trnov. ولیکو ترنوو (Velico Tarnovo)، شهری در استان ولیکو ترنوو در کشور بلغارستان. (مترجم)

8. Ternova

9. Tchunkatch

10. Trans of the Turkish historiographer, Neshry, in Zeitschr. d. D. Morgenl. Gesellsch. ,xv. 346

۱۱. Neshry، مورخ عثمانی و مؤلف تاریخ نشری. (مترجم)

12. Tchuka

۱۳. Shvishtov، شهری در استان ولیکو ترنوو در کشور بلغارستان. (مترجم)

14. Shistov

15. Sistova

می‌گویم، تا زمانی که توضیح بهتری ارائه شود. نویسنده ما اشتباهاً یا به خاطر برداشت نادرست، نام شیسستو را به شهر محاصره شده می‌دهد و آن را شیلتو می‌نامد. (براون).

با توجه به اینکه شیلتبرگر می‌گوید شهر نیکوپولیس به مدت شانزده روز از راه دریا و خشکی محاصره شده بود، مسلماً آن شهر در سمت راست دانوب قرار داشت و نیکوپولیس باستانی^۱ نبود. همان‌طور که بعضی از نویسندگان اعتقاد دارند، جای آن شهر تقریباً در فاصلهٔ چهل مایلی رودخانه است. م. کانیتز از روی کتیبه‌ای که با خوش‌اقبال از میان توده‌ای از خرابه‌های آن بیرون آورد، به شکل قانع‌کننده‌ای محل آن را تعیین کرده است. نیکوپولیس امروزی بر روی صخره‌ای آهکی ساخته شد و تنگه‌ای را در برمی‌گیرد. این تنگه از دو تپهٔ بلند مشرف بر شهر تشکیل شده است.

احتمالاً زیگیزموند این دو تپه را اشغال کرده است یا شاید هم این کار را نکرد. ولی درحالی‌که شب حیرت‌زده شده بود، صبح روز نبرد در ساعت ده با اطلاع از اینکه ترک‌ها پدیدار شدند^۲، فقط یک مایل از اردوگاه خود خارج شد تا با بایزید روبرو شود. فرانسوی‌ها، بلافاصله بعد از دوک والاشی، که موقعیت دشمن را شناسایی کرده بود، حمله کردند.

با توجه به اینکه آن دوازده‌هزار سرباز پیاده که زیگیزموند شکست داد تا روبروی او پیشروی کرده بودند، اگر به‌رحال پیشروی بیشتری اتفاق افتاد، به‌سختی مساحت زیادی را در بر می‌گرفت. وقتی شاه با حمله به گروهی از سواران در آستانهٔ پیروزی بود و سلطان قصد فرار داشت، کمک به‌موقع از جانب جبار صربستان و متحد سلطان، سرنوشت نبرد را تغییر داد.

فروسار^۳ می‌گوید: نبرد فقط سه ساعت به طول انجامید و نتیجه‌اش برای مسیحیان فاجعه‌بار بود. بنابراین، آن شکست را به فیلیپ دو آرتیس^۴ و کنت دو او^۵ نسبت می‌دهند، چون با فرامین پادشاه مجارستان مخالفت کرده بودند.

سربازان مسیحی با بی‌نظمی گریختند. سربازان بایزید آن‌ها را به‌شدت تحت فشار قرار دادند. تعداد زیادی از آن‌ها، درحالی‌که با عجله به طرف دانوب می‌گریختند، در ارتفاعات نزدیک نیکوپولیس، کشته شدند و بسیاری دیگر در حین تلاش برای رسیدن به کشتی‌ها غرق شدند. احتمالاً بعضی از کشتی‌های

1. Ad Istrum

2. Froissart, iv. c. 52

۳. Froissart, ژان فروسار (Jean Froissart) مورخ فرانسوی (۱۴۰۵ - ۱۳۳۷ م. / ۸۰۷ - ۷۳۷ ق.). (مترجم)

4. Philippe d' Artis

۵. Comte d' Eu او (Eu) ناحیه‌ای در شهرستان سن ماریتیم (Seine Maritime) در ناحیهٔ نورماندی علیا (Normandie) در شمال فرانسه. (مترجم)

ونیزی تحت فرمان حیوانی موچینیگو^۱ بودند. زیگیزموند، فیلیبرت دو نویلاک^۲، استاد اعظم فرقه سن ژان، در اورشلیم، در آن کشتی‌ها پذیرفته شدند. فیلیبرت به رودس برده شد.

از روایت شیلت‌برگر نسبتاً آشکار است که نبرد نیکوپولیس در نزدیکی آن شهر و در کنار رودخانه دانوب اتفاق افتاد. بنابراین با نیکوپولیس باستانی، شهر تراژان، فاصله قابل توجهی داشت. جزئیات نبرد در اثر اویبرت^۳ ثبت شده است.^۴

هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد شیلت‌برگر وارد شیستوا شده باشد، ولی بی‌شک قبل و بعد از اسارتش نام این شهر را می‌دانست. او در مقطعی به‌طور کامل با زبان مردمی که در میان آن‌ها بود آشنایی نداشت. اگر وقایع زندگی پرماجرایی او در واقع با اتکا به حافظه‌اش دیکته شده بود، این گفته او که مسلمانان، نیکوپولیس را با نام شیلتو می‌شناسند برای شویشتوف و شیشتووف ممکن است به دلیل اشتباه در ذکر نام‌ها باشد.

۴. ورتو و یوده^۵: بدون شک شیلت‌برگر در اینجا به ژان میرکا^۶ (ژان میرچا^۷) فرمانروا یا ویوده^۸ والاشی^۹ اشاره می‌کند. دو لاسون^{۱۰} او را ژان می‌نامد.^{۱۱} بیژانسی‌ها او را مارکوس^{۱۲} می‌دانند.^{۱۳} او ژان رادول^{۱۴} پسر ویوده بود. جانشین برادر بزرگ‌ترش جی. دان^{۱۵} شد و بعد از دوران کوتاه حکومت ایوانکو^{۱۶} یا ایوانکوس^{۱۷} ناحیه دوبروجا^{۱۸} را به قلمروش افزود. دوبروجا در قراردادی که

1. Giovanni Mocenigo

۲. Philibert de Noillac، نویلاک ناحیه‌ای در جنوب غربی فرانسه است. (مترجم)

3. Aubert

4. Aubert de Vertot d' Aubeuff 's Histoire des Chevaliers Hospitaliers de St. Jean de Jerusalem, etc., 1726.

5. Werterwaywod

6. John Mirca

7. John Mirtcha

8. Voyevoda

9. Walachia

۱۰. De Lusson، لاسون ناحیه‌ای در جنوب غربی فرانسه است. (مترجم)

11. Engel, Gesch. d. U. R. , iv. 160: iii,5

12. Marcus

13. L. Chalco,77

14. John Radul

15. J. Dan

16. Ivanko

17. Iuanchus

۱۸. Dobroudja، ناحیه‌ای تاریخی در دانوب سفلی و ساحل دریای سیاه که بین کشورهای رومانی و بلغارستان مشترک است. (مترجم)

با جنوایی‌ها در سال ۱۳۸۷م. / ۷۸۹ - ۷۸۸ ق. منعقد گردید این‌گونه نامیده شده است.^۱ هیچ مشکلی در شناسایی دوپروتیتچ^۲، جبار بلغاری وجود ندارد. او بعد از مرگ الکساندر استقلال خودش را در دوپروجا اعلام کرد.^۳ (براون)

۵. نیروهای تحت فرماندهی کنت دو نور^۴، پسر فیلیپ دوک بورگوندی از هزار شوالیه، هزار سرباز و شش هزار مزدور تشکیل می‌شدند. زبده‌ترین نجبای فرانسه از کنت محافظت می‌کردند. آشیباخ^۵ تعداد کل آن‌ها را ده هزار نفر می‌داند.^۶

۶ از استفان شاهزاده صربستان در این اثر، به‌عنوان جبار آیریش^۷ نام برده شده است.^۸ زیرا صربستان در آن زمان راسکیا^۹ هم نامیده می‌شد.^{۱۰} ویندک^{۱۱}، نویسنده زندگینامه زیگیزموند، هم به جبار اشاره می‌کند.^{۱۲} بنابراین، احتمالاً دوستان شیلت برگر، مانند ماگیارس^{۱۳}، در اینجا راسکیا را به آیریش تبدیل کرده‌اند. (براون)

۷. دوک بورگوندی، کنت دو نور شجاع بود. فقط ۲۲ سال سن داشت و عموی شارل ششم^{۱۴} بود. بعداً لقب ژان سان پیور^{۱۵} گرفت.

به‌راحتی قابل تشخیص است که هانس پوتزو کاردو^{۱۶} مانند ژان بوسیگولت، که قبلاً به او اشاره شده، لرد سنمارتو^{۱۷} است، فال مرابیر بدون ارائه هیچ دلیلی می‌گوید: این شخص سن اومر^{۱۸} است.

1. Not. Et Eatr. , etc. , xi, 65 / Mem. De L'Inst. de France, vii. 292-334)

2. Dobrotitch

3. Brun, Journ. du Minis. de L'Instruc. Pub. , St. Petersburg, sept. 1887

۴. Comte de Nevers, نور منطقه‌ای در ناحیه بورگوین (Bourgogne) در مرکز فرانسه است. (مترجم)

5. Aschbach

6. Gesch. K. Sigmund's. i. 98

7. Irish

8. Engel, Gesch. D. U. R. , iii, 370

9. Rascia

10. Engel, Gesch. d. U. R. , iii, 370

11. Windeck

12. Aschbach, Gesch. K. Sigmund's. i. 234

13. Magyars

14. Charles VI

15. Jean sans Peur

16. Hanns Putzokardo

17. Centumaranto

18. Saint Omer

بنابراین، به احتمال زیادتر چاتیومورانت^۱ جای نامی را می‌گیرد که شیلت‌برگر ارائه می‌دهد. در اثر بوسیکولت می‌خوانیم که شخصی به نام ژان چاستیومورانت^۲ برای دادن فدیة شوالیه‌های فرانسوی وارد ترکیه شد. به احتمال زیاد یکی از هم‌نام‌ها و حتی خویشاوندان نزدیک چاتیومورانت بود. مارشال پس از بازگشت به فرانسه، کار دفاع از قسطنطنیه در مقابل ترک‌ها را به او سپرد. (براون)

۸. مارشال بوسیکولت این گفته شیلت‌برگر را تأیید می‌کنند که بایزید مایل بود جان بعضی از امرای بزرگ را ببخشد به این امید که مقدار زیادی گنجینه و طلا از آن‌ها دریافت کند.^۳ هنری^۴ و فیلیپ دو بار^۵ آموزاده‌های آلمانی شاه، حاجب بزرگ کنت دوآو،^۶ کنت دولا مارکه^۷ و لرد دولا ترمویلی^۸ در میان آنان بودند. در اینجا سرخ‌هایی در مورد نام صحیح و ملیت استفان سایناهر^۹ به دست می‌آید، ولی چون او و لرد بودم^{۱۰} (ویدین) از دوازده نجیب‌زاده فرانسوی، که زندگی آن‌ها بخشیده شد، متمایز شدند. تقریباً مسلم است که به استفان سیمون تورنیا^{۱۱}، برادرزاده استفان لازکویتز^{۱۲}، ویوده ترانسیلوانی^{۱۳} اشاره شده است.^{۱۴}

آشباح به ما می‌گوید: عمو و برادرزاده که در نبرد نیکوپولی کمک کردند، نخستین کسانی بودند که پا به فرار گذاشتند، ولی به احتمال زیاد برادرزاده در میان کسانی بود که نتوانست به‌موقع به رودخانه برسد و سوار کشتی شود، بنابراین به اسارت درآمد. بدون شک منظور از ژان از اهالی بودم، ژان سراسیمیر^{۱۵}، پادشاه بلغارستان غربی است. پایتخت او ویدین بود. (براون)

1. Chateaumorant

2. Jean Chasteaumorant

3. Petitot Collect. ,465,471

4. Henri

5. Philippe de Bar

6. d' Eu

7. de la Marche, مارکه ناحیه‌ای در مرکز ایتالیاست. (مترجم)

8. de la Tremouille

9. Stephan Synuher

10. Bodem (Widdin)

11. Stephen Simontornya

12. Stephan Laszkovitz

13. Transylvania

14. Hurmuzaki, Fragen. Gesch. der Rum. ,225

15. John Sracimir

۹. کالی پولی / گالی پولی: نخستین شهری ذکر شده است که ترک‌ها در قاره اروپا تصرف کردند. (۱۳۵۶م. / ۷۵۷ - ۷۵۶ ق.) براساس قرارداد آدریانوپول، ۱۲۰۴ م. / ۶۰۱ - ۶۰۰ ق. گالی پولی را که امپراتورهای بیزانس به خوبی مستحکم کرده بودند، به دست ونیزی‌ها افتاد. ولی مالکیت این سنگر مهم، که بر مدخل دریای مرمره و دریای سیاه اشرف داشت، همیشه محل نزاع ایتالیایی‌ها و یونانی‌ها بود. تا اینکه یونانی‌ها و جنوایی‌ها در سال ۱۳۰۷ م. / ۷۰۷ - ۷۰۶ ق. متحد شدند، کاتالان‌ها را در دریای مرمره شکست دادند و گالی پولی را محاصره کردند. آن دسته از مزدوران امپراتور رم که بعد از ویرانی شهر و پیرامون آن به آتیکا^۱ و بوئیا^۲ عقب‌نشینی کردند به گالی پولی فرستاده شده بودند.

ترک‌ها استحکامات گالی پولی را بازسازی کردند. بایزید آن را بسیار مستحکم نمود و بندری هم برای گالی‌های خود ساخت. کنت دو نور و ۲۴ تن از همراهان برجسته وی در ارتش، در گالی پولی و بعداً در بورسار اسارت به سر می‌بردند. مبلغ دویست هزار دوکات طلا به‌عنوان فدیة به آن‌ها پرداخت شد.^۳

۱۰. به گفته فروسار، زیگیزموند با یک کشتی، که به تازگی محموله‌ای از تدارکات را تخلیه کرده بود، وارد قسطنطنیه شد.^۴ در تاریخ قبرس گفته شده است که شاه از راه رودس وارد دالماسی شد. تورکز^۵ می‌افزاید او بعداً در کرواسی^۶، که شیلتبرگر با نام سرزمین ویندیشی^۷ به آن اشاره می‌کند، فرود آمد.^۸ (براون)

۱۱. شیلتبرگر می‌گوید: بعضی از افرادی که او با خودش برد در یونان ماندند. بارون هامر خاطر نشان می‌کند که مورخان اتریشی اشاره‌ای به این مسئله ندارند. به احتمال زیاد آن‌ها منشاء بعضی از برده‌های آسیای صغیرند، ولی م. لامانسکی^۹ معتقد است آن‌ها تاریخ قدیمی تری دارند.^{۱۰} (براون)

1. Attica

2. Boetia

3. Heyd. , Le Colonie Commer. , i, 347. , Hammer, Hist. de L' E. O. , i, 106.

4. iv, c. 52

۵. Thwroc, یوهان دو تورورکز (Johannes de Thurocz) مورخ مجارستانی (۱۴۸۹/۱۴۸۸ - ۱۴۳۵ م. / ۸۹۴ - ۸۳۸ ق.). (مترجم)

6. Croatia

7. Windishy

8. Schwandtnerus, Script. Rerum Hung. , iv, 9

9. M. Lamansky

10. O Slav. V. Mal. Asii

۱۲. شیلت‌برگر، سلطان مصر را شاه سلطان می‌نامد، زیرا خلیفه که در رأس همه پادشاهان مسلمان قرار داشت، در دربار او بود. سلطانی که به او اشاره می‌شود، برقوق نخستین عضو سلسله ممالیک چرکسی است. اگر بیبرس دوم را، که دوران حکومت او (۱۳۱۰ - ۱۳۰۹)^۱ کمترین دوام را داشت، مستثنا کنیم. برقوق بیست سال قبل از جلوس خود (۱۳۸۲ م. / ۷۸۴ ق.) به‌عنوان برده از کریمه به مصر آورده شده بود. از زادگاهش در قفقاز به کریمه آمد. (براون)

۱۳. منظور از پادشاه بابل، احمد پسر سلطان اویس، پسر حسن بزرگ جلایری، از نوادگان آباقا پسر هلاکوخان، پسر تولوی و پسر چنگیزخان است. تیمور، احمدخان را از بغداد بیرون کرد، ولی او چند بار برگشت به‌خصوص در سال ۱۳۹۵ م. / ۷۹۸ - ۱۳۹۷ ق. که تا سال ۱۴۰۲ م. / ۸۰۵ - ۸۰۴ ق. در آنجا ماند. پیش از نبرد نیکوپولیس، بایزید به او نامه نوشت و یادآور شد که به‌نظر او دفع تیمور از مقابل با تکفور یا به عبارت دیگر امپراتور یونان، مهم‌تر است.^۲ (براون)

۱۴. حتی قبل از نبرد نیکوپولیس تمام ایران به اطاعت تیمور درآمده و بین پسران او عمر شیخ، میرانشاه و دیگر امرا تقسیم شده بود. شاه منصور، که برای دریافت کمک به بایزید متوسل شده بود، در سال ۱۳۹۳ م. / ۷۹۵ ق. در نبرد شیراز کشته شده بود. دیگر شاهزاده‌های خاندان آل مظفر به استثنای زین‌العابدین، شبلی و دو تا از پسران شاه‌شجاع به قتل رسیدند. آن‌ها واپسین روزهای زندگی خود را در سمرقند سپری کردند.^۳ در نتیجه، تشخیص اینکه اسرای مسیحی نزد کدام‌یک از فرمانروایان ایران فرستاده شدند، تقریباً مشکل است. (براون)

۱۵. تاتارهای سفید: به نوشته نیومن، شیلت‌برگر در اینجا به‌دنبال ایجاد تمایز بین تاتارهای مستقل از تاتارهای سیاه بود. تاتارهای سیاه شکست خورده بودند و خراج پرداخت می‌کردند. ایردمان^۴ براساس کتاب رشیدالدین تصور می‌کند منظور از تاتارهای سفید، قبایل ترک است که بعداً به‌عنوان مغول شناخته شدند. تاتارهای سیاه، تاتارهای واقعی بودند. او می‌گوید: بعد از سرکوب تاتارهای سفید و دیگر قبایل ترک، تاتارهای سیاه نام باستانی خود یعنی مغول را احیا کردند و سلطه خود را تا اروپای شرقی گسترش دادند. حتی ترک‌ها در غرب هم تحت عنوان تاتارها شناخته شدند، به‌جز ترک‌هایی که اروپایی‌ها در آسیای صغیر با آن‌ها روبرو شده بودند و در اروپا بعداً به‌عنوان ترک‌های عثمانی شناخته شدند.^۵

۱. بیبرس دوم الحاشنگیر (۷۰۹ - ۷۰۸ ق. / ۱۳۰۹ م.)، (بوسورث، ۱۳۷۱: ۱۰۵). (مترجم)

2. Hammer. Hist. de L' E. O. ,ii,466,note xv

3. Weil. ,Gesch. d. Chalifen. ii. 40

4. Erdmann

5. Temud. D. U. , 194

ولی این برای ما آشکار نمی‌کند که تاتارهای سفید، که شیلتبرگر مکرر به آن‌ها اشاره دارد، کجا ساکن بودند. او نخست می‌گوید: یکی از فرمانروایان قدرتمند کشور آن‌ها داماد قاضی برهان‌الدین فرمانروای سیواس بود که به دست قرایولوک، سرکرده ترکمانان آق قویونلو، به قتل رسید. دوم اینکه شهر آنقره را، که به بایزید تعلق داشت، تحت محاصره درآورد. آن‌ها به‌ناچار تسلیم شدند. سوم اینکه در نبرد آنقره سی هزار تن از آن‌ها به تیمور ملحق شدند، به همین دلیل تیمور در آن نبرد پیروز شد.

با در نظر گرفتن این واقعیت، ممکن نیست که تاتارهای سفید شیلتبرگر، همان اردوی سفید نویسندگان شرقی یا اردوی آبی باشد. وقایع‌نگاران روسی در مواقعی به آن اشاره می‌کنند، شاید به این دلیل که اردوگاه آن‌ها در ساحل دریای سیاه و دریاچه آرال قرار داشت. این اردو به‌عنوان میراث شاخه کهن‌تر خاندان جوجی، که شهر عمده آن سغناق (سقتاق) نزدیک رودخانه سیحون علیا قرار داشت، تا حدی به اردوی زرین وابسته بود. نوادگان باتو، دومین پسر جوجی، بر آن شهر حکومت می‌کردند.

این دولت وابسته چندان دوام نداشت، زیرا تقریباً در پایان قرن چهاردهم میلادی / قرن هشتم هجری قمری توقتمش معروف، شاهزاده‌ای از شاخه کهن‌تر موفق شد بعد از اینکه با کمک تیمور خودش را از شر عمویش اوروس خان رهایی داد، سراسر اردوی زرین را به قلمروش ملحق کند. توقتمش جاه‌طلب، که با حامی خود وارد کشمکش شده بود، سعی کرد دوستی بایزید را جلب کند. بایزید از اینکه متحد دیگری در مقابل سلطه تهدید کننده حاکم جغتایی به دست آورد، بسیار خوشحال بود. بنابراین جای تعجب ندارد که سلطان تعدادی از اسرای مسیحی را نزد توقتمش بفرستد تا او را به‌خاطر پایان تلخ جنگ وی با تیمور در سال ۱۳۹۵ م. / ۷۹۷ ق. دلداری داده باشد. در هر صورت، طرفداران توقتمش را که بعد از شکست او در ساحل رودخانه ترک به فرماندهی تیمورتاش گریخته بودند، سلطان با آغوش باز پذیرفت.

ساولیف^۱ معتقد است، تیمورتاش که زیر نظر توقتمش بر کریمه حکومت می‌کرد، عضو خاندان جوجی بود.^۲ شاید فرمانروای سیواس دخترش را به ازدواج او درآورده باشد. احتمالاً این اتحاد تیمورتاش را برانگیخت تا با محاصره سیواس نسبت به حامی‌اش ناسپاسی کند.

احتمالاً او که به‌ناچار با سلطان مصالحه کرده بود، در نبرد آنقره با نادیده گرفتن مرتبه هموطنان خود به آسانی به او خیانت کرده است. آن‌گونه که مورخان عرب به ما می‌گویند، تیمور

1. Savelief

2. Mon. Joud. , 314

به خاطر جدایی تاتارهایی که در خدمت بایزید بودند، پیروز شدند. در مقابل، مورخان ایرانی و ترک دلیل آن را جدایی فرمانروایان ترک آسیای صغیر می‌دانند.

با این وجود، آسان نیست که این فرضیه‌ها را با گفته‌ی کلاویخو هماهنگ کرد.^۱ سفیر اسپانیا بعد از اشاره به تصرف سیواس به وسیله‌ی تیمور می‌گوید: تیمور قبل از اینکه به اینجا برسد با قومی به نام تاتارهای سفید مواجه شد. این قوم همیشه در دشت سرگردان بودند. تیمور با آن‌ها جنگید، شکستشان داد، سران آن‌ها را به اسارت گرفت و پنج هزار زن و مرد را با خود برد. سپس عازم دمشق شد.

او در جای دیگر به تاتارهای بلانکوس^۲، که مغلوب تیمور شدند، اشاره می‌کند و می‌گوید: آن‌ها بین ترکیه (آسیای صغیر) و سوریه اردو می‌زدند. این تاتارهای سفید ظاهراً همان تاتارهای سفیدند که شیلت‌برگر به آن‌ها اشاره می‌کند. آن‌ها هیچ وجه اشتراکی با اردوی سفید، که اغلب تاتارهای بزرگ نامیده می‌شوند، ندارند.

بنابراین، تصور می‌شود تاتارهای سفید، که آن دو به آن‌ها اشاره می‌کنند، همان ترکمن‌ها، یعنی ساکنان بخش‌های شرقی آسیای صغیر بودند. اخلاف آن‌ها تا امروز سبک زندگی مغول‌ها و شیوه‌ی زندگی تاتارهای سفید مورد اشاره شیلت‌برگر و کلاویخو را حفظ کرده‌اند.^۳

کیلیکیه شرقی در آن زمان عملاً بین دو سلسله ترکمن، که مغلوب سپاهیان عثمانی نشده بودند، تقسیم شده بود. این دولت‌های کوچک از سال ۱۳۷۸ م. / ۷۷۹ ق. وجود داشتند. در همین زمان ممالیک بحری مصری سلسله لوزیگنان^۴ را، که در سال ۱۳۴۲ م. / ۷۴۳ - ۷۴۲ ق. جای روبینیان^۵ را در ارمنستان صغیر گرفته بود، از کیلیکیه بیرون راندند. این سلسله در مرعش حکومت می‌کرد و دیگری در آدانا بود. دومین سلسله به نام بن رمضان شناخته می‌شود. اولی را ذوالقدر می‌گفتند. مرعش بعداً با این نام در میان جغرافیایانویسان ترک شناخته شد.

هر دو سلسله تا سال ۱۵۱۵ م. / ۹۲۱ - ۹۲۰ ق. به حیات خود ادامه دادند تا اینکه مغلوب سلطان سلیم^۶ شدند و قلمرو آن‌ها ضمیمه‌ی امپراتوری عثمانی شد.^۷

به نظر می‌رسد حکام تاتارهای سفید، که کلاویخو به آن‌ها اشاره می‌کند، از خاندان ذوالقدر

1. Hakluyt Soc. Publ., 75

2. Tartaros Blancos

3. Viv. de Saint - Martin. Desc. de L' A. M., ii, 429

4. Lusingnans

5. Roupenian

۶ سلطان سلیم اول (۹۲۶ - ۹۱۸ ق. / ۱۵۲۰ - ۱۵۱۲ م.)، (مترجم)

7. Viv. de Saint - Martin. Desc. de L' A. M., ii, 529

بودند. در هر صورت تیمور به خاطر خصومت با آن‌ها بعد از تصرف سیواس نیرویی برای سرکوبشان فرستاد.^۱ پسر مغول بعداً تمام احشامی را که به فرمانروای این خاندان تعلق داشتند، ربود. اردوگاه او نزدیک پالمیرا بود.^۲

بایزید می‌خواست دخترش با پسر ناصرالدین ذوالقدر، که در جریان تقسیم اسرای نیکوپولیس فراموش نشده بود، ازدواج کند. این ناصرالدین خویشاوند فراری‌اش، پسر برهان‌الدین، که شوهر خواهر او بود را پناه داد. به گفته شیلتبرگر او حاکم تاتارهای سفید بود.

به نظر من این اختلاف ظاهری گزارش‌های نویسندگان مختلف در مورد ملیت سربازهایی که در نبرد نیکوپولیس به تیمور ملحق شدند باید با این واقعیت تشریح شود که ترکمن‌ها به بایزید خیانت کردند. آن‌ها حاکمیت بن رمضان و ذوالقدرها را پذیرفته بودند، به تعبیر دیگر، حکام آن‌ها در آسیای صغیر قلمروهایی داشتند.

روایت مؤلف، ما را قادر می‌کند این مسئله را درک کنیم که چرا نویسندگان شرقی در مورد ملیت هنگ تاتار که در نبرد آنقره، بایزید را رها کردند، با یکدیگر اختلاف دارند.^۳ (براون)

۱۶. شیلتبرگر، در اینجا ارمنستان را به درستی ارمنستان بزرگ می‌نامد تا آن را از ارمنستان صغیر متمایز کند. ارمنستان صغیر با بخش شرقی کاپادوکیه، در نزدیکی فرات، قابل انطباق است. در قرون وسطا قلمرو ارمنستان صغیر تمام کاپادوکیه را شامل می‌شد، زیرا در آنجا ارمنی‌هایی که سلاجقه و ترکمن‌ها از کشورشان بیرون رانده بودند، سکونت داشتند (قرون یازدهم و دوازدهم / چهارم - ششم).

در دوره بعد ارمنی‌ها تقریباً همه کیلیکیه و غرب سوریه را که در دوره‌های باستانی کمزور نامیده می‌شد و بعداً به آن فرات می‌گفتند، اشغال کردند. تمام این دستاوردهای جدید تحت نام ارمنستان صغیر گنجانده می‌شد. (براون)

۱۷. کارنده: این شهر، در جای لارنده باستانی، اکنون قرمان شناخته می‌شود. نام خود را از پسر یک صوفی گرفته است. این شهر و بخشی از کاپادوکیه و کیلیکیه، یعنی ارمنستان صغیر را علاء‌الدین (۱۲۴۶ - ۱۲۱۹ م. / ۶۴۳ - ۶۱۶ ق.) سلطان قونیه به او داده بود.

محمد پسر قرمان مرزهای قلمروش را در تمام جهات گسترش داد و حتی صاحب قونیه شد. علی بیگ، پسر او، ملقب به علاء‌الدین با نفیسه، خواهر بایزید، ازدواج کرد. این وصلت مانع تهاجم

1. Weil., Gesch. d. Chalifen, V, 82

2. ibid., 91

3. Gesch. d I. V., 437

او به قلمرو عثمانی نشد. این اقدام به وقوع جنگ بین آن‌ها منجر گردید. او در سال ۱۳۹۲ م. / ۷۹۴ ق. بعد از سقوط قونیه به اسارت درآمد.

به نوشته سعدالدین^۱، قرمان بدون اطلاع بایزید به دست تیمورتاش، حاکم آنقره کشته شد. احتمالاً بایزید، شوهر خواهرش را عفو می‌کرد.^۲ تیمور بعداً احمد و محمد، پسران قرمان را دوباره به حکومت قلمروشان منصوب کرد. این قلمرو علاوه بر لارنده، شهرهای علائیه، درندش، سیس، ویشهر، قونیه، آق شهر، آق سرا و عین زربی^۳ را در بر می‌گرفت. (براون)

۱۸. سیاست^۴: ترک‌ها به این شهر سیواس می‌گفتند و از منی‌ها آن را سیاسدیا^۵، سیواسدیا^۶ و سیواسد^۷ می‌نامیدند. سیاست پایتخت ارمنستان صغیر بود. امپراتور یازیل^۸ در سال ۱۰۲۱ م. / ۴۱۲ - ۴۱۱ ق. این شهر را بعد از یک دوره طولانی حاکمیت قسطنطنیه در مقابل واسبورگان^۹ به سنخاریم^{۱۰}، پادشاه ارمنی‌ها داد. سلجوقیان در سال ۱۰۸۰ م. / ۴۷۳ - ۴۷۲ ق. سیاست را از یونانی‌ها گرفتند.^{۱۱} (براون)

۱۹. به نوشته کالکوکوندیلاس^{۱۲}، تیمور، ارطغرل پسر ارشد بایزید را در سال ۱۴۰۰ م. / ۸۰۳ ق. در سیواس اسیر کرد و اندکی بعد به قتل رساند، ولی هیچ‌یک از مورخان عرب و ایرانی و شرف‌الدین، که به این واقعه اشاره دارند، نظر او را تأیید نمی‌کنند.^{۱۳} عرب شاه می‌گوید: سلیمان پسر بایزید حاکم سیاست بود. ارطغرل باید شهر را قبل از فتح آن به دست تیمور، ترک کرده باشد.^{۱۴} (براون)

۱. سعدالدین افندی، مورخ عثمانی. (مترجم)

2. Zinkeisen, Gesch. D. O. R. , i, 350

۳. عین زربی، یکی از شهرهای ارمنستان صغیر، در نزدیکی سیس واقع شده بود (حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۱ / ۳۲۲ و ۳۸۶). (مترجم)

4. Sebast

5. Sepasdia

6. Sevasdia

7. sevasd

8. Basil

۹. Vasbouragan, واسبورگان در اطراف دریاچه وان. (مترجم)

10. Senekharim

11. J. Saint Martin, Mem. Sur L'Armenie. i, 187

۱۲. Chalcocondylas, مورخ بیزانسی (۱۴۹۰ - ۱۴۲۳ م. / ۸۹۵ - ۸۲۶ ق.). (مترجم)

۱۳. ارطغرل در جنگ با قاضی برهان‌الدین، حاکم سیواس، در سال ۱۳۹۲ ق. / ۷۹۴ م. کشته شد (اوزون چارش لی، ۱۳۶۸: ۱ / ۳۱۷). (مترجم)

14. Weil. , Gesch. d. Chalifen. ii, 82

۲۰. سامسون: سامسون همان آمیسوس^۱ باستانی است. هنوز هم ترک‌ها به آن سامسون می‌گویند. فال مرایر می‌نویسد: بیزانسی یک پیشوند به نام‌ها می‌افزایند. سامسون شهر اصلی جانیک تحت سلطهٔ بایزید دیگری، ملقب به نالایق، قرار داشت که در نبرد با بایزید عثمانی در حدود سال ۱۳۹۲ م. / ۷۹۴ ق. کشته شد. (براون)

با نقل اسامی باستانی در موره آ و جزیره کرت^۲، که به دلیل وجود پیشوند نام آن‌ها تغییر کرده است، توضیحات فال مرایر آشکارتر می‌شود. هیراپیتنا^۳ به چیراپترا^۴، ایتانوس^۵، چیتانای^۶ کنونی و سیتانا^۷، ایتیا^۸ به سیتیا^۹. استامبول^{۱۰} به ایستامبول^{۱۱} که شکل تحریف شدهٔ قسطنطنیه است. یونانی‌های امروزی هم عادت دارند در مکالمات روزانه کلمات را تحریف کنند. به‌عنوان مثال چیمبلا^{۱۲}، به معنی محوطه را چکامپو^{۱۳} تلفظ می‌کنند.

۲۱. ایتالیایی‌های جنوا: مشخص نیست جنوایی‌ها چه زمانی یک مهاجرنشین در سامسون را ایجاد کردند و آن را سیمیسو^{۱۴} می‌نامیدند. هاید به‌درستی اظهار می‌کند که جنوایی‌ها باید قبل از سال ۱۳۱۷ م. / ۷۱۷ - ۷۱۶ ق. در آنجا مستقر شده باشند، زیرا اسناد گازاریا^{۱۵} وجود یک کنسول جنوایی در سیمیسو را اثبات کرده‌اند.^{۱۶} در مقررات گازاریا، ۱۴۴۹ م. / ۸۵۳ - ۸۵۲ ق. هیچ اشاره‌ای به وجود کنسول در سیمیسو دیده نمی‌شود.^{۱۷} بنابراین، نمی‌توانم با م. هاید موافق باشم که کنسول‌گری تا سال ۱۴۶۱ م. / ۸۶۶ - ۸۶۵ ق. دوام آورد. در آن سال محمد دوم^{۱۸}، جنوایی‌ها

1. Amisos
2. Crete
3. Hierapytna
4. Tzerapetra

۵. Itanus, شهرستانی در منطقه لاسیتی (Lasithi) در کرت شرقی. (مترجم)

6. Tzetana
7. Sitana
8. Etea
9. Setea
10. Stamboul
11. Istamboul
12. tsembela
13. tzecampo
14. Simisso

۱۵. Gazaria, نام روسی قیصریه (Cassaria). مهاجرنشین جنوایی در کریمه در ساحل دریای سیاه از اواسط قرون چهاردهم تا اواخر قرن پانزدهم میلادی / هفتم - نهم هجری قمری. (مترجم)

16. D. Ital. Handelscolon. etc., in the Zeitschrift F. d. gesam. Staatswissenschaft., xviii, 710

17. Zap. Odess., V, p. 629

۱۸. سلطان محمد دوم عثمانی (۸۸۶ - ۸۵۵ ق. / ۱۴۸۱ - ۱۴۵۱ م.) معروف به فاتح. (مترجم)

را از ساماستریس (آماستریس)^۱ شهر اصلی آن‌ها بیرون راند و سینوپ را، که ایتالیایی‌ها هنوز تا سال ۱۴۴۹ م. / ۸۵۳ - ۸۵۲ ق. در آن کنسول داشتند، تصاحب کرد.^۲ در آن زمان محمد اول^۳ بخشی از شهر را، که به وسیله مسلمانان اشغال شده بود، تصرف کرد.^۴

شیلت‌برگر در آن زمان هنوز در آسیا بود و به نظر می‌رسد که می‌دانست جنوایی‌ها مجبور شده بودند شهر را ترک کنند. اما در هر صورت، با گفتن اینکه ایتالیایی‌های جنوا در دوران حکومت بایزید هنوز مالک آن شهر بودند، احتمالاً می‌خواست تلویحاً بگوید جنوایی‌ها آنجا را بعداً ترک کردند. (براون)

۲۲. ترنوا، ترنوو، ترنو،^۵ این شهر پایتخت بلغارستان شرقی بود. ترک‌ها در سال ۱۳۹۳ م. / ۷۹۶ - ۷۹۵ ق. در غیاب شیشمن آن را تصرف و ویران کردند. به نوشته نویسندگان ترک، شیشمن در نیکوپولیس به میل خود تسلیم شد و بعداً درگذشت. به نوشته بعضی از نویسندگان، شیشمن در زندان در سنین بالا درگذشت. دیگران می‌گویند: سرش را از تنش جدا کردند. این روایت با توجه به گزارش‌های این متن مشکوک به نظر می‌رسد.

۲۳. ریهم^۶ می‌گوید: الکساندر، پسر ارشد شیشمن، که مسلمان شده بود، به‌عنوان حاکم صاروخان منصوب شد.^۷ الکساندر احتمالاً به‌عنوان فرمانده ایالتی طرابوزان بعد از فتح ایالت جانیک (جانیق) به سامسون منتقل شد. برادر جوان‌تر او فرازین^۸ مسیحی باقی ماند و در سال ۱۴۶۰ م. / ۸۶۴ ق. در کرونشتات^۹ درگذشت. (براون)

۲۳. برهان‌الدین: قبلاً گفته شد که برهان‌الدین، فرمانروای سباست یا سیواس بود. امیر ترک که در این فصل نام برده شده است، قرايولوک سرکرده ترکمانان آق قویونلو است. (براون)

۲۴. نویسندگان شرقی در مورد تاریخ مرگ برهان‌الدین و الحاق قلمروش به قلمرو بایزید با یکدیگر اختلاف دارند. سعدالدین می‌گوید: تاریخ‌های مختلفی از سال ۷۹۴ ق. تا ۷۹۹ ق. هجری

1. Samastris (Amastris)

2. Ibid., 809

۳. سلطان محمد اول عثمانی (۸۲۴ - ۸۰۵ ق. / ۱۴۲۱ - ۱۴۰۲ م.). (مترجم)

4. Hammer, ii, 180, 472, note xiv

5. Ternowa, Trnovo, Ternov

6. Rehm

7. Gesch. d. Mittelalt., iv, 2, 584

8. Fruzin

۹. Kronstadt, کرونشتات یا کرونشتد یکی از شهرهای بندری روسیه در جزیره کوتلین در شرق خلیج فنلاند واقع شده است. این شهر با شهر سن پترزبورگ سی کیلومتر فاصله دارد. (مترجم)

برابر با سال‌های ۱۳۹۱ ق. تا ۱۳۹۶ م. ارائه شده است.^۱ هامر در تاریخ امپراتوری عثمانی با نظر نیشاندی، مورخ عرب، که سال ۷۹۴ ق./۱۳۹۲ م. را می‌پذیرد، موافق است.^۲ زینکیسن^۳ هم این نظر را تأیید می‌کند و می‌گوید: هیچ شکی نیست که جریان وقایع و قابل اعتمادترین منابع با سال ۱۳۹۲ م./۷۹۴ ق. توافق دارند.^۴ هر چند ویل نشان داده است که مرگ برهان‌الدین نمی‌تواند قبل از سال ۸۰۰ ق./۱۳۹۸ - ۱۳۹۷ ق. اتفاق افتاده باشد.

نویسندگان آلمانی تحت تأثیر گفته‌های نویسندگان شرقی قرار گرفته و دو جنگ بایزید و فرمانروای سیواس را، که یکی از آن‌ها قبل و دیگری بعد از نبرد نیکوپولیس اتفاق افتادند، با یکدیگر خلط کرده‌اند. در واقع، شیلتبرگر به ما می‌گوید: پیش از جنگی که خود وی در آن حضور داشت، پسر جوان‌تر بایزید، برهان‌الدین را از شهر مارزوانی^۵، که در مرز قرمان واقع شده بود، بیرون راند. این شهر باید همان شهر مارزویان باشد.^۶ شاید هم آن‌گونه که حاجی خلیفه^۷ می‌نویسد، منظور از آن مرزیفون^۸ است.^۹ احتمالاً منظور او روستای موریزو^{۱۰}، محل تولد سن استفان، از سوقدایا^{۱۱} است.^{۱۲}

نیومن در مقدمه چاپ خود در سال ۱۸۵۹ م./۱۲۷۶ - ۱۲۷۵ ق. می‌گوید: در اینجا آماسیه مدنظر است، ولی او مرتکب اشتباه شده است، زیرا بایزید قبلاً آنجا، سامسون، قسطنطنیه و عثمانجق را از بایزید نالایق^{۱۳} گرفته بود نه از برهان‌الدین.^{۱۴}

مسئلاً نیومن نمی‌تواند بپذیرد که شیلتبرگر نخست در فصل پنجم و به‌طور اتفاقی در فصل نهم به آن لشکرکشی که در آن شرکت داشت، اشاره کند. ما در آنجا همه جزئیاتی را در اختیار داریم که یک شاهد عینی برای ما فراهم آورده است، زیرا در اشاره به لشکرکشی دوم می‌گوید:

1. Weil, , *Gesch. d. Chalifen*, ii,60, note i

2. I,226

3. Zinkeisen

4. *Gesch. d. O. R.* ,I,353

5. Marsüany

6. Viv. de Saint-Martin, *Desc. de l'A. M.* , ii,448

۷. مصطفی بن عبدالله حاجی خلیفه (۱۹۹۹) *کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون*، بیروت: دارالفکر. (مترجم)

۸. شهری در استان آماسیه ترکیه. (مترجم)

9. Jihan - Numa, etc. , ii, 407

10. Morivazou

11. Sougdaia

12. Zap. Odes. , v, 625

۱۳. کونورم بایزید از آل اسفندیار. (پورگشتال، ۱۳۶۷ : ۱/ ۲۰۹). (مترجم)

14. Hammer,i,312-315

این لشکرکشی را پسر ارشد بایزید انجام داد نه محمد پسر دیگر او. در واقع، قبلاً شیلت‌برگر به ما گفته است که سلطان پسرش محمد را به فرماندهی نیرویی گماشت که به مارزوانی فرستاده شد. این نخستین لشکرکشی آن شاهزاده بود. در سال ۱۳۹۲ م./ ۷۹۴ ق. چهارده سال داشت، زیرا در سال ۱۴۲۱ م./ ۸۲۴ ق. در سن ۴۳ سالگی درگذشت. (براون)

۲۵. ملطیه (ملاطیه)، باستانی در ساحل رود فرات محل استقرار لژیون دوازدهم بود. مارکوس اورلیوس^۱ آن را به خاطر معجزه‌ای که آنجا اتفاق افتاد فالمیناتریکس^۲ نامید.^۳ هامر^۴ و زینکیسن^۵ بر اساس کتاب سعدالدین معتقدن عثمانی‌ها این شهر و شهرهای دیگر را، که تابع سلطان مصر بودند، در سال‌های ۸۰۰ - ۷۹۸ ق. تصرف کردند. ولی ویل با این روایت که اشغال شهر قبل از سال ۸۰۱ ق. اتفاق افتاده است، موافق نیست.^۶ نظر خود را بر منابع نویسندگان عرب استوار می‌کند. این منابع می‌نویسند: تهاجم ترک‌ها قبل از جلوس فرج اتفاق افتاد. او در سال ۸۰۱ ق. / ۲۰ ژون ۱۳۹۹ جانشین پدرش شد. ویل در تأیید این استدلال، به گواهی یکی از نویسندگان استناد می‌کند. این نویسنده نامه‌ای را دیده بود که تصرف ملطیه را به اتابک آیتیش اطلاع می‌دهد. ولی احتمال دارد اتابک این نامه را در زمان برقوق دریافت کرده است. او در این زمان بسیار مورد احترام بود و سلطان او را در بستر مرگ وصی خود نامید. این نظر با روایت شیلت‌برگر هماهنگی دارد، درحالی‌که مشاهدات او در مورد تصرف آدالیا^۷ به تشریح این متن عجیب، که در ترجمه ایتالیایی کتاب سعدالدین آمده است، کمک می‌کند.

هامر و زینکیسن هم با اتکا به این متن ناقص دچار این اشتباه شده‌اند که شهر سوکراتس^۸ را ترک‌ها در جریان همان لشکرکشی‌ای تصرف کردند که شهر ملطیه به دست آن‌ها افتاد، ولی هیچ چیز غیرعادی در این واقعیت وجود ندارد که آن‌ها بعد از سقوط ملطیه به آنقره و سپس ساتالیا^۹ در نزدیکی ویرانه‌های آتالیای^{۱۰} باستانی در پامفیلیا^{۱۱} حمله کردند. نیومن گمان می‌کند که آدالیای

۱. Marcus Aurelius، امپراتور رم (۱۸۰ - ۱۶۱ م.). (مترجم)

2. Fulminatrix

3. Ritter Die Erdkunde, etc. ,x,860

4. Hist. de L'E. O. ,345

5. Gesch. d. O. R. ,356

6. Gesch. d. Chalifen,70-73

۷. Antalia آتالیا (مترجم)

8. Socrates

9. Satalia

10. Attalia

۱۱. Pamphylia، منطقه‌ای در جنوب آسیای صغیر، بین لیکه و کیلیکیه که از دریای مدیترانه تا رشته کوه توروس را در بر می‌گرفت. (مترجم)

شیلتبرگر را تشخیص می‌دهد، زیرا در ساحل دریا روبروی جزیره قبرس واقع شده است. ویراستار محترم چاپ سال ۱۸۵۹ م. / ۱۲۷۶ - ۱۲۷۵ ق. در تأیید این نظر به متن دیگری از Acta شهر ساتالیا را در سال ۱۴۰۰ م. / ۸۰۳ - ۸۰۲ ق. تصرف کردند و اسقف آن به آینوس^۲ رفت. به نظر من در مقابل این استدلال، آدالیای مورد نظر شیلتبرگر نمی‌تواند ساتالیا باشد، بلکه آدانا در کیلیکیه است، آن هم به دلایل زیر:

شهر آدانا یا آدن در قیاس با شهر ساتالیا به جزیره قبرس نزدیک‌تر است. اگرچه واقعاً در ساحل دریا نیست. این موقعیت به آدالیای مورد نظر شیلتبرگر نسبت داده نمی‌شود. این شهر به سلطان مصر تعلق داشت. بنابراین، نمی‌تواند شهر ساتالیا باشد. ساتالیا از سال ۱۲۰۷ م. / ۶۰۴ - ۶۰۳ ق. تابع سلطان قونیه، امیرنشین سلجوقی تکه^۳ و پادشاهی قبرس بود و بعداً به امپراتوری عثمانی ضمیمه شد.^۴

سرانجام این گفته شیلتبرگر که مردم اطراف آدالیا منحصرأ به پرورش شتر می‌پردازند با آدانا قابل انطباق است نه با ساتالیا، زیرا این شهر در آن روزها یکی از مراکز اصلی تجارت در شرق بود و باغ‌هایی آن را احاطه کرده بودند که اکنون هم شهرت دارند. گمان می‌کنم احتمالاً سعدالدین و مترجم او براتوتی آتن را با آتالیا^۵ یا آدنا اشتباه کرده باشند. احتمالاً تیمورتاش اندک مدتی بعد از مطیع کردن بهسنی، ملطیه و شهرهای دیگر کیلیکیه این شهر را هم به تصرف خود درآورد. (براون)

۲۶. بعد از مرگ سلطان برقوق، پسرش، الملک‌الناصر ابوسعادت فرج، در سن سیزده سالگی بر تخت پادشاهی جلوس کرد. شیلتبرگر به سبک خودش یکی از نام‌های این پادشاه را ظاهراً به جای ابوسعادت، جوزف و در جای دیگر جوزفدا ذکر می‌کند. همان‌طور که شیلتبرگر اظهار کرده است این شاهزاده پس از جلوس بلافاصله درگیر نزاع مسلحانه با آبتیمیش، یکی از وابستگان پدرش شد. فرج یا جوزفدا چشم از جهان فرو بست. او اسیر شد و در سال ۱۴۱۲ م. / ۸۱۵ ق. سرش را از تنش جدا کردند.^۶ نویسنندگان شرقی اشاره‌ای از کمک بایزید به فرج پس از کشمکش او با عامل پدرش در آغاز دوران حکومتش نکرده‌اند، ولی سکوت آن‌ها در این مورد به هیچ‌وجه به طور قاطع این

1. Zap. Odess., v.966

۲. Aenos کوهی در جزیره کیفالونیا (Cephalonia) متعلق به کشور یونان. (مترجم)

۳. تکه منطقه‌ای در جنوب آتانولی است (مترجم).

4. Weil, i, 505., Heyd, xviii, 714

5. Attalia

6. Weil, Gesch. d. Chalifen., ii, 124

گفته شیلت‌برگر را که دو بار تکرار می‌شود، زیر سؤال نمی‌برد. شیلت‌برگر در نیرویی خدمت می‌کرد که بایزید برای کمک به سلطان اعزام کرد. بایزید امیدوار بود با سلطان علیه تیمور، که هر دوی آن‌ها را تهدید می‌کرد، متحد شود. در واقع، هر دو سلطان می‌خواستند جلو تیمور را بگیرند.

به نوشته ابوالمخاضین، تیمور پس از شنیدن خبر مرگ برقوق گفت: بایزید فرمانده‌ای بی‌نظیر است، اما سربازان او زیاد باارزش نیستند، ولی مصری‌ها و سوری‌ها سربازان خوبی هستند، ولی به شکل بدی اداره می‌شوند.^۱

مسلم است که بایزید، اندکی بعد (۱۴۰۰ م./ ۸۰۳ ق.) به نوبه خود برای جلب کمک به سلطان مصر متوسل شد. ولی سلطان قبول نکرد، زیرا اقدام بایزید در مورد مطیبه فراموش نشده بود.^۲ اما اینکه او لازم می‌دید سربازانش را برای حفظ سرزمین خودش نگه دارد، دلیل درست‌تری است. (براون)

۲۷. دیوارهای سیواس، که در اصل به وسیله علاءالدین کیقباد^۳، یکی از پادشاهان سلجوقی بنا شده بود، فوق‌العاده مستحکم بودند. بیست ذراع ارتفاع و در پایه ده ذراع عرض داشتند. عرض آن‌ها در قسمت بالا تا شش ذراع کاهش می‌یافت. از آنجا با سرسختی دفاع می‌شد و این دیوارها از لحاظ مهمات جنگی به خوبی تأمین شده بودند. ولی محاصره‌کننده‌ها، برج‌هایی بلندتر از شهر ساختند و ماشین‌هایی برای پرتاب سنگ‌های بزرگ بر روی آن‌ها نصب کردند. بنابراین شهر با سپری شدن هیجده روز (در متن ۲۱ روز) امان خواست. تیمور همه مسلمانان را عفو کرد، اما مسیحیان به بردگی گرفته شدند. آن چهارهزار سوار (در متن پنج‌هزار)، که ارمنی بودند، به داخل گودال‌ها پرتاب و زنده‌به‌گور شدند.^۴

۲۸. شیلت‌برگر می‌نویسد: تیمور نه‌هزار دوشیزه را اسیر کرد و به کشورش برد. مورخان معاصر تیمور، ابوالمخاضین و عربشاه، بی‌رحمی‌های تیمور در سال ۱۴۰۰ م./ ۸۰۳ ق. در شهر سیواس را به همین شیوه توضیح می‌دهند.^۵ ستایشگران تیمور حتی شرف‌الدین، به شکلی متفاوت اما با جزئیاتی وحشتناک‌تر به این واقعه می‌پردازند.^۶ (براون)

۲۹. شیلت‌برگر می‌گوید: تیمور هنوز به کشورش برنگشته بوده او بعد از سقوط سیواس عازم سوریه شد و چند شهر از جمله دمشق را تصرف کرد. دوباره از فرات گذشت و وارد بغداد شد. بایزید در این

1. Weil, ii, 71

2. Weil, 81, note 42

۳. علاءالدین کیقباد اول (۶۳۴ - ۶۱۶ ق.). (مترجم)

4. Petis de la Croix, Histoire de Timur Bec. liv. v, 268

5. Weil, 81

6. Hammer, Hist. de L'E. O., ii, 59

زمان ارزنجان راه که به تاهارتن (طهرتن) تعلق داشت و سلطهٔ تیمور را پذیرفته بود، به تصرف خود درآورد. این واقعه نزاع سلطان و تیمور راه که شلیت‌برگر در این فصل به آن اشاره می‌کند، تشدید کرد. شلیت‌برگر در فصول چهاردهم تا نوزدهم لشکرکشی فوق‌الذکر و دیگر لشکرکشی‌های تیمور را به تصویر می‌کشد و تصور می‌کند این لشکرکشی‌ها بعد از نبرد آنقره اتفاق افتادند، ولی فقط با اتکا به شایعات گزارش می‌دهد و در موقعیتی نبود که ایده‌ای صحیح از روند زمانی آن‌ها ارائه دهد. (براون)

۳۰. نویسندگان شرقی او را با نام طهرتن می‌شناسند. این فرمانروا در آن زمان صاحب شهر ارزنجان بود. کلاویخو، که در مورد امور خصوصی وارد جزئیات می‌شود، او را زاراتن^۱ می‌نامد. اقامتگاه او نزدیک قراسو، یکی از شاخه‌های غربی فرات، که ترک‌ها در آن زمان به آن ارزنجان یا ارزنج می‌گفتند، قرار داشت. این نام، آن‌گونه که آیوازوفسکی^۲، اسقف کلیسای ارمنی تئودوزیس^۳ به من گفت از کلمهٔ ارمنی اریزا^۴ سرچشمه گرفته شده است. به نوشتهٔ مارکوپولو، که ارزنجان را ارزینگا می‌نامد، آن شهر پایتخت ارمنستان بزرگ و سپس پایتخت ارمنستان صغیر بود.^۵

تناقض ظاهری در گفته‌های نویسندهٔ ما ناشی از این واقعیت است که او در فصل دیگری از شهرهای سیس، ارزنجان و تفلیس به‌عنوان شهرهای اصلی سه بخش ارمنستان نام می‌برد. بخش نخست به سلطان مصر تعلق داشت، بخش دیگر متعلق به تیموریان و در واقع در قلمرو شاهرخ، پسر تیمور بود. ارزنجان در دوره‌های باستانی به خاطر وجود معبد آنتیتیس^۶ شهرت داشت.^۷ این معبد را سن‌گریگوری روشنگر ویران کرد. پروکوپئوس^۸ آنجا را آورا کوماناً^۹ می‌نامد^{۱۰} و می‌گوید: یک معبد آرتیمیس^{۱۱} در آنجا قرار دارد. برطبق روایات، اورستس^{۱۲} و ایفینجیا^{۱۳} آن معبد را ساختند. این معبد بعداً به کلیسا تبدیل شد.^{۱۴}

1. Zaratán

2. Aivazoffsky

3. Theodosius

4. Eriza

۵. Yule, 2nd edit. , i, 47. به نوشتهٔ ابن‌خلدون پس از ویرانی اخلاط، شهر سیس پایتخت ارمنی‌ها شد (ابن‌خلدون، ۱۳۶۹: ۴/۶۲۱). (مترجم)

۶. Anaitis اناهیتا، ایزدبانوی آب و باران و باروری در ایران باستان. (مترجم)

7. Strabo, xi, 14, 16

8. Procopius

9. Aura Comana

10. Aura Comana

۱۱. Artemis، الهه شکار، حیات وحش، بکارت، ماه و حاصلخیزی در اسطوره‌های یونان. (مترجم)

۱۲. Orestes، یکی از خدایان اساطیری یونان. (مترجم)

۱۳. Iphigenia، یکی از خدایان اساطیری یونان. (مترجم)

14. De Bell. Pers. , i, 177 , Ritter, Die Erdkunde, etv. , x, 774

در نقل قول، علاوه بر آرزس^۱ و ارزینگان، قلعه چلیات^۲ و پرسری^۳، کنستانتین پُرفیروزنیتوس^۴ به اخلاط و گیلات^۵ اشاره می‌کند و شهر امروزی پِرگری^۶ در باندوماکی^۷ را در نظر دارد^۸، نه روستای باگران^۹ یا پاکاران^{۱۰}، در نزدیکی ویرانه‌های آنی^{۱۱}، آن گونه که ریتز^{۱۲} تصور می‌کند.

مغول‌ها در سال ۱۲۴۲ م. / ۶۴۰ - ۶۳۹ ق. ارزنجان را ویران کردند.^{۱۳} تاهارتن در سال ۱۲۸۷ م. / ۷۸۹ ق. تحت‌الحمایه تیمور شد. بایزید در سال ۱۴۰۰ م. / ۸۰۳ ق. او را بیرون راند، اما بایزید هم به نوبه خود این شهر را به تاتارها واگذاشت. شهر در دوره باربارو^{۱۴} آباد نشده بود و ویرانه‌های آن به سختی قابل ردیابی است. (براون)

۳۱. به گفته نیومن سکوت شیلت‌برگر در مورد آن قفس آهنی، که تیمور بایزید را در آن زندانی کرد، با نتایج تحقیقات هامر هماهنگی دارد. هامر به دنبال اثبات این نکته بود که این افسانه ساخته دست دشمنان قسم خورده تیمور است. سرزنفسکی^{۱۵}، عضو فرهنگستان روسیه، در نقل قول از یک مورخ روسی معاصر تیمور، نظر بارون را تأیید می‌کند.^{۱۶} این مورخ در اشاره به سرنوشت ایلدرم ضروری نمی‌داند در مورد قفسی بنویسد که در آن زندانی شده بود تا جهان‌شگاه را دنبال کند.

به نظر نمی‌رسد که استدلال هامر، ویل را قانع کرده باشد، زیرا داستان قفس آهنی فقط ساخته عربشاه نیست و دیگر مورخان عرب هم آن را ذکر می‌کنند. ویل با بی‌طرفی این ادعای ریهم را که منظور از قفس^{۱۷}، زباله و خفت هم است به چالش می‌کشد.^{۱۸}

1. Arzes

2. Chliat

3. Pereri

۴. Constantine Porphyrogenetos. کنستانتین هفتم، امپراتور بیزانس (۹۵۹ - ۹۰۸ م. / ۳۴۸ - ۳۹۵ ق.) معروف به پُرفیروزنیتوس (به معنای زاده اتاق بنفش) به خاطر نوشتن کتابی در مورد شرایط امپراتوری بیزانس معروف است. (مترجم)

5. Gelat

6. Pergri

7. Bandoumaky

8. De Adm. Imp. , 44,8

9. Bagaran

10. Pacaran

11. Ani

12. Ritter

۱۳. بایجو، سردار مغول، پس از نبرد کوسه داغ در سال ۶۴۱ ق. شهر ارزنجان را تصرف کرد. (مترجم)

14. Barbaro

15. Sresneffsky

16. Nikitin, in Hojdenye za try Mory'a

17. Kafass

18. iv. 3, 151

معادل عربی قفس، واژه‌های هاندج، ماهافاح و قوییت است. بنابراین می‌توان گفت اگر بایزید واقعاً با قفس حمل نمی‌شد، واژه زباله معنی خاصی دارد. (براون)

۳۲. شیلتبرگر می‌نویسد: شهرهایی که نام برده‌ام شهرهای اصلی سوریه‌اند و در سال ۱۴۰۰ م. / ۸۰۳ ق. به دست تیمور افتادند، اما ترتیب زمانی فتح آن‌ها، آن‌گونه که در این متن آمده، با نوشته‌های نویسندگان شرقی تفاوت دارد. ابوالمخاضین و عربشاه می‌گویند: بهسنا^۱ نخستین شهری بود که محاصره شد، سپس برج عین تاب تحت محاصره درآمد. پس از آن تیمور به حلب رفت.^۲ به گفته شرف‌الدین، تیمورتاش امیر مصری و فرمانده آنجا به سرنوشت پادگان آن دچار شد، ولی عربشاه می‌گوید: نه تنها زندگی او بخشیده شد، بلکه خلعت هم دریافت کرد. تیمور در پایان قلعه الروم، دژ رمی‌ها را، که در متن رم قلعه نامیده شده است، تصرف کرد. (براون)

رم قلعه، نامی ارمنی و هم‌اکنون روستایی فقیر در ساحل غربی رودخانه فرات در ملتقای رودخانه مرزبان است. آن روستا با ساختمانی مجهز به برج و بارو بر روی تپه احاطه شده است. این مکان از سال ۱۱۵۰ م. / ۵۴۴ ق. تا ۱۲۹۸ م. / ۶۹۸ ق. اهمیت داشت. بطریق‌های ارمنی‌ها در آنجا سکونت داشتند. پتیس دولا کرویس^۳ به نقل از عربشاه این نکته را می‌افزاید که تیمور قلعه الروم را بدون اینکه به آن حمله کند رها کرد، او جرئت این کار را پیدا نکرد، زیرا آنجا بسیار مستحکم بود.^۴

با در نظر گرفتن موقعیت جغرافیایی این مکان در این بخش از بین‌النهرین که تیمور آن را در سال ۱۴۰۰ م. / ۸۰۳ ق. تصرف کرده بود، مسیر او برای فتوحات از بهسنا، عین تاب، حلب و رم قلعه بوده است.

۳۳. مورخان عرب، مانند ابوالمخاضین و ابن‌خلدون، که شاهد ماجرا بود، تصدیق می‌کنند که تیمور دستور داد مسجد دمشق را آتش بزنند^۵، ولی آن دو به بی‌رحمی‌هایی که شیلتبرگر به تیمور نسبت می‌دهد هیچ اشاره‌ای ندارند. در مقابل تأیید می‌کنند که تیمور با لطف و محبت تمام، هیئتی را پذیرفت که قاضی تقی‌الدین بن موفق رهبری آن را عهده‌دار بود.

نویسندگان دیگر نوشته‌اند که تیمور بسیار تلاش کرد تا مسجد را در مقابل آتشی که به‌طور تصادفی شروع شده بود و تمام شهر را نابود کرد، حفظ کند. نویسندگان شرقی عظمت مسجد

۱. به نوشته ابوالفداء، شهر پر نعمت بهسنا شش روز با سیواس فاصله داشت. قلعه مستحکم بهسنا در مشرق و شمال عینتاب در فاصله دو روزه واقع شده بود (ابوالفداء، ۱۳۳۹: ۲۹۳). (مترجم)

2. Weil, *Gesch. d. Chalifen*. ii. 82

۳. Petis de La Croix, *شرق شناس فرانسوی (۱۷۱۳ - ۱۶۵۳ م. / ۱۱۲۴ - ۱۰۶۴ ق.)*. مترجم

4. *Histoire de Timur Bec*. liv. v, 285

5. Rashid - eddin, *Hist. des Mongols, etc.*, by Quatremere, 286

بزرگ دمشق را، آن گونه که در متن نشان داده شده است، تأیید می‌کنند. آن‌ها می‌گویند: این بنا یکی از عجایب جهان محسوب می‌شد و چهار دروازه داشت.^۱

شیلت‌برگر با گفتن اینکه این مسجد چهل درب خروجی داشت، بدون شک به آن چهل بخش الحاقی را مدنظر دارد که با ساختمان اصلی به‌وسیله یک دیوار محصور می‌شدند و چند ورودی داشت. این مسئله با مراجعه به یک سند عربی، که کاترمر آن را نقل می‌کند، تأیید می‌شود. او می‌نویسد: در جلوی مسجد، رواق‌های وسیعی وجود داشت که هر کدام از آن‌ها به یک دروازه بزرگ منتهی می‌شدند. منظره ساختمان‌ها، گنبدها، سه مناره آن و نهرهای آب، که از صحن مسجد دیده می‌شوند، تحسین‌برانگیز و منظره‌ای برای میهوت کردن تخیل است.

تردید اندکی وجود دارد که تعداد دروازه‌ها زیاد بودند و شیلت‌برگر تعداد آن‌ها را چهل دروازه شمارش کرده است. این مسئله جای شگفتی ندارد، به‌خصوص با در نظر گرفتن این سنت شرقی که هر عدد زیاد را چهل ذکر می‌کند. (براون)

در زمان ابن حوقل^۲ (قرن دهم میلادی / چهارم هجری قمری) مسجد دمشق یکی از بزرگ‌ترین و قدیمی‌ترین مساجد جهان اسلام محسوب می‌شد. ولید بن عبدالملک، ششمین خلیفه اموی (۷۱۵ - ۷۰۵ م. / ۹۶ - ۸۶ ق.)، با ساخت محوطه‌های مرمری و ستون‌هایی از مرمر خال‌دار که نوک آن‌ها با طلا و سنگ‌های گران‌بها تزئین و مرصع شده بودند، آن را زیبا کرده بود. سقف آن با طلا پوشیده شده بود. هزینه ساخت آن بسیار زیاد بود. درآمد سوریه را برای این کار هزینه کردند.

پورتر^۳ می‌نویسد: حیاط چهارگوشه مسجد ۱۶۳ یارد طول و ۱۰۸ یارد عرض دارد و با یک دیوار بلند از سنگ بسیار خوب احاطه شده است، سه طرف رواق در حیاط مجاور بر طاق‌هایی متکی است که بر ستون‌هایی از سنگ آهک، مرمر و گرانیت قرار گرفته‌اند. حرم (مکان مقدس) در بخش جنوبی قرار دارد و ابعاد داخلی آن ۴۳۱ پا در ۱۲۵ پاست. دو ردیف ستون به ارتفاع ۲۲ پا در تمام طول ساختمان امتداد دارند و سقف سه بخشی را نگه می‌دارند.^۴

یک بازوی عرضی در وسط آن بر هشت ستون بزرگ از سنگ سخت متکی است. ارتفاع هر یک از آن‌ها دوازده پاست. گنبد درخشان آن، که تقریباً پنجاه پا قطر و ۱۲۰ پا طول دارد، در مرکز واقع شده است. بخش داخلی مسجد یک محوطه مرمری و مفروش با موزاییک مختلط دارد و دیوارهای

1. Quatremere, ii, 262

2. ii, 283

۳. محمد بن حوقل (۱۲۶۶)، سفرنامه ابن حوقل (ایران در صورالارض)، ترجمه جعفر شعار، تهران: امیرکبیر، چاپ ۲.

4. Porter

5. Five years in Damascus, ii, 62

بازوی عرضی و ستون‌ها با سنگ‌های مرمر و با سبک‌های زیبا پوشانده شده‌اند.^۱ به نوشتهٔ عربشاه، رافضی‌ها یا شیعیان خراسان این مسجد باشکوه را آتش زدند.^۲ همان‌طور که در پاراگراف پیشین گفته شد، نویسندگانهای مختلف می‌نویسند که تیمور می‌خواست این بنا را از ویرانی نجات دهد. تعداد زیادی از اسناد و نوشته‌ها نظر متفاوتی دارند. شاید گزارش شیلتبرگر، که بسیار روشن و مفصل است، کامل‌ترین باشد.

۳۴. شرح^۳: تیمور در ۹ مارس ۱۴۰۰/۳ رجب ۸۰۲^۴، پس از اعزام گروه‌های ضربت به جهات مختلف از راه رها (ادسای باستانی در نزدیکی اورفا)، ماردین و موصل دمشق را ترک کرد و به بغداد رفت.^۵ بعضی از افراد او تا انطاکیه هم رسیدند. بخشی از نیروهایش از آنتیلیبانوس^۶ عبور کردند. آنجا جبال و شرح نامیده می‌شد. شاید همان شارکی^۷ باشد که در متن به نام شرح ذکر شده است. (براون) ۳۵. شیلتبرگر می‌نویسد: شاه، خزانه‌اش را در آنجا نگهداری می‌کرد. به احتمال زیاد منظور او قلعهٔ النجق یا آلدشاه است که در چند مایلی جنوب نخجوان قرار داشت. احمد بن اویس در سال ۱۳۹۴ م./ ۷۹۶ ق. خانواده و خزانه‌اش را به آنجا فرستاد. تیمور تا سال ۸۰۳/۱۴۰۱ ق. این قلعه را تصرف نکرده بود. او در همین زمان با بخش عمده‌ای از سربازانش بغداد را محاصره کرده بود. فرج کوتوال آن قلعه بعد از چهل روز دفاع شجاعانه تسلیم شد.

همهٔ ساکنان قلعه به قتل رسیدند. به جز مدارس، مساجد و بیمارستان‌ها، بقیهٔ بناها به‌طور کامل ویران شدند.^۸ تیمور بعد از تصرف بغداد در نهم جولای ۱۴۰۱ م./ ۱۸ ذی‌القعدة ۸۰۳^۹ در مسیر حرکت به سوی قراباغ از تبریز عبور کرد، قصد داشت زمستان را در تبریز سپری کند، شهرهای رها، ماردین و موصل در این لشکرکشی تصرف شدند. به‌نظر می‌رسد شیلتبرگر به تصرف این مناطق اشاره می‌کند، ولی در گفتن اینکه این مناطق بعد از بغداد تصرف شدند، دچار اشتباه شده است. خودش در این لشکرکشی حضور نداشته است. (براون)

1. Five Years in Damascus, ii, 62

2. Vattier edition, v, 169

3. Scherch

۴. Scherch تیمور در تاریخ ۱۴ شعبان ۸۰۳ / ۸ آوریل ۱۴۰۱ دمشق را ترک کرد (یزدی، ظفرنامه، ۱۳۸۷: ۲/ ۱۰۸۶). (مترجم)

5. Weil, Gesch. der Chal. , v, 91

۶. Antilbanus, رشته کوه لبنان شرقی، موسوم به جبال القلمون، در شرق لبنان و جنوب سوریه. نام آن به انگلیسی Anti - Lebanon است. (مترجم)

7. Shurkey

8. Weil, Gesch. der Chal. , 93.

۹. تیمور در تاریخ ۲۷ ذیقعدة ۸۰۳ / ۹ ژوئیه ۱۴۰۱ بغداد را تصرف کرد (یزدی، ظفرنامه، ۱۳۸۷: ۲/ ۱۰۹۹). (مترجم)

۳۶. هندوستان صغیر: شیلت‌برگر بخش شمالی هند، در این سوی رودخانه گنگ را هندوستان صغیر می‌نامد و به بخش جنوبی آن هندوستان کبیر می‌گوید. مارکو پولو هم از همین نام البته به مفهومی دیگر استفاده می‌کند. هند صغیر او کیج، مکران و سراسر ساحل کروماندل^۱ را در بر می‌گیرد.^۲ هندوستان کبیر از ساحل کروماندل تا ساحل کوچین چین — هندوستان میانی، که حبشه^۳ است، امتداد داشت.

لشکرکشی تیمور به هند (۱۳۹۸ م. / ۸۰۰ ق.^۴) از سمرقند، از مسیر اندراب و کابل تا ایندوس^۵ انجام شد. او پس از عبور از این رودخانه در نزدیکی کالاباغ^۶، از راه هولتان به دهلی رفت، شهر را اشغال و در آنجا آن‌گونه که عادتش بود رفتار کرد، ولی شیلت‌برگر به بی‌رحمی‌هایی او هیچ‌گونه اشاره‌ای ندارد، شاید دلیلش این است که جزئیات این لشکرکشی را خود مغول‌ها و نه دشمنان آن‌ها یعنی عربشاه و ایرانی‌ها به او داده‌اند. (براون)

۳۷. ظاهراً در اینجا گفته می‌شود آن تنگه باریک که تیمور ناچار شد از آن عبور کند، دروازه معروف آهنی است که در همه ادوار مرز ایران و توران در نظر گرفته می‌شد. اسکندر مقدونی در سال ۳۲۳ ق.م. از آنجا عبور کرد. این تنگه را نویسندگانی او هم مانند شیلت‌برگر توصیف می‌کنند.^۷ این توصیفات بسیار شبیه گزارش‌های چند نویسنده شرقی است. م. توماچک^۸ آن‌ها را نقل می‌کند، او از یافته‌های گروه‌های اعزامی روسی به حصار برای تعیین محل دقیق دروازه آهنی استفاده کرد.^۹ (براون)

۳۸. شکل درست این جمله این‌گونه است: امیر تیمور گلدی، تیمور دارد می‌آید.

۳۹. کلاویخو این حادثه را تأیید می‌کند.^{۱۱} اما تعداد فیل‌های مسلح را که در نبرد آنقره در مقابل تیمور قرار گرفتند، پنجاه فیل ذکر می‌کند. رویارویی در روز دوم هم تجدید شد: «تیمور

1. Cromandel

2. Yule, ii, 416, 417

3. Abyssinia

۴. لشکرکشی تیمور به هند در رجب سال ۸۰۰ / آوریل ۱۳۹۸ شروع شد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۶۹ / ۳). (مترجم)

۵. Indus، رودخانه سند. (مترجم)

۶. Kalabagh، شهری در ایالت پنجاب پاکستان. (مترجم)

7. Curtius, viii, 8, 19

8. M. Tomaschek

9. Sitzungsberichte d. Kais. Akad. d. Wissenschaften. lxxxvii, 1, 67, 184

10. Ysvest. Imp. Geog. Obshtchest. ,xii, 70, 1876, 349-363

11. Hakluyt Soc. Publ. , 153

تعداد زیادی شتر آماده کرد، علف خشک بر پشتشان نهاد و آن‌ها را روبروی فیل‌ها مستقر کرد. وقتی نبرد شروع شد، دستور داد علف‌ها را آتش بزنند. فیل‌ها با دیدن علف‌های شعله‌ور بر پشت شترها گریختند. می‌گویند فیل‌ها از آتش می‌ترسند چون چشم‌هایشان کوچک است».

۴۰. سلطانیه: اولجایتو^۱ پسر ارغون^۲، بنیان‌گذار شهر، آن را سلطانیه یا شهر سلطنتی نامید. سلطانیه زمانی بزرگ‌ترین شهر قلمرو او بود. شاردن^۳ می‌گوید: به‌ندرت شهری در جهان یافت می‌شود که ویرانه‌های آن وسیع‌تر از اینجا باشد.^۴ در زمان کینر^۵ از بقایای شهر فقط چند کلبهٔ مخروبه باقی مانده بود.^۶ کلنل یول تصویری از مقبره، که اولجایتو یا محمد خدابنده آن‌گونه که نام اسلامی اوست، برای خودش در سلطانیه ساخته بود، از روی تصویر فرگوسن^۷ کپی کرد: «این بنا بهترین اثر معماری است که تاتارهای لوانت از خود به جای گذاشته‌اند. کینر آن را بزرگ و زیبا می‌داند. نود فوت ارتفاع دارد و با آجر پوشیده شده است. سقفی گنبدی دارد و بر ماهرانه‌ترین آثار معماری اروپا فخرفروشی می‌کند».

مقبرهٔ اولجایتو حتی تا قرن هیجدهم میلادی / دوازدهم هجری قمری هم مخصوصاً به خاطر دروازه‌های بزرگ آن، که از فولاد دمشق ساخته شده است، باشکوه بود. تعدادی از پادشاهان ایران در قرن شانزدهم میلادی / دهم هجری قمری در آنجا سکونت داشتند، تا اینکه شاه‌عباس پایتخت را به اصفهان منتقل کرد. ژان بیست و دوم^۸ در سال ۱۳۱۸ م. / ۷۱۸ - ۷۱۷ ق. یک اسقف‌نشین برای فرانسيس‌های^۹ پروجا^{۱۰} در سلطانیه بنا کرد. یک اسقف‌نشین دومینکن^{۱۱} و مجموعه‌ای از اسقف‌نشین‌ها تا سال ۱۴۲۵ م. / ۸۲۸ ق. در آنجا تأسیس شد.^{۱۲}

۱. محمد خدابنده ملقب به الجایتو، هشتمین ایلخان مغول (۷۱۶ - ۷۰۳ ق.). (مترجم)

۲. ارغون، چهارمین ایلخان مغول (۶۹۰ - ۶۸۳ ق.). (مترجم)

۳. Chardin, ژان شاردن (۱۳۷۴)، سفرنامه، ترجمهٔ یغمایی، تهران، توس. (مترجم)

4. Langles edition, ii, 377

۵. Kinnear, مکدونالد جی کینیر (Macdonald, J. Kinneir)، جغرافیدان و سیاح انگلیسی، نویسنده کتاب رساله‌ای در باب جغرافیای امپراتوری ایران. (مترجم)

6. Geog. Mem. Of the Persian Emp., 123

7. Fergusson

۸. John XXII ژان بیست و دوم (۱۳۳۴ - ۱۳۱۶ م. / ۷۳۵ - ۷۱۶ ق.)، زادهٔ فرانسه و دومین پاپ از پاپ‌های آوینیون Avignon. (مترجم)

9. Francis

۱۰. Perugia، یکی از شهرهای کشور ایتالیا و مرکز ناحیهٔ اومبریا و استان پروجا. (مترجم)

11. Dominican

12. Cathay, and the Way Thither, Hakluyt Soc. Publ., 49, note 3

۴۱. این رفتار بی‌رحمانهٔ تیمورزاده ذهن شیلت‌برگر نیست، ولی با اشغال اصفهان در سال ۱۳۸۷ م. / ۷۸۹ ق. ارتباطی ندارد. هر چند احتمالاً عملیات سواران تیمور علیه بچه‌ها پس از سقوط اصفهان در سال ۱۴۰۳ م. / ۸۰۶ - ۸۰۵ ق. تکرار شده است. این رفتار بی‌رحمانه را چند نویسنده شرقی هم روایت می‌کنند.

بازگشت تیمور به سمرقند بعد از یک غیبت حداقل هفت ساله اتفاق افتاد، نه دوازده ساله.^۳ او بعد از تصرف اصفهان در سال ۱۳۸۷ م. / ۷۸۹ ق. بلافاصله به سمرقند برگشت. جزئیاتی که شیلت‌برگر در مورد شورش این شهر و علی‌کچه پانعلی‌بند و بنای برج (مناره) از سرانسان‌ها به فرمان تیمور ارائه می‌دهد با گزارش‌های سایر منابع هماهنگی دارد. (براون)

۴۲. تیمور مشتاق بود چین را به قلمروش ملحق کند. دست به لشکرکشی زد و در رأس سپاهی بزرگ قرار گرفت. ولی پس از رسیدن به اترار دچار تب شد و در ۱۹ فوریه ۱۴۰۵ درگذشت. بقیه منابع می‌گویند مرگ تیمور در (۱۷ فوریه ۱۴۰۵) ۱۷ شعبان ۸۰۷ رخ داد.

۴۳. پیرمحمد، پسر جهانگیر، پسر ارشد تیمور در سال ۱۳۷۵ م. / ۷۷۷ ق. درگذشت. شاهرخ، جوان‌ترین پسر تیمور بود. او بعد از مرگ خلیل، پسر میرانشاه، در سال ۱۴۱۰ م. / ۸۱۳ - ۸۱۲ ق.^۴ که جانشین پیرمحمد (متوفی ۱۴۰۷ م. / ۸۰۹ ق.)^۵ بود، ماوراءالنهر و سمرقند را به متصرفات خود ضمیمه کرد و تا سال ۱۴۴۶ م. / ۸۷۱ - ۸۷۰ ق.^۶ حکومت نمود.

شیلت‌برگر بعد از گفتن اینکه با این پادشاه در هرات باقی ماند، اضافه می‌کند که در خدمت میرانشاه بود، ولی او بعداً به ما می‌گوید: بعد از اینکه شاهرخ، یوسف، فرمانروای قراقویونلوها را مغلوب کرد، نزد میرانشاه رفت. (براون)

۴۴. شارباخ^۷: به گفتهٔ اسقف آیوازوفسکی منظور از این دشت، دشت قراباغ در نزدیکی شهر بایزید در ترکیهٔ آسیایی است. نیومن نظر متفاوتی دارد و به ناحیه قراباغ اشاره می‌کند که تا شرق شیروان و محل

۱. کشتار مردم اصفهان به دست تیمور در ۲۶ نوامبر ۱۳۸۷ / ۶ ذی‌القعدة ۷۸۹ اتفاق افتاد (بزدی، ظفرنامه، ۱۳۸۷: ۵۸۶/۱ - ۵۸۵). (مترجم)

۲. تیمور برای دومین بار در ۳۰ می ۱۳۹۳ / ۱۰ رجب ۷۹۵ وارد اصفهان شد. اما هیچ کشتاری رخ نداد. (همان: ۷۲۲). (مترجم)

3. Rehm, *Gesch. d. Mittelalt.*, iv, 3, 78

۴. خلیل در ۴ نوامبر ۱۴۱۱ / ۱۶ رجب ۸۱۴ در ری درگذشت (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۸۷/۳). (مترجم)

۵. پیر محمد جهانگیر در ۱۴ رمضان ۸۰۹ به دست یکی از اطرافیانش، به نام پیر علی تاز، کشته شد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۶۴/۳). (مترجم)

۶. شاهرخ (۱۴۴۷ - ۱۴۰۴ م. / ۸۵۰ - ۸۰۷ ق.). (مترجم)

تلاقی رودخانه‌های کر و ارس امتداد دارد. ارمنی‌ها در دوره‌های باستانی به آن ارزاح^۱ می‌گفتند. خواه نبرد شاراباخ در گرجستان اتفاق افتاد باشد، خواه در ترکیه، به احتمال زیاد شیلبرتبرگر مانند اربابش در این نبرد به اسارت درآمد، وگرنه نمی‌گفت که بعد از اعدام میرانشاه به ابوبکر ملحق شد. (براون)

۴۵. میرانشاه در نبرد با یوسف از پای درآمد.^۲ برادر ارشد او مصر خواجه در سال ۱۳۹۴ م. / ۷۹۷ - ۷۹۶ ق. از شهر وان در مقابل تیمور دفاع کرده بود.^۳ نویسنده‌های معاصر نمی‌گویند که مصر خواجه، جهانگیر را در سال ۱۳۷۵ م. / ۷۷۷ ق. به قتل رساند. مصر خواجه احتمالاً یکی دیگر از پسران تیمور را به قتل رساند. شیلبرتبرگر به اشتباه او را جهانگیر می‌داند. شاید مصر خواجه، عمر شیخ را کشته باشد. نویسنده‌ها در مورد چگونگی قتل عمر شیخ توافق ندارند. ربهیم فقط می‌گوید: عمرشیخ در سال ۱۴۲۷ م. / ۸۳۱ - ۸۳۰ ق. درگذشت.^۴ هامر به مرگ ناگهانی او اشاره می‌کند.^۵ این واقعه تقریباً در زمانی اتفاق افتاد که تیمور وان را فتح کرد. (براون)

۴۶. آختوم^۶: نویسنده در مورد اطراف نخجوان چیزی نمی‌گوید. نیومن معتقد است این نبرد در آنجا رخ داد نه در اطراف ارزروم که اسقف آیوازوفسکی معتقد است محل نبرد آختوم است. در آنجا قرايوسف بر ایلخان احمد غلبه کرد. منظور از دشت آختوم پیرامون آختوم^۷ است. تیمور در زمان بازگشت از آخرین لشکرکشی علیه توقتمش در آنجا توقف کرد.^۸ نیومن با هامر در این مورد موافق است که در سال ۱۴۱۰ م. / ۸۱۳ ق. سر احمد بن اویس را از تنش جدا کردند. ویل هم چنین عقیده‌ای دارد^۹، ولی دورن^{۱۰} بر این باور است که نبرد احمد با قرايوسف تا سال ۱۴۱۲ م. / ۸۱۵ ق. اتفاق نیفتاده است.^{۱۱} (براون)

1. Arzah

2. Dorn, Versuch. einer Gesch. D. Schirwan-Sch. , VI. iv, 579

3. Weil, Gesch. der Chal. , v, 46

مصر خواجه در سال ۷۹۶ ق. در قلعه اونیق در مقابل تیمور مقاومت کرد نه در شهر وان که در سال ۷۸۹ ق. تصرف شده بود (یزدی، ظفرنامه، ۱۳۸۷، / ۱ : ۵۸۰ - ۵۷۹). (مترجم)

4. Tab. gen. des Timurids, v. iv

عمر شیخ در سال ۷۹۶ ق. / ۱۳۹۴ م. درگذشت (فصیحی خوافی، ۱۳۸۶ : ۳ / ۹۹۹). (مترجم)

5. Hist. de l' E. O., ii, 37

۶. Achstum, به نوشته حافظ ابرو، صحرای اقامت در دشت قراباغ است (حافظ ابرو، ۱۳۸۰ : ۷۵۲/۴). (مترجم)

7. Aktam

8. Dorn, Versuch. einer Gesch. d. Schirwan-Sch. , 576, Price, Chorn. Retros. , iii, 206

9. Gesch. der Chal. , v, 141

10. Dorn

۱۱. سلطان احمد جلایری در ۹ اگوست ۱۴۱۰ / ۲۸ ربیع‌الاول ۸۱۳ به قتل رسید. (مترجم)

۴۷. به نوشته شیلت برگر، ابوبکر برادری به نام منصور داشت. علاوه بر منصور، که بی‌نتیجه در آثار مختلف، که می‌توانستیم به آن‌ها رجوع کنیم، به دنبال او گشتم، ابوبکر برادر دیگری هم به نام عمر میرزا داشت. تیمور تخت پادشاهی هلاکو را به او داد. عمر میرزا با برادر بزرگ‌ترش، ابوبکر وارد کشمکش شد و او را در قلعه‌ای زندانی کرد.^۱ ابوبکر بعداً آزادی خود را به دست آورد، از شر منصور خلاص شد و به احتمال زیاد او را مجازات کرد، زیرا با عمر متحد شده بود. (براون)

۴۸. سامابرام^۲: ابن حوقل، شابران را کوچک، ولی خیلی پررونق می‌داند که از لحاظ خواربار به‌خوبی تأمین می‌شد. به‌نظر می‌رسد این شهر در نقشه کاستالو^۳ در سال ۱۵۸۴ م. / ۹۹۲ - ۹۹۱ ق. و در اطلس دو ویت^۴ در سال ۱۶۸۸ م. / ۱۲۰۰ - ۱۰۹۹ ق. شابران ذکر شده است. اولتاریوس^۵ آن را شابران می‌نامد.^۶ این شهر به‌طور کامل ناپدید نشده است. ویرانه‌های آن در ساحل شابران تاجی، رودخانه کوچکی که به دریاچه آق سیبیر^۷ در ساحل دریای خزر می‌ریزد، واقع شده است.

شیلت برگر می‌گوید: شاهزاده از استرانا، گورسی^۸، لوخینشان^۹، شابران، سامابرام و تمورتایست^{۱۰} عبور کرد. ولی چون شاهزاده می‌خواست به کشورش برگردد، به احتمال زیاد مسیر کوتاهی را برای سفر انتخاب کرد. اگر در اینجا نام‌ها به درستی نوشته شده باشند، شیلت برگر از طریق آستارا، شیروان، شابران، گرجستان، لژیستان، دروازه آهنی و بدون شک دربند، که ایران را از تاتارها جدا می‌کرد، سفر کرده است. به‌نظر من به دلایل زیر منظور از استرانا، آستاراست: در آخرین فصل گفته شد که ابوبکر به کشوری به نام قری^{۱۱} رفت. آن کشور احتمالاً قارص است. تیمور در سال ۱۳۹۳ م. / ۷۹۵ ق. آنجا را بعد از محاصره قلعه‌النجق اشغال کرد. ابوبکر پس از آن عازم ایروان شد و برادرش را در آنجا دستگیر و خفه کرد. چکره با ابوبکر بود. بنابراین، ظاهراً در ارمنستان بود و می‌بایست به جای عبور از قلب پادشاه مسیحی گرجستان با فاصله کمی از دریای خزر به سمت شمال حرکت کرده باشد.

1. Dorn, Versuch, einer Gesch. d. Schirwan-Sch. .570

2. Samabram

3. Castaldo

۴. De Wit, فردریک دوویت (۱۷۰۶ - ۱۶۲۹ م. / ۱۱۱۷ - ۱۰۲۸ ق.). جغرافیدان هلندی. (مترجم)

۵. Olearius, آدام اولتاریوس (۱۳۶۹)، سفرنامه، ترجمه حسین کردیجه، تهران: کتاب برای همه. (مترجم)

6. Voyages, etc. , 1038

7. Ak-Sibir

8. Gursey

9. Lochinschan

10. temurtapit

11. Kray

۴۹. تمورتاییت: به نوشته اسپرینگل^۱ آن دروازه آهنی که نویسنده ما در مسیر حرکت از ایران به تاتارستان از آن عبور کرد، دروازه آهنی دربند در قفقاز نبود، بلکه دروازه خزر در خراسان بود.^۲ مالتی براون^۳ و سرزنفسکی^۴ نظر مشابهی دارند^۵، ولی نیومن تردیدی ندارد که منظور از آن دروازه دربند است. ترک‌ها به آن دمیرقاپو می‌گفتند و همان یسین تور^۶ متن است. مگر اینکه آن دروازه، دربند باشد که گفته نشده است در نزدیکی گرجستان و شایران واقع شده بود. (براون)

۵۰. ایدیل: نیومن بی‌نتیجه تلاش کرد تا شهر اوریگنس^۷ را شناسایی کند. گفته شده است این شهر با آستراخان در وسط رودخانه‌ای به نام ایدیل واقع شده بود. هرچند آشکار است که نویسنده، نام واقعی آستراخان را می‌دانست. حاجی طرخان یکی از شهرهایی بود که شیلتبرگر در تاتارستان دید. (نگاه کنید به فصل ۳۶) لازم نیست نتیجه‌گیری شود که رودخانه ولگا، اوریگنس را مانند آستراخان غرق کرده است، اگرچه در واقع نام ترکی آن رودخانه ایتل یا ایدیل است. ممکن است این نام برای چند رودخانه دیگر به کار برده می‌شد، زیرا شیلتبرگر در جای دیگر (فصل ۳۶) می‌گوید: اورگنج، شهر اصلی خوارزم، در نزدیکی رودخانه ایدیل واقع شده است. شکی نیست که او در اینجا به رودخانه جیحون اشاره می‌کند نه رودخانه ولگا.

نخستین رودخانه بزرگی که نویسنده بعد از ترک دربند از آن عبور کرد رودخانه ترک بود. بنابراین، می‌توان تصور کرد که اوریگنس در دلتای آن رودخانه قرار داشت. گولدنشتادت^۸ به ما می‌گوید: بقایای شهرهای باستانی ترکی^۹ و کوپای قلعه^{۱۰} که اکنون به نام گون قلعه^{۱۱} شناخته می‌شود و قلعه سوخته نزدیک آنجا قرار داشتند. در نزدیکی مصب آن رودخانه، ویرانه‌های دیگری وجود داشت که او معتقد بود ویرانه‌های شهرهای تیومن^{۱۲} و بورچال^{۱۳}، یا شهر سه دیوارند.

-
1. Sprengel
 2. Gesch. der wichtigsten Geog. Entd. . etc. ,362,99
 3. Malte Brun
 4. Sreznevsky
 5. Precise de la Geog. Univ. ,I,188 , Hojdenye za try moray,etc. ,241
 6. Ysen Tor
 7. Origens
 8. Guldenstadt
 9. Terki
 10. Kopai - Kala
 11. Guen - Kala
 12. Tumen
 13. Bortchala

مسلم است که اینجا محل اقامت پادشاهان خزر موسوم به سمندر^۱ یا سرای بانو، قصر خانم، است^۲ که فقط چهار روز با دربند فاصله داشت، ولی هفت روز، معادل بیست فرسنگ، از ایدیل دور بود^۳ و شهر را از رودخانه بزرگ وارشان^۴ یا اورشان^۵ جدا می‌کرد. در نامه معروف شاه خزرها به وزیر عبدالرحمن سوم به این رودخانه اشاره شده است.^۶

چمکال،^۷ باید در همین مناطق واقع شده باشد. تلفظ نام بومی آن غیرممکن بود. شاید تلفظ این نام چنان دشوار بود که شیلت‌برگر آن را به اورینگس تبدیل کرد. وقایع‌نگاران روس آن را به اورناتج^۸ یا آرناتج^۹ تغییر دادند تا با اورناتیا^{۱۰} (اورناتیا^{۱۱}، اورانتیا^{۱۲}، کورناکس^{۱۳}، تورناکس)^{۱۴} یکی دانسته شود.

راهب آلبریک^{۱۵} به ما می‌گوید: مغول‌ها پس از حمله به قلمرو کومان‌ها^{۱۶} و روس‌ها، این شهر را در سال ۱۲۲۱ م. / ۶۱۸ - ۶۱۷ ق. تصرف کردند.^{۱۷} روس‌ها، آرن‌ها و دیگر اقوام مسیحی در شهری که ظاهراً همان اورناس^{۱۸} است و به ساراسن‌ها^{۱۹} تعلق داشت، ساکن شدند. آن‌گونه که جیوانی دال پینانو دکاپرینی^{۲۰} سیاح و همراهان او به ما می‌گویند: اردوی باتو، این شهر را قبل از حمله به کشور روس‌ها و ترک‌ها به‌طور کامل ویران کرده بود.

1. semender

2. Hammer. Gesch. G. H. ,8

3. Dorn, Geog. Caus. in Mem. de Lac. De St. P. , vi, ser. vii, 527

4. Varshan

5. Orshan

6. D' Ohsson, Des Peup. du Cauc. . Par. 828, p. 208

7. Tchamkal

8. Ormatch

9. Arnatch

10. Ornacia

11. Ornatia

12. Oruntia

13. Cornex

14. Tomax

15. Alberic

16. Comans

17. Rel. de jean du Plan de Carpin, 114

18. Ornas

۱۹. Saracen, این نام را اروپایی‌ها در سده‌های میانه برای مسلمانان عرب و پس از آن برای اشاره به همه مسلمان‌ها به کار می‌بردند. در این مورد رجوع کنید به: جمال رزمجو، فاطمه جان احمدی، احمدرضا خضری (۱۳۹۲): تحول اصطلاح ساراسن و کاربرد آن در میان اروپاییان تا پایان سده سیزدهم، فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام، سال پنجم، شماره هجدهم: ۶۹ - ۴۷. (مترجم)

20. Giovanni dal Piano di Caprine

با وجود اشاره به هویت این شهر تحت عناوین مختلف، مایهٔ تأسف است که نویسنده‌ها نمی‌توانند در مورد مکان آن به توافق برسند. کارامازین داوزاک^۱ و کانیک^۲ نظریه تانمان^۳ را تأیید می‌کنند که این شهر همان تانا یا آزوف امروزی است. دیگران به‌عنوان مثال لئونتیف^۴ از نظریهٔ فرنز^۵ (ابن فضلان، ۱۶۲) حمایت می‌کنند که اوارنتیای آلبریک، اورناس جیوانی دال پیانو دوکاپرینی و آرنایچ وقایع‌نگاران روس با اورگنج خراسان یکی است.^۶

زمانی این نظریات را می‌پذیرفتم، ولی می‌خواستم اثبات کنم که فاصلهٔ شهر مورد نظر با آزوف و اورگنج یکی بود یا به تعبیری دیگر با اورینگس مطابقت دارد که برطبق متن در ساحل ایدیل، یک رودخانهٔ بزرگ، یعنی رودخانهٔ ترک واقع شده بود.

نسبتاً آشکار است که اورینگس و اورناتچ یا آرناتچ روس‌ها، شکل تحریف شدهٔ آن جادز^۷ یا آن‌جاک^۸ است که به نوشته خانیکوف^۹، بندری در ساحل دریای خزر در نزدیکی آستراخان بود.^{۱۰} ساکنان ایالات شرقی در نزدیکی دریای خزر برای ورود به روسیهٔ جنوبی احتمالاً از آنجا استفاده می‌کردند.

در اینجا هیچ تردیدی وجود ندارد که باید در نزدیکی قفقاز به دنبال شهر اورینگس گشت. با توجه به اینکه شیلت‌برگر اندکی قبل از ورود به کوه‌های سیت زولات که به‌وضوح همان کوه‌های زولات^{۱۱} است، آنجا را ترک کرده بود. در فصل ۳۶ آمده است که آنجا، شهر اصلی کشور کوهستانی بیستان^{۱۲} است.

می‌توان گفت: شهر جولاد^{۱۳} در کوه‌های سیت زولات یا زولات قرار داشت. تیمور در آنجا بعد از نابودی گروهی از کایتاک‌ها^{۱۴} در نزدیکی ترکی یا ترکو در سال ۱۳۹۵ م. / ۷۹۷ ق. یک پیروزی چشمگیر بر توقتمش به دست آورد.

1. Karamsin I D' Avezac

2. kunik

3. Thunmann

4. Leontif

5. Fraehns

6. Sitzungsberichte d. Kon. Bay. Akad. , 1869, ii, 276 et seq.

7. Anjadz

8. Anjak

9. Khanikoff

10. Memoire sur Khacani, vi, v

11. Zulat

12. Bestan

13. Joulad

14. Kaitaks

برای اثبات شکوه باستانی جولاد، که در ساحل رودخانه ترک به فاصله اندکی از یکاترینوگراد^۱ واقع شده بود، شواهد اندکی به جای مانده است، ولی گولدنشتات در اطراف آن بقایای بی‌شماری، مانند آثار مسیحی پیدا کرده که عمدتاً در مکانی به نام تپه تاتارها قرار دارند. کلاپروث^۲ در آنجا سه مناره پیدا کرد که به میزان زیادی به مناره‌های دیگر در جولاد شباهت دارند.^۳

او همین‌طور بقایای دو کلیسا را پیدا کرد و همانند گولدنشتات آن‌ها را به قرن شانزدهم میلادی/ دهم هجری قمری و به مذهب یونانی منتسب می‌کند. درحالی‌که به ادعاهای چرکس‌ها هم اذعان دارد که این بناها را فرانک‌ها ساخته‌اند. به عبارت دیگر اروپایی‌هایی که در میان تاتارها اقامت داشتند، باربارو^۴ این مسئله را تأیید می‌کند.^۵ در مقابل این مدرک، عجیب نیست که شیلت‌برگر در شمال رشته‌کوه بزرگ قفقار با یک اسقف مسیحی و کرملیت^۶، که به زبان تاتارها عبادت می‌کرد، مواجه شود. هرچند مذهب کرملیت به‌عنوان مذهب راهبان از کوه کرمل سرچشمه گرفت، اما تا سال ۱۳۲۳ م./ ۷۲۳ - ۷۲۲ ق. که سن لوئیس^۷ آن را وارد اروپا کرد، جایی در آن قاره نداشت.

شیلت‌برگر در اشاره به کشور کوهستانی بیستان، که شهر جولاد و بیشتاگ^۸ (پنج کوهستان) محل دیدار ابن بطوطه با خان اوزبک، در آنجا قرار داشت^۹، نواحی اطراف یکاترینوگراد را در نظر دارد که هنوز بیشتامک^{۱۱} نامیده می‌شود، زیرا این منطقه را پنج تا از شاخه‌های رودخانه ترک آبیاری می‌کنند.^{۱۱} (براون)

۵۱. زگری^{۱۲}: این زگری یا زگرا^{۱۳} به احتمال زیاد چکره است. سکه‌های او، که بین سال‌های ۱۴۱۶ - ۱۴۱۴ م./ ۸۱۸ - ۸۱۶ ق. در اردوگاه‌های فصلی در بلغار، آسترخان و سرای ضرب شدند، در اختیار ما قرار دارند.^{۱۴} (براون).

1. Yekaterynograd
2. Klaproth
3. Voy. Au Caucase et en Georgie, ii, 161
4. Barbaro
5. Ramusio edition, 109
6. Carmelites
7. St. Louis
8. Bishtag
9. Lee edition, 76
10. Beshtamak
11. Klaproth, i, 327
12. Zegre
13. Zeggra
14. Savelief, Mon. Joud, ii, 337

۵۲. وحشی‌ها: این زوج باید از شمال سیبری آورده شده باشند. در آنجا شرایط سخت آب‌وهوایی بومی‌ها را ناچار می‌کرد همانند زمان فعلی، شب و روز بدن خود را بپوشانند. لباس‌های آن‌ها از پوست حیوانات بافته می‌شد. شیلت برگر آن‌ها را تقریباً به میمون تشبیه کرده است. این تشبیه، هرودوت^۱ را به یاد ما می‌آورد که می‌نویسد: نیورین‌ها^۲ در شش ماه از سال به گرگ تبدیل می‌شدند، زیرا آن‌ها به احتمال زیاد در سراسر زمستان پوست گرگ می‌پوشیدند. (براون)

۵۳. اوگین^۳: ممکن است در نگاه اول تصور شود که اوگین با اونگ^۴ مارکوپولو یکی باشد.^۵ مارکوپولو آن‌ها را از مغول‌ها متمایز می‌کند و می‌نویسد: قبل از مهاجرت تاتارها دو قوم در آن ایالت (تندوس^۶) وجود داشت. اونگ لقب ساکنان آن کشور بود و مغول نامی بود که برای تاتارها به کار می‌رفت. پاتیر^۷ می‌نویسد: منظور از اونگ، کرائیت‌ها، رعایای نسطوری پرستر جان است. یکی از نوادگان این پرستر جان به نام جورج، که مارکوپولو به او اشاره می‌کند، به دست حیوانی مونتکوروینو^۸، کاتولیک شد و در زمان اقامت حیوانی دمارینولی^۹ پیروان زیادی در چین داشت.^{۱۰}

پاتیر بر این باور است که در زمان شیلت برگر، مسیحیان اونگ در آسیای شمالی زندگی می‌کردند. آن‌ها اگر کاتولیک نبودند، احتمالاً مذهب نسطوری داشتند، بنابراین هیچ اشتراکی بین اونگ و اوگین وجود نداشت، زیرا نویسنده می‌گوید: اگر چه آن‌ها عیسی را می‌پرستند، ولی مسیحی نیستند. در فصل ۲۵ در این مورد توضیحات بیشتری ارائه می‌دهد و آن‌ها را در زمره پنج طبقه از کفار می‌گنجد. آن‌ها کسانی بودند که پیش از پذیرش دین مسیحیت به سه پادشاه اعتقاد داشتند. هیچ‌یک از این سه پادشاه بنیان‌گذار مذهب خاصی نبودند. نظر نیومن ممکن است پذیرفته شود. یعنی اینکه شیلت برگر به دین بودا اشاره می‌کند که چنگیز از تبت آورد و در میان مغول‌ها رواج داد.

در نتیجه، باید اوگین را نه با کرائیت‌ها، بلکه با قبایل بزرگ ترک مرتبط دانست. کلنل یول،

1. Herodotus

2. Neurian

3. Uginé

4. Ung

۵. Yule, i, 276. ساندرز، اونگ‌های مارکوپولو را همان انقوت‌ها یا تاتارهای سفید چینی‌ها می‌داند، (ساندرز، ۱۳۶۳: ۲۴۵). (مترجم)

6. Tenduc

7. Pauthier

8. Giovanni di Montecorvino

۹. Giovanni de Marignolli، این کشیش از طرف پاپ بندیکت دوازدهم (۱۳۴۲ - ۱۳۳۳ م.) / ۷۴۲ - ۷۳۵ ق. نزد اوزبک‌خان (۱۳۴۲ - ۱۳۱۳ م.) / ۷۴۲ - ۷۱۳ ق. خان سیر اردو فرستاده شد (گروسه، ۱۳۵۳: ۶۶۱). (مترجم)

10. Reis. in das Morgenl. , 41

اونگ، اونگ - قوت^۱ واقعی مارکوپولو را در میان آن‌ها شناسایی کرد.^۲

۵۴. ایدقو یا ایدکو، شادی بیگ را بعد از مرگ برادرش تیمور قتلغ^۳ در سال ۱۳۹۹ م./ ۸۰۲ - ۸۰۱ ق. بر تخت نشاند. سکه‌های ضرب شده در دوران حکومت او و تواریخ روسی نشان می‌دهد که حکومتش تا سال ۱۴۰۷ م./ ۸۱۰ - ۸۰۹ ق. به طول انجامید.^۴ توقتمش در اوایل این سال در نزدیکی تیمون^۵ در سبیری چشم از جهان فرو بست. بعد از شکست از ایدقو و تیمور قتلغ به آنجا عقب‌نشینی کرده بود.

کلایوخو می‌گوید: شادی بیگ با تیمور مصالحه کرده بود، زیرا امیدوار بود تیمور را در مقابل ایدکو قرار دهد. پس از بازگشت او از سبیری، ایدکو با شادی بیگ وارد کشمکش شد. شادی بیگ جانش را از دست نداد، اما به قفقاز گریخت و هرگز به اردو برگشت. اگرچه این گفته با روایت شیلت‌برگر در تضاد است، اما بر سکه‌ای از دوره شادی بیگ مبتنی است که در شیمها^۶ ضرب شد. ساولیف در مورد این سکه می‌گوید: این سکه نشان می‌دهد که اگرچه نفوذ شادی بیگ از دست رفته بود، ولی برای برخورداری از یک تیول در قفقاز زمینه‌سازی می‌کرد.^۷

ممکن است این سکه زمانی ضرب شده باشد که شادی بیگ هنوز در سرای بود، زیرا دورن به ما می‌گوید: با حضور ایدکو تا سال ۱۴۰۶ م./ ۸۰۹ - ۸۰۸ ق. در شیروان به نام شادی بیگ خان، خطبه خوانده می‌شد.^۸ هیچ چیز باعث نمی‌شود که بگوییم چنین افتخاری را همین امیر بعد از اخراج خان به او داده است یا اینکه یک تیول در قفقاز به او اعطا گردید (براون).

۵۵. پولیت^۹ به نوشته شیلت‌برگر، پولیت یک سال و نیم حکومت کرد. شاید او دوران حکومت این خان را کوتاه کرده باشد. او پسر تیمور قتلغ بود. ایدکو او را به‌عنوان جانشین شادی بیگ بر تخت سلطنت نشاند. سکه‌های او، در سرای، بلغار و آستراخان ضرب شدند، نشان می‌دهند که باید در سال‌های ۱۴۱۰ - ۱۴۰۷ م./ ۸۱۳ - ۸۰۹ ق. در قیچاق حکومت کرده باشد. جلال‌الدین او را از آنجا ببرون راند. جلال‌الدین پسر توقتمش بود. (براون)

1. Kut - Ung

2. Marco Polo, i, 285

3. تیمور قتلغ، پسر اروس خان، پس از توقتمش با کمک ایدکو به پادشاهی رسید. به گفته نطنزی در سال ۸۰۹ ق. درگذشت (نطنزی، ۱۳۸۳: ۷۹). مترجم

4. بر طبق منابع روسی دوران حکومت تیمور قتلغ ۱۴۰۷ - ۱۴۰۰ م./ ۸۰۹ - ۸۰۲ ق. است (گروسه، ۱۳۵۴: ۷۳۴). (مترجم)

5. Tioumen

6. Shemaha

7. Mon. Joud., ii, 225

8. Versuch. Einer Gesch. d. Schirwan-Sch., 572

9. Polet

۵۶. چباخ^۱: در چاپ پنزل (۱۸۱۴ م./ ۱۲۲۹ ق.) گفته شده است که تامیر^۲، برادر پولیت، چهارده ماه حکومت کرد. جلال‌الدین بعد از چهارده ماه پادشاهی به دست برادرش چباخ خلع و اخراج شد. سکه‌ها و سالنامه‌ها نشان می‌دهند که پولاد برادری به نام تیمور داشت. تیمور در سال ۱۴۰۷ م./ ۸۱۰ - ۸۰۹ ق. در کریمه حکومت می‌کرد و به‌زور تخت سلطان اردوی زرین را در سال ۱۴۱۱ م./ ۸۱۴ - ۸۱۳ ق. تصاحب کرده بود، سال بعد به دست جلال‌الدین خلع شد که سالنامه‌های روسی نام او را زلینی سلطان^۳ ثبت کرده‌اند.^۴

وقایع‌نگار مجاز نیست شیلتبرگر را به خاطر شیوهٔ آزاد و بی‌تکلف وی در برخورد با نام‌های فرمانروایان تابع سرزنش کند. چباخ، برادر و قاتل جلال‌الدین احتمالاً غیر از کپک بود. بعضی از سکه‌هایش، که در بلغار و آستراخان ضرب شدند موجودند، ولی متأسفانه سال ضرب ندارند. سالنامه‌ها هیچ اشاره‌ای به این فرمانروا ندارند و قتل جلال‌الدین به برادر دیگری به نام کریم بردی نسبت داده می‌شود. به نوشتهٔ نویسنده ما چباخ به نوبهٔ خود او را بیرون راند. وقایع‌نگاران روس اظهار می‌کنند که کریم بردی برادرش به نام نام یرام فردن^۵ یا یرام فردن^۶ را به قتل رساند. به خاطر شباهت نام جبار با نام برادر بزرگ‌ترش کپک، احتمالاً شیلتبرگر نفر اولی را با دومی اشتباه کرده است و او را هم چباخ می‌نامد. (براون)

۵۷. مشخص نیست زندگی چکره کی و کجا به پایان رسید، زیرا نویسندگان شرقی و دیگران در مورد تلاش فاجعه‌باری که این فرمانروا برای به دست آوردن دوبارهٔ تخت پادشاهی انجام داد سکوت کرده‌اند. اولو محمد، محمد بزرگ، که اصل و نسبش مشخص نیست، او را سرنگون کرد. نویسنده به ما می‌گوید مرگ چکره به دنبال کشمکشی اتفاق افتاد که محمد ناچاراً درگیر آن شده بود. او نخست با واروچ^۷ و بعداً با دوبلابردی^۸ وارد نزاع شد.

آشکار است که دومین نام، دولت بپردی پسر تیمور تاش و نوادهٔ اولو محمد است. درحالی‌که واروچ مخفف براق پسر اوروس‌خان است که در سال ۱۴۲۴ م./ ۸۲۷ ق. نزد الغ بیک پسر شاهرخ گریخت. او در همان سال و به عبارت دیگر تقریباً سه سال پیش از برگشت شیلتبرگر به کشورش، اولو محمد را بیرون راند.

-
1. Thebachk
 2. Tamir
 3. Zelinii Sultann
 4. Savelief, Mon. Joud. ,ii,329
 5. yeram Ferden
 6. yarym Ferden
 7. Waroch
 8. Doblabardi

مسئلاً تمام آنچه شیلت‌برگر در مورد اردوی زرین می‌نویسد، در دوران اسارت او اتفاق افتاده است، بنابراین اثبات اینکه مرگ چکره بین سال‌های ۱۴۲۴ م./ ۸۲۷ ق. و ۱۴۲۷ م./ ۸۳۱ - ۸۳۰ ق. بود، جای سؤال ندارد. این واقعه نه در سال پایانی، بلکه در یکی از دو سال ما قبل دوران حکومت سه روزه او اتفاق افتاد.

روایت نویسنده در مورد سرنوشت خودش بعد از نخستین شکست چکره از اولو محمد به هیچ وجه آشکار نیست، زیرا به آسانی نمی‌توان مشخص کرد که آیا چکره را در فرارش همراهی کرد یا پس از اینکه ایدکو اسیر شد، سرنوشت او را دنبال کرد. در مورد سرنوشت نهایی این تاج‌بخش، نظرات متفاوتی وجود دارد. هامر می‌نویسد: ایدکو در سال ۱۴۲۲ م./ ۸۲۶ ق. هنوز هم فرمانروای یک دولت مستقل در ساحل دریای سیاه بود و باید در جنگ با قادر بردی، پسر توقتمش، به قتل رسیده یا اینکه در سیحون غرق شده باشد.^۱

به نوشته یکی دیگر از منابع ایدکو به دست تاتاری از قبیلهٔ بارین^۲ کشته شد. یکی از دوستانش سر او را از قاتل ربود. آن را به اولو محمد هدیه کرد و در مقابل با دخترش ازدواج نمود.^۳ احتمال اینکه شیلت‌برگر و ایدکو به چنگ اولو محمد افتاده باشند، بیشتر است، زیرا شیلت‌برگر از اولو محمد به‌عنوان ارباب خود یاد می‌کند، ولی درک این نکته آسان نیست که چرا در جای دیگر (فصل ۶۷) نوشته است که بعد از فرار چکره یکی از مشاوران پیر آن فرمانروا، به نام مانتزروش، در خدمت اربابش بود. نام این مشاور حداقل یکی از فرمانروایان اصلی اردوی زرین را به یاد ما می‌آورد. او مانشوگ^۴ بود که در سال ۱۴۴۰ م./ ۸۴۴ - ۸۴۳ ق. به دست کوچوک محمد، محمد صغیر، مغلوب کنندهٔ محمد کبیر کشته شد.^۵

وقتی بعداً چکره می‌خواست بر سر تخت شاهی با محمد کشمکش کند، احتمالاً با این مشاور سابق، که کشور را پس از سقوط این مدعی به خاطر یک هدف آشکار ترک کرده بود، وارد گفتگو شد. مانتزروش به هر صورت فبچاق را اندکی قبل از فرار شیلت‌برگر ترک کرد، زیرا شیلت‌برگر تا زمان بازگشت از مصر هرگز از ارباب خود جدا نشد.

شیلت‌برگر در مصر در مراسم ازدواج دختر سلطان بارس بای، که در سال ۱۴۲۲ م./ ۸۲۵ ق. به سلطنت رسیده بود، شرکت کرد. اگر آن گونه که من تلاش می‌کنم، اثبات شود، شیلت‌برگر در آن زمان

1. Gesch. d. G. H. ,382

2. Barin

3. Berezin, Yarliq Toktamysya, 61

4. Manshuk

5. Hammer, Gesch. d. G. H. , 39

در خدمت مانتزروش بود. بسیار محتمل است که مانتزروش، شیلتبرگر را به مصر برد. شاید او از طرف اولو محمد برای تبریک جلوس پارس بای یا به دلیل دیگری به مصر فرستاده شده باشد. (براون)

۵۸. صدرالملک: صدره در عرب مؤنث صدر است. ملکه معادل queen است. در اینجا صدره ملکه، ملکه نخست، یعنی ملکه‌ای که بر دیگران برتری دارد. اما صدی در زبان فارسی و در میان تاتارها نامی زنانه است. ملکه در زبان فارسی به معنی فرشته است. بنابراین، این زن قهرمان ممکن است به خاطر ویژگی‌های استثنایی‌اش برجسته بود. صدی، فرشته.

۵۹. کوکن، نوعی کشتی با سینه و فرمان مدور بود. این نوع از کشتی‌ها در یکی اسناد جنوایی به تاریخ ۱۵ فوریه ۱۳۴۰/۶ رجب ۷۴۰ ذکر شده‌اند. در زمان ریچارد دوم، کوگو^۲ نوعی کشتی بود که برای حمل و نقل سربازان مورد استفاده قرار می‌گرفت. کوگل^۴ نامی است که هنوز به قایق‌های کوچک ماهیگیری اطلاق می‌شود که در ساحل یورک شایر^۵ و رودخانه‌های میوز^۶ و هامبر^۷ دیده می‌شوند.^۸

۶۰. باساو^۹: باساو، نام اسلاوی شهر کرونشات، شهر اصلی بورسیلند^{۱۰} در ترانسیلوانی است. این شهر در نزدیکی رودخانه بورتسل^{۱۱} یا بورسل^{۱۲} واقع شده است. به نوشته تعدادی از جغرافیایانویسان این نام به منطقه‌ای اطلاق می‌شد که این رودخانه در آن جاری بود.^{۱۳} ممکن است این نام از بورتس^{۱۴}، یکی از روسای کومان‌ها^{۱۵}، منشأ گرفته باشد که در گزارش پاپ گریگوری نهم^{۱۶} به اسقف ارشد گران^{۱۷} ذکر شده است.^{۱۸}

1. Sadumelickh

2. Richard II

3. coggo

4. coggle

5. yorkshire

6. Muse

7. Hamber

8. Campe, Worterluch, Jal. , Gloss. Naut. , Smyth, Sailor's Word - book.

9. Bassaw

۱۰. Burzelland, ناحیه‌ای در جنوب شرقی ترانسیلوانی در رومانی. (مترجم)

11. Burtzel

12. Burzel

13. Vosgien, Dict. Geog. ,I,157

14. Bortz

15. Coman

۱۶. پاپ گریگوری نهم (۱۲۴۱ - ۱۲۲۷ م. / ۶۳۹ - ۶۲۴ ع.ق). (مترجم)

17. Gran

18. Theiner, Vet. Mon. Hist. Hung. ,i,86

مسلمان این فرمانروا مانند بسیاری دیگر از هم‌وطنانش پس از هجوم مغول‌ها به قبحاق در ترانسیلوانی پناه گرفتند. طبق نوشته‌های نویسندگان مسلمان، قبیله بورچ اوغلان^۱ در رأس یازده قبیله کومان ساکن این کشور قرار داشت که ظاهراً از فرمانروایان بورچویچ^۲، که در سالنامه‌های روسی ذکر شده‌اند، اطاعت می‌کردند.^۳ (براون)

۶۱ قالاقرقا^۴: نویسنده در اینجا آن‌گونه که جیریک^۵ تصور می‌کند به گالاتا^۶ اشاره نمی‌کند^۷ یا آن‌گونه که فال مرایر اعتقاد دارد، منظور او کالاتیس^۸ نیست، بلکه قلعه کالیاکرا^۹ را مدنظر دارد که ویرانه‌های آن هنوز هم بر روی دماغه‌ای با همین نام قابل مشاهده است.

کشتی اولیاء افندی^{۱۰} در مسیر سفرش از بالاکلافا^{۱۱} به قسطنطنیه در سال ۱۶۴۳ م. / ۱۰۵۳ - ۱۰۵۲ ق. در نزدیکی قیلغرا^{۱۲} دچار حادثه شد. در ایش صومعه‌ای در نزدیکی دژ، که در آن زمان وجود داشت، به گرمی از او پذیرایی کردند.^{۱۳} در سال ۱۴۰۶ م. / ۸۰۹ - ۸۰۸ ق. این قلمرو به میرچه تعلق داشت.^{۱۴} اما ده سال بعد جنوب دانوب را به فرمانروای متبوع خود واگذار کرد.

۶۲ سالونیک: ممکن است شیلت‌برگر در مسیر سفر از کافا به مصر با یک کشتی ایتالیایی از سالونیک عبور کرده باشد. در این سفر از جزیره ایمبروس عبور کرد. آن را در فصل ۲۶ توصیف می‌کند. هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد شیلت‌برگر بعد از بازگشت از آسیا به قسطنطنیه به سالونیک رفته باشد. چون آن شهر به ترک‌ها تعلق داشت نه به یونانی‌ها.^{۱۵} ممکن نیست او پس

1. Bourtch-Oglañ

2. Bourtchevitch

3. Berezin, Nashestvye Moglov, ix, 240

4. Kallacercka

5. Jireck

6. Galata

7. Gesch. d. Bulgaren, 324

8. Callatis, بندری در ساحل دریای سیاه در کشور رومانی. نام کنونی آن به زبان رومانی منگلیا (Mangalia) است. (مترجم)

9. Kaliakra این قلعه در کشور بلغارستان در ساحل شمالی دریای سیاه قرار دارد. (مترجم)

10. Evliya Effendi اولیا چلبی (۱۶۱۱ - ۱۶۸۲ م. / ۱۰۹۳ - ۱۰۲۰ ق.) جهانگرد معروف ترک و نویسنده کتاب سیاحت‌نامه اولیا چلبی. (مترجم)

11. Balaklava, شهری در شبه جزیره کریمه و بخشی از شهر سواستوپول. (مترجم)

12. Kilghra

13. Travels, etc. , 70-72

14. Jirecek, 346

15. Zinkeisen, Gesch. d. O. R. , i, 287

از بردگی در نیکوپولیس در آنجا توقف کرده باشد. این احتمال وجود ندارد که بایزید جاده‌ای انحرافی برای فرستادن اسرا به بورسای انتخاب کرده باشد.

دلایل خوبی در اختیار است که نشان می‌دهد این سفر با یک کشتی ونیزی انجام شده است که در سالونیک توقف کرد. این شهر را سلیمان، پسر بایزید در سال ۱۴۰۳ م. / ۸۰۶ - ۸۰۵ ق. به یونانی‌ها داد. ونیزی‌ها آن شهر را در سال ۱۴۲۳ م. / ۸۲۶ ق. خریداری کردند. آن‌ها بدون شک تمام اقدامات ضروری را برای دفاع از آن و تأمین آذوقه و خواربار از جمله ماهی نمک‌سود از دریای آزوف انجام دادند. دلیل دیگری که نشان می‌دهد سفر شلیت برگر از مصر نمی‌توانست زودتر از سال ۱۴۲۳ م. / ۸۲۶ ق. انجام شده باشد در این واقعیت نهفته است که او در سفری برای زیارت اماکن مقدس اسلامی از مصر وارد عربستان شد. به نظر می‌رسد او به اجبار مسلمان شده باشد و اگر از هرگونه اشاره به این سفر خودداری می‌کند به این خاطر است که به‌طور طبیعی علاقهای به یادآوری شرایط رنج‌آور ارتداد خویش نداشت. (براون)

۶۳ به نوشته هامر، شلیت برگر داستان سن دیمیتریوس را روایت می‌کند نه سن تئودورا.^۱ واقعیت این است که قبر سن تئودورا نزدیک قبر سن دیمیتریوس است. از پاهای او روغنی تراوش می‌کند که سالانه جمع‌آوری و بین همه معتقدان به آن توزیع می‌شود.^۲

پرفسور گریگوریچ^۳ به ما می‌گوید: آن روغن هنوز هم در زیر کف کلیسا نمایان است، ولی نمی‌توانست تصدیق کند که آن معجزه هنوز هم انجام می‌شود. (براون)

۶۴ آسیا: فال مرابیر و هامر معتقدند شلیت برگر در گفتن اینکه قبر سن ژان در شهری به نام آسیا قرار دارد، دچار اشتباه شده است و نام صحیح آن افسوس^۴ است. ترک‌ها آن را با نام آسلوغ می‌شناسند. بیزانسی‌ها بعداً این شهر را سن ژان نامیدند.

کلیسای افسوس بر روی قبر سن ژان انجیلی (ایوانجلیست) ساخته شد و ژوستی نین آن را توسعه داد. این کلیسا بعداً به مسجد تبدیل شد. (ابن بطوطه) در اینجا هم مانند مقبره سن دیمیتریوس در سالونیک بقایای فناپذیر با نیروهای معجزه‌آسا برای نوع خاصی از خاک، در اصل شبیه آرد، پوشانده شده‌اند. سن جورج از اهالی تور^۵ آن‌ها را با من^۶ مقایسه کرد.

1. St. Theodora

2. Pout. Rouss. Loud. ,47

3. Grigorovitch

۴. Ephesus، ویرانه‌های افسوس، به‌عنوان مرکز گردشگری و باستان‌شناسی، در سه کیلومتری جنوب شهر سلجوق در استان ازمیر کشور ترکیه قرار دارد. (مترجم)

۵. Tours، شهری در مرکز فرانسه و مرکز بخش اندرولوار (Indre-et-Loire). (مترجم)

۶. مائده بهشتی در تورات. (مترجم)

۶۵ سن نیکولاس حامی روسیه، اسقف میر^۱ در لیکیه^۲ بود. نویسنده به اشتباه آن را با ازمیر، نام ترکی اسمیرنا^۳ یکی دانسته است. دلانوی در نقل قول از لیسیمیر^۴ مرتکب اشتباه شده است.^۵ اسمیرنا، که به شوالیه‌های رودس تعلق داشت، تقریباً در اواخر سال ۱۴۰۲ م./ ۸۰۵ ق. به دست تیمور افتاد.^۶ شیلت‌برگر باید پس از این واقعه از اسمیرنا دیدن کرده باشد، بدون اینکه فرصت دیدن دره زیبایی را داشته باشد که ویرانه‌های باشکوه میر یا آن گونه که ترک‌ها می‌گویند دمره در سال ۱۸۳۸ م./ ۱۲۵۴ - ۱۲۵۳ ق. در آن کشف شد.^۷

نوشته شده است که در سال ۱۰۸۷ م./ ۸۰ - ۴۷۹ ق. بقایای سن نیکولاس به باری^۸ منتقل شد و کلیسایی که آن بقایا در آن بودند ویران و نمازخانه کوچکی در آن مکان بنا شد. احیای این بنای مقدس، که در سال ۱۸۷۴ م./ ۱۲۹۱ - ۱۲۹۰ ق. به بهای ده هزار روبل تکمیل گردید، به ابتکار م. موراوویف^۹ آغاز شد.

۶۶ مگنزی: مگنزی به ادسیپلوم^{۱۰} شهرت دارد تا از مگنزی معروف به ادمندرام^{۱۱} متمایز شود. بقایای آن در نزدیکی روستایی به نام آینه بازار در شانزده فرسخی افسوس کشف شده است. اولین مگنزی، مانیسای ترک‌ها، در نزدیکی هرمس^{۱۲} در پای کوه سیپیلوس^{۱۳} هرگز برای تجارت و جمعیت آن ذکر نشده است. (براون)

۶۷ دونغوزلو^{۱۴}: شهر دون گوزلو یا دنیزلی، که در زمان حاجی خلیفه پرجمعیت بود، دیگر در منطقه صاروخان قرار نمی‌گرفت و ضمیمه کوتاهیه بود. در نزدیکی این مکان زیبا، در یک دشت

۱. Myra، شهری باستانی در محل شهر فعلی دمره (Demre) در استان آنتالیای ترکیه. (مترجم)

۲. Lycia، ناحیه‌ای در آناتولی که اکنون بخشی از استان‌های آنتالیا (Antalya) و موغله (Muğla) ترکیه است. (مترجم)

3. Smyrna

4. Lisemere

5. Voy. et Ambass. , 4

6. Hmnet, Hist de L'E. O. , ii, 116

7. Travels and Researches in Asia Minor, etc.

۸. Bari، یکی از شهرهای ایتالیا و مرکز استان باری در ساحل دریای آدریاتیک. (مترجم)

9. M. Mouravieff

10. Ad Sipylum

11. Ad Mandrum

۱۲. Hermus، رودی تاریخی و اسطوره‌ای در آناتولی که به دریای اژه می‌ریزد. نام آن به ترکی گدیز (Gediz) است. (مترجم)

۱۳. Sipylus، نام کنونی این کوه تاریخی و افسانه‌ای به زبان ترکی سپیل (Spil) است و در استان مانیسای ترکیه

قرار دارد. (مترجم)

14. Dongusiu

پراب و غنی ویرانه‌های لائودیکا^۱ یکی از هفت کلیسایی قرار دارد که سن ژان در مکاشفات خود آن‌ها را خطاب قرار داد. (براون)

۶۸. وگاریساری^۲: این شهر که جای شهر باستانی گانگرا^۳ را گرفته است، شهر عمده آن منطقه محسوب می‌شود و در زمان حاجی خلیفه یک قلعه و اقامتگاه سلطنتی را شامل می‌شد. این بناها در زمان شیلتبرگر هم وجود داشتند. به همین دلیل شیلتبرگر کلمه سرای را به قیانقاری^۴ افزود و نام آن را به وگاریساری تبدیل کرد. (براون)

۶۹. باور عمومی بر این است که بقایای جسد سن بازیل، که در قیصریه دفن شده است، در همان جا باقی ماند. کلیسای سن فیلیبرت^۵ در تورنس^۶ بزرگ‌گندی، شهرهای بروژه^۷، سن ارمان^۸ در فلاندر^۹ و رم هم مدعی مالکیت بقایای جسد اویند، ولی اینکه چگونه به آنجا رسیدند، به شکل قانع‌کننده توضیح داده نشده است.^{۱۰}

۷۰. قارسون^{۱۱}: این شهر عموماً قراسوس^{۱۲} و قرسون^{۱۳} نامیده می‌شود و بین سامسون و طرابوزان قرار داشت. ویرانه‌های پارسینیوم^{۱۴} هنوز هم در نزدیکی آن دیده شود. روزگاری در ساحل طرابوزان، کراسوسی دیگر و حتی باستانی‌تر یعنی کراسوس گزنفون وجود داشت. هنوز هم دره‌ای دوست‌داشتنی، که قراسون دیری^{۱۵} نامیده می‌شود، نام آن شهر را حفظ کرده است، ولی از خود شهر اثری دیده نمی‌شود. (براون)

۱. Laodica، بقایای این شهر تاریخی در کشور ترکیه در استان دنیزلی (Denizli) در نزدیکی روستای اسکلی حصار (Eskihisar) قرار دارد. (مترجم)

2. Wegureisari

۳. Gangra، نام کنونی آن چانقری است. این شهر مرکز استانی به همین نام است و در شمال شرقی آنکارا قرار دارد. (مترجم)

4. Kiankary

5. St. Phlibert

۶. Tournes، ناحیه‌ای در شمال فرانسه. (مترجم)

۷. Bruges، بروژه یا بروخه مرکز و بزرگ‌ترین شهر استان فلاندری غربی بلژیک است. (مترجم)

8. St. Armand

9. Flanders

10. Baillet, Vie des Saints. iv, 710

۱۱. Kureson، نام کنونی آن گرهسون (Giresun) است. این شهر مرکز ایالتی به همین نام است و در شمال شرقی ترکیه در ساحل دریای سیاه قرار داد. (مترجم)

12. Kerasous

13. Keresoun

14. Parthenium

15. Kerasoun-dere

۷۱. انتساب برج به دوشیزه‌ها، به هیچ وجه در شرق غیرمعمول نیست. ریچ^۱ به قلعه دختر (قیز قالاسی)، روی تپه‌ای در بالای قزل عاج کردستان اشاره می‌کند.^۲

در نزدیکی جایی به نام آق بولاغ در حدود ۲۵ مایلی شمال شرق شوشا در ماورای قفقاز ویرانه‌های قیزقلعه روی تپه‌ای در موقعیتی کاملاً تسخیرناپذیر قرار دارد. یکی دیگر از قلعه‌های دوشیزه‌ها در آسیا، در باکو قرار دارد. کتیبه‌ای به خط کوفی روی دیوارهای آن است. خانیکوف آن را خواند. متن آن نشان می‌دهد به وسیله مسعودی پسر داود یکی از برادران سامیاردی^۳ ساخته شده است.^۴ در تاریخ اوتو^۵، اسقف فریسانز ذکر شده است.

برج دیگری در بلندترین نقطه تپه‌ای صخره‌ای بنا شده است. استحکامات سولدایا^۶، سوداق کنونی در کریمه، که تاتارها به آن قیزقلعه می‌گویند، روی آن تپه قرار دارد.^۷ ویرانه‌های قلعه دیگری، قلعه دختر، بالای شهر کرمان توسط آبوت^۸ توصیف می‌شود.^۹

کسانی که از قسطنطنیه بازدید کرده‌اند، با بنایی روی صخره اسکوتوری آشنایی داشتند که اروپایی‌ها بی دلیل آن را برج لیندر^{۱۰} می‌نامیدند. ولی از زمانی که مدفن دامالیس^{۱۱}، زن کاریس^{۱۲}، سردار اعزامی یونانی‌ها برای کمک به بیزانسی‌ها علیه فیلیپ، شد به طرز معقول تری به برج زنان شهرت یافت.

شیلت‌برگر بعد از ترک منطقه پیرامون آن قلعه رازآلود به قراسون^{۱۳} رفت. بنابراین، احتمالاً افسانه قلعه قرقی با قیز قالیس، که اینسوورت^{۱۴} آن را دید، ارتباط داشته است.^{۱۵} این مکان در نزدیکی

1. Rich

2. Residence in Kourdistan, i, 172

3. Samiardi

4. Ysvest. Geog. Obshtchest. , ix

5. Otto

6. Soldaya

7. The Crimea and Transc., ii, 158

8. Abbot

۸. کنسول انگلیس در تهران و مؤلف: Geographical notes taken during a journey in Persia. (مترجم)

9. Southern Cities of Persia, MS.

۱۰. Leander. این برج در جزیره‌ای کوچک در مدخل تنگه بوسفور و ساحل اسکودار قرار دارد. (مترجم)

11. Damalis

12. Chares

13. Kerasoun

14. Ainsworth

15. Travels in Asia Minor, etc. , i, 87

تاش کوپری و در کنار جاده‌ای قرار دارد که از قسطنوننی به بیباد^۱ می‌رود. هر دوی آن‌ها در جنوب شرقی سینوپ واقع شده‌اند. نمی‌توانم کشف کنم که چرا این نام در شرق به سنگ‌هایی با چنین موقعیت خاص داده شده است. شاید به دلیل موقعیت دست نیافتنی آن‌ها باشد.

۷۲. لازیآ: منطقه لازی،^۳ بخشی از کولخیس^۴ بود و بین فاسیس^۵ و ارمنستان قرار داشت. این منطقه کوهستانی در آن زمان به امپراتوری طرابوزان تعلق داشت. (براون)

۷۳. کایپورت: نیومن متقاعد شده است که شیلتبرگر به بایپورت (یا پایپورت)^۶، قلعه بسیار قدیمی در شمال غرب ارزروم، اشاره می‌کند. ژوستینین اول^۸ آن را بازسازی کرد. پیوکویوس آن را باربردون^۹ می‌نامد.^{۱۰} اسقف آیوازوفسکی معتقد است کایپورت مخفف کایپورت^{۱۱} است. بومی‌ها به آن خپریت می‌گویند و در کشوری به مراتب حاصلخیزتر از بایپورت قرار دارد. در زمان ماز کوبولو، دژ بایپورت در کنار جاده‌ای بود که از طرابوزان به تبریز می‌رفت. باربارو می‌گوید: قلعه کایپورت^{۱۲} پنج روز از ارزنجان، محل اقامت دسپینا خاتون، شاهزاده خانم طرابوزانی و ملکه حسن بیگ است. (براون)

شیلتبرگر می‌گوید کایپورت در منطقه‌ای حاصلخیز است. در اینجا بدون شک خرپوت را در نظر دارد که در فاصله هفتاد مایلی در یک خط مستقیم از ارزنجان واقع شده بود. گزارشگر ویژه تایمز (۲۰ ژانویه ۱۸۷۹ / ۲۶ محرم ۱۲۹۶) می‌نویسد: این مکان بر لب صخره‌ای بر فراز کوه و در مکانی بسیار تماشایی قرار دارد. ولی رسیدن به آنجا بسیار مشکل است. برای رسیدن از سطح دشت به شهر به یک ساعت زمان نیاز است. دشت کایپورت، بیست مایل طول و دوازده مایل عرض دارد. از ۱۵۳۶۰۰ جریب زمین حاصلخیز، شبکه آبیاری و کشاورزی برخوردار است.

۷۴. کماخ در جای شهر باستانی آنی در فاصله سی مایلی ارزنجان و در نزدیکی فرات قرار دارد.

1. Biabad

2. lazia

3. Lazi

۴. Colchis، منطقه‌ای در غرب قفقاز، در ساحل دریای سیاه که هم‌اکنون بخشی از کشور گرجستان است. (مترجم)

۵. Phasis، این رود در غرب کشور گرجستان جاری است و به دریای سیاه می‌ریزد. نام کنونی آن به زبان گرجی ریونی (Rioni) است. (مترجم)

6. Kayburt

7. Baibourt (Paipoutr)

8. Justinian I

9. Baerberdon

10. De Bell. Perse. , iii, 253

11. Kaipourt

12. karpurt

نباید با آنی، که در فصل سیزدهم و نکته دوم به آن اشاره شده است، یکی دانسته شود. در نزدیکی کماخ، معبد ژویپتر^۱ قرار دارد. تیگران آن را ساخت. این شهر بعداً مرکز اصلی پرستش هرمزد شد. آنجا زندان دولتی و مدفن اشکانیان نیز بود.^۲

۷۵. این اظهارات در مورد فرات علیا را نویسندگان دیگر هم تأیید کرده‌اند. فرات پس از پدیدار شدن در دره‌ای تنگ در میان نیزارها کاملاً ناپدید می‌شود. این نیزارها هر ساله چیده و سوزانده می‌شوند، ولی دوباره به سرعت رشد می‌کنند و آن قدر متراکمند که گاری‌ها برای عبور از رودخانه می‌توانند از روی آن‌ها عبور کنند.^۳ (براون)

بررسی اخیر در مورد فرات نشان می‌دهد رودخانه در باتلاق‌های لاملون^۴ ناپدید می‌شود و پهنای آن در نزدیکی شهر لاملون به ۱۲۰ یارد کاهش می‌یابد. رودخانه دوباره در قراپیم^۵ عریض می‌شود. آنجا شاخه سریاً^۶ در بخش غربی و شاخه نهر لاملون در بخش شرقی به نهر اصلی ملحق می‌شوند. کلنل چرنی^۷ هیچ اشاره‌ای به رشد فزاینده نیزارها ندارد و می‌افزاید: «بنابراین دوباره به آب‌های سابق خود ملحق می‌شود و در همان زمان از دست باتلاق‌هایی که تصور می‌شود در آن‌ها گم شده است، آزاد می‌شود. فرات به‌طور ناگهانی در مقیاس سابق خود پدیدار می‌شود و دو ساحل مرتفع پوشیده از جنگل آن را محصور می‌کنند».^۸

۷۶. چند سیاح و نویسنده مانند ابوالفداء، تاورنیه^۹، اوتر^{۱۰}، ژویوس^{۱۱}، ریتز و دیگران اذعان می‌دارند که بهترین شراب کشور در شهر آمد به دست می‌آید. پانزده مایل با قوراسار^{۱۲} فاصله دارد. هامر آن را به طرز عجیب همان قراحصار در ارمنستان می‌داند.^{۱۳} قوراسار کاملاً متروک و

1. Jupiter

2. Ritter, Die Erdkunde etc. , x, 782 - 789

3. Procopius. De Bell. Pers. , i, 17; Ritter, Die Erdkunde etc. , x, 736

4. Lamoun

5. Karayem

6. Serayah

7. Chesney

8. Exped. To the Eupher. And Tigris, I, 58, 59

۹. Tavernier, ژان بابتیست تاورنیه (۱۳۳۶): سفرنامه، ترجمه ابوتراب نوری، اصفهان، کتابفروشی تأیید اصفهان، چاپ دوم. (مترجم)

۱۰. Otter, ژان اوتر (۱۳۶۶) سفرنامه (عصر نادرشاه)، ترجمه علی اقبالی، تهران، جاویدان، چاپ دوم. (مترجم)

11. Golius

12. kohrasar

13. Denkschr. d. Kon. Akad. D. Wissensch. , ix

غیرمسکونی بود، ولی ویرانه‌های کلیساهای باشکوه و سایر بناهای آن تحسین تاورنیه و اینورث را برانگیخت.^۱ آن‌ها به شهر باستانی کنستانتین اشاره دارند. همین‌طور باید اظهار تأسف کرد که آن سیاحان نمی‌توانند زمان کاوش در آن مکان را در اختیار ما قرار دهند. (براون)

۷۷. ساکنان جنگجوی ترکیه سیاه، ترکمانان آق قویونلو بودند. آن‌ها به سرکردگی قراپولوک شهر آمد (حامد^۲، قرا آمد)، پایتخت دیاربکر در بین‌النهرین را پس از مرگ تیمور تصرف کرده بودند. آنجا اکنون هم با همین نام به‌عنوان ایالت شناخته می‌شود، ولی قرآمد نام دارد. قرا به معنی سیاه است. چون دیوارهای آن سیاه‌رنگ است نشانه‌های زیادی از جلال و شکوه آن باقی مانده است. بایر^۳، عضو فرهنگستان، نشان داده است که آمد را سوروس الکساندر^۴ بنا و ژوستینین^۵ مستحکم کرد.^۶

۷۸. این نام احتمالاً برای بستان، نزدیک مرز شرقی پاشالیک سلطانیه است. آنجا اکنون روستایی بی‌اهمیت است، ولی در نزدیکی آن ویرانه‌های دژی باستانی و گورپشته‌ای معروف به رستم تپه و شاه تپه قرار دارد. تعداد زیادی اشیای باستانی در آنجا یافت شده است. با قضاوت از روی سبک معماری دژ، که از آجر ساخته شده است، گفته می‌شود که به دوره ساسانیان تعلق دارد، ولی در دوره‌های بعدی حتی تا دوره شیلت برگر هم مسکونی بود. شاید پایتخت کردستان بود. اقامتگاه پاشا در سلیمانیه بنایی جدید است که در اواخر قرن هیجدهم میلادی / دوازدهم هجری قمری ساخته شد.^۷ (براون)

۷۹. زوکتوم^۸: پادگان‌های روسی برحسب تجربه، آب و هوا و طبیعت ناسالم ساحل شرقی دریای سیاه، به‌خصوص در زوکتوم یا سوخوم قلعه را تأیید می‌کنند. دیوس کوریاس^۹ باستانی، که بعداً به‌خاطر وجود یک قلعه باستانی رمی در آن حوالی سواستوپول نامیده می‌شد، در دوره ژوستینین برای امپراتوری از اهمیت زیادی برخوردار بود.^{۱۰} پس از اینکه دریای سیاه به روی

1. Six Voy. En Turquie, etc. , en 1642; Trav. In Asia Minor, etc. , 1842

2. Hamith

3. Bair

۴. Severus Alexander, مارکوس اورلیوس سوروس الکساندر (۲۳۵ - ۲۲۲ م.) امپراتور رم و آخرین عضو دودمان سوری. (مترجم)

۵. Justinian, ژوستینین کبیر یا سن ژوستینین، امپراتور قدرتمند بیزانس (۵۶۵ - ۵۲۷ م.). (مترجم)

6. De numo Amid. , 545

7. Ritter, die Erdkunde etc. . xi,566

8. Zuchtum

9. Dioscurias

10. Novell. Constit. , 28; and Procopius, De Bell. Goth. , iv,4

ایتالیایی‌ها گشوده شد، به بندری تجاری و پررونق تبدیل گردید. جنوایی‌ها، یک کنسول‌گری در سواستوپول ایجاد کردند که تا سال ۱۴۴۹ م. / ۸۵۳ - ۸۵۲ ق. پابرجا بود.^۱ (براون) در اینجا سوخوم مدنظر است که در سال ۱۵۷۸ م. / ۹۸۶ - ۹۸۵ ق. سوخوم‌قلعه^۲ نامیده شد. وقتی مراد سوم یکی از حکام تابعهٔ ابخاز، مینگرلی، ایمیرتی و گوری، حق استحکام و اشغال آن را به‌عنوان یکی از مناطق ساحلی برای خود قائل شد (یکی دیگر از آن‌ها پوتی^۳ بود). سوخوم شهر اصلی ابخاز بود و در شصت مایلی شمال پوتی قرار داشت.

کلاه کوچک، مربعی‌شکل و صاف که شیلت‌برگر دید، هم‌اکنون به میزان زیادی در ابخاز رایج است و قنابت^۴ یا باشلیق نام دارد. کلاهی نوکتیز با قدمت زیاد. سربازان روس در فصل زمستان از آن استفاده می‌کردند. استفاده از آن توسط زنان هم رایج بود. ولی ایمیرتی‌ها و مینگرلی‌ها هنوز هم به‌طور گسترده از آن استفاده می‌کنند. آن را پاپاناک^۵ می‌نامند. آن کلاه را برای پوشش سرهای پرموی خود کافی می‌دانند. به داشتن موهای پرپشت افتخار می‌کنند. برای بهبود رشد موها آن‌ها را به‌طور دوره‌ای اصلاح می‌کنند. این کلاه مسطح یا پاپاناک^۵، قطعه‌ای کوچک و لوزی شکل از چرم، پارچه یا ابریشم است که روی بخش پیشین سر قرار داده و با نخ زیر چانه بسته می‌شود. اگر اشراف از آن استفاده کنند، با طلا و نقره تزئین می‌شود. فاتحان مسلمان آنجا، ایمیرتی‌ها را باش آشیق، (سر برهنه) می‌نامیدند.^۶

۸۰. قانون^۷: تردید اندکی وجود دارد که منظور نویسنده باطوم است که در قرن چهاردهم میلادی / هشتم هجری قمری پدیدار شد. (براون)

باینتخت مینگرلی در فصل اخیر، کانون نامیده می‌شود. نام آن در فصل ۶۷ بوثن^۸ است. نیومن می‌گوید: ما باید قانون را گوری بدانیم. پرفسور براون معتقد است منظور شیلت‌برگر، باطوم است. هامر گمان می‌کند منظور از فاسون، قارگول^۹ یا قاردوئل^{۱۰} است و بوثن همان کاتائیس است.^{۱۱}

1. Zap. Odess. Obstschest. , V,809

2. Soukhoum Kaleb

3. Poti

4. ghtapt

5. papanaky

6. The Crimea and Transc. , I, 120; iii, 35,135

7. Kathon

8. Bothan

9. Kargwel

10. Karduel

11. Denkscher. D. Kon. Akad. D. Wissensch. , ix

ولی از گزارش شیلبرتبرگر چنین استنباط می‌شود که این قانون یا بوثن، آن‌گونه که در چاپ ۱۴۷۵ م. / ۸۸۰ - ۸۷۹ ق.، ۱۵۷۹ م. / ۹۸۷ - ۹۸۶ ق. و ۱۸۱۴ م. / ۱۳۲۹ ق. دیده می‌شود، همان پوتی است. نویسنده در هر دو فصل از شهر اصلی مرگا^۱، ماگریل^۲ و مینگرلی، که در ساحل دریای سیاه قرار دارد، سخن می‌گوید و می‌نویسد: پس از ترک آن در طول ساحل دریا حرکت کردم تا به کشوری کوهستانی رسیدم. پوتی، فاسیس باستانی، از کهن‌ترین ادوار تاریخی مکانی مهم بود و در منطقه‌ای مسطح قرار داشت. در آنجا شیلبرتبرگر، که در حال فرار بود، به سمت جنوب حرکت کرد و قبل از اینکه به نقاط مرتفع برسد، ده مایل در کنار ساحل حرکت کرد. اینکه گوری و کاتانیس شهرهای غیرساحلی بودند جای سؤال ندارد. نویسنده باید به باطوم می‌رسید. قبلاً در یک منطقه کوهستانی بود و لزومی نداشت سفر خود را قبل از رسیدن به آنجا توضیح دهد. نتوانستم هیچ مدرکی به دست بیاورم که نشان دهد باطوم در لازیستان سابقاً جزء کولخیس بود یا اینکه بخشی از امیرنشین مینگرلی به حساب می‌آمد.

۸۱ ماردین: به استثنای این دژ که در دست فرمانروایی از خاندان ارتوقی باقی ماند، این مکان که سابقاً یکی از شهرهای اصلی بین‌النهرین بود، با بسیاری دیگر از شهرها به‌ناچار تسلیم تیمور شد. پس از مرگ تیمور، آن کشورگشا، وارث او که بعداً به دست قرایولوک کشته شد، برای کمک به قرایوسف، سرکرده ترکمانان قراقویونلو، فراخوانده شد و ماردین در مقابل موصل به او واگذار شد. او در آنجا مسموم شد. پسرش پایتخت سلطنتی را به سنجار منتقل کرد. در سال ۸۱۴ ق. بر اثر ابتلا به طاعون درگذشت. آن‌ها آخرین اعضای خاندان ارتوقی بودند که سیصد سال حکومت کردند. (براون)

۸۲ تبریز: تبریز توسط زبیده زن هارون الرشید بنا شد. این شهر به خاطر حجم روابط تجاری‌اش برای مدت‌ها شهرت داشت. جنوایی‌ها و ونیزی‌ها در این روابط شرکت داشتند. هرچند این شهر بارها به دست دشمنان به‌خصوص توسط جانی بیگ در سال ۱۳۵۷ م. / ۷۵۸ ق. و ترکمانان در سال ۱۳۸۷ م. / ۷۸۹ ق. غارت شد، اما خیلی زود از بدبختی بیرون آمد. این پایتخت حتی پس از ویرانی شهرهای اورگنج و آستراخان توسط تیمور انبار اصلی کالاهای هندی و چینی شد. تیمور جاده‌ای وسیع از مسیر کاشان و سلطانیه، بین تبریز و سمرقند ایجاد کرد. گفته شیلبرتبرگر درباره درآمد حاصل از عوارض گمرکی تبریز اغراق‌آمیز به نظر نمی‌رسد. مبلغ این عوارض در سال ۱۴۶۰ م. / ۸۶۵ - ۸۶۴ ق. به شصت هزار دوکات رسید. به گفته راموزیو^۳ شهر تبریز، انبار بزرگ، با پاریس در جلال و شکوه و جمعیت رقابت می‌کرد. (براون)

1. Merga

2. Magrill

3. Ramusio

آبوت، که در سال ۱۸۶۸ م. / ۱۲۸۵ - ۱۲۸۴ ق. می‌نوشت، می‌گوید: تبریز مرکز اصلی تجارت سراسر ایران است. کالاها و محصولات اروپایی از طریق این بازار تقریباً در سراسر بخش‌های شمالی و مرکزی ایران توزیع می‌شود. این کالاها عمدتاً از طریق دریای خزر به آنجا منتقل می‌شوند. ارزش سالانه این مبادلات تجاری ۱۷۵۰۰۰۰ لیر ارزیابی می‌شود. ارزش کالاهای صادراتی انگلستان احتمالاً سه چهارم این مبلغ است. تقریباً ۳۱۰۰ فروشگاه از انواع مختلف در این شهر وجود دارد. بازرگانان در سی کاروان‌سرا اقامت دارند. چهل کاروان‌سرای دیگر به اقامت قاطرچی‌ها و چهارپایان آن‌ها اختصاص دارد. آبوت می‌افزاید: تجارت تبریز از سال ۱۸۳۰ م. / ۱۲۴۶ - ۱۲۴۵ ق. خیلی پیشرفت کرده بود و در سال ۱۸۶۰ م. / ۱۲۷۷ - ۱۲۷۶ ق. هشت برابر بود.

۸۳. ری: کلاویخو پس از پشت سر گذاشتن تهران در مسیر سفر به سمرقند با شهری بزرگ در میان ویرانه‌ها در فاصله دو لیگ با تهران روبرو شد: «در آنجا برج‌ها و مسجدها پدیدار شدند. نام آنجا شهر ری بود». زمانی بزرگ‌ترین شهر آن سرزمین بود. خانیکوف می‌گوید: «اکنون مسکونی نیست». ولی ری برای مدت طولانی خالی از سکنه باقی نماند، چون نیکیتین^۱، بازرگان روسی (که سی سال قبل از واسکو دوگاما^۲ از هند بازدید کرد)، اگرچه مانند شیلت‌برگر تهران را با بی‌توجهی رها کرد، اما از اقامت در ری سخن می‌گوید. در آنجا شاهد برگزاری مراسم مشهور مرگ حسین(ع)، پسر علی(ع) و نوه پیامبر(ص)، بود.^۳

مشاهدات ابن‌حوقل را باید به مطالب فوق‌الذکر افزود. اینکه در مناطق شرقی هیچ شهری پربرونق‌تر از ری نیست. ری به خاطر دروازه‌ها، محله‌ها، خیابان‌ها، بازارها و کاروان‌سراهای پرتعدادش شهره بود. کتان مرغوب، خیملا و پارچه‌های کتانی ری به سراسر نقاط جهان فرستاده می‌شد. سیاحان متأخر، آنجا را مملو از گودال، تل خاک، برج‌های رو به ویرانی، قبرها، چاه‌ها و بناهای ساخته شده از خشت پخته و خشک شده در آفتاب توصیف می‌کنند.^۴

در قرن سوم هجری، ری به خاطر ثروتش شهرت داشت. نخستین شهرها، عروس جهان و بازار دنیا نامیده می‌شد.^۵

۱. Nikitin، آفانازی نیکیتین (متوفی ۱۴۷۲ م. / ۸۷۷ - ۸۷۶ ق.) بازرگان روسی و یکی از نخستین اروپایی‌هایی که به هند سفر کرد. سفرنامه او تحت عنوان *The Journey Beyond Three Seas* منتشر شد. (مترجم)

2. Vasco de Gama

3. Poln, Sobr. , etc. , vi,332

4. Ker Porter, *Travels in Georgia, Persia, etc. , 1822*; Mounsey, *Journey through the Caucasus, etc. , 1872.*

5. Chardin, *Langles edition,ii,411.*

۸۴. راپاک^۱: اگر همراهان شیلتبرگر در سفر او به ری سنی بودند، احتمالاً به ساکنان آنجا به چشم مرتد می‌نگریستند. باید راپاک را رافضی به معنی کافر بخوانیم. این واژه برای مرتدین به کار می‌رفت. این پیروان خودشان را شیعه، پیرو می‌دانستند. فرقه‌های مختلف آشکارا آن‌ها را با لقب توهین‌آمیز رافضی می‌شناختند. ابن بطوطه در قطفیف (قاطیف بنیامین تودلایی) در خلیج فارس با تعدادی از اعراب رافضی روبرو شد. آن‌ها بسیار پرشور بودند و باورهای خود را در همه‌جا بدون اینکه از کسی هراس داشته باشند ابراز می‌کردند.

تاتارهای شیعه در ماورای قفقاز و عمدتاً در درهٔ رود ارس و همین‌طور در ایالت ارومیه زندگی می‌کنند. ارومیه از لحاظ کشاورزی بسیار غنی و مرکز مسیحیان نستوری است. آن‌ها در هشت روستا سکونت دارند. شیعیان آنجا خودشان را علی‌الله‌ای - عبادت‌کنندگان علی(ع) می‌نامند - و با نوشیدن شراب مخالفتی ندارند.

۸۵. ناچسون^۲: کلایوخو مدتی را در شهری به نام کالمارین^۳ سپری کرد. بنای آن را به پسر نوح نسبت می‌دهد^۴. آنجا احتمالاً سرمالو در ساحل ارس بود. تیمور آن را در سال ۱۳۸۵/۶. ۷۸۸ ق. تصرف کرد. توتان^۵، ترکمن‌های ساکن آنجا، احتمالاً تیتانی^۶ امپراتور تاتار بود. او به نوشتهٔ کلایوخو آنجا را تصرف کرد. اگرچه فقط یک حاکم بود. یک تیتانوس^۷، ویکاریوس کانلوکروم^۸ جنوایی‌ها در سال ۱۴۴۹ م. / ۸۵۳ - ۸۵۲ ق. وجود داشت. توتون^۹، تودون^{۱۰}، آوراها و خزرها. کلایوخو دو روز قبل از رسیدن به کالمارین، شبی را در شهری به نام نوجو^{۱۱} سپری کرد. تعداد زیادی ارمنی در آنجا زندگی می‌کردند. آنجا باید همان ناچسون شیلتبرگر باشد که به نام نخجوان شناخته می‌شود. (براون)

۸۶. ماراگارا^{۱۲}: بقایای زیادی از استحکامات باستانی در ارتفاعات مراغه وجود دارد. در جهت

1. Raphak
2. Nachson
3. Calmarin
4. Hakluyt Soc. Publ. , 80
5. Tutan
6. Tetani
7. Titanus
8. Vicarius Canlucorum
9. Tautaum
10. Taudoun
11. Naujua
12. Mrargara

غرب با فاصله سی مایلی جنوب غرب تبریز پایه‌های برجی مدور دیده می‌شود. گفته می‌شود رصدخانه معروف خواجه نصیرالدین دوست هلاکو است. هلاکو پس از تصرف بغداد در سال ۱۲۵۸ م. / ۶۵۶ ق. اقامتگاهش را به مراغه منتقل کرد. قبر او و زنش، دوغوز یا دوغوزخاتون، تاکنون به جای مانده است. دوغوزخاتون حامی مسیحیان، به خصوص نسطوری‌ها بود. به عقاید آن‌ها عمیقاً اعتقاد داشت.^۱

اندک مدتی پس از مرگ او توسط ایبیل‌اسا^۲ موافقت کرد برتری پاپ را به رسمیت بشناسد. این اقدام را جیکوب راهب دومینیکن به پاپ بندیکت دوم^۳ اطلاع داد. موشیم^۴ اصالت این سند را نمی‌پذیرد.^۵ هاید نظری مشابه دارد.^۶ به این دلیل که در مراغه افضا شد. شاید بطریق زمانی در مراغه اقامت داشت. بعد از سقوط بغداد به موصل رفته بود. با در نظر گرفتن اینکه جانشینان او تا سال ۱۵۵۹ م. / ۹۶۷ - ۹۶۶ ق. جای ثابتی نداشتند. در آن سال بطریق الیاس به‌طور قطعی مرکزی در موصل تأسیس کرد. این سنت را نسطوری‌ها و کلدانی‌های کردستان حفظ کردند. اجداد آن‌ها، که در مقابل تیمور مقاومت کردند، بین دریاچه وان و ارومیه ساکن شدند.

در بخش نخست قرن چهاردهم میلادی / هفتم هجری قمری یکی دیگر از وعاظ به نام جوردانوس کاتالانی^۷ در اثر خود به نام میرابیلیا^۸ می‌نویسد این تفرقه‌افکنان در چند شهر ایران یعنی تبریز، سلطانیه و اور مذهب کاتولیک را پذیرفتند. اور کلاه، محل تولد ابراهیم است. آن شهر ثروتمند حدود دو روز با تبریز فاصله داشت. هاید می‌گوید، این اور نمی‌تواند اورفا باشد. اورفا شهری در بین‌النهرین مرکزی و همان اور خازیدم^۹ عربستان است.^{۱۰} ولی به احتمال بیشتر آن شهر باستانی، مرند است که از دریاچه ارومیه چندان دور نیست و فقط پنجاه مایل با تبریز فاصله دارد. ولی مراغه به همان شکل با فاصله زیاد از دریاچه نامبرده قرار دارد. فاصله آن با تبریز فقط

1. Hammer, *Gesch. Der Ilchane, etc.* , i,82

2. *Iabellasa*

۳. Benedict II, *Benedict II*, پاپ بندیکت دوم (۶۵ - ۶۴ م.). (مترجم)

۴. Mosheim, *Mosheim*, یوهان لورنز موشیم (1755 - 1693 م. / 1168 - 1105 ق. مورخ آلمانی). (مترجم)

5. *Hist. Tartarorum Eccles.* , 92

6. *Die Colon. Der Romisch. Kirche, etc.* , 322

7. *Jordanus Catalani*

8. *Mirabilia*

9. *Ur-Khasdim*

10. *Ritter, Die Erdkunde etc.* , x,333

۲۴ مایل یا به نوشته حاجی خلیفه هفت فرسنگ است. بنابراین، نتیجه گیری می کنیم که جایی که راهب آن را آور کلد، مخصوصاً شهری بزرگ و اسقف نشین در سال ۱۳۲۰ م. / ۷۲۰ - ۷۱۹ ق. می داند، نمی تواند همان مرنند باشد.

بارتولومئوس^۲ از اهالی بولوگنا^۳ شواهدی در دست دارد که نشان می دهد بسیاری از کشیشان ارمنی به کلیسای رم گرایش پیدا کرده بودند. برای تحکیم این اتحاد، مسلکی جدید بنیان گذاشته شد که دومینیک ها را نیز زیر چتر خود قرار می داد. مرکز ثقل آن ها مراغه بود. اما اسقف آیوازوفسکی این نظریه را رد کرده و بر این باور است که اور همان اورمی است. شهری با همان اندازه، که کلدانی های نسطوری تاکنون به میزان گسترده ای در آنجا سکونت پیدا کرده اند. نام خود را به دریاچه ارومیه یا ارومی داده است. گفته می شود که زادگاه زرتشت است. زرتشت به آسانی با ابراهیم و همین طور با موسی اشتباه گرفته شده است. (براون)

۸۷. گیلات، خلاط: سلطان جلال الدین آنجا را در سال ۱۲۲۹ م. / ۶۲۶ ق. پس از سه روز محاصره تصرف کرد. ابوالفداء^۴ از ابوسعید نقل می کند که این شهر با دمشق رقابت می کرد. باکوئی اخلاط را به خاطر آب، میوه و ماهی آن که از دریاچه گرفته می شد، می ستابد.^۵

خلاط اقامتگاه پادشاهان ارمنی بود. آنجا کاخی مجلل، قبرهای باشکوه، غارهای مصنوعی و قلعه ای در ساحل دریاچه وان را دربرمی گرفت. خلاط اکنون روستایی فقیر است. کردها در آن سکونت دارند. (براون)

خلاط، گیلات، اخلاط برای مدتی طولانی سکونتگاه دستیار اسقف کلیسای ارمنی بود. ۸۸. قیرنا^۶: در کنار قارنی - تاجی^۷، یکی از شاخه های زنگا^۸ در شرق ایروان، غارنی، یا باش قارنی^۹ قرار دارد که اکنون روستایی بی اهمیت است، ولی زمانی مهم بود. به نوشته سالنامه نویسان قدیمی ارمنی خارنی را دو هزار سال پیش از میلاد، پادشاهی به نام قیغامی^{۱۰} ایجاد کرد و نام خود

1. Galanus, Concil. Eccl. Arm. cum Rom. , i, 508; quoted by Heyd, 324

2. Barthilomew

3. Bologna

4. Not. et Extr. , ii, 513

5. Not. et Extr. , ii, 513

6. Kirna

7. Gharny-tachai

8. Zenga

9. Bash Gharny

10. Keghame

را به این مکان داد. ولی خارنیگ،^۱ نوهٔ قیغامی بعداً نام آن را به خارنی تغییر داد. تیرداد (۳۱۴) - ۲۸۶م.) در اینجا برای خواهر محبوبش اقامتگاهی بسیار زیبا بنا کرد. موسی خورنی وقایع‌نگار ارمنی قرن پنجم به این بنا اشاره می‌کند.^۲

یکی دیگر از وقایع‌نگاران قرن سیزدهم / هفتم به نام قیراکوس^۳ از گانتزاک^۴ هم به این بنای فوق‌العاده به‌عنوان تخت شگفت‌انگیز تیرداد در جلوی قبرستان خارنی اشاره می‌کند.^۵ در آنجا اکنون فقط تپه‌ای از خرابه وجود دارد. بومی‌ها به آن تخت تیرداد می‌گویند.

بالای غارنی با فاصله‌ای اندک، در غارنی ناچای^۶ در درهٔ گوکچه^۷ قبرستان آیرتیس وانک^۸، غرگار^۹ یا قیغارت^{۱۰} وجود دارد. آن قبرستان به خاطر داشتن کتیبه‌هایی از قرن دوازدهم و سیزدهم میلادی / ششم و هفتم هجری قمری مورد توجه است.^{۱۱}

۸۹. آنچه شیلت‌برگر در مورد میا^{۱۲} - ماکو - می‌گوید را کلاویخو تأیید می‌کند: «روز یک‌شنبه، اول ژوئن، در هنگام نماز شامگاهی به دژی به نام ماکو رسیدم. دژ به مسیحی‌ای کاتولیک به نام نورالدین تعلق داشت. ساکنان آنجا مسیحیان کاتولیک بودند. هرچند ارمنی بودند و به زبان ارمنی سخن می‌گفتند، اما زبان فارسی و تاتاری را نیز می‌دانستند. در این مکان یکی از گورستان‌های راهبان دومینیکن قرار داشت. دژ در دره‌ای در پای صخره‌ای بسیار بلند قرار داشت. روستایی در بالای تپه واقع شده بود. دیواری از سنگ و ساروج و برج در آنجا دیده می‌شد. راه ورودی آن برجی بزرگ بود که برای محافظت از آن ساخته شده بود. در طول آن ردپاهایی در صخره‌های بریده شده دیده می‌شد. در نزدیکی دومین دیوار خانه‌هایی در صخره بریده شده بود و در مرکز آن تعدادی برج و خانه قرار داشت. امیر در آنجا زندگی می‌کرد. تمام اهالی روستا خواربار خود را

1. Kharnig
2. Whiston edition, 1736
3. Kiracos
4. Gantzac
5. Hist. d'Armenie. trans. by M. Brosset, St. Petersburg, 1870
6. Gharny-tachai

۷. Goktcha, گوگ‌چای. (مترجم)

8. Airits Vank
9. Ghergarr
10. Keghart
11. The Crimea and Transc. , I, 211, 221
12. Maya

در اینجا نگهداری می‌کردند. صخره بسیار مرتفع بود و بر فراز دیوارها و خانه‌ها قرار داشت. بخشی از صخره‌ها به صورت آویزان، دژ، دیوارها و خانه‌ها را مانند آسمان دربرگرفته بود.^۱ (براون) روایت‌ها تأیید می‌کنند که ماکو در ایالت ارمنی آرتازو تاشت^۱ در شرق آرارات و جنوب ارس در جایی که سن تادیوس شهید شد ساخته شده است. این قلعه در تنگه‌ای بالای آن روستا قرار دارد.^۲

۹۰. رشت: رشت شهر اصلی گیلان، مکانی دارای اهمیت تجاری در زمان شیلت‌برگر بود. این شهر شش مایل با دریای خزر فاصله دارد. ونیزی‌ها و جنوایی به تجارت محصولات غنی این ایالت به خصوص محصولات ابریشمی ساخت آنجا یا محصولات وارداتی از یترد و کاشان می‌پرداختند. مارکوپولو از نوعی ابریشم به نام گیلی سخن می‌گوید که نام خود را از آن منطقه در ساحل دریای خزر گرفته است. (براون)

۹۱. استرآباد: شیلت‌برگر نام استرآباد را به استراوبا^۳ تغییر داد. همان‌گونه ایتالیایی‌های معاصر او آنجا را استراوا^۴ و استرابا^۵ و استروی^۶ می‌نامیدند. تجارت آن قابل توجه نبود. ولی به خاطر اینکه انبار کالاهایی بود که از بخارا و هند از طریق دریای خزر حمل می‌شدند، اهمیت داشت.

۹۲. انطاکیه: در دوره‌های باستانی چندین شهر در آسیا، انطاکیه نامیده می‌شدند. استفان بیزانسی هشت تا از آن‌ها را می‌شناخت. دو تا از آن‌ها یعنی ادسا و نصیبین در مقدونیه قرار داشتند. هر کدام از آن‌ها به نوبه خود به مهم‌ترین پناهگاه‌های مسیحیت تبدیل شدند. مسلمانان همواره در فکر آنجا بودند. در این متن به نصیبین اشاره می‌شود که استحکامات آن از آجر بود نه به ادسا که با دیوارهای آهنکی و گچی احاطه شده بود. (براون)

۹۳. آلویترا^۷: اگر نویسنده در اینجا به همان قلعه آلیندشا^۸ اشاره می‌کند که در فصل پانزدهم ذکر شده است. در مورد آن هیچ تردیدی وجود ندارد. به عبارت دیگر، به قلعه‌ای که احمدین اویس خزانه خود را در آن نگه می‌داشت. داستان محاصره شانزده ساله آن اغراقی بزرگ از جانب منبع خبری او بود، زیرا نویسنده‌های معاصر به ما می‌گویند: محاصره آلیندشا فقط هشت سال طول کشید. (براون)

1. Artazo Tasht

2. J. Saint Martin, Mem. Sur L'Armenie, i, 135

3. Strawba

4. Strava

5. Istraba

6. Strevi

7. Aluitza

۹۴. شیلت‌برگر می‌نویسد: شهری به نام شکی در منطقه‌ای حاصلخیز در نزدیکی دریای سفید^۱ قرار دارد. عموماً گفته می‌شود دریای سفید غیر از دریای خزر نیست. هامر می‌گوید: این نام برای تمایز دریای خزر از دریای سیاه به کار می‌رفت^۲ ولی وال^۳ این نام متمایز کننده را به صدف‌های سنگ شده و شن‌های خاکستری رنگ منتسب می‌کند که بستر دریا با آن‌ها پوشانده شده است.^۴

تقریباً مسلم است که دریای سفید نامی نیست که نویسنده ابداع کرده باشد، ولی او ترجمه لغوی کلمه گرجی Tetrysea و Sywa را در اختیار ما قرار می‌دهد که معنی مشابهی دارد برای نام‌گذاری دریای خزر به کار می‌رفت. هامر به اشتباه می‌گوید: شیلت‌برگر، ساحل شرقی دریای خزر را شکی نامید. این نام در چاپ پنزل دیده می‌شود و فقط شکل تحریف شده شرکی^۵ است که اکنون به نام شکی شناخته می‌شود و در ساحل چپ رودخانه بین گرجستان، نواحی گنجه، شیروان و داغستان قرار دارد.

گفته شده است که در این بخش از کشور در اوایل قرن دهم میلادی / سوم هجری قمری یک قوم مسیحی صنعتگر و تاجر به نام شکی‌ها یا شکین‌ها زندگی می‌کرد.^۶ (براون)

۹۵. هرات: آن‌گونه که نیومن گفت منظور از این اسامی، خراسان و هرات است. به نوشته مسعودی در زمان فتح حیره در نزدیکی فرات، با شخصی به نام عبدالملیح مذاکره شد که عرب‌ها به خاطر خرد و سن زیادش به او احترام می‌گذاشتند. او ۳۵۰ سال سن داشت،^۷ و دارای شخصیتی برجسته بود هرچند قدیس نبود، اما حداقل خدمتکار خدا بود.

ابن حوقل می‌گوید شهر حیره، که در زمان ادریسی^۸ هم پابرجا بود، یک فرسنگ با کوفه فاصله دارد. کوفه با بصره، بصرتین، به معنی بصره دوگانه یا دو بصره، نامیده می‌شدند. شهر اصلی نسطوری‌ها در بصره فرات میسان یا فرات میشان نام داشت. این نام از سال ۳۱۰ م. وجود داشت. نویسندگان شرقی می‌گویند در بصره قبر قدیسی به نام آدم وجود داشت.^۹ این نام، پیر آدم شیخ

۱. منظور شیلت‌برگر دریای مدیترانه است نه دریای خزر. (مترجم)

2. note, p. 45

3. Wahl

4. Alig. Beschr. d. persischen Reichs, ii, 67

5. Scherkhy

6. D'Ohsson, Des Peup. du Cauc. 18, and note Xiv

7. Ritter, Die Erdkunde etc. , x, 65

۸. ابن عبدالله ادریسی (۱۹۹۸)، *نزه المشتاق فی احتراق الافاق*، بیروت: عالم الکتب. (مترجم)

9. Recueil des Voy. et des Mem. , iii, 366

10. Ritter, Die Erdkunde etc. , x, 179-184.

را به یاد ما می‌آورد. سن او با عبدالسیح همخوانی دارد. احتمالاً شیلتبرگر به هرات اشاره دارد و آنجا را دیده است. (براون)

۹۶. پیرآدم شیخ: پیرآدم شیخ یکی از معدود نام‌های روایات شیلتبرگر است که درک آن نسبتاً مشکل به نظر می‌رسد. پیر در زبان فارسی به معنی کهن سال است. یک انسان قدیس. همین‌طور به معنی رئیس است. شیخ هم در عربی معنی مشابهی دارد. آدم در زبان فارسی، ترکی و عربی به معنی انسان است. بنابراین پیرآدم شیخ از سه اسم تشکیل می‌شود: یک رئیس - یک انسان - یک رئیس.

ابن بطوطه، سلف شیلتبرگر در حدود پنجاه سال پیش، داستانی مشابه را نقل می‌کند. او پس از عبور از هندوکش به کوهی به نام باشی رسید. در آنجا مردی کهن سال به نام آنا اولیا، پدر قدیسان را دید که گفته می‌شد ۳۵۰ سال سن داشت، ولی حدوداً پنجاه ساله به نظر می‌رسید. در هر پنجاه سال موها و دندان‌های او دوباره رشد می‌کردند. تردیدی وجود ندارد که ابن بطوطه در مورد داستان این مرد دچار شک و تردید شد. زیرا چند سؤال از او پرسید و پاسخ قانع‌کننده‌ای دریافت نکرد. بنابراین، در مورد اینکه آن سخنان شگفت‌انگیز واقعیت داشته باشند، مردد شد.

۹۷. شیراز، کرمان: شیراز زادگاه سعدی و حافظ دو تن از مشهورترین و محبوب‌ترین شعرای ایران است. براساس نسخه‌ای کمیاب به زبان فارسی، شیراز به معنی شکم شیر است. چون ثروت تمام شهرهای آن منطقه وارد آن شهر می‌شود و به جایی دیگر بر نمی‌گردد.^۱

ادریسی معنی نسبتاً واضح‌تری ارائه می‌دهد، چون می‌نویسد: آنجا مصرف کننده است بدون اینکه چیزی تولید کند.^۲ گفته می‌شود این شهر در سال‌های نخستین اسلامی بنا شد. دیوارهای آن با محیط ۱۲۵۰۰ گام در قرن دهم میلادی / سوم هجری قمری ساخته شدند.

قزوینی^۳ (نقل از اوزلی) نه دروازه دیده است. اوزلی در سال ۱۸۱۱ م. / ۱۲۲۶ - ۱۲۲۵ ق. شاهد فقط شش دروازه بود. ابن حوقل از شیراز به عنوان شهری جدید می‌نویسد.^۴

سر توماس هربرت^۵ در سال ۱۶۲۷ م. / ۱۰۳۷ - ۱۰۳۶ ق. تعدادی از دیوارهای باستانی زیبا را

1. Ouseley. Travels, etc. . ii, 23

2. Jaubert edition, 392

۳. عمادالدین زکریا محمد قزوینی (۱۳۶۶)، *آثار البلاد و اخبار العباد*، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی (هزار)، تهران: اندیشه جوان. (مترجم)

۴. Ouseley edition, 101. سر ویلیام اوزلی خاورشناس و محقق انگلیسی، مؤلف کتاب *Travels of Sir W.* (مترجم)

5. Sir Thomas Herbert

دید.^۱ دیوارها در زمان شاردن ناپدید شده بودند.^۲ استحکامات اخیر را، که کریم‌خان در اوایل قرن هیجدهم میلادی / دوازدهم هجری قمری بنا کرده بود، آغا محمدخان پس از کشمکش بین خاندان زندیه و قاجاریه ویران کرد. آن دیوارها حدود دو مایل و نیم طول داشتند و در اصل چنان عریض بودند، که گفته می‌شد سه اسب شانه به شانه یکدیگر می‌توانستند از روی آن‌ها عبور کنند. در سال ۱۸۵۰ م. / ۱۲۶۷ - ۱۲۶۶ ق. جمعیت شیراز ۳۵ تا ۴۰ هزار نفر ارزیابی شده است. اما فقدان فرصت‌های شغلی باعث شیوع شرارت، آشوب و شورش، که شیراز در این زمینه سرآمد شهرهای ایران بود، شد و به مهاجرت ساکنان شهر منجر گردید.^۳

آبوت از کرمان هم بازدید کرد. دیواری به طول دو و نیم تا سه مایل شهر را احاطه کرده بود. در سال ۱۸۵۰ م. / ۱۲۶۷ - ۱۲۶۶ ق.، ۵۲ هزار نفر جمعیت داشت. ظاهر و محیط شهر بسیار ناامیدکننده و ملالت‌بار بود. چون درخت، کشاورزی و روستاهای اندکی در اطراف آن وجود داشت. شرایطی بسیار متفاوت با آنچه شیلت‌برگر و مارکوپولو می‌گویند. مارکوپولو می‌نویسد: «در مدت هفت روز سفر همیشه شهر، روستا و خانه‌های زیبا می‌بینید. بنابراین سفر در آنجا بسیار خوشایند است».^۴

آبوت می‌نویسد: کرمان از لحاظ تجاری خیلی مهم نیست. خیلی از راه‌های تجاری بین مراکز اصلی تجاری دور است و در مجاورت مناطق بایر و بی‌حاصل قرار دارد. به‌هیچ‌وجه روشن نیست که آیا شیلت‌برگر هرگز وارد کرمان شد یا نه. ولی اگر گزارش مربوط به آن شهر و جزایر ایرانی خلیج فارس حاصل مشاهدات شخصی باشد، که بسیار بعید است، امکان دارد همان جاده‌ای را تعقیب کرده باشد که کلنل یول در سفرنامه مارکوپولو طی کرد.

۹۸. قشم، هرمز، کیش: منظور از قیشون^۵، هونوس^۶ و قاف^۷، جزایر سه گانه قشم، هرمز و قیس در خلیج فارس است. قشم از همه بزرگ‌تر است. ایرانی‌ها به آن جزیره دراز می‌گفتند. نام مشابه‌تر آن هارخ^۸ است. بندری زیبا در بخش جنوبی جزیره آنگار^۹ انگلیسی‌ها در سال ۱۶۲۲ م. / ۱۰۳۱ ق. جزیره قشم را اشغال کردند. یک قلعه پرتغالی که سال قبل بنا شده بود، ویران شد.

1. Travels into Divers Parts, etc., 127

2. Langles edition, viii, 414

3. Abbot, Southern Cities of Persia, MS.

4. Yule, I, 92

5. keshon

6. Hognus

7. kaff

8. Harkh

9. Angar

ویلیام بافین^۱ یکی از معدود انگلیسی‌های است که در این نبرد کشته شد. او در سال ۱۶۱۶ م. / ۱۰۲۵ - ۱۰۲۴ ق. خلیج بافین را دور زده بود.

به نوشته کنتل یول، هرمز کهن در سرزمین اصلی قرار داشت.^۲ این شهر به نفع جزیره زرون رها شد. به نوشته ابوالفداء هرمز بعداً در سال ۱۳۱۵ م. / ۷۱۴ - ۷۱۴ ق. به پناهگاهی در مقابل تهاجمات مکرر تانارها تبدیل گردید. در زمان ابن بطوطه، که به هر دو هرمز کهن و جدید اشاره دارد، فریر اودریک^۳ معاصر او در مورد استحکامات کارآمد هرمز، کالاهای و خزانه بزرگ آن سخن می‌گوید. بنابراین شهرت آن به‌عنوان انبار بزرگ تجاری در زمان شیلتبرگر هم تأیید می‌شود.

وارتما یکی از سیاحان بسیاری است که جزیره را در سال ۱۵۰۸ - ۱۵۰۳ م. / ۹۱۳ - ۹۰۹ ق. توصیف می‌کند. به نوشته او سیصد کشتی متعلق به کشورهای مختلف گاهگاهی در شهر هرمز که بسیار زیباست گرد هم می‌آیند. چند سال قبل از آن ۱۵۶۳ م. / ۹۷۱ - ۹۷۰ ق. سزار فدریک^۴ به تجارت انواع ادویه‌جات، داروها، ابریشم، پارچه‌های ابریشمی و گلدوزی و سایر کالاهای اذعان دارد.^۵ انگلیسی‌ها هرمز را مانند قشم در سال ۱۶۲۳ م. / ۱۰۳۳ - ۱۰۳۲ ق. از دست پرتغالی‌ها بیرون آوردند و به شاه عباس واگذار کردند. هرمز تا آن زمان شهری ثروتمند بود. ساکنان آن افتخار می‌کردند: «اگر جهان حلقه‌ای باشد هرمز نگین آن است».

شهر اکنون کاملاً ناپدید شده است. ویرانه‌های آن در فضایی به وسعت تقریباً یک مایل مربع دیده می‌شود. اینجا و آنجا پایه‌های خانه‌ها دیده می‌شود. پایه‌هایی که نزدیک دریا قرار دارند، بیشتر قابل مشاهده‌اند. پیرامون آن چند صد آب‌انبار و تعداد زیادی از قبرهای مسلمانان وجود دارد. بعضی از قبرها درون ساختمان‌های مسقف قرار دارند.^۶

تعدادی از نویسنده‌ها به اهمیت تجاری قیس اذعان دارند. آنجا قازایای^۷ باستانی است. عرب‌ها به آن قیس می‌گفتند. کینر آن را قین می‌نامد.^۸ در نقشه دریاسالاری به‌عنوان قیس پدیدار شده است. ساکنان آن عمدتاً از صیادان مروارید بودند. یاقوت در قرن سیزدهم میلادی / هفتم هجری قمری

1. William Baffin

2. Marco Polo. i, 113

3. Friar Oderic

4. Cesare Federici, بازرگان و سیاح ایتالیایی که به سوریه، ایران، عراق و هند سفر کرد. سفرنامه او در سال ۱۵۸۷ م. / ۹۹۵ ق. در ونیز منتشر شد. (مترجم)

5. Hakluyt Voyages, ii, 342

6. Persian Gulf Pilot, 1870, 148

7. Nearchi Paraplus ex Ariano, 31 ; Hudson edition, i

8. Memoirs of the Persian Empire, 17

آن را کیش می‌نامد. آنجا محل اقامت پادشاهان عمان بود. قلمرو آن‌ها در سراسر دریا بسط یافته بود و قدرت زیادی داشتند. کشتی‌های تجاری که بین فارس و هند در حرکت بودند در آنجا پهلو می‌گرفتند و برای صید مروارید شهرت زیادی داشت. قزوینی قیس را استراحتگاه بازرگانانی می‌داند که برای تجارت به آنجا می‌روند.^۱ بنیامین تودلایی یک قرن قبل آنجا را بندری ترانزیتی می‌داند. مشخصه شهر باستانی حریره^۲ حجم زیاد بناهای سنگی است. بخشی از یک مناره ساخته شده از سنگ‌های باکیفیت و تعداد زیادی از ستون‌های ساقط شده مسجدی که مناره به آن تعلق دارد، تنها بقایای معماری‌اند. مقدار زیادی سفال شکسته شده در آنجا پراکنده شده است. تعدادی از آنان کیفیت بالایی دارند. در فاصله یک ربع مایل از آنجا آب‌انبارهای بزرگی برای آب وجود دارد. همه آن‌ها با سنگ تزئین شده‌اند، ولی در شرایطی ناگوار قرار دارند. ۲۴ فوت طول و ۲۴ فوت عمق دارند.

اوزلی با استناد به منابع فارسی می‌گوید نام جزیره ممکن است به قرن دهم میلادی / سوم - چهارم هجری قمری برگردد. در آن زمان شخصی به نام قیس، پسر بیوه‌ای فقیر ساکن سیراف با تنها دارایی‌اش که یک گربه بود برای رفتن به هند سوار کشتی شد. وقتی به آنجا رسید، کاخ پادشاه انباشته از موش شده بود. قیس گربه‌اش را به صحنه آورد. حیوانات موزی ناپدید شدند. ماجراجوی سیراف پاداش خوبی دریافت کرد و به خانه‌اش برگشت. اما بعداً همراه با مادر و برادرانش در آن جزیره که قیس یا به گفته ایرانی‌ها کیش نام گرفت، ساکن شد.

۹۹. ولخشان^۳: نویسندگان شرقی هم از این نام استفاده می‌کنند. آنجا را بدخشان هم می‌نامند. مارکوپولو نام آن را بدشان^۴ ذکر کرده است و می‌گوید: در آنجا یاقوت یافت می‌شود. این حوقل هم می‌دانست که در بدخشان، یاقوت و سنگ لاجورد تولید می‌شود. این بطوطه می‌نویسد: یاقوت‌های کوه‌های بدخشان عموماً بلخش نامیده می‌شوند. رودخانه‌ای از این کوه‌ها سرازیر می‌شود. آب آن مانند آب دریا سفید است. او می‌افزاید: چنگیز، شاه تاتارها، آن منطقه را ویران کرد، بنابراین هرگز بعداً پیشرفت نکرد. با قضاوت از روی گزارش شیلت‌برگر، می‌توان گفت احتمالاً شرایط آن بهبود یافت.

اسب‌های تک‌شاخ احتمالاً اسب‌هایی از نژاد اصیل بودند. مارکوپولو هم به آن‌ها اشاره دارد و

1. Kosmographie, 235

2. Harira

3. Walaschoen

4. Badashan

می‌گوید: «اندک مدتی قبل در آن ایالت اسب‌هایی از نسل اسب اسکندر، بوکفالوس^۱ وجود داشت. همه آن‌ها از زمان تولد نشان ویژه‌ای بر پیشانی خود داشتند». ^۲ اگر در نظر داشته باشیم که در زمان تیمور، ملیت ساکنان، تشکیلات نظامی و نژاد اسب‌های آن منطقه همانند دوره قویبیلای^۳ بودند، حاکم آنجا هم بی‌شک یک نون^۴ یا نونو^۵ بود. مارکوپولو آن را معادل کنت می‌داند.^۶

ریشه و پیشینه این واژه هرچه باشد، به نظر من منظور از آن نویان است. جبه، مغلوب کننده روس‌ها در نبرد کالکا^۷ در سال ۱۲۲۳ م. / ۶۲۰ - ۶۱۹ ق. چنین لقبی داشت.^۸ نوی^۹ هم دوک سوزدال^{۱۰} بود و در همین ایام فرستاده‌ای با توصیه‌نامه نزد بلا چهارم^{۱۱} پادشاه مجارستان و تیمور تولاق حاکم بی‌رحم سوداق^{۱۲} اعزام کرد.^{۱۳} (براون)

وقتی کاپیتان وود^{۱۴} در بدخشان بود، به او گفته شد دره‌ای به نام مشید در گذشته بسیار پرجمعیت بوده و مطابق افسانه‌ها مملو از عقرب شد.^{۱۵} به نظر کلنل یول اگر وجود اسب تک‌شاخ صرفاً یک افسانه نباشد، حیوانی که در آنجا به آن اشاره می‌شود، احتمالاً کرگدن است که در آن زمان در منطقه نزدیک پیشاور که از بدخشان دور نیست، زندگی می‌کرد.

۱۰۰. این ابعاد با آنچه در تاریخ هرودوت یافت می‌شود دقیقاً مطابقت دارند. شیلتبرگر ارتفاع دیوار بابل را دویست ذراع و قطر آن را پنجاه ذراع ثبت کرده است. این گفته که وسعت کل شهر پنجاه استادیاست احتمالاً از همین منبع گرفته شده است، ولی چهار استادیا با یک مایل ایتالیا برابری نمی‌کند. یک مایل ایتالیا معادل هشت استادیاست. بنابراین ۴۸۰ استادیا معادل شصت مایل ایتالیا است.

1. Bucephalus

2. Yule, I, 166

۳. قویبیلای قآن، چهارمین جانشین چنگیزخان (۱۲۹۴ - ۱۲۵۷ م. / ۶۹۳ - ۶۵۵ ق.)، (مترجم)

4. None

5. Nono

6. idem, i, 183

۷. Kalka, در این نبرد مغول‌ها به فرماندهی جبه و سبتای در ۳۱ می ۱۲۲۳ م. / ۲۱ ربیع الثانی ۶۲۰ در ساحل رودخانه کالکا در اوکراین بر روس‌ها پیروز شدند (گروسه، ۱۳۵۳: ۵-۴). (مترجم)

8. Berezin, Nashestvye Monglov, 226.

9. Noe

10. Sousdal

۱۱. T Bela IV بلا چهارم (۱۲۷۰ - ۱۲۳۵ م. / ۶۶۸ - ۶۳۳ ق.) پادشاه مجارستان و کرواسی. (مترجم)

12. Zap. Odess. Obstchest. , v, 507

13. Kunik, Outch. Zap. , etc. , iii, 739

14. Wood

15. Journey to the Source of the River Oxus, 1872

تفاوت زیادی از ۷۵ مایل یا ۲۵ فرسخ در این متن برای اندازه دیوار بابل وجود ندارد.

گفته شده که برج بابل در فاصله ۵۴ استادیای از شهر قرار دارد که باید ۷۵/۶ مایل ایتالیا یا ۲۱/۶ مایل انگلیس باشد. دقیقاً در جای زندان نمرود که ماریوت نمرود نامیده شده است. بنیامین تودلایی^۱ هم به این ویرانه‌ها اشاره می‌کند. او به توصیف برجی می‌پردازد که قبل از پراکندگی مردم بنا شده بود و در سمت راست ساحل فرات قرار داشت. فاصله آن از حله نصف یک روز بود.^۲ این برج ۲۴۰ یارد عرض و حدود صد کانا^۳ ارتفاع داشت. یکی از دالان‌ها به اوج می‌رسید و از آنجا بر دشت اطراف تا فاصله هشت لیگ اشراف داشت. شیلت‌برگر نیز همین مضمون را تکرار می‌کند و می‌گوید: «در بعضی جاها ده لیگ طول و عرض دارد». با افزودن این جمله که برج در بخش کلدانی بیابان عربستان واقع شده است، قصد ندارد ما را به سمت بیابان عربستان رهنمون کند، بلکه عراق عرب، سرزمین کلدانی‌ها، را مدنظر دارد. (براون)

۱۰۱. شیلت‌برگر توانست مایل ایتالیا را از مایل لمبارد^۴ متمایز کند. بنابراین، مجازیم نتیجه‌گیری کنیم که در اینجا به مایل باستانی رومی اشاره می‌کند. ۷۵ از یک درجه که از ۵۹۸۰۰ اوتتر^۵ یا زول^۶ تشکیل می‌شود. زول برابر با اینچ انگلیس است. شیلت‌برگر با گفتن اینکه مایل ایتالیا یا لمبارد فقط برابر با ۴۵ هزار اینچ است به ما می‌گوید، شاج^۷ یک چهارم از فوت کوتاه‌تر است. به تعبیری دیگر به پالما اشاره می‌کند که مقیاسی ایتالیایی در دوره او بود. بنابراین پنج پالما با سه فوت برابری می‌کند. (براون)

۱۰۲. شط: دجله هنوز هم شط نامیده می‌شود.^۸ نه تنها محل تلاقی آن با فرات، بلکه سراسر بخش علیای آن هم چنین نامی داشت.^۹ این نکته، نوشته باربارو را توجیه می‌کند که می‌گوید حصن کیف در نزدیکی شط قرار دارد. (براون)

کنلنل چرنی این گفته‌ها را تأیید می‌کند. او می‌نویسد شط یا به تعبیری صحیح‌تر شط‌العرب ناشی است که به رودخانه‌های فرات و دجله پس از تلاقی‌شان در شهر محصور قورناح^{۱۰} داده می‌شود.^{۱۱} این

1. Benjamin Tudela
2. Ritter, Die Erdkunde etc. , x, 263
3. canna
4. Lombard
5. untz
6. zoll
7. Schach
8. Ritter, Die Erkunde etc. , xi, 4
9. Rachid - Eddin by Quatremere, xxix
10. Kournah
11. Exped. To the Euphr. And Tigris, i, 60

نام احتمالاً برای دجله به کار می‌رفت. اولثاریوس هم به‌وضوح این رودخانه را شط می‌نامد.
 ۱۰۳. قینا^۱: این میوه در ویرایش پنزال با نام قورنیا^۲ آمده است. احتمالاً منظور از آن خرماست. این درخت در ایران و ماورای قفقاز به‌وفور می‌روید. شاید همان خیلان ابن بطوطه باشد. این میوه به میزان زیادی به روسیه صادر می‌شود. نوعی عرق دوست‌داشتنی از آن به دست می‌آید. با درخت نخل، که در شرق به آن تالتال^۳ می‌گویند، فرق دارد. مارکوپولو از شراب خوبی سخن می‌گوید که با ترکیب خرما و ادویه‌جات ساخته می‌شد.^۴

۱۰۴. عجیب نیست که شیلتبرگر تحت تأثیر روحیه صلح‌طلب مردم بغداد، شهری که ثروت آن مدیون صنعت و تجارت است، قرار گرفته باشد. احمدبن اویس، بغداد را پس از ویرانی‌اش به دست تیمور بازسازی کرد.^۵ ساکنان آنجا مانند زمان فعلی، عرب و ایرانی بودند. اینکه پارکی بزرگ و باغ‌وحش در آنجا وجود داشت، به احتمال زیاد واقعیت دارد. چون در اثر زوسیموس^۶ می‌خوانیم که سربازان امپراتور ژولین^۷ یک باغ سلطنتی در بین‌الته‌رین کشف کردند که در آن انواع حیوانات نگهداری می‌شد.^۸ سربازان هراکلیوس^۹ در سال ۶۲۷م. پارکی بزرگ در نزدیکی اقامتگاه خسرو^{۱۰} یافتند.^{۱۱} در آن تعداد زیادی شترمرغ، خوک وحشی، طاووس، قرقاول، شیر، ببر و غیره نگهداری می‌شد. یکی دیگر از این اماکن در نزدیکی اقامتگاه خلیفه، الحریم، در بغداد قرار داشت. در آن انواع مختلف حیوانات نگهداری می‌شد.^{۱۲}

۱۰۵. اندک مدتی پس از نبرد آنقره، سلطان فرج دو سفیر با هدایایی ارزشمند نزد تیمور فرستاد. یکی از این هدایا یک زرافه بود.^{۱۳} کلاویخو، که در خوی با مصری‌ها روبرو شد، آن حیوان را گورنوف^{۱۴} می‌نامد. شیلتبرگر در اصل باید به جای سورناسا^{۱۵}، اسم آن را

1. Kinnna

2. kurnia

3. taltal

4. Yule. i.110

5. Weil, Gesch. der Chal. , v,98

6. Zusimus, مورخ بیزانسی (۵۱۰ - ۴۹۰ م.) و مؤلف تاریخ جدید که سال‌های ۲۷۰ - ۲۳۸ م. را روایت می‌کند. (مترجم).

7. Julian

8. Hist. Rom., iii, 23.

9. Heraclius

۱۰. خسرو پرویز (۶۲۸ - ۵۹۰ م.). (مترجم)

11. Ritter, Die Erkunde etc. , ix, 503

12. Ibid. , x, 225

13. Weil, Gesch. der Chal. , v, 97

14. gornufa

15. surnasa

سورنوفاً^۱ نوشته باشد. زارفه‌ای که او در تملک تیمور دید، احتمالاً از بهترین گونه بود، بنابراین طول گردن آن را چهار فاتوم می‌نویسد. در واقع، از نوشته‌های کلاویخو می‌آموزیم که این حیوان می‌توانست گردن خود را تا اندازه‌های دراز کند که به برگ‌هایی در ارتفاع سی یا ۳۶ فوت دست یابد. شیلت‌برگر هم مانند دلانوی، معاصر او می‌نویسد رودخانه نیل قبل از ورود به مصر از هند^۲ عبور می‌کند. به همین دلیل گمان می‌کند زرافه بومی هند است. (براون)

زرافه به معنی زرد رنگ معادل فارسی کلمه گرافه^۳ است و از دو کلمه زرد و فام تشکیل شده است. ترک‌ها و عرب‌ها این نام را تحریف و به زرافه تبدیل کرده‌اند. واژه سورناسا از این کلمه گرفته شده است. زرافه‌ای که در موزه لندن نگهداری می‌شود می‌تواند به غذا تا ارتفاع حداقل بیست فوت دست پیدا می‌کند. دکتر گانتز^۴، مسئول باغ وحش، اطلاعات خیلی خوبی در اختیار ما قرار می‌دهد. بر طبق اندازه‌هایی که پرفسور میلنی ادوارد^۵ از آن مؤسسه در مورد اندازه زرافه تهیه کرده است، اندازه بهترین نمونه از زرافه‌های موزه تاریخ طبیعی پاریس کمتر از این است. شیلت‌برگر باید به میزان زیادی در محاسبه ابعاد این حیوان دچار اشتباه شده باشد. حتی با در نظر گرفتن زوال احتمالی باید گفت زرافه‌های بزرگ اکنون بسیار کمیابند.

۱۰۶. جغتای: جغتای از نام دومین پسر چنگیز گرفته شده است. او قلمرویی در شرق و جنوب شرق اولوس جوجی دریافت کرد. به عبارت دیگر از مرزهای خراسان (تا قبل از اینکه تیمور آن را از دست جوجی‌ها بیرون آورد) در هر دو طرف آمودریا، تا ترکستان. تمام این قلمرو را، آن گونه که در زبان اهالی این منطقه رایج بود، جغتای می‌نامیدند. آخرین فرمانروایان این خاندان، که تیمور به نام آن‌ها حکومت می‌کرد، سیورغتمش و محمود بودند. سکه‌هایشان در بخارا، سمرقند، ترمذ، کش، بدخشان و اترار ضرب شد. ولی اقامتگاه آن‌ها بیش‌بالیخ، پنج شهر بود. تا اینکه تیمور پایتخت را به سمرقند منتقل کرد. جبار سعی می‌کرد سمرقند را در رأس تمام شهرهای آسیا قرار دهد. برای این منظور اقدامات گسترده‌ای انجام داد. کلاویخو شاهد آن‌ها بود. (براون)

۱۰۷. تاتارستان بزرگ: جزئیاتی که شیلت‌برگر در این فصل به آن می‌پردازد را نشان می‌دهد. او متصرفات سه شاخه جوجی را در تاتارستان بزرگ گنجانده است. این متصرفات عبارتند از: اردوی

1. surnofa

۲. اتیوپی، هند نامیده می‌شد، بنابراین به اشتباه با هند واقعی یکی دانسته می‌شود. کنل یول در یکی از یادداشت‌هایش بر سفرنامه مارکوپولو این نکته را مطرح می‌کند. (ii, 426)

3. giraffe.

4. Günter

5. Milne Edward

سفید، قلمرو اردوی زرین، جانشینان باتو، دومین پسر جوجی و سوم قلمرو شیبان، پسر پنجم، که به پاداش خدمات درخشانش در طول لشکرکشی باتو به روسیه متصرفاتی در نزدیکی دریاچه آرال برای اقامتگاه تابستانی و قلمرویی در نزدیکی سیحون برای گذران زمستان دریافت کرد. به تعبیری دیگر دشت‌های قرقیز به او داده شده از این رو، قلمرو شیبانی، اردوی زرین را از اردوی سفید جدا می‌کرد. قلمروی آن‌ها بعداً به سمت شمال گسترش یافت و به‌عنوان خوانین سیبری منصوب شدند. (براون)

تارتاریا^۱ و تارتارن^۲ نام‌هایی هستند که در سراسر متن ذکر شده‌اند و در یادداشت‌ها به‌صورت تاتاری و تاتارها آمده‌اند. پرفسور نوی تأکید می‌کند که تاتار واژه‌ای است که سالنامه‌نگاران ارمنی از آن استفاده می‌کردند.^۳ یکی از یادداشت‌های دکتر اسمیت^۴ در گین^۵ نشان می‌دهد که چگونه واژه تاتار به‌طور ناگهانی پدیدار شد.^۶ باید بپذیریم که بر طبق نوشته‌های نویسندگان دیگر استفاده از واژه تارتار^۷ در اروپای غربی قبل از این رایج شده بود. جنیبرارد^۸ می‌گوید: تاتار که در زبان عبری و سریانی به‌معنی رها شده است، شکل صحیح‌تر آن بدون R باید نوشته شود.^۹

تلفظ آن در زبان روسی به‌صورت تاتاریا^{۱۰}، تاتاری و تاتارهاست. تلفظ آن همان‌طور که نویسنده این یادداشت تصدیق می‌کند در سواحل ولگا، جنوب روسیه، کریمه و دشت‌های سفلی ماورای قفقاز متفاوت است. واژه روسی تاتاروی^{۱۱} یا تاتارها آن‌گونه که رالستون^{۱۲} می‌گوید در اروپای غربی با توجه به تارتاروس^{۱۳} به تارتارها تبدیل شد.^{۱۴} اکنون نویسندگان روسی از این واژه برای نام‌گذاری رعایای ترک امپراتوری مغول استفاده می‌کنند. گفته می‌شود که شکل تحریف

1. Tartaria
2. Tartaren
3. Expose des Guerres de Tamerlan, etc.: d'après la Chronique Armenienne inedited de Thomas de Medzoph, 24
4. Smith
5. Gibbon
6. Rise and Fall, etc. , iii, 294
7. Tartar
8. Genebrard, گیلبرت جنیبرارد (۱۵۹۷ - ۱۶۵۳ م. / ۱۰۰۵ - ۹۴۲ ق.). شرق‌شناس فرانسوی. (مترجم)
9. Lib. Heb. Chro. Bib. , 1, 158
10. Tataria
11. Tatarui
12. Ralston
13. Tartarus
14. Early Russian History, 198; F. Porter Smith's Vocab. , etc. , 52

شده، واژه تاتن^۱ است. چینی‌ها در دوره‌های باستان از این نام برای مغول‌ها استفاده می‌کردند. موریسون^۲ تلفظ چینی تارتارها را تاتا^۳ ثبت کرده است.

کلنل یول به مقاله‌ای در مجله آسیاتیک^۴ توجه دارد تا نشان دهد که ریشه نام تارتار ارمنی است نه اروپایی. درحالی‌که اذغان می‌کند واژه تاتار توسط نویسندگان شرقی دوره مارکوپولو دقیقاً مانند تارتار به کار می‌رفت و هنوز هم در اروپای غربی به‌عنوان نامی کلی برای سپاهانی به کار می‌رود که چنگیز و جانشینانش را همراهی می‌کردند، ولی بر این باور است که این نام با چنین مفهومی قبل از زمان چنگیز ناشناخته بود.^۵

هاورث^۶ در تاریخ مغول‌ها، ۱۸۷۷م. (یکی از جلد‌های آن تاکنون منتشر شده است)، کتابی کسل‌کننده با ۷۴۳ صفحه و آکنده از اطلاعات عالمانه که به طرز ناخوشایند فاقد هرگونه راهنمای محتواس است. در صفحه ۷۰۰ در یک یادداشتی طولانی آمده است که واژه تاتار گفتگوهای زیادی را برانگیخته است. درحالی‌که نویسندگان روسی و بیزانسی، بوهمین^۷ وقایع‌نگار دالمیل^۸، ایو^۹ از ناربونی^{۱۰} و توماس^{۱۱} از اسپالاترو^{۱۲} در روایات خود واژه تاتار را ترجیح می‌دهند. دیگر مراجع نقل شده‌اند تا ریشه‌ای مناسب برای تارتار اثبات شود.

۱۰۸. مراسم نشانیدن روی نمد سفید، به طرز مشابه توسط حیوانی دال بیانو دی کاپرینو هم توصیف شده است^{۱۳}. وامبری^{۱۴} می‌نویسد: سنت نشانیدن روی نمد سفید هنوز هم یکی از امتیازات انحصاری قبیله ریش خاکستری، از جغتایی‌هاست و این رسم در مراسم اعطای خلعت خوانین خوقند حفظ شده است.^{۱۵}

1. Tahten
2. Morrison
3. Tata
4. Journal Asiatique , ser. V, tom. Xi, 203
5. Marco Polo, i,12
6. Howorth
7. Bohemian
8. Dalemil
9. Ivo
10. Narbbone
11. Thomas
12. Spalatro
13. Recueil de Voy. et de Mem. , etc
14. Vambery

۱۵. Trav. in Central Asia, 356. آرمینیوس وامبری، سیاحتنامه درویش دروغین در خانات آسیای میانه، ترجمه فتحعلی‌خواجه نوری، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷. (مترجم)

۱۰۹. ایدیل: شیلتبرگر می‌نویسد: ایدیل، رودخانه‌ای بزرگ است. در اینجا رودخانه بزرگ، ایدیل نامیده می‌شود که یک کلمه ترکی است. در این مورد منظور نویسنده غیر از جیحون یا آمودریا نیست، آوردن^۱ به هیچ وجه نمی‌تواند با اورینگس، که در فصل ۲۵ ذکر شده است، یکی دانسته شود^۲، و نویسنده در طول سفر خود از دربند به جولاد در آنجا توقف کرد. اینکه شهر اورینگس هم در کنار ایدیل قرار داشت، نشان می‌دهد احتمالاً شیلتبرگر، اورناس^۳، آرناتچ و آندجاز^۴ را با اورگنج اشتباه گرفته است. (در این مورد رودخانه جیحون مدنظر است نه رودخانه ترک) که متصرفات فرمانروای آن از حوالی یک رودخانه تا رودخانه دیگر امتداد داشت. (براون)

۱۱۰. حاجی طرخان (حاجی ترخان): این شهر در ساحل راست ولگا و در فاصله چند مایل بالاتر از آستراخان امروزی و نزدیک ایتیل پایتخت پادشاهی خزرها قرار داشت. ایتیل شهری باستانی بود و در زمان روبروک^۵ (۱۲۵۳ م. / ۶۵۱ - ۶۵۰ ق.) اثری از آن دیده نمی‌شد. در آن زمان حاجی طرخان احتمالاً وجود نداشت. ابن بطوطه (۱۳۳۱ م. / ۷۳۱ ق.) می‌نویسد: در مسیر سفر از سوداق به سرای در آن مکان اقامت کرد. پیگولوتی^۶ می‌گوید: مسافران در مسیر خود به سمت چین در آنجا توقف می‌کردند. این نام در اطلس کاتالان^۷ در سال ۱۳۷۵ م. / ۷۷۷ - ۷۷۶ ق. آذینارکان^۸ ثبت شده است. ما در این اثر و نقشه درخشان برادران پیزیگانی^۹ نام کی ویتات دسرا^{۱۰} یا کی وی تاس ریگیو دسرا^{۱۱} را هم می‌بینیم.

تیمور شهر سرای نو را ویران کرد. به نوشته شیلتبرگر ویرانه‌های آن هنوز در نزدیکی شهر تزاروف^{۱۲} در ساحل آختویا^{۱۳}، یکی از شاخه‌های رودخانه ولگا دیده می‌شد. ابوالفداء، ابن بطوطه

1. Orden

۲. منظور شیلتبرگر از آوردن و اورینگس، شهر اورگنج است. مترجم انگلیسی و دیگران در این مورد دچار اشتباه شده‌اند. (مترجم)

3. Ornas

4. Andgaz

5. Rubruquis

۶. Pegolotti فرانسسکو پیگولوتی (Francesco Pegolotti)، (۱۳۴۷ - ۱۳۱۰ م. / ۷۴۷ - ۷۰۹ ق.) بازرگان و سیاستمدار فلورانس. (مترجم)

7. Catalan

8. Azitarcan

۹. Pizzigani، دومینیکو (Domenico) و فرانسسکو (Francesco)، پیزیگانی، معروف به برادران پیزیگانی، جغرافیدان‌های ونیزی قرن چهاردهم میلادی / هفتم - هشتم هجری قمری. (مترجم)

10. Civitat de ssara

11. Civitat Regio d'Sara

12. Tzaref

۱۳. Akhtouba، شاخه‌ای از رودخانه ولگا که بالای شهر ولگوگراد (Volgograd) از این رودخانه جدا می‌شود و به دریای خزر می‌ریزد. (مترجم)

و پیگولوتی از شهر دیگری به نام سرای صحبت می‌کنند. ویرانه‌های آن در ساحل آختویا و در دویت مایلی جنوب تزاروف و نزدیک سلیترنی گوردک^۱ دیده می‌شود. استاد دانشگاه قازان^۲ اخیراً تعداد زیادی از سکه‌های اوزبک خان را در آنجا کشف کرد.

در تزاروف تاکنون چنین سکه‌هایی به دست نیامده است و با کمال تعجب نشان می‌دهد جانی بیک، پسر اوزبک، اقامتگاهش را از سرای به شهر جدیدی با همین نام منتقل کرد. کلنل یول در یکی از یادداشت‌هایش بر سفرنامه مارکوپولو به این نکته اشاره کرده است. در مقاله‌ای که در سال ۱۸۷۶ م./ ۱۲۹۳ - ۱۲۹۲ ق. در کیف^۳ منتشر شد سعی کردم این مطلب را اثبات کنم.^۴

هرچند سرای کهنه به خاطر طاعون سال ۱۳۴۸ - ۱۳۴۷ م./ ۷۴۹ - ۷۴۷ ق. از جمعیت خالی شد و سرای جدید را تیمور ویران کرد، ولی هر دو شهر آن مصیبت‌ها را پشت سر گذاشتند و در نقشه اخیر جهان، اثر فرا ماورو^۵ در نزدیکی یکی از شاخه‌های ساحل چپ ولگا دیده شدند. آن دو فاصله قابل توجهی با یکدیگر دارند. روس‌ها شمالی‌ترین آن‌ها را سرای بزرگ می‌دانند.

برکه خان پیش از اقامت در سرای کهنه، در بلغار پایتخت باستانی پادشاهی بلغار در ساحل رودخانه ولگا اقامت داشت. بانو، برادر و جانشین او، این شهر را در سال ۱۲۳۶ م./ ۶۳۴ - ۶۳۳ ق. مطیع کرده بود. بانو نزد روس‌ها به باتوی مخوف معروف است. تاتارها به او لقب صاین یعنی نیکو داده بودند. یک روستایی فقیر روسی در جای این شهر قرار داد. وسعت و اندازه ویرانه‌های آن شهر مسافران را تحت تأثیر قرار می‌دهد، وقتی در چهارمین کنگره باستان‌شناسی (۱۸۷۷ م./ ۱۲۹۴ - ۱۲۹۳ ق.) حضور داشتم، تحت تأثیر آن‌ها قرار گرفتم. اعضای این کنگره، سفر تحقیقاتی‌شان را از قازان شروع کردند، از مسیر رودخانه تا اسپاسکی زاتون^۶ پایین آمدند و از مکانی دیدن کردند که در خطی مستقیم هفت مایل از رودخانه دور است.

با در نظر گرفتن اهمیت این ویرانه‌ها، حجم وسیعی از زمین که اشغال کرده‌اند و تعداد قابل توجه سکه‌های شرقی باستانی و دیگر عتیقه‌هایی که دائماً کشف می‌شوند و همین‌طور با توجه به گواهی نویسندگان عرب و مسافران در مورد روابط تجاری بلغار باستانی ولگا، این سؤال پیش می‌آید که چرا این مردم به جای اینکه مکان مفیدتری را انتخاب کنند، ترجیح دادند به سبک

1. Seliterny-gorodok

2. Kazan

3. Kieff

4. Troudy 3go. Archeo. Syezda

۵. Fra Mauro جغرافیدان ونیزی (متوفی ۱۴۶۰ م./ ۸۶۵ - ۸۶۴ ق.) (مترجم)

6. Spassky-zaton

ساکنان شهر کورها در چنین فاصله‌ی زیادی از رودخانه ساکن شوند؟

پرفسور گولوو کینسکی^۱، استاد سابق دانشگاه قازان و رئیس دانشگاه اودسا، این معما را حل کرد. این زمین‌شناس برجسته نشان داد که ولگا و کاما^۲ در مسیر حرکت در بالای محل تلاقی خود در معرض تغییرات زیادی بوده‌اند و در قیاس با دوره‌ی اخیر، ساحل شرقی بستر رودخانه‌ای که آن دو رودخانه به همدیگر ملحق می‌شوند، به زمین مرتفعی نزدیک است که روستای بلغار در آنجا قرار داشت و این بستر قدیمی باید تا یکی از شاخه‌های قازانقا^۳ به نام بولاق^۴ و تا دریاچه قابان^۵ دنبال شود. هر دو رودخانه در شهر قازان و باتلاق نسبتاً خشکی نزدیک روستای مذکور جریان دارند.^۶ (براون)

۱۱۱. نویسنده می‌گوید: در شهری به نام بولار^۷ انواع مختلفی از حیوانات زندگی می‌کنند. این حیوانات احتمالاً خردار بودند و همیشه کالای اصلی صادراتی بلغار، سرای و آسترخان محسوب می‌شدند. شیلت برگر ما را به سمت این تصور سوق می‌دهد که این شهرها از ویرانی و فلاکتی که تیمور ایجاد کرده بود بیرون آمدند. (براون)

۱۱۲. شیلت برگر در فصل پنجم، منطقه‌ای به نام ایبسیپور را توصیف می‌کند که شهری با همین نام داشت. اطلس کاتالان و نقشه‌پیزیگانی این منطقه را به اثبات رسانده‌اند. در آنجا، سیبار^۸ را در نزدیکی رشته کوهی به نام لاس مانتیس دو سیبار^۹ می‌بینیم. ظاهراً در جنوب اورال قرار دارد. در یک اثر روسی در مورد آب‌نگاری باستانی، سیبیرسکی کامیان^{۱۰} ذکر شده است.^{۱۱} سیبیر^{۱۲} روس‌ها که به نام ایسکیر^{۱۳} هم شناخته می‌شود، در ساحل رودخانه آیرتیش^{۱۴} در فاصله

1. Golovkinsky

2. Kaban

۳. Kazanka. رودخانه‌ای در تاتارستان روسیه که از رودخانه ولگا منشعب می‌شود. (مترجم)

4. Boulak

5. Sur la formation permienne du basin Kama-Volgien, etc, in Mem. de la Soc. Miner. de St. Petersbourg tom. i; and Anciens debris de L' home au Gouv. de Cazan, in the Travaux de la reunion des Natur. de Russie. St. Petersburg, 1868

6. Kaban

7. Bolar

8. Sebur

9. Los montes de Sebur

10. Sibirsky Kamian

11. Kanyga bolshem. Tchertejou, 151, St. P., 1838

12. Sibir

۱۳. Asker. نام دیگر آن قاشلیق (Qashliq) بود. قلعه‌ای تاتاری در سبیری از قرون چهاردهم - شانزدهم میلادی / هشتم - دهم هجری قمری و مرکز ایالت توبولسک در قرن شانزدهم میلادی / دهم هجری قمری. (مترجم)

14. Irtysh

ده مایلی توبولسک^۱ قرار داشت، محل اقامت خونین شیپانی بود و مشتی قزاق به فرماندهی یرماک^۲ در سال ۱۵۸۱ م. / ۹۸۹ - ۹۸۸ ق. آن را تصرف کردند. تاتارها، یرماک را محاصره کردند و او در جریان یک یورش (۱۵۸۴ م. / ۹۹۲ - ۹۹۱ ق.) در رودخانه، جانش را از دست داد. هموطنانش در توبولسک بنای یادبودی به افتخار این کورتز^۳ روسی ایجاد کردند. (براون)

۱۱۳. آلاتنا/آلاتانا^۴: در محل فعلی آروف قرار داشت و در قرن چهاردهم و پانزدهم میلادی / هشتم و نهم هجری قمری محل بسیار مهمی بود. تیمور در سال ۱۳۹۵ م. / ۷۹۷ ق. آن را به طور کامل ویران کرد، ولی آن گونه که از گفته‌های کلاویخو پیداست، ونیزی‌ها خیلی زود برگشتند، به نوشته او شش گالی ونیزی به شهر بزرگ قسطنطنیه آمدند تا با کشتی‌هایی که از تانا می‌آید دیدار کنند. ونیزی‌ها مبادلات تجاری با تانا را حتی بعد از ویرانی آن به دست تاتارها در سال ۱۴۱۰ م. / ۸۱۳ - ۸۱۲ ق. و ترک‌ها در سال ۱۴۱۵ م. / ۸۱۸ - ۸۱۷ ق. حفظ کردند. دلانوی^۵ مدرکی دارد که نشان می‌دهد در سال ۱۴۲۱ م. / ۸۲۴ - ۸۲۳ ق. چهار کشتی ونیزی از آن بندر به کافا رسیدند.^۶ شیلت‌برگر، که در آن زمان یا اندکی بعد، از تانا دیدن کرد، اثبات می‌کند که آن بندر رونق تجاری خود را بازیافته بود.^۷ به هر صورت تا آنجا که به ماهیگیری مربوط می‌شود، این واقعیت را باربارو هم تأیید می‌کند. (براون)

۱۱۴. شیلت‌برگر با گفتن اینکه ولخات، که منظورش سولخات است، پایتخت قبچاق بود، احتمالاً از این مسئله آگاهی نداشت که این نام سراسر جنوب روسیه و کریمه را دربر می‌گرفت. سولخات، اسکی کریم^۸ بعداً شهر اصلی آنجا شد. نیومن معتقد است نویسنده دچار اشتباه شده. این اشتباه احتمالاً از این واقعیت ناشی می‌شود که در زمان او فرمانروایان زیادی وجود داشتند که آن حکومت مستقل را به چالش می‌کشیدند و یک منطقه وسیع از قبچاق، احتمالاً حاکمیت یک یا چند فرمانروا را به رسمیت می‌شناخت که در سولخات اقامت می‌کردند. به‌عنوان مثال «ویل امپراتور»^۹ که دلانوی

۱. Tobolsk، پایتخت تاریخی سیبری. شهری در استان تیومن اوبلاست (Tyumen Oblast). (مترجم)

۲. Yermak، یرماک تیمو فیوویچ (Yermak Timofeyevich) فاتح سیبری در زمان ایوان مخوف (۱۵۸۴ - ۱۵۴۷ م. / ۹۹۲ - ۹۵۳ ق.) در آگوست ۱۵۸۴ / رجب ۹۹۲ در جنگ با تاتارها کشته شد. (مترجم)

3. Cortez

4. All Tana

5. De Lannoy

6. Voy. Et Ambass., 43

7. Voy. Et Ambass., 43

8. Eskey Crim

9. veil empereur

به‌عنوان سفیر از طرف ویتولد^۱ در سال ۱۴۲۱ م. / ۸۲۵ - ۸۲۴ ق. نزد او فرستاده شد. او در لحظه‌ای ناگوار درگذشت، چون شوالیه ما را در مورد نام او در غفلت نگه می‌دارد. در نبود سندی برای اثبات این گفته هامر که می‌گوید متحد قدیمی ویتولد سرکرده دولتی مستقل در ساحل دریای سیاه در سال ۱۴۲۳ م. / ۸۲۷ - ۸۲۶ ق. بود^۲، به‌نظر من آن حاکم ایدقو بود.

۱۱۵. چند منبع دیگر هم اهمیت شهر کافا را نه تنها از لحاظ تعداد خانه‌های آن شهر و حومه‌اش، بلکه به دلایل دیگر هم تأیید کرده‌اند. اقامت دو گروه یهودی (تلمودی‌ها^۳) در آنجا واقعیتهای اثبات شده است. آن چهار شهر ساحلی، که به کافا وابسته‌اند، باید لاسکی^۴، گورزانی^۵، پارتینیک^۶ و یالیتا^۷ باشند که به نام‌های آلوشتا^۸، گورزوف^۹، پارتینیت^{۱۰} و یالتا^{۱۱} شناخته می‌شوند. تمام این شهرها در ساحل جنوبی شبه جزیره قرار دارند. آن شهرها تنها جاهایی بودند که ونیزی‌ها در آنجا مستقر شده بودند. (براون)

۱۱۶. قرقری^{۱۲} / قیرقیر^{۱۳}: اکنون به نام قلعه یهودی‌ها^{۱۴} شناخته می‌شود و زمانی اقامتگاه خوانین کریمه بود. در حال حاضر فقط سه یا چهار خانواده از قرائیم‌ها در آنجا سکونت دارند. این مکان در بخش مرتفع کریمه قرار دارد که در قرن پانزدهم میلادی / نهم هجری قمری گوتی^{۱۵} نامیده می‌شد. این نام در متن به خاطر بی‌دقتی سودی نوشته شده است. مردم آنجا را تاتارها به طعنه تات^{۱۶} یا تات^{۱۷} می‌گفتند. تات نامی ترکی برای ملل شکست خورده است. (براون)

-
1. Vithold
 2. Gesch. d. G. H. , 352
 3. Talmudist
 4. Lusce
 5. Gorzani
 6. Partenice
 7. Ialita
 8. Aloushta
 9. Gourzouff
 10. Partenite
 11. Yalta
 12. karckeri
 13. Kyrkyer
 14. Tchyfout Kaleh

۱۵. Gothia، منسوب به قوم گوت‌ها. سرزمین‌هایی در شبه جزیره کریمه در ساحل دریای سیاه. (مترجم)

16. That
17. Tatt

۱۱۷. تات معادل واژه ترکی مرتد^۱ است. پالاس^۲ متوجه شد که تاتارهای کریمه واژه توهین‌آمیز تات^۳ را برای تاتارهای ساحل جنوبی به کار می‌برند، زیرا آن‌ها را به خاطر اختلاط با یونانی‌ها و جنوایی‌ها در جریان سلطه آن‌ها بر این نژادهای مسیحی، آن شبه جزیره را از نژاد خالص نمی‌دانستند. ۱۱۸. ساری کرمان^۴: این نام را نویسندگان شرقی‌ها برای خرسون^۵ در نزدیکی سواستوپول^۶ به کار می‌بردند. نویسنده به خوبی می‌دانست که شهادت سن کلمنت در اینجا اتفاق افتاد. آنجا همان صاری کرمان ابوالفدا است. او که هرگز در آنجا حضور نداشت. روبروک نام آن را قرسون سیویتیس کلمنتیس^۷ نوشته است.^۸ در سال ۱۳۳۳ م. / ۷۳۴ - ۷۳۳ ق. یک اسقف‌نشین در آنجا تأسیس شد. (براون)

ساری کرمان به معنی قلعه زرد است. نویسندگان شرقی، خرسون در نزدیکی سواستوپول جدید را با این نام می‌شناسند. امپراتور تراژان، پاپ کلمنت اول را به تاوریس خرسونوس^۹ تبعید کرد. او را در آنجا به دریا انداختند و به شهادت رساندند. بر طبق افسانه‌ها، دریا همه ساله در سالگرد مرگ این قدیس جسد او را به مدت هفت روز به ساحل می‌آورد، تا اینکه در قرن نهم میلادی / دوم - سوم هجری قمری سریل^{۱۰} و متودیوس^{۱۱}، حواریون اسلاو (مبدع الفبای اسلاوی) او را در خرسون دفن کردند. ولادیمیر^{۱۲}، فرمانروای بزرگ، پس از پذیرش دین مسیحیت بقایای جسد او را به کیف منتقل کرد. کلیسای رم روایتی متفاوت در مورد این افسانه ارائه می‌دهد و بر این باور است که بقایای جسد اسقف اعظم در کلیسای سن کلمنت در عسقلان^{۱۳} نگهداری می‌شود.^{۱۴}

۱. مرتد کلمه‌ای عربی است نه ترکی. (مترجم)

2. Pallas

3. Tadd

۴. ساری کریم در ساحل دریای سیاه. (مترجم)

۵. Cherson، مهاجرنشین یونانی که در سال ۴۲۱ ق.م. تأسیس شد. (مترجم)

۶. Sevastopol، این شهر بندری، در جنوب غربی شبه جزیره کریمه، در جنوب اوکراین و در کرانه دریای سیاه قرار دارد. (مترجم)

7. Kersona civitas Clementis

8. Recueil de Voy. et de mem. , etc. , iv

۹. Tauric Chersonesus، مهاجرنشین یونانی که در حدود ۲۵۰۰ سال پیش در جنوب غرب شبه جزیره کریمه تأسیس شد. (مترجم)

10. Cyril

11. Methodius

12. Vladimir

۱۳. شهری باستانی در ساحل دریای مدیترانه که با غزه سه فرسخ فاصله داشت (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۲۵۷).

14. The Crimea and Transc. , i, 22,98

۱۱۹. استراچاس^۱ و چرکس^۲ - چرکسها^۳ - را حیوانی دال پیانو دکاپرینی، ابوالفداء، باربارو و دیگران می‌شناختند و بیشتر به نام زخس^۴ و قزاق معروف بودند. شواهدی که نشان می‌دهد زخسها همان قزاقها یا چرکسها هستند. در اثر انتریانو^۵ که آن منطقه را در سال ۱۵۰۲م./ ۹۰۸ - ۹۰۷ ق. دیده است یافت می‌شود.^۶ به هرحال هویت آنها در اثر اخیر اثبات شده است و بنابراین قبل از سفرهای ایتالیایی. در فصل ۵۶ آمده است که ترکها به سایگون^۷، زخس می‌گویند. در ایام کنستانتین پرفیروژنیتوس قلمرو آنها در طول ساحل دریای سیاه تا فاصله سه مایل از رودخانه اوقروق^۸ (قوبان^۹)، که آنها را از تامارتاچا^{۱۰} (تامان^{۱۱}) جدا می‌کرد، تا رودخانه نیکوپسیس^{۱۲} در مرز ابخاز وسعت داشت. منطقه‌ای که به سوتریوپولیس^{۱۳}، که به احتمال زیاد اکنون همان پیچوندا^{۱۴}، پیتوس^{۱۵} باستانی در شمال غرب سوخوم قلعه است، می‌رسید. زیرا به نوشته کودینوس^{۱۶}، پیتوس زمانی سوتریوپولیس نامیده می‌شود.^{۱۷}

ابخاز و چرکس در زبانی یکسان به شکل‌های مختلف نوشته می‌شوند.^{۱۸} ابخازی‌ها با تلاش‌های امپراتور ژوستین در حوالی سال ۵۵۰م. به دین مسیحیت گرایش پیدا کردند. ولی مسیحیت قبل از آن در میان زخسها گسترش یافته بود. بسیاری از آنها دین اسلام را پذیرفتند. شواهد نشان می‌دهد که این کار را با انگیزه‌های سیاسی و برای خشنود کردن ترکها انجام دادند.^{۱۹}

گرایش آنها به مسیحیت مانع عشق آنها به غارت و فروش بچه‌هایشان نشد. شیلتبرگر در این

-
1. Strachas
 2. Tcherkess
 3. Circassians
 4. Zikhes
 5. Interiano
 6. Ramusio edition, 196
 7. Sygun
 8. Oukroukh
 9. Kouban
 10. Tamatarcha
 11. Taman
 12. Nicopsis
 13. Sotriopolis
 14. Pytzounda
 15. Pityus
 16. Codinus
 17. Hieroclis Synecdemus, etc. , 315
 18. Guldenstadt, Reisen durch Russl. , i, 463
 19. Marigny, Voy. Dans le pays des Tcherkesse, in Potocki, ii, 308

مورد گزارش می‌دهد و مارینی^۱ آن را تأیید می‌کند. او نمی‌تواند درک کند که چرا این مردم، که آزادی برای آن‌ها بزرگ‌ترین موهبت است، می‌توانند به خلاص شدن از دست فرزندان خود فکر کنند. ماریگنی همین‌طور تصدیق می‌کند که چرکس‌ها برای رعد و برق احترام زیادی قائلند. «آن‌ها خدای رعد و برق ندارند». ولی نمی‌توانیم خودمان را فریب دهیم و تصور کنیم چنین خدایی نداشتند. به این دلیل برای رعد و برق حرمت قائل بودند که می‌گویند رعد و برق فرشته‌ای است که به برگزیدگان خدا برخورد می‌کند. جسد کسی که بر اثر رعد و برق کشته می‌شود با اجرای مراسمی بزرگ دفن می‌شود و درحالی‌که برای از دست دادن او سوگواری می‌کنند، بستگان متوفی به یکدیگر به خاطر افتخاری که نصیب خانواده شده است تبریک می‌گویند.

درحالی‌که این فرشته در حال پرواز است، مردم با شنیدن صدای رعد و برق با عجله از خانه‌های خود خارج می‌شوند «با صدای بلند دعا می‌کنند و استدعا می‌کنند به سمت آن‌ها بیایند». (براون).

چرکس که ناتوهایز^۲، شاپسوقی^۳، آبادزی^۴، ابخاز و دیگر قبایل را شامل می‌شوند برای استرابو و پروکوپوس به‌عنوان دلایان برده و دزد دریایی شناخته شده بودند. این حرفه را طبق اسناد در تمام اعصار بی‌وقفه ادامه دادند تا اینکه سرزمین آن‌ها در سال ۱۸۶۳ م. / ۱۲۸۰-۱۲۷۹ ق. به‌طور کامل مطیع روس‌ها شد و به روسیه ملحق گردید. دوبویس دنوپیروکس^۵، که در سال ۱۸۳۹ م. / ۱۲۵۶-۱۲۵۵ ق. می‌نویسد، می‌گوید: ابخازی‌ها حتی با وجود اینکه تابع روسیه‌اند اما این تجارت غیرقانونی را ترک نکردند. تحت شرایطی خاص فروش پسر، دختر و خواهر تا سال ۱۸۵۶ م. / ۱۲۷۳-۱۲۷۲ ق. ادامه داشت.^۶ اولیفانت^۷ می‌نویسد: ابخازی‌ها در غارت انسان‌ها افراط می‌کنند. «خوش‌سیماترین پسرها و زیباترین دخترها را با جیغ و فریاد از دست والدین عذاب دیده آن‌ها بیرون می‌آورند، روی زین اسب خود قرار می‌دهند و درحالی‌که تمام مردم با فریاد و فحاشی آن‌ها را دنبال می‌کنند، تاخت‌کنان از جنگل‌ها عبور می‌کنند».^۸

سنت قرار دادن مرده روی درخت هم‌اکنون هم در ابخاز اجرا می‌شود. اجساد را درون تابوت به

1. Marigny

2. Notohaitz

3. Shapsoughy

4. Abadzehy

5. Dubois de Montpereux

6. Voy. Autour du Caucase, etc. , i, 258

7. Oliphant

8. Trans-Cauc. Campaign, 125

شاخه‌ها آویزان می‌کنند، تابوت‌ها را باد تکان می‌دهد. با غرغر آن‌ها صدایی غم‌انگیز ایجاد می‌کند.^۱
 ۱۲۰. با توجه به اینکه شیلت برگر برای نوشتن اسامی جغرافیایی و اصلی اهمیت کمی قائل است، قادر نیستیم هویت آن‌ها را کشف کنیم. تشخیص اینکه قیات^۲ و اینبو^۳، که با مغول‌ها ساکنان تاتارستان بزرگ را تشکیل می‌دادند، چه کسانی‌اند، کار آسانی نیست. نام صحیح آن‌ها هرچه باشد، بومی‌ها و رؤسای مغول این نام‌ها را به شیلت برگر گفتند. بدون شک قبایل اصلی کرائیت و اویغور بودند. فرمانروایان آن‌ها ایدقوت نامیده می‌شدند. این نام، ایدیچی، که شیلت برگر را در سفر به سیبری همراهی کرد، به یاد می‌آورد.^۴
 نیومن تأکید می‌کند که دو قبيله نامبرده قیات^۵ و اویغور نامیده می‌شدند. این نظر تأیید نشده است. بنابراین مجازیم فرض کنیم که به قیتق^۶ و جامبولوق^۷ اشاره شده است. دو قبيله‌ای که شیلت برگر فرصت‌های زیادی برای دیدن آن‌ها داشت.

در زمان مسعوی، قیتق‌ها یا قیدق‌ها^۸ در دشت‌های شمالی قفقاز در نزدیکی دریای خزر زندگی می‌کردند. ابوالفداء هم به وجود آن‌ها در آنجا اشاره دارد. تاکنون در آنجا زندگی می‌کنند. دیدیم که چگونه بی‌فایده سعی کردند با تیمور در جریان آخرین لشکرکشی‌اش علیه توقتمش مقابله کنند. مسیحیان رمی و فرقه‌های دیگر بعداً خیلی زود در میان آن‌ها پدیدار شدند. ولی آن‌ها کارهای شیطانی خود را رها نکردند. تجربیات تلخ نیکیتین، بازرگان روسی، این نکته را اثبات می‌کند. در سال ۱۴۶۸ م. / ۸۷۳ - ۸۷۲ ق. زمانی که کشتی او در ساحل آن‌ها پهلو گرفت، غارت شد. باوجود آنکه به شیروان شاه، خویشاوند علی بیک، سرکرده آن‌ها، متوسل شد، اما تلاش‌های او برای بازپس‌گیری دارایی‌هایش بیهوده بود.^۹ قیتاق‌ها به اندازه کافی اهمیت داشتند که بتوانند نظر شیلت برگر را در مسیر سفرش از ایران به تاتارستان بزرگ جلب کنند.

درحالی‌که در این مسیر باید زمانی را در میان نوقائی^{۱۰} از قبایل جامبولوق یا به نوشته تانمن^{۱۱}،

-
1. The Crimea and Transc. , ii,136
 2. kayat
 3. Inbo
 4. Erdmann, Tenud. D. U. R. , 245
 5. kaiat
 6. Kaitak
 7. Jambolouk
 8. Kaidak
 9. Dorn, Versuch einer Gesch. Der Schirwan - Sch. , 582.
 10. Nogai
 11. Thanmann

ییمبولاق^۱، سپری کرده باشد.^۲ دلیل نام‌گذاری آن‌ها این است که اولین سکونتگاهشان نزدیک جیم^۳ یا ییمبا^۴ بود که به دریای خزر می‌ریزد. فقط در اواخر قرن هیجدهم میلادی/ دوازدهم هجری قمری بود که به سمت سواحل غربی دریای آزوف رفتند و در آنجا با دیگر نوقائی‌ها، که قلمروشان درحال الحاق به امپراتوری روسیه بود، روبرو شدند. سبک زندگی خانه به دوشی این تاتارها و تقسیمات درونی آن‌ها به ما اجازه می‌دهد که بپذیریم در زمان شیلت‌برگر بیشتر جامبولاق‌ها اگر نه همه آن‌ها به سمت غرب تغییر مکان دادند. به همین دلیل دوک تاتارها در سال ۱۴۲۱م./ ۸۲۴ق. با دلانوی ملاقات کرد. دوک با تمام رعایایش در سرزمینی به نام جامبو^۵ سکونت داشتند.^۶ این دوک قدرت آن را داشت که به جاهای راحتی نقل مکان کند، بنابراین محتمل است که دژ و شهر یابو^۷ به او تعلق داشت. خان کریمه در سال ۱۵۱۷م./ ۹۲۳ - ۹۲۲ق. آنجا را به زیگیزموند پادشاه لهستان واگذار کرده بود.^۸ احساس می‌کنم مختاریم از این اطلاعات چنین استنباط کنیم که اینبو همان تاتارهای اردوی جامبولاق است. (براون)

۱۲۱. شیلت‌برگر بر حسب عادت نام بومی فسطاط را مصر می‌نویسد. اروپایی‌ها به اشتباه آن را قاهره^۹ کهنه می‌نامیدند.^{۱۰} شیلت‌برگر تصور می‌کرد که این نام برای قاهره به کار برده می‌شود، زیرا آن دو شهر در آن زمان به میزان زیادی به سمت یکدیگر توسعه پیدا کرده بودند و یک شهر را تشکیل می‌دادند. دلانوی، قاهره را از فسطاط و مصر متمایز می‌کند و آن را بابل می‌نامد.^{۱۱} این نام نتیجه استقرار یک مهاجرنشین بابلی در آنجا در زمان کمبوجیه است.^{۱۲} حتی الان هم قبطی‌ها بخشی از قاهره و فسطاط را شامل می‌شوند که بابل کوچک نام دارد. بابل جدید را نویسندگان قرون وسطا پذیرفتند تا به پادشاهی مصر لقب پادشاه بابل بدهند. بعضی از آن‌ها مانند آرنولد^{۱۳} از لوبک^{۱۴} حتی فرات را با نیل اشتباه کرده است.

1. Yembolok

2. Busching. Gr. Erdbeschr. , iv,387

3. Jem

4. Yemba

5. Jambo

6. Voy. Et Ambass. , 40

7. yabou

8. Sbornyk by Prince Obolensky, i,88

9. Abd-Allalif, S. de Sacy edition, 424

10. Voy. et Ambass. , 80

11. Noroff, Pout. po Yeghyptou, i, 154

12. Arnold

13. Lubeck

14. Geschichtsch. Der Deutsch. Vorzeit. , etc. , xiii Jahrhundert. Iii, 283

۱۲۲. ممالیک آن گونه که نام آن‌ها نشان می‌دهند از بردگانی تشکیل می‌شدند، که برای خود این حق را قائل بودند که یکی از خودشان را پس از مرگ سلطان انتخاب کنند.^۱

۱۲۳. در میان کسانی که به حکومت رسیدند یا قدرت فائقه را در مصر به دست آوردند، نام‌های ماروچلوچ^۲ و ژوزفدا^۳ همان برقوق و فرج است و همین‌طور ماتاس^۴ که دوره حکومت او بین این دو نفر بود. جانشین نفر دومی، زیچم^۵ و شیاجین^۶ نام داشت. ملکشافشارف^۷، که به نام بالماندر^۸ هم ذکر می‌شود، کسی جز بارس بای (۱۴۳۸ - ۱۴۲۲ م. / ۸۴۱ - ۸۲۵ ق.) نیست. او پس از جلوس لقب آق ملک گرفت و همین‌طور الاشراف سیف‌الدین ابوالمظفر - شمشیر باشکوه دین و پدر پیروزی.^۹ ماتاس همان مینطاش یا منطاش، حاکم ملاطیه است. او پس از اینکه مدتی جای برقوق را گرفت در سال ۱۳۹۳ م. / ۷۹۵ ق. هلاک شد. او را روی چرخ خرد کردند. احتمالاً نویسندگان عرب شیوهٔ اعدام منطاش را با سوءتعبیر توصیف کرده‌اند. زیرا دو نیم کردن با اره تنبیهی باستانی بود که در کشورهای شرقی غیر از مصر هم رواج داشت.

دیون کاسیوس^{۱۰} می‌نویسد؛ یهودی‌های سوریه و مصر در دورهٔ تراژان شورش کردند. رمی‌ها و یونانی‌هایی را که به چنگ آن‌ها می‌افتادند، با اره به دو نیم می‌کردند. خون قربانیان را به‌صورت خود می‌مالیدند و خود را با پوست آن‌ها تزئین می‌کردند.^{۱۱} در یکی از یادداشت‌های تحسین برانگیز کاترمر در اثر مقریزی، تعداد زیادی از این مجازات‌ها را، که در زمان شیلتبرگر نه فقط در مصر، بلکه در ایران و در میان مغول‌ها رایج بودند، ذکر شده است.^{۱۲} شاهدگان روسی که پس از نبرد کالکا در سال ۱۲۲۳ م. / ۶۲۰ - ۶۱۹ ق. اسیر شدند به همین ترتیب شکنجه شدند.^{۱۳}

زیچم باید همان جکم، حاکم سوریه باشد. جکم علیه فرج شورش کرد و به‌عنوان سلطان

-
1. De Lannoy, 83
 2. Marochloch
 3. Jusuphda
 4. Mathas
 5. Zechem
 6. Schyachin
 7. Malleckchafchariff
 8. Balmander
 9. Weil, Gesch. der Chal. , v, 167
 10. Dion Cassius
 11. Lxviii, 32
 12. i, 72, note 103
 13. Karamsin. Hist. de Russie, iii, 291

سوریه شناخته شد، اما در سال ۱۴۰۶ - ۱۴۰۵ م. در نبرد با قرایولوک از پای درآمد.^۱ شیاجین نامی است که شیخ محمد، سلطان^۲ در سال ۱۴۲۱ م. / ۸۲۴ ق. را یادآوری می‌کند. او جانشین خلیفه عباسی المستعین بالله بود. پس از مرگ فرج ۱۴۱۲ م. / ۸۱۵ ق. چند ماه حکومت کرد. اما شیخ محمد در سن بالا درگذشت. بنابراین نمی‌تواند همان حاکمی باشد که شیلت‌برگر اعدام او را چنان با دقت توصیف می‌کند که گویی شاهد آن شکنجه بود.

هیچ‌یک از جانشینان بارس بای، احمد پسر ارشد محمود - تاتار، یک مملوک پیر، یا محمد، جوان‌ترین پسر محمود که توسط بارس بای خلع شد، سرنوشته شیاجین را تجربه نکردند. شاید منظور از آن الظاهری حاکم صدف باشد. او در آغاز حکومت بارس باس علم طغیان برافراشت. طرفدارانش او را رها کردند. در سال ۱۴۲۲ م. / ۸۲۵ ق. تسلیم و شکنجه شد. شاید عذابی را متحمل گردید که شیاجین تجربه کرده بود. (براون)

۱۲۴. نیومن معتقد است این نامه و القابی که به سلطان داده می‌شود، ابداع ارمنی‌هاست و آن را به نویسنده داده‌اند، ولی هیچ‌چیز غیرعادی و نامحتمل در این نامه وجود ندارد. بارس بای این نامه را برای فرمانروایان مسیحی مختلف فرستاده بود، تا آن‌ها را برای عروسی دخترش دعوت کند، زیرا روابط دیپلماتیک و تجاری با جمهوری‌های دریایی ایتالیا. پادشاهان آراگون^۳، قبرس و امپراتور بیزانس برقرار کرده بود. دلیل اینکه نامه خطاب به رم نوشته شد، این است که رم واژه‌ای برای نام‌گذاری یونان و متصرفات ترکیه در اروپا بود. (براون)

۱۲۵. بارس بای مسلماً با گفتن اینکه فرمانروای خودکامه کارتاژ است مرتکب خطایی تاریخی شده است. زیرا فقط مالک ویرانه‌های آن بود. سلطان به‌عنوان جانشین فاطمیان یا حامی خلافت عباسی، ممکن است مدعی تونس شده باشد. تونس، به خرج خود او در نزدیکی ویرانه‌های رقیب رم ساخته شده بود. شهرت کارتاژ در افریقا باید حفظ شده باشد. بنابراین نام آن ترجیحاً برای تونس به کار برده می‌شد. ولی من مایلیم شهر اسلامی قیروان را به جای کارتاژ قرار دهیم. قیروان زیباترین شهر مغرب بود.

۱۲۶. زوسپیلین^۴: این نام یا برای سیسیل، که به اغالبه تعلق داشت به کار می‌رفت، یا به احتمال بیشتر برای سویل که ایرانی‌ها به آن اشبیلیه می‌گفتند. سلطان بارس بای در نامه‌ای به

۱. حکم در ذی‌القعدة ۸۰۹ / می ۱۴۰۷ در اطراف شهر آمد، از عثمان بیک قرایولوک شکست خورد و کشته شد (ابن تغری بردی الاتابکی، ۱۹۷۰: ۱۱۳ / ۶۱). (مترجم)
۲. الملك المؤید شیخ محمودی ظاهری (۸۲۴ - ۸۱۵ ق. / ۱۴۲۱ - ۱۴۱۲ م.). (مترجم)

3. Aragon

4. Zuspillen

شاهرخ پسر تیمور، در سال ۸۳۳ ق. خودش را فرمانروای اورشلیم نامید. احتمالاً شیلتبرگر معنی این جمله را تغییر داد. (براون)

۱۲۷. جای تردید است که بارس بای یا مبدع القاب او یکی از اماکن را دوبار ذکر کرده باشد. کاپادوکیه دو بار ذکر شد. بارس بای در نامه‌اش به شاهرخ، اورشلیم را مقدس می‌داند. شاید منظور از این کاپادوکیه نامی مشابه باشد. چون این منطقه با آن نام، خارج از منطقه بین اورشلیم و اردن است. احتمالاً باید کاپادوکیه را کفرناحوم^۱ بدانیم که اکنون با نام تل هوم شناخته می‌شود. در آنجا بناهایی وجود دارد که از لحاظ شکوه و جلال بر تمام بناهای فلسطین برتری دارند.^۲

۱۲۸. تقریباً باورکردنی نیست که این لقب برای سلطان به کار برده شود. پدیدار شدن آن در این نسخه نتیجه سوءتعبیر شیلتبرگر است. با توجه به بیت الحِم و ناصریه، نام‌هایی که در این لیست گنجانده شده‌اند، ممکن است نشان دهد که محمدی‌ها ناجی ما را، به‌عنوان یکی از نبی‌ها یا پیامبران اولوالعزم خود، تکریم می‌کردند. یا ممکن است گفته شود که مسیح را نفس و روح می‌نامیدند. مسیح را روح نیر می‌نامیدند. روح خدا.

به خاطر سوءتعبیری مشابه، بارس بای به رابطه‌اش با مریم باکره افتخار می‌کند. این مسئله نشان می‌دهد که محمدی‌ها او را تکریم می‌کردند. (براون)

۱۲۹. عدد ۷۲ را آسیایی‌ها برای اعداد بزرگ به کار می‌بردند. نمونه‌های زیادی برای اثبات آن وجود دارد. تعداد قبایل سوریه، فرقه‌های اسلامی، مریدان ناجی ما، برج‌های جزیره ابن عمر و غیره ۷۲ برج بودند. همان‌گونه که ۷۲ برج رابینسون نشان می‌دهد که حرمون را کمربندی از معابد احاطه کرده است. منظور نویسنده از تل فاروم، تل الفراس معروف در انتهای جبل هیس یکی از قله‌های جبل الشیخ یا حرمون است. (براون)

۱۳۰. منظور از این جنگل بزرگ، قفقاز است. اندازه این رشته کوه بزرگ در خطی مستقیم از دریا تا دریا با طول ارائه شده دقیقاً مطابقت دارد. ۷۲ زبان، همان ۷۲ ملت است.^۳ هریک از آن‌ها به زبانی متمایز سخن می‌گویند. آن‌ها همان ۷۲ ملتی‌اند که اسکندر در آن سوی دروازه‌های خزر محبوس کرد. مطابق یکی از روایت‌ها محمد(ص) در بستر مرگ در مورد فتح قفقاز به مؤمنان سفارش کرد. برای آن منطقه حرمت زیادی قائل بود. به همین دلیل چند تا از فرقه‌های شیعه آنجا را مکانی

۱. کفرناحوم روستایی باستانی در کنار دریاچه طبریه بود. در عهد جدید کفرناحوم به‌عنوان محل زندگی عیسی مسیح و برخی از حواریون او ذکر شده است. (مترجم)

2. Biblical Researches, etc

3. Dorn, Geog. Cauc. . 221

مقدس و مافوق شهرهای عربستان می‌دانستند.^۱ بنابراین عجیب نیست که فرمانروایی بر این منطقه مقدس، که خود سلطان در آنجا زاده شد، در زمره مراتب او گنجانده شود. زیرا تا اندازه‌ای محقق بود که قلمرو بنیان‌گذار اسکندریه را به‌عنوان میراث خود در نظر گیرد.

با ادعای پادشاهی بر جنگل قفقاز، سلطان به‌طور طبیعی بخشی از آنچه در واقع به او تعلق داشت را به مایملک خود در کاپادوکیه می‌افزاید و حق داشت در آنجا باغ بهشتی برای خود ایجاد کند. محمدی‌ها مانند مسیحیان و یهودی‌ها معتقدند آن باغ در سرزمینی زیبا به نام عدن قرار داشت. رودخانه‌ای شگفت‌انگیز که سرچشمه فرات، دجله، جیحان (پیراموس^۲ باستانی) و سیحان (ساروس^۳) است، آن را آبیاری می‌کند. همه آن‌ها در کاپادوکیه یا مناطق مجاور قرار دارند. در واقع، بارس بای در محاسبات خود از فرهیختگانی که دو رودخانه نامبرده جیحون و سیحون (هامر) را ارس و فاسیس (براگش^۴) و حتی ولگا و ایندوس می‌دانند، فراتر نرفته است. (براون)

۱۳۱. ناپدید شدن محمد (ص)، نواده علی(ع) و دوازدهمین و آخرین امام در سال ۸۷۳ م. / ۲۶۰ ق. در سن دوازده سالگی در غاری در نزدیکی سامرا، در فاصله ۳۲ مایلی بغداد، باعث ایجاد حدسیات متعددی شد. همه آن‌ها دارای ابهامات یکسانی‌اند. شیعیان بر این باورند که این مهدی، داور الهی، هنوز هم در غاری ناشناخته زندگی می‌کند و بی‌صبرانه منتظر بازگشت اویند. همان‌گونه که یهودی‌ها منتظر بازگشت مسیحند. شیعیان معتقدند وقتی دنیا به پایان برسد، مهدی با ۳۱۶ تن از ارواح الهی ظهور می‌کند و ساکنان زمین را وادار می‌کند دین اسلام را بپذیرند.^۵

گفته شده است سلطان مصر خودش را نگهبان غارها نامید. شاید به دلیل اینکه غار تحت حمایت او قرار داشت. ولی این احتمال نیز وجود دارد که غار راه، که در زبان آلمانی Hellen است، همان حله باشد. چون حله در زبان آلمانی Helle و Halla نوشته می‌شود. حله، مقدس است و در جای بابل باستانی قرار دارد. مانند کربلا، مسجد علی(ع) که شیعیان آنجا را زیارت می‌کنند.^۶

۱۳۲. ممکن نیست با پنزل در این مورد موافق باشیم که شیلت‌برگر به طرز عجیبی بارس بای را حامی دوزخ می‌دانست. همان که پنزل قبول دارد، خودش را با افتخار دوست خدا می‌دانست. زیرا آخرین لقب ذکر شده در این لیست نابود کننده خدایان است. اما در اینجا پنزل دوباره در

1. D 'Ohsson, Des Peup. Du Cauc. , ii,182

2. Pyramus

3. Sarus

4. Bragsch

5. D 'Ohsson, Tableau. General de L 'E. O. , i,152

6. Ritter, Die Erdkunde etc. , ix,842,869, 955

تعبیر نیت شیلتبرگر مرتکب اشتباه شده است، زیرا پادشاهی که ادعا می‌کند نورالدین است، به دوستی با خدا می‌بالد، و دشمن اُشتی‌ناپذیر بت‌پرستی است نمی‌تواند نابود کنندهٔ خدایان باشد. مسلماً واژه Mahhy به mag تبدیل شد.^۱

مشکل است غصب لقب امپراتور قدرتمند قسطنطنیه توسط سلطان را توجیه کنیم. سلطان در نامه‌اش به شاهرخ این‌گونه می‌نویسد: «پادشاهان جهان از تمام بخش‌ها با او بیعت کرده‌اند. شاه هرمز، سلطان حصن، پسر قرامان، شاهزاده‌ها و پادشاهان کشورهای آن‌ها، سلطان مکه مکرمه، سلطان یمن، مغرب، تکرور و قبرس همگی آن‌ها در دربار من حاضر شدند.» شاه قبرس، به نام ژان^۲ در سال ۱۴۳۲ م. / ۸۳۶ - ۸۳۵ ق. توسط مصری‌ها در جریان لشکرکشی آن‌ها به آن جزیره ۱۴۲۶ م. / ۸۳۰ - ۸۲۹ ق. دستگیر شد. به‌ناچار تابعیت سلطان را پذیرفت و موافقت کرد برای آزادی سالانه باجی معادل بیست هزار دینار پرداخت نماید.^۳ ژان دوم^۴، امپراتور بیزانس، بیهوده تلاش کرد از طریق مذاکره با سلطان برای او وساطت کند.^۵ پس از این واقعه احتمالاً برخلاف دیگران از بیعت خودداری کرد، چون زمانی دیگر شرمنده نبود که جلو پاپ زانو بزند و کفش‌هایش را بیوسد. احتمالاً خودش را تحت نام تکرور^۶، کشوری که سیلوستر دو ساسی نتوانسته است هویت آن را مشخص کند، معرفی کرده است. تکرور لزوماً نام یک کشور نیست، بلکه شکل تحریف شدهٔ تکفور است. این نام در شرق برای امپراتور قسطنطنیه به کار می‌رفت.

یکی از القاب او فرمانروای جایی است که اینوک^۷ و هلیاس^۸ دفن شده‌اند. محمدی‌ها از پیامبران اینوک و الیاس حامی مسافران سخن می‌گویند. به باور یهودی‌ها او به آسمان برده شد.^۹ یکی دیگر از القاب کمتر پرمطراق فرمانروای قایلامر^{۱۰} است. این نام هم گیج‌کننده است

1. S. de Sacy. Chrestom. Arab, 322

2. John

3. Weil, Gesch. der Chal. , v,177

4. John II

5. ibid. , 173

۶ Tekroure, به نوشتهٔ یاقوت حموی، تکرور منتسب به سودان بود و در جنوب غربی قرار داشت. مردم آن زنگی بودند (یاقوت حموی، ۱۹۵۷: ۲/۳۸). (مترجم)

7. Enoch

8. Helyas

9. D 'Ohsson, L. c. , i, 51,111

10. Kaylamer

مگر اینکه همان دژ کالامیل باشد. ویلبراند^۱ از اهالی اولدنبورگ^۲ در سال ۱۲۲۱ م. / ۶۱۸ - ۶۱۷ ق. پس از ترک مامیسترا^۳ (موپویستا^۴) باستانی، ممیسترای^۵ بیزانسی‌ها، میسیس^۶ واقعی) از آنجا بازدید کرد.^۷

وقتی ویلبراند مکانی به نام دژ سیاه پادشاه را در مسیر سفرش در سمت راست خود رها کرد، نکته‌ای است که ما را به سمت سن مارتین، تنگه‌ای که در دوره باستان به نام پیلا ارمینیا^۸ یا پیلا کیلیکیا^۹ رهنمون می‌کند. ترک‌ها اکنون به آن دمیر قابو می‌گویند. ظاهراً همان جایی است که مارینو سانودو^{۱۰} به آن اشاره دارد.^{۱۱} قلعه کالامیلا در میان شهرهای اصلی سوریه گنجانده شده است. نتیجه‌گیری می‌شود که اهمیت استراتژیکی و تجاری این در نیمه قرن، پس از دیدار ویلبراند از آنجا افزایش یافت.

به نظر نمی‌رسد که کالامیلا نظر دریانوردان ایتالیایی را جلب نکرده است، زیرا این نام با اندکی تغییر در نقشه آب‌نگاری قرن چهاردهم میلادی / هفتم - هشتم هجری قمری پدیدار شد. در اطلس کاتالان ۱۳۷۵ م. / ۷۷۷ - ۷۷۶ ق.، به‌عنوان مثال کارامیلا^{۱۲} همان کاراملا^{۱۳} است. نویسنده Liber Secretorum Fidelium این شهر را در جای ایسوس^{۱۴} باستانی دیده است. خلیج این شهر روی نقشه مشخص شده است. در آن زمان کاراملا، قلمرو سلطان مصر را از شاه ارمنستان جدا می‌کرد. با توجه به اهمیت آن شاید سلطان کسر شأن نمی‌دانست که خودش را امیر کالامیلا بنامد. شیلت‌برگر آن را به اموراج قایلامر^{۱۵} تغییر داد.

1. Willbrand

۲. Oldenburg، شهری در ایالت ساکسونی سفلی آلمان. (مترجم)

3. Mamistra

4. Mopsvesta

5. Mimistra

6. Missis

7. Viv. de Saint - Martin, Desc. De L'A. M. , i,488

8. Pyla Armenia

9. Pyla Cilicia

۱۰. Marino Sanudo، مورخ ونیزی (۱۵۳۶ - ۱۴۶۶ م. / ۹۴۲ - ۸۷۰ ق.)، (مترجم)

11. Liber Secret. Fidel. , etc. , 221 - Pauthier, Marco Polo cxxxii, 1.

12. Caramila

13. Caramela

14. Issus

15. Amorach of Kaylamer

در اینجا منظور نویسنده باید خوزاری^۱ یا گازاری^۲ باشد. مارینو سانودو هم آن را گالگاریا^۳ می‌نویسد و یکی از مناطق تابعه تاتارها بود. آن منطقه یکی از متصرفات ونیزی‌ها در کریمه بود. از آنجا حجم زیادی از کالاهای صادراتی به‌خصوص برده به اسکندریه برده می‌شد. در میان این برده‌ها بعداً مردان برجسته‌ای پدیدار شدند. خوزاری یکی از مناطق وابسته به قیچاق بود. این نام به معنای درخت پوک است. این لقب متمایز کننده به دنبال لقب امپراتور قدرتمند گالگرین به‌عنوان فرمانروای درخت پژمرده می‌آید.

حاکم قیچاق یا خان‌های اردوی زرین دوستی نزدیکی با سلاطین مصر داشتند و پیروان متعصب محمد(ص) بودند. بنابراین جای سؤال ندارد که سلاطین مصر را در رأس سلاطین مسلمان بدانند. اینکه موقعیت بالای سلاطین آن‌ها را علیه دشمنان مسیحی تحریک نکرد، از روابط صمیمانه آن‌ها با پادشاهان یا امپراتوران حبشه پیداست. پرستر جان در رومانی محصور را باید در زمره پادشاهان حبشه گنجانند.

عموماً پذیرفته شده است که مارکوپولو با ایمان همیشگی‌اش، اذعان می‌دارد که در زمان او یک گرجی از نوادگان پرستر جان، حاکمی زبردست در یکی از ایالات چین شد. این فرمانروا برخلاف پدر بزرگش، اوانگ خان، خان کرائیت‌ها، پیرو مذهب کاتولیک رمی بود نه نسطوری. اوپرت^۴ به اشتباه او را گورخان، خان کرائیت‌ها که روبروکویس به او اشاره می‌کند، می‌داند.^۵ نسبتاً مسلم است که به محض افزایش روابط اروپایی‌ها با مناطق مرکزی آسیا، وجود دولت‌های مسیحی از نیل تا جنوب مصر بیشتر شناخته شد. دولت ارمنی‌ای که هایتون^۶، مورخ ارمنی، پاپ را متوجه آن کرد.^۷ بعداً مرسوم شد که پادشاه مسیحی نوبی‌ها و حبشی‌ها را پرستر جان بنامند.

دلانوی این مسیحیان را مسیحیان صاحب زنار می‌نامد.^۸ مصحح اثر او معتقد است دلیل این نام‌گذاری قانونی است که در سال ۸۵۶ م. / ۲۴۲ - ۲۴۱ ق. توسط خلیفه متوکل وضع شد و یهودی‌ها و مسیحیان را ملزم می‌کرد زنار چرمی ببندند. ظاهراً در گذر زمان نسطوری‌ها و

-
1. Khozary
 2. Gazary
 3. Galgaria
 4. Oppert
 5. Der Presb. Johannes in Sage Und Gesch. , etc. , Berlin, 1864
 6. Haython
 7. De Tatria, c. 57, apud Webb. A Survey of Egypt and Syria, etc. , 394
 8. Voy. et Ambass. , 93

یعقوبی‌ها هم مطیع این قانون شدند. این توجیهی برای این جمله است «پرستر جان در رومانی منزوی»، منظور از آن حبشه است. کشوری که مارکوپولو و دلانوی به اشتباه کشور برهمن‌ها می‌داند. این نشان می‌دهد که مسیحیان صاحب زنار در کشور نخست سکونت داشتند. دلانوی اسقف قیبطی‌ها را اسقف هند می‌نامد. اینکه گفته می‌شد آن‌ها در حبشه‌اند، با شعر زیر از ژوان دی لا اینکینا^۱ در شرح سفرش به اورشلیم در سال ۱۵۰۰ م. / ۹۰۶ - ۹۰۵ ق. اثبات می‌شود:

“Hay muchas naciones alli Christianos,
De Griego, Latnoes y de Jacobitas,
Y de los Armenios, y mas Moronistas,
Y de la cintura son Gorgians:
Y de estoos parecen los mas Indianos,
De habito y gesto mas feo, que pulcro:
Son progimos todos en Christo y hermanos.”

این نویسنده ظاهراً گرجی‌ها را با ابخازی‌ها و ابخازی‌ها را با حبشی‌ها اشتباه گرفته است. به نقل از اسنادی که در آرشیو کونیگسبرگ^۲، نامه‌ای از کونراد^۳ از ژانگینگن^۴، استاد اعظم فرقه توتونیک^۵ به تاریخ ۲۰ ژانویه ۱۴۰۷ / ۱ شعبان ۸۰۹ و خطاب به پرستر جان «رگی آباسیا»^۶. کارامازین می‌گوید آن عنوان برای شاه ابخاز در منطقه قفقاز به کار می‌رود نه برای شاه حبشه.^۷

روابط مسیحیان و سلطان به‌ندرت مختل شد. احتمالاً از آن‌ها در مقابل هرگونه ترس و بازداشت حمایت می‌کرد. ولی احساسات بارس بای در مورد خلیفه احتمالاً ماهیتی متفاوت داشت. برای اینکه برای خودش لقب محافظ بغداد به دست آورد. (براون)

۱۳۳. با توجه به اقدامات سختگیرانه‌ای که سلطان برای آزار و اذیت زن‌ها در سال ۱۴۳۲ م. / ۸۳۶ - ۸۳۵ ق. انجام داده بود، ظاهراً در زمان اقامت شیلت‌برگر در مصر، زن‌های آن کشور از آزادی‌هایی که به آن‌ها در ایام جشن‌های بایرام داده می‌شد، سوءاستفاده می‌کردند. چون در آن

۱. Juan de la Encina شاعر و نمایش‌نامه‌نویس اسپانیایی (۱۵۳۰ - ۱۴۶۸ م. / ۹۳۶ - ۸۷۲ ق.). (مترجم)

۲. Königsberg. این شهر در مرز آلمان و روسیه قرار داشت. در جریان جنگ دوم جهانی ویران و سپس ضمیمه خاک شوروی شد. نام کنونی آن کالینینگراد است. (مترجم)

3. Conrad

۴. Jungingen روستایی در ایالت بادن ورتمبرگ (Baden-Württemberg) آلمان. (مترجم)

5. Teutonic

6. Regi Abassia

7. Hiatt, de Russie, iii, 388

8. Weil, Gesch. der Chal., v, 208

سال خروج از خانه برای تمام زن‌ها بدون استثنا ممنوع شده بود. زن‌های مجرد در صورت نقض این قانون در خطر مرگ بر اثر گرسنگی قرار داشتند. این قانون بعداً به نفع بردگان رنگین پوست و زنان پیر تعدیل شد. زنان جوان فقط اجازه یافتند برای رفتن به حمام از خانه خارج شوند و پس از آن به سرعت به خانه برگردند.

طبق فرمانی دیگر که در اوایل دوره سلطان بارس بای صادر شد، رسوم قدیمی ملغی گردید. مطابق آن رسوم تمام کسانی که به حضور او بار می‌یافتند ملزم بودند زمین را بیوسند. از آن به بعد مقرر شد اشخاص مطابق درجه و رتبه خود بر دست یا گوشه لباس او بوسه زنند. ولی او خیلی زود متقاعد شد به سنن قدیم روی آورد و به استثنای بوسه زدن بر زمین، کسانی که به حضور او معرفی می‌شدند موظف بودند زمین را با دست خود لمس کنند نه اینکه آن را بیوسند. شلیت برگر نمی‌توانست قبل از لغو این رسم مسخره و وحشیانه در نخستین سال حکومت بارس بای به مصر رفته باشد. اما بدون شک در دوره او درباریان چالپوس و دیگر مفت‌خورها زمین را بوسه می‌زدند. رسومات و تشریفات که در زمان باریابی سفرا اجرا می‌شد، مطابق رسوم ترک‌ها و تاتارها بود. زنگ کوچک اسب‌های پستی را مغول‌ها در روسیه رواج دادند و تا پایان دوره سلطه آن‌ها ادامه داشت. اما شیپور کالسکه‌رانان آلمانی و فرانسوی جای آن را گرفت. (براون)

۱۳۴. کبوتر از گذشته در آسیا به‌عنوان نامه‌بر مورد استفاده قرار می‌گرفت. دختر حاکم هاترا یا الحضر از کبوتر استفاده کرد و به شاپور، پادشاه ایران (۲۷۱ - ۲۴۰ م.)، کمک کرد تا بتواند آن شهر را تصرف کند. امپراتور سوروس نتوانسته بود آنجا را فتح کند. به نوشته تعداد زیادی از نویسندگان اروپایی و شرقی قرارگاه‌های کبوترهای نامه‌بر در خلال جنگ‌های صلیبی در سوریه و مصر مورد استفاده قرار می‌گرفتند. آرنولد اسقف لوبک در داستان خود در مورد جنگ‌های صلیبی تحت فرماندهی هنری ششم^۱ در سال ۱۱۱۹ م. / ۵۱۳ - ۵۱۲ ق. چگونگی تربیت کبوترها را توضیح می‌دهد. نوشته‌های او مشابه آن چیزی است که در این متن می‌خوانیم «کفار از فرزندان نور خیلی با استعدادترند»، تربیت کبوتر ابداع کفار است. دشمنانشان از کارهای آن‌ها تقلید کردند. پس از سقوط بیروت در سال ۱۱۹۷ م. / ۵۹۳ ق. بوهموند^۲، فرمانروای انطاکیه با استفاده از کبوتر خبرهای خوبی برای رعایایش فرستاد.

خلیل دهری، نویسنده عرب قرن پانزدهم میلادی / نهم هجری قمری، گزارش می‌دهد که بلیس، صالحیه، کاتیا^۳ و وراده یا بریده قرارگاه‌های کبوترهای نامه‌بر در جاده سوریه‌اند.^۴ به

۱. Henry VI، هنری ششم، پادشاه انگلستان (۱۴۷۰ - ۱۴۲۱ م. / ۸۷۵ - ۸۲۴ ق.)، (مترجم)

2. Boemund

3. Katia

4. Quatremere, I, 55, note 77

نوشته مقریزی، وراده هشت مایل با الاریح^۱، قلعهٔ عریش یا العریش^۲ در مصر سفلی واقع شده بود^۳. قرارداد تسلیم شدن فرانک‌ها در سال ۱۸۰۰ م. / ۱۲۱۵ - ۱۲۱۴ ق. امضا شد. ابوالمخاضین اظهار می‌کند که بئرالقاضی، چاه قاضی، در مرز مصر و سوریه قرار دارد.

یکی دیگر از نویسندگان عرب، آلا ریخ را آلا ریس می‌نامد^۴، اسقف لوبک، مصحح آلمانی، آن را آهیر می‌نامد. نامی که تقریباً با آرچی، یکی از ایستگاه‌های کبوتر یکسان است. ۱۳۵. سقا: در زبانی ترکی به معنی حامل آب است. پلیکان، سقا کوچو^۵ است.

۱۳۶. هوشان داغ، نام صحیحی است که عرب‌ها برای این کوه به کار می‌بردند. این نام در اینجا به مونتاقی^۶ تبدیل شده است و با نام بومی سینیایی آن قدر تفاوت دارد که ممکن است از کلمهٔ مونتاقنا^۷ ریشه گرفته باشد و شاید نامی عمومی است که زوار برای این کوه به کار می‌بردند. در این مورد احتمالاً همراهان شیلت‌برگر ایتالیایی بودند. تصور می‌شود دربانورد بودند و اطلاعاتی در مورد دریای سرخ در اختیار او قرار دادند. اطلاعات مربوط به عرض آن دریا دو برابر میزان واقعی است. اطلاعاتی هم در مورد چگونگی سفر به سینا به او داده شد.

دلانوی از مصر به آنجا سفر کرد. این شوالیه هیچ اشاره‌ای به وجود روغن در قبرستان سن کاترین و دیگر معجزات آن قدیس ندارد، ولی توضیح می‌دهد که چگونه مسلمانان به سینا می‌روند و کلیسایی به نام سن کاترین در پای کوه قرار دارد. (براون)

این توصیف مغشوش کوه سن کاترین و کوه سینا به خاطر این است که شیلت‌برگر از کوه سینا بالا نرفت و این مکان را فقط با اتکاء به شایعات توصیف کرده است. او به هر حال سن کاترین را از کوهی که آن را مونتاقی، کوه ظهور می‌نامد، متمایز می‌کند. به او گفته شد که خدا در این کوه به شکل بوته‌ای شعله‌ور در مقابل موسی پدیدار شد. آنجا چشمه‌ای از صخره‌ای جاری است که موسی با عصای خود آن را حفر کرد. ممکن است منظور از مونتاقی، معادل ترکی کوه موسی، یعنی موسی داق باشد که عربی آن جبل موسی است. ابن حوقل، کوه سینا را طور سینا می‌نامد. ابوالفداء و ادریسی به آن جبل طور یا ایت طور می‌گویند.

1. Alarih

۲. عریش در شام و در ساحل دریای مدیترانه قرار داشت (یاقوت حموی، ۱۹۵۷: ۲۱۰/۴). (مترجم)

3. ibid. , 56

4. Abd - Allalif, S. de Sacy edition, 43

5. Koutchiu

6. Muntagi

7. Muntagna

۱۳۷. مامبرتال^۱: منظور از آن مامره^۲ است. حبرون هم با این نام شناخته می‌شود.^۳ احتمالاً نام خود را از مامره، آموریت، دوست ابراهیم گرفته است.^۴ روایت سرجان ماندویل در مورد درخت خشک آن گونه که به او گفته شد کلمه به کلمه با حکایت این متن مطابقت دارد.^۵ جز اینکه سر جان یک بلوط دید، به درختی که شیلتبرگر به آن کارپی^۶ می‌گفت. سرجان نام این درخت را دریپ^۷ می‌نویسد. در زبان ترکی به درخت سرو، سیلوی^۸ می‌گویند. مفسر کتب مقدس می‌گوید دشت مامره، ترجمه‌ای اشتباه برای بلوط مامره است^۹، ولی معنی بلوط در زبان ترکی میشی^{۱۰} است. درخت بزرگی که راپینسون در سال ۱۸۳۸ م. / ۱۲۵۴ - ۱۲۵۳ ق. دید یک بلوط بود.^{۱۱} پهنای آن در پایه ۲۲/۵ فوت بود. شاخه‌هایش تا فاصله ۸۹ فوت گسترده شده بود. آن درخت به تنهایی در نزدیکی چاهی در وسط یک زمین قرار داشت. درخت سالم و در حال رشد بود. یادداشتی طولانی بر آربری^{۱۲} یا آربری سول^{۱۳} در مارکوپولوی یول یافت می‌شود.^{۱۴}

۱۳۸. فاصله حبرون تا اورشلیم، که در فصل چهارم نوشته شد، درست است.^{۱۵} حبرون شهر اصلی فلسطین بود. چون یوسفوس^{۱۶} حبرون را شهر سلطنتی کانانیتس^{۱۷} می‌داند. ممکن است منظور نویسنده از کارپی^{۱۸}، خروب یا درخت اقاویا یا درخت تربانتین باشد.^{۱۹} به نوشته ژوسفوس و دیگران این درخت در این بخش‌ها رشد می‌کرد. درخت تربانتین یوسفوس در طول

1. Mambertal
2. Mamre
3. Gen. xii, 18, xxxv, 27
4. Gen. xiv, 13
5. Voyages and Travels, etc
6. carpe
7. Dripe
8. Selvy
9. Gen. Xiii, 18; xviii, 1
10. meyshe
11. Biblical Researches, etc. , ii, 81
12. Arbre See
13. Arbre Sol
14. Marco Polo, i, 132
15. Raumer, Palastina, etc, 201
16. Josephus
17. Cannanits
18. Carpe
19. Die charube von Kufin; see Rosen. Die Patriarchengruft zu Hebron, in Zeitschrift f. allg. Erdk. , veue Folge, xiv, 426

زمان با بلوط ابراهیم، که در انجیل هم به آن اشاره می‌شود، اشتباه شد. دانیل^۱، زائر روس آن درخت را با برگ دید.^۲ ممکن است این درخت، درختی بزرگ از همان گونه‌ای باشد که رایینسون به آن اشاره می‌کند. درختی که شیلت‌برگر دید، باید از نوع دیگری باشد، زیرا خشک بود.

مانند قرن پانزدهم میلادی / نهم - دهم هجری قمری هیچ کس اجازه نداشت وارد مسجد مقدسی شود که پیامبران در آن دفن شده بودند. مگر اینکه از سلطان مجوز گرفته باشد. نویری^۳ و دیگر نویسندگان به ما می‌گویند وقتی سلطان بیبرس از خلیل (حبرون) بازدید کرد و متوجه شد مسیحی‌ها و یهودی‌ها با پرداخت مبلغی اجازه ورود به آنجا می‌یابند، فوراً آن را متوقف کرد.^۴ هامر می‌گوید از زمان خلیفه مسترشد (اسماعیلیان در سال ۱۱۲۰ م.^۵ او را ترور کردند) مسلمانان برای حبرون حرمت زیادی قائلند.^۶ وقتی بقایای چند جسد را در غارها یافتند، به‌عنوان اجساد ابراهیم، اسحاق و یعقوب معرفی شدند. اگرچه به گفته موسی آن‌ها در حبرون دفن شدند. مسیحیان به مقابر آن‌ها در حبرون اشاره کرده‌اند.

در حدود سال ۶۰۰ م. کلیسای جامعی در قوادارام^۷ وجود داشت. دوازده ماه بعد، اسقف آرنولوپس^۸ سنگ قبرهای سه پیامبر را پیدا کرد. یکی از آن‌ها به آدم تعلق داشت. سنگ‌های کوچک‌تر به همسران آن‌ها نسبت داده شدند. در آن زمان اعراب مالک حبرون بودند. اعراب افتخار می‌کردند که از نسل ابراهیمند، به همین دلیل مسجدی بر روی قبر جدشان بنا کردند. فقط پس از فتح اورشلیم توسط صلیبی‌ها بود که آن مکان به دلایل مذهبی به مسیحیان واگذار شد. این نکته از نوشته سوولف^۹، که در سال ۱۱۰۲ م. / ۴۹۶ - ۴۹۵ ق. به فلسطین رفت^{۱۰}، و اثر دانیل، زائر روسی پیداست. او در سال ۱۱۱۵ م. / ۵۰۹ - ۵۰۸ ق. بنایی باشکوه را در حبرون دید. در دخمه آن بنا، مقبره آن پیامبر را درون

1. Daniel

2. Noroif, Peler. en T. S. ,77

۳. محمد بن قاسم النوبوری الاسکندری (۱۹۶۵، ۱۹۶۸، ۱۹۷۰)، الامام بالاعلام فیما جرت به الاحکام و الامور المقضیه فی وقعه الاسکندریه، تحقیق اتین کومب، عزیز سوریال عطیه، حیدرآباد دکن: مطبعه مجلس دائره، الثمانیه.

4. Makrizi by Quatremere, ii,249

۵. مسترشد، خلیفه عباسی (۱۱۳۵ - ۱۱۱۸ / ۵۲۹ - ۵۱۲ ق.). (مترجم)

6. Gesch, der Ilchane, etc. , 129

7. Quadrum

8. Arnulphus

9. Soewulf

10. Recueil de Voy. et de Mem. , etc. , 817-854

نمازخانه‌ای مدور دید. ^۱ راسن^۲ می‌گوید؛ صلیبی‌ها حضور یهودی‌ها را در این مکان تحمل می‌کنند. به نوشته بنیامین تولدایی و هم‌کیش او پیتسچی^۳ از اهالی راتیسبون، که دوازده سال بعد در فلسطین سفر کرد، یهودی‌ها برای کسب این امتیاز، مبلغی پرداخت می‌کردند. حبرون از مدت‌ها پیش از اینکه شهر عکا سقوط کند به دست مسلمانان افتاده بود. پس از آن مسیحی‌ها برای ورود آزادانه به آنجا مورد آزار و اذیت قرار گرفتند.

اسلاف شیلتبرگر که گزارش‌هایی در مورد فلسطین در جریان سفر به آنجا تهیه کردند، عبارتند از بروکاردوس^۴، در اواخر قرن سیزدهم میلادی / هفتم هجری قمری، سر جان ماندویل، ۱۳۷۲ م. / ۷۷۴ - ۷۷۳ ق. و لودلف فان سوخیم^۵ زائر آلمانی، که اثر او^۶ بهترین سفرنامه ارض اقدس در قرن سیزدهم میلادی / هفتم هجری قمری است.

دلانوی تقریباً در همین زمان در فلسطین بود، ولی هیچ گزارشی در مورد حبرون ارائه نمی‌دهد. با این وجود در لیستی که از اماکن مقدس ارائه می‌دهد و به گفته او پاپ سیلوستر به درخواست امپراتور کنستانتین و سن هلن^۷ مادر او تنظیم کرده بود، شهرهای عبرون^۸ گنجانده شده است.

۱۳۹. اگر این روایت قابل اعتماد باشد مادر کنستانتین، کلیسای بشارت را ساخت. این کلیسا در زمان شیلتبرگر وجود نداشت. در سال ۱۶۲۰ م. / ۱۰۲۹ - ۱۰۳۰ ق. کلیسایی زیبا در همان مکان ساخته شد.^۹ ستونی در هفده فوتی نشان دهنده جایی است که جبرئیل بر مریم باکره ظاهر شد. این ستون همان ستونی است که در متن به آن اشاره شد. دانیل می‌نویسد: نخستین کلیسا در مرکز شهر قرار داشت. زیبا و بزرگ بود و سه تالار آن را محصور می‌کردند. سلطان بیبرس در سال ۱۲۶۳ م. / ۶۶۲ - ۶۶۱ ق. آن را تخریب کرد.^{۱۰} (براون)

۱۴۰. مصحح اثر شیلتبرگر قادر نبوده است هویت کولیدگن^{۱۱} را تشخیص دهد. به نوشته کوهلر این

1. Norrof, Peler. en T. S. , 95

2. Rossen

3. Petachy

4. Brocardus

۵. Ludokph von Suchem. کشیش آلمانی که در سال‌های ۱۳۴۱ - ۱۳۳۶ م. / ۷۴۱ - ۷۳۶ ق. در شرق مدیترانه بود و گزارشی در این مورد و سقوط دولت‌های صلیبی نوشته است. (مترجم)

6. Libellus de Itinere ad T. S.

7. Saint Helaine

8. Ebron

9. Raumer, Palastine, etc. , 136

10. Weil. Gesch. Der Chal. , iv, 46; Makrizi by Qatremere, I, i, 200

11. koldigen

اسم در دو ویرایش نخست دقیقاً یکسان نوشته شده است.^۱ فریسکو بالدی^۲ در سال ۱۳۸۴ م/ ۷۸۶ - ۷۸۵ ق. به کشیش‌های صومعه سینا به نام کالروس^۳ اشاره می‌کند.^۴ اگر ژوزف، که شیلت‌برگر را همراهی می‌کرد مسیحی بود، احتمالاً باید یک کالوگروس^۵ باشد که به کولدیگن تبدیل شد. (براون)

پیشنهاد دیگری که می‌توان مطرح کرد، این است که شاید کولدیگن شکل تحریف شده واژه فارسی خواجه باشد. لقب خواجه در شرق عموماً برای بازرگانان به کار می‌رود.^۶ تعبیری دیگر برای کولدیگن، کلمه قول^۷ است. در زبان ترکی به معنی دسته کوچکی از افراد است. جی هم به عنوان پایانه، دلالت بر یک منصب یا حرفه دارد. به عنوان مثال اراهه جی، یعنی کسی که رانندگی می‌کند. قایق جی یعنی قایق‌ران و قیمی جی به معنی دریانورد است. به همین ترتیب قولیجی یعنی کسی که دسته‌ای از افراد را رهبری می‌کند. در ترکیه اروپایی قولیجی به معنی گارد ساحلی است. در دیگر بخش‌های آن امپراتوری این واژه به معنی نگهبان و محافظ است.

پروفیسور براون در ترجمه روسی این اثر معتقد است لغت قولیجی از کلمه قول^۸، لقب افراد طبقه دوم طریقت درویشی قلندرها، گرفته شده است. به طرز غیرعادی بنیان‌گذار آن شخصی به نام یوسف است. خواننده این مزیت را دارد که تصمیم بگیرد که آیا ژوزف، راهب بود، یا بازرگان و گارد ساحلی یا نگهبان.

۱۴۱. شیلت‌برگر می‌گوید مسلمانان، اورشلیم را کورتزیتالیل^۹ می‌نامند. ترک‌ها و کردها به اورشلیم، قدس شریف می‌گویند. کورتز به قدس شباهت دارد اما احتمال اندکی وجود دارد که شریف به ایتالیل^{۱۰} تبدیل شده است. این کلمه، نام خلیل را یادآوری می‌کند. این لقب عمدتاً برای ابراهیم به کار می‌رفت و به معنی دوست خداست. خلیل نام یکی از دروازه‌های شهر به نام باب خلیل بود. این دروازه در جهت حبرون قرار داشت.^{۱۱} (براون)

۱۴۲. دانیل، زائر روسی، سه منفذ در بلوک مرمری دید. سنگ مقدس از طریق آن‌ها دیده و

1. Germania, vii, 371-380

2. Frescobaldi

3. Calores

4. Viaggi in Terra Santa

5. Kalogeros

6. Garcin de Tassy, Les Noms Propres et les Titres Musulm. , 68

7. koul

8. koll

9. Kurtzitalil

10. italil

11. Raumer, Palastina, etc. , 201

بوسیده می‌شد، ولی به نوشته نوروف اشتیاق نامعقول زائران، که شکاف‌ها را خرد می‌کردند، محافظت از آن در مقابل تکه تکه شدن بیشتر را ضروری می‌کرد. (براون)

۱۴۳. بعضی از مردم معتقدند این معجزه با استفاده از یک کیبوتر انجام می‌شد. درحالی‌که دیگران آن را به نور منتسب می‌کنند. دانیل، زائر روسی، به خوانندگانش می‌گوید، تنها کسانی که در زمان برگزاری این مراسم در کلیسا حضور ندارند می‌توانند در مورد آمدن این نور از بهشت شکاک باشند. او معتقد است مؤمنان واقعی و خوشنام به تمام معجزاتی که در آن مکان مقدس اتفاق می‌افتد، اعتقاد دارند. (براون)

در مورد لامپی که روبروی مقبره مقدس می‌سوخت، سرجان ماندویل چنین می‌نویسد: «نور در جمعه مقدس ناپدید می‌شود و دوباره در ساعتی که مسیح زنده می‌گردد، خودش روشن می‌شود». شلیت برگر ممکن است این لامپ را دیده باشد، اما جای تردید است که او شاهد اجرای معجزه آتش مقدس بود یا نه^۱ «نور بالای مقبره مقدس که شبیه آتش است» یا مطمئناً آن رخداد ماورای طبیعی را توصیف می‌کند.

معجزه ایستر در مقبره مقدس موضوعی است که بیشتر مسافران از ایام شارلمانی^۲ شاهد آن بودند. هنری موندریل^۳ در مراسم ایستر (۱۶۹۷ م. / ۱۱۰۹ - ۱۱۰۸ ق.) که یونانی‌ها و ارمنی‌ها برگزار کرده بودند حضور داشت و متقاعد شده بود که این شعله معجزه‌آسا از بهشت به مقبره مقدس می‌آید^۴. او غوغای ترسناک هیاهویی را توصیف می‌کند، که مردم با هیجان لجام‌گسیخته خود در انتظار ظهور آن آتش مقدس در مقبره مقدس ایجاد می‌کردند. آن گونه که او افشا می‌کند، دو معجزه‌ساز، اسقف‌های یونانی و ارمنی، به‌تنهایی برای انجام آن هدف وارد شدند. وقتی اسقف‌ها با دو مشعل فروزان در دستان خود خارج شدند، مردم با شمع هجوم آوردند تا از ناب‌ترین آتش، که از بهشت فرستاده شده بود، شعله‌ای به دست آورند. آن را فوراً به ریش، صورت و سینه خود نزدیک کرده و وانمود می‌کردند مانند آتش زمینی نمی‌سوزاند.

دین استانیلی^۴، که در سال ۱۸۵۳ م. / ۱۲۷۰ - ۱۲۶۹ ق. در اورشلیم بود، می‌گوید گزارش

۱. Charlemagne، شارلمانی یا شارل کبیر و شارل اول (۸۱۴ - ۷۶۸ ق. / ۱۹۸ - ۱۵۱ ق.) پادشاه فرانسه، ایتالیا و آلمان و نخستین امپراتور مقدس رم. (مترجم)

۲. Henry Maundrell، کنشیش انگلیسی که در سال ۱۶۹۵ م. / ۱۱۰۷ ق. به خدمت کمپانی لوانت درآمد و در سال ۱۶۹۷ م. / ۱۱۰۹ - ۱۱۰۸ ق. به بیت‌المقدس سفر کرد. گزارش این سفر تحت عنوان: Journey from Aleppo to Jerusalem at Easter A. D. ۱۶۹۷. در سال ۱۷۰۳ م. / ۱۱۵ - ۱۱۱۴ ق. در انگلستان چاپ شد. (مترجم)

3. Journey from Aleppo to Jerusalem, etc., 96

۴. Dean Stanely، آرتور پهرین استانیلی (Arthur Penrhyn Stanley) معروف به دین استالی (۱۸۸۱ - ۱۸۱۵ م. / ۱۲۹۸ - ۱۲۳۱ ق.)، کنشیش انگلیسی و مورخ کلیسا. (مترجم)

موندریل شرح نسبتاً دقیق چیزی است که هنوز دیده می‌شد.^۱ کاپیتان وارن^۲ هم در سال ۱۸۷۰ م - ۱۸۶۷ م / ۱۲۸۷ - ۱۲۸۳ ق. شاهد این کارهای عجیب بود.^۳ تصویری از درون کلیسای مقبره مقدس در جریان اجرای آن معجزه با گزارشی کوتاه از این حوادث منتشر شد^۴: «پس از اینکه هیئت اسقف‌ها و کشیش‌ها سه بار دور ساختمان چرخیدند، بطریق وارد مقبره شد. اکنون صداها زیادتر و زیادتر شدند... این صداها کلیسا را بیشتر به جهنم شبیه کردند تا کلیسای مسیح... آتش مقدس اکنون از سوراخ دیوارها بیرون آمد. صداها دست دراز شد و دیوانه‌وار تلاش می‌کردند شمع‌هایشان را با آن شعله روشن کنند... تا این زمان یک شمع بقیه را روشن می‌کرد و جمعیت مانند توده‌ای از شعله شمع می‌شود».

در قرن نوزدهم میلادی / سیزدهم - چهاردهم هجری قمری برگزاری این مراسم با شرم و تأسف بسیار همراه با خرافات کور خدمه‌اش و تظاهرهای پرسروصدا ادامه یافت.
 ۱۴۴. پس از بالا رفتن از نردبان‌ها در شرق کالواری^۵، به پلکان دیگری با ارتفاع ۲۴ پا می‌رسید.^۶ آنجا نمازخانه سن هلن قرار دارد. از آنجا به پلکانی با دوازده گام به جایی منتهی می‌شود که صلیب مسیح و صلیب‌های آن دو دزد پیدا شدند. اینجا محراب دیگری از کلیسای لاتین وجود دارد. نمازخانه یعقوبی‌ها باید بالاتر باشد، در نزدیکی نمازخانه سن ژان، که قبر بارون مقبره مقدس و برادرش نخستین پادشاه اورشلیم را محصور می‌کند. این بناهای شگفت‌انگیز به دست یونانی‌ها ویران شدند نه ترک‌ها.^۷

۱۴۵. روایات تأکید می‌کنند که سن استفان جلو مقبره باکره مقدس در مسیری که از دروازه سن استفان، که دروازه جستیمانی^۸ هم نام دارد، شروع می‌شود، سنگسار شد.^۹ اما دروازه دیگری در بخش شمالی شهر قرار دارد. صلیبی‌ها آن‌ها را به نام نخستین شهید مسیحی نام‌گذاری کردند. چون گفته می‌شد او را جلو آن سنگسار کردند. این دروازه اکنون دروازه دمشق نام دارد. نوروف می‌افزاید در گذشته‌های باستانی در همان جا کلیسای سن استفان قرار داشت. مسیحی‌ها

1. Sinai and Palestine, 467
2. Warren
3. Underground Jerusalem, 429 - 437
4. The Graphic, Sept. 21, 1878.
5. Calvary
6. Raumer, Plastina, etc. , 301
7. Noroff, Peler. En T. S. , 19
8. Gethsemane
9. Norroff, Peler. En T. S. , 19

آن را به خاطر نزدیکی به دیوارها تخریب کردند، زیرا مانعی در سر راه کارهای دفاعی آن‌ها محسوب می‌شد. به نوشتهٔ دانیل، زائر روسی، کلیسا سالم بود. او تأکید می‌کند که سن استفان در آنجا درگذشت و دفن شد. شیلتبرگر آن کلیسا را ویرانه یافت. دلانوی بدون اشاره به کلیسا معتقد بود سن استفان در جایی که به نام او نام‌گذاری شده است به شهادت رسید. آن نقطه در نزدیکی کیدرون^۱ و مقبرهٔ باکره مقدس قرار داشت. (براون)

۱۴۶. ویرانه‌های قصر شوالیه‌های مهمان‌نواز^۲، شوالیه‌های فرقهٔ سن ژان اورشلیم، هنوز هم در جنوب و نزدیکی کلیسای رستاخیز عیسی مسیح قرار دارد. کلیسا و صومعه‌ای که وقف باکره مقدس شدند در همین نقطه در سال ۱۰۴۸ م. / ۴۴۰ - ۴۳۹ ق. بنا شدند. اندک مدتی بعد کلیسا، صومعه و بیمارستانی در نزدیکی این بناها ساخته و وقف سن ژان تعمید دهنده شدند. گیرارد^۳، مأمور خیرات این بیمارستان در سال ۱۱۱۸ م. / ۵۱۲ - ۵۱۱ ق. فرقهٔ معروف شوالیه‌های مهمان‌نواز را بنیان گذاشت. (براون)

بنیامین تودلایی دو بیمارستان در اورشلیم دید. چهارصد شوالیه را تحت پوشش داشتند و پناهگاه بیماران بودند. این چهارصد شوالیه همراه با کسانی که از کشور فرانک‌ها می‌آمدند آمادهٔ جنگ بودند. یکی از بیمارستان‌ها سلیمان نام داشت. در اصل کاخی بود که سلیمان آن را ساخت. ۱۴۷. این مکان باید همان جایی باشد که عمر در حدود سال ۶۴۰ م. / ۱۹ ق. مسجدی بزرگ بنا نهاد. آن مسجد بعداً به کلیسا تبدیل شد. صلیبی‌ها این کلیسا را معبد خدا می‌نامیدند. شیلتبرگر آن را با این نام می‌شناخت. هرچند در دست محمدی‌ها بود. (براون)

۱۴۸. شیلتبرگر به مکان مسجدالاقصی اشاره دارد. آنجا در گذشته کلیسای هدیهٔ مریم باکره بود. ژوستینین در سال ۵۳۰ م. آن را ساخت. دانیل، زائر روسی، آن را به صورت ویرانه دید. فتح بیت‌المقدس به دست فرانک باعث ویرانی آنجا شد. چون فرانک‌ها با مقاومت سرسختانه مسلمانان روبرو شدند. (براون)

۱۴۹. عموماً تصور می‌شود که استخر و قصر زائران در جای معبد سلیمان و در نزدیکی مسجدالاقصی قرار دارد. دانیل فقط اقامتگاه سلیمان را می‌شناخت، چون قصر تا زمان تأسیس فرقهٔ شوالیه‌های مهمان‌نواز در سال ۱۱۱۹ م. / ۵۱۳ - ۵۱۲ ق. بنا نشده بود. به عبارت دیگر چهار یا پنج

1. kedron

۲. Hospitaller، جمعیتی مذهبی و نظامی که در جریان نخستین جنگ صلیبی در بیت‌المقدس برای مقابله با مسلمانان تشکیل شد. بعد از شکست صلیبی‌ها این گروه به رودس و مالتا نقل مکان کردند و نفوذ زیادی در اروپا به دست آوردند، اما در سال ۱۳۱۲ م. / ۷۱۲ - ۷۱۱ ق. در شورای وین حکم انحلال آن صادر گردید. مقریزی، بارها به آن‌ها تحت عنوان استباریه و بیت الاستبار اشاره می‌کند (مقریزی، ۱۹۳۴: ۱/ ۶۸، ۵۶۰ - ۵۵۹). (مترجم)

سال بعد از اقامتش در ارض اقدس. کلیسا و اقامتگاه زائران در سال ۱۱۸۷ م. / ۵۸۳ - ۵۸۲ ق. توسط صلاح‌الدین^۱ تخریب شد. بنابراین برای شیلت‌برگر چیزی جز ویرانه‌های آن وجود نداشت.

۱۵۰. در نزدیکی استخر، خانه‌ای قرار دارد که گفته شده خانه پیلات است. ساختمان جدید، که عمر در سال ۶۳۷ م.^۲ در جنوب صخره یا مسجد بنا کرد، محل اقامت پاشاست. تصور می‌شود خانه هرود با فاصله بیشتری در شرق و سمت راست و یا دولوروسا^۳ واقع شده است. (براون)

۱۵۱. دلانوی می‌افزاید: کلیسای سن حنا، محل تولد سن حنا، مادر مریم باکره بود، ولی به سر سن استفان و بازوهای ژان کریسوستوم، که به خاطر اشتباهات نویسنده یا یک کاتب جای بقایای سن یواخیم^۴، همسر سن حنا را غصب کرده است، اشاره نمی‌کند. دانیل می‌گوید: کلیسایی که وقف سن حنا شده بود تا زمان او وجود داشت و در محل اقامت و دفن آن‌ها واقع شده بود. (براون)

۱۵۲. کوه صهیون: دیوار را سلیمان بنا کرد. این دیوار باشکوه در سال ۱۵۳۹ - ۱۵۳۶ م. / ۹۴۶ - ۹۴۲ ق. از برجستگی‌های تپه‌ها عبور کرد. درون آن در نزدیکی یک نمازخانه ارمنی‌ها، به خانه حنا اشاره شده است. در فاصله‌ای اندک کلیسای اصلی ارمنی‌ها قرار دارد. آن کلیسا وقف سن جیمز بزرگ شد. سر او را در آنجا از تن جدا کردند. درون دیوارها خانه قیافا^۵، کاهن بزرگ، قرار دارد. اکنون کلیسای منجی مقدس هم به ارمنی‌ها تعلق دارد. درون آن سنگی نگهداری می‌شود که قبر منجی را مسدود کرد. احتمالاً همان کلیسایی است که شیلت‌برگر آن را توصیف می‌کند. دلانوی آن را کلیسای منجی مقدس می‌نامد و می‌گوید کلیسا در اختیار کاتولیک‌هاست. شاید منظور او ارمنی‌هایی است که از پاپ اطاعت می‌کردند، نه گرجی‌ها.^۶ این کلیسا نمی‌توانست در زمان دانیل وجود داشته باشد، چون فقط به خانه قیافا اشاره می‌کند.

در نزدیکی آن مخفیگاهی قرار دارد که در آن، آخرین شام واپسین اتفاق افتاد. در آنجا روح مقدس بر حواریون نازل شد. در همان‌جا باکره مقدس درگذشت و عیسی مسیح پاهای حواریون را شست. کلیسای صهیون و کلیسای مریم باکره آنجا بود. دانیل و دیگران آن را توصیف

۱. صلاح‌الدین ایوبی، (۱۱۹۳ - ۱۱۶۴ م. / ۵۸۹ - ۵۶۴ ق.). (مترجم)

۲. عمر در سال ۱۷ ق. / ۶۳۸ م. به شام سفر کرد (طبری، ۱۳۶۲: ۵ / ۱۸۷۲). (مترجم)

۳. Via Dolorosa، نام خیابانی در بخش باستانی شهر اورشلیم. به باور مسیحیان، این خیابان، همان مسیری است که عیسی مسیح در روز مصلوب شدن آن را طی کرد و در طی راه مورد آزار و اذیت قرار گرفت. (مترجم)

۴. St. Joachim، متوفی سال (۱۲۰۲ م. / ۵۹۹ - ۵۹۸ ق.). (مترجم)

۵. Caiphas، یوسف قیافا، کاهن اعظم یهودی. مطابق روایات انجیل متی، مسیح را پس از دستگیری به خانه قیافا بردند و در آنجا توسط کاهنان یهودی مورد آزار و اذیت قرار گرفت. (مترجم)

می‌کنند. بعداً راهبان فرانسیسکن در آنجا ساکن شدند و در نهایت به مسجد تبدیل گردید. ویلیام صوری^۱، شیلتبرگر و معاصر او زوسیموس با هم توافق دارند که قبر سن استفان در آنجا قرار داشت.^۲ اما دلانوی می‌افزاید آنجا دومین مدفن سن استفان بود. (براون)

۱۵۳. این دژ را ایرانی‌ها در طول جنگ‌های صلیبی در بخش غربی کوه صهیون بنا کردند. برج داود، که بخشی از آن را تشکیل می‌دهد، قدمت بیشتری دارد. دانیل و دیگران آن را بنایی بسیار مستحکم توصیف کرده‌اند. (براون)

۱۵۴. قبر سلیمان که چند تن از زائران آن را توصیف می‌کنند در نزدیکی قبر داود قرار داشت. دلانوی آن را محل دفن دوازده پادشاه دیگر می‌نامد. (براون)

۱۵۵. در کنار این نهر، کیدرون، و در فاصله‌ای نه چندان زیاد از باغ جستیمانی، بنای مستطیلی شکل قرار داشت. ملکه هلن^۳ آن را بنا کرد.

توبلر^۴ برای ثبت تعداد پله‌هایی که سی و هشت مسافر آنان را شمارش کرده بودند، دچار زحمت شد. اسلاف او به جز شیلتبرگر محل قبر مریم باکره را در ارتفاع ۴۷ فوت ثبت کرده‌اند.^۵ در نزدیکی بنای بالا چهار مقبره قرار دارد که به شکلی متفاوت توصیف شده‌اند، چون منشأ آن‌ها مشخص نیست. سبک آن‌ها نیمه‌یونانی و نیمه‌مصری است. تقریباً به بناهای پترا شباهت دارند. رایینسون^۶ و کرافت^۷ آن‌ها را کاملاً توصیف کرده‌اند.^۸ (براون)

۱۵۶. کوه گالیله: منظور از آن قلّه شمالی کوه زیتون است. برج ویری گالیله^۹ روی آن قرار داشت. دلیل این نام‌گذاری این است که در لحظه عروج مسیح دو مرد با لباس سفید در آنجا ایستاده بودند.^{۱۰} دلانوی در حین توصیف کوه زیتون به این مکان اشاره می‌کند. او فقط در مورد جای ایستادن آن دو نفر و آن یازده نفر مرتکب اشتباه شده است. (براون)

۱. William, ویلیام صوری (۱۱۸۵ - ۱۱۲۹ م. / ۵۸۱ - ۵۲۳ ق.). مورخ و اسقف اعظم صور که به خاطر کتاب تاریخ اورشلیم (History of Jerusalem) شهرت دارد. (مترجم)
 2. Raumer, Palstina, etc. . 312; Pout. Rouss. Loud. , ii, 50
 3. Helena, معروف به سن هلن (۳۳۰ - ۲۵۰ م.). مادر کنستانتین کبیر (۳۳۷ - ۳۰۶ م.). امپراتور بیزانس. امپراتور به تشویق او به مسیحیت گروید. گفته می‌شود سن هلن در سفری که به بیت‌المقدس داشت در هنگام بنای یک کلیسا، صلیب مسیح را کشف کرد. (مترجم)

4. Tobler
5. Die Siloahquelle, 149
6. Robinson
7. Kraft
8. Biblical Researches, etc; Die Topographie Jerusalems, Berlin, 1846
9. Viri Galilei
10. Raumer, Palestine, etc. . 310

۱۵۷. بحرال‌میت: یوسفوس می‌نویسد بحرال‌میت ۵۸۰ استادیای طول و ۱۵۰ استادیای عرض دارد.^۱ سیتزن^۲ پهناى آن را ۱۳/۵ مایل انگلیس نوشته است.^۳ رابینسون پهناى آن را به یازده و یک چهارم مایل کاهش می‌دهد. در همان زمان مشاهده کرد که سطح آب آن از ده تا پانزده فوت است. چون در ماه می در آنجا حضور داشت، سطح آب به اندازه‌ای افزایش یافت که ساحل جنوبی آن را در فضایی به پهناى یک مایل فراگرفته و یک دریاچهٔ نمک ایجاد کرده بود. احتمالاً یوسفوس و شیلت‌برگر به همین فصل سال اشاره دارند. (براون)

کاپیتان وارن^۴ اطلاعاتی جدید و ارزشمند در مورد اردن و درهٔ آن رودخانه در اختیار ما قرار می‌دهد و می‌نویسد افزایش سطح بحرال‌میت نتیجهٔ نوسان هجوم آب است. زمان تبخیر بیشتر با ورود آب تازه هم‌زمان نیست.^۵ این افزایش و کاهش سطح آب ممکن است بیشتر باشد. هیچ عامل کنترل‌کننده‌ای جز تبخیر وجود نداشت. اما در بخش جنوبی قطعه‌ای وسیع از خشکی دیده می‌شد. فقط چند فوت زیر آب رفته بود. دریاچهٔ نمک رابینسون اینجاست. رودخانهٔ اردن در فصل برداشت محصول طغیان می‌کند. فقط به این دلیل که برداشت محصول در این منطقه نیمه‌استوایی زود هنگام انجام می‌شود. در همین زمان آب رودخانه به خاطر آب‌های حرمون طغیان می‌کند. گزارش‌های مختلف در مورد ابعاد بحرال‌میت، آن گونه که نویسندگان مختلف ذکر کرده‌اند، در اینجا آورده و توضیح داده شده‌اند.^۶

۱۵۸. زائران حتی در زمان یوسفوس و ژروم^۷ هم جویای رستگاری از طریق تعمید یافتن در رودخانهٔ اردن بودند. هنوز هم ممکن است هزاران نفر دیده شوند که در روز دوشنبه عید پاک از اورشلیم به جریکو رهسپار می‌شوند. این فاصله را در پنج ساعت طی می‌کنند. دو ساعت بعد به اردن می‌رسند و در ویرانه‌های کلیسا و صومعه‌ای که وقف سن ژان تعمیددهنده شده بود، گرد هم می‌آیند. کلیسا در زمان دانیل ویرانه بود، ولی صومعه و نمازخانه وجود داشتند. واضح است که آن کوه نمی‌توانست غیر از حرمون^۸ لبنان یا حرمون کوچک در وسط دشت یزرعئیل^۹ در جنوب کوه تابور باشد.

1. Wars, etc. , iv,8,3

۲. Seetzen, اولریخ یاسپر سیتزن Ulrich Jasper Seetzen (۱۸۱۱ - ۱۷۶۷ م. / ۱۲۲۶ - ۱۱۸۰ ق.)، سیاح و شرق‌شناس آلمانی که به عربستان و فلسطین سفر کرد. (مترجم)

3. Reiseberichete in Monatliche Correspondenz, Berlin, 1854, xviii, 440

4. Warren

5. Underground Jerusalem, 175

6. See Die de Luyne's' Voy. d' Eploration a la Mer Morte, etc. , Paris, 1874

۷. Jerome, سن ژروم (۴۲۰ - ۳۴۷ ق.)، کشیش ایبری که انجیل را از زبان عبری به لاتین ترجمه کرد. این ترجمه به نام ولگاتا (Vulgate) هم‌اکنون یکی از منابع مهم مسیحی محسوب می‌شود. (مترجم)

8. Hermon

9. Jezreel

شاید صومعه سن ژان تعمید دهنده (دلانوی) همان صومعه‌ای باشد که به نوشته آدامانوس توسط سن هلن در جایی که مسیح تعمید یافت، ساخته شد.^۱ پوکوک^۲، مکان آن را در فاصله یک مایلی اردن ذکر کرده است و می‌گوید. یونانی‌ها و لاتین‌ها، که در مورد مکان دقیق با هم موافق نیستند^۳، در گفتن اینکه صومعه در ساحل غربی رودخانه قرار دارد، دچار اشتباه شده‌اند. ژان در بیتانی^۴، آن سوی اردن، تعمید یافت. نوروف اذعان دارد که خود پوکوک هم در اشتباه بود.^۵ لاتین‌ها و یونانی‌ها به درستی معتقد بودند صومعه در ساحل غربی و روبروی بتابارا^۶ قرار داشت نه بیتانی. (براون)

۱۵۹. بسیاری از نویسندگان، از یوسفوس تا بورخاردت^۷ دو چشمه جور و دن را منشأ نام‌گذاری جوردن (اردن) می‌دانند. در واقع، سرچشمه بانیا^۸، دن و هاسبنی^۹ بودند. بنابراین هرگونه دلیلی را باید در نظر گفت که چرا شیلتبرگر در ارائه ریشه‌شناسی درست این نام دچار اشتباه شده است. این نام در زبان عبری به معنی «آن که به سمت پایین جریان دارد» است. (براون)

۱۶۰. به احتمال زیاد این دشت زیبا، دره جریکو بود. رودخانه اردن پس از ترک دریاچه طبریه و عبور از دو تپه آن را آبیاری می‌کند. ژوستین تشبیهی مشابه شیلتبرگر از این دره ارائه می‌دهد. یوسفوس دره جریکو را به بهشت تشبیه می‌کند. حتی اگر نتوانیم با ریتسر موافقت کنیم، اما با توجه به فراوانی پوشش گیاهی، که هنوز هم به‌طور گسترده در این دره حاصلخیز می‌روید، و بقایای پراکنده آبروهای قدیمی، آنجا یکی از زیباترین باغ‌های فلسطین بود و در دوره جنگ‌های صلیبی زیرکشت برده می‌شد.

این گفته شیلتبرگر که قبر سن جیمز در این دشت قرار دارد، گیج‌کننده است، زیرا براساس روایات، سر یکی از حواریون با این نام و ملقب به کبیر در روی کوه صهبیون از تنش جدا شد و در آنجا کلیسایی به نام او قرار دارد. شیلتبرگر و دلانوی به این مسئله اشاره می‌کنند و ارنی‌ها می‌گویند: سر

1. Raumer, Palastina, etc. . 60

2. Pocock

3. Desc. of the East, etc. , ii.49

۴. Bethany, روستایی در شرق بیت‌المقدس و جنوب شرقی کوه زیتون. مطابق انجیل سن ژان، عیسی مسیح در آنجا لازاروس (Lazarus) را زنده کرد. (مترجم)

5. Peler, en T. S. , 49

۶. Bethabara, جایی که سن ژان تعمید دهنده، عیسی مسیح را غسل تعمید داد. احتمالاً در سمت راست رودخانه اردن واقع شده بود. (مترجم)

7. Burkhardt

8. Banias

9. Hasbeny

سن جیمز به اسپانیا برده شد، کوارشموس^۱ می‌گوید: سر و تن او در کمپوستلا^۲ است.^۳ به نوشته دانیل و دلانوی، قبر سن جیمز کوچک در دره یهودا و در نزدیکی قبر زکریا پیامبر است. شیلت‌برگر می‌گوید: در نزدیکی او قبر یعقوب قرار دارد، این نام جایگزین نام جیمز یا جیمز صغیر شد که گفته می‌شود پس از خیانت به عیسی مسیح خودش را در قبری در نزدیکی قبر زکریا مخفی کرد. (براون)

۱۶۱. اماکن مقدس در طول جنگ‌های صلیبی دائماً دست به دست شدند. ولی پس از بیرون راندن مغول‌ها از سوریه توسط سلطان قودوز (قطوز) و امیر وی بیبرس در سال ۱۲۶۰ م. / ۶۵۸ ق. بار دیگر از دست مصری‌های بیرون آورده نشدند. استیپه شیلت‌برگر در محاسبه بیست سال احتمالاً به این دلیل است که تاریخ ۶۵۸ ق. را به جای ۶۳۸ ق. به ۶۲۲ افزوده است. به نظر او از تولد مسیح تا شروع عصر محمدی ۶۲۲ سال سپری شده بود. این تاریخ‌ها روی هم ۱۲۸۰ می‌شود. او فکر می‌کرد ۶۵۸ هجری مطابقت دارد. این تاریخ برای او نشانگر حکومت مسلمانان بر سوریه و فلسطین و پایان نفوذ مسیحیان بود. (براون)

۱۶۲. بسیاری از مسافرانی که در خلال جنگ‌های صلیبی یا قبل و بعد از آن به مصر سفر کردند، نوشته‌اند که بلسان فقط در باغ مطریه در نزدیکی قاهره به دست می‌آید. سیلوستر دو ساسی چند متن در مورد کشت بلسان در مصر، از گزارش‌های نویسندگان اروپایی‌ها و شرقی‌ها اخذ کرده، به نوشته‌های عبدالطیف در توصیف مصر می‌افزاید. ولی نوشته‌های آرنولد از اهالی لوبک و دلانوی را نادیده گرفته است. آرنولد در زمان اقامت در مصر از بطریق هند شنید که بلسان را کلتویاترا^۴ به بابل یعنی به قاهره آورد.^۵

شیلت‌برگر مانند دی لانوی در همین ایام در سوریه و مصر بود و ممکن است این داستان و افسانه را، که اسقف لوبک روایت کرده بود، شنیده باشد. براساس آن بلسان زمانی در باغ مطریه روید که مریم باکره پس از فرار از آزار و اذیت‌های هرود از آنجا عبور کرد و لباس پسرش را در نهری که آن باغ را آبیاری می‌کرد شست. مقریزی این داستان را به چاه مطریه مرتبط کرده و می‌افزاید درخت بلسان در منطقه اطراف اردن ناپدید شد. درحالی‌که در گذشته فقط از آنجا به دست می‌آمد. استرابو^۶ و

1. Quaresimus

2. Campostella

3. Elucidation Terra Sancta, ii, 77

4. Cleopatra

5. Terrae Sanctae Descr. , 311

6. XVI, ii, 41

پلینی^۱ می‌گویند، این درخت در باغ سلطنتی اردن کشت می‌شد.^۲ ولی جای تردید وجود دارد که این درخت پس از کلوپاترا و اگوستوس^۳ به‌طور کامل در اردن ناپدید شد. چون سن گلیساد^۴ آن را در اورشلیم خریداری کرد و به بورخاردت گفته شد که روغن بلسان در طبریه و از میوه‌ای بزرگ‌تر از خیار به دست می‌آید و این میوه روی درختی مشابه درخت بلسان در مکه می‌روید.^۵

دیگران هم تأیید می‌کنند که فروش بلسان منبع بزرگی از درآمد برای سلطان بود. مقریزی آن را مفیدترین کالا می‌داند. فرمانروایان مسیحی برای به دست آوردن آن با یکدیگر رقابت می‌کردند. در مجموع، مسیحیان برای آن احترام زیادی قائل بودند، چون انجام غسل تعمید بدون روغن بلسان، که در آب آن چکانده می‌شد، اثربخش به‌نظر نمی‌رسید. (براون)

ابن حوقل در قرن دهم میلادی / چهارم هجری قمری می‌نویسد: درختی به نام بلسان که روغن از آن گرفته می‌شود و در جهان فقط در اطراف فسطاط، شهر اصلی در کنار رودخانه نیل به سمت شمال مصر می‌روید. قاهره در سال ۹۶۸ م. / ۳۵۸ ق. در نزدیکی قاهره بنا نهاده شد. جیکویس دی ویتری^۶، اسقف فلسطین، قرن سیزدهم میلادی / ششم - هفتم هجری (بعداً اسقف تاسکولوم^۷، فراسکاتی^۸ جدید) به تولید بلسان در مصر اشاره می‌کند و اینکه قبلاً بلسان فقط در ارض اقدس به دست می‌آمد.^۹

به نوشته دلانوی، بلسان در فاصله اندکی از شهر قاهره می‌روید. دمیه^{۱۰}، کنسول فرانسه در آن شهر در نیمه اول قرن گذشته، این گیاه را توصیف می‌کند، اما آن را ندید چون دوست سال قبل ناپدید شده بود. این نویسنده می‌گوید، آخرین بلسان‌ها که در باغ مطریه می‌رویدند، بیش از سه ذراع ارتفاع نداشتند و قطر آن‌ها حدود یک اینچ بود. برگ‌های آن‌ها سبز و زیبا بود و روی شاخه‌های باریک می‌رویدند و به برگ‌های سداب متعفن شباهت داشتند. ساقه آن‌ها پوسته‌ای

1. XII, v, 4

2. Jsephus, Wars, etc. , iv, 8

3. Augustus, گایوس اوکتاویس اوگوستوس (Gaius Octavius Augustus)، نخستین امپراتور رم (۱۳ م) - ۲۷ ق.م. (مترجم)

4. St. Gillbaud

5. Cited by A. de Sacy, Abd - Allatif, 91

6. Jacques de Vitry, اسقف، کاردینال و مورخ فرانسوی (متوفی ۱۲۴۱ م. / ۶۲۷ ق.م.)، مؤلف Historia Hierosolymitana. (مترجم)

7. Tusculum, شهری ویران در تپه‌های آلبان (Alban) در منطقه لاتئوم (Latium) ایتالیا. (مترجم)

8. Frascati

9. Gesta Die per Francos, etc. , Hanovia, MDCXI, Bongars edition

10. De Maillet, بنوا دمیه (۱۷۳۸ - ۱۶۵۶ م. / ۱۱۵۱ - ۱۰۶۶ ق.م.) دانشمند و دیپلمات فرانسوی که مدتی به‌عنوان کاردار فرانسه در قاهره سکونت داشت. (مترجم)

دو لایه داشت، پوسته خارجی آن مایل به قرمز و پوسته داخلی کاملاً سبز بود.

بوی این دو ساقه بی‌شبهت به بوی درخت ترنانتین نبود، ولی وقتی بین دو انگشت کوبیده می‌شد، رایحه‌ای مشابه بوی هل از آن ساطع می‌گردید. این گیاه مانند درخت انگور هر سال هرس می‌شد. دمیه قبول دارد که همه مسیحیان عصاره بلسان ارزشمند را به میزان زیادی تولید می‌کردند و برای آن احترام زیادی قائل بودند، چون بدون آن کارایی غسل تعمید با شک و تردید همراه می‌شد. دمیه بلسان قاهره را از بلسان فلسطین متمایز می‌کند.^۱ علی بی می‌گوید بلسان در مکه نمی‌روید، بلکه برعکس در آنجا بسیار کمیاب بود و فقط زمانی به دست می‌آمد که بدوی‌ها آن را خریداری می‌کردند. به علی بی گفته شد که بلسان از مدینه به دست می‌آید.^۲ به نوشته تعدادی از نویسندگان آخرین بلسان‌ها در مصر رشد می‌کردند و در سال ۱۶۱۵ م/ ۱۰۲۴ - ۱۰۲۳ ق. به دلیل طغیان رودخانه نیل نابود شدند.

۱۶۳. شیلت‌برگر می‌داندست که دجله و فرات در میان چهار رودخانه‌ای گنجانده شده بودند که سرچشمه آن‌ها در بهشت بود. ولی او نیل و ریزون را به جای جیحون و سیحون قرار می‌دهد. در جای دیگر یادآوری شده است که در زمان جنگ‌های صلیبی، رودخانه‌های نیل و فرات با یکدیگر اشتباه گرفته می‌شدند. به همین دلیل بخشی از قاهره را فرات می‌نامیدند. وقتی پس از مدتی این اشتباه کشف شد، ایندوس جای فرات را گرفت، چون کوش اتیوپی^۳ با کشور کوسایی^۴ یکی دانسته می‌شد. به نوشته نویسندگان کلاسیک، اتیوپی‌ها در آنجا سکونت داشتند. آن را سابقاً با اریزکوش^۵ نویسندگان یهودی یکی می‌دانستند. اریزکوش در شرق بابل قرار داشت.^۶

بنابراین به همین دلیل است که حیوانی دمارینولی^۷، که پس از مارکوپولو به چین و هند سفر کرد، جیحون انجیل را به اشتباه با ایندوس و نیل یکی دانسته است.^۸ حتی دلانوی هم برای رد نظر ادامه این دو رودخانه خطر نمی‌کند.^۹ شیلت‌برگر تحت تأثیر این عقیده که نیل ادامه ایندوس

1. Descr. de L' Egypt, edited by the Abbe Le Mascrier, a la Haye, 1740

2. Travels, etc

3. Koush - Ethiopia

4. Cossai

5. Eriz Koush

6. Frust, Gesch. de karaerth. , 102

7. Givani de Marognolli

8. Reise. In das Morgenl., 18

9. Voy. et Ambass, 88

است این دو رودخانه را، که معتقد است به همدیگر ملحق شده‌اند، نیل می‌نامد. ریزون نمی‌تواند غیر از پیسون^۱ انجیل باشد. در نسخه نورمبرگ، فیسون^۲ ذکر شده است.^۳ شیلتبرگر می‌افزاید ریزون از هند عبور می‌کند. درحالی که ایندوس را با نیل یکی می‌داند. چهارمین رودخانه او باید گنگ باشد. موسی خورنی نام این رودخانه را فیسون ذکر کرده و می‌نویسد در مرزهای هند جریان دارد. هرچند هیتوم، هموطن او، معتقد است فیسون همان جیحون است، چون ایران را به دو بخش تقسیم می‌کند. بخش اول آن سمرقند و بخارا را دربرمی‌گیرد و دیگری شامل نیشابور، اصفهان و غیره است. حیوانی دمارینولی که از آشتی دادن بین باورهای متضاد اسلاف خود در مورد یکی دانستن فیسون و گنگ قانع نمی‌شود، معتقد است رودخانه هوانگ هو و حتی ولگا به این دو ملحق می‌شوند و پس از آبیاری اوایل^۴ در هند به چین می‌رود. در آنجا قرامورا^۵ (قراموران^۶ - رودخانه سیاه، نامی که به رودخانه زرد چینی‌ها داده بودند) نامید می‌شود.^۷ ولی پس از ناپدید شدن در شن‌های کافا دوباره در دریای باکو - خزر پشت چانا^۸ - تانا، آزوف امروزی، خودش را نشان می‌دهد. باید بپذیریم که شیلتبرگر به احتمال قریب به یقین در گفتن اینکه که هرگز ریزون را ندیده است، بیش از اسقف بیسیگنانو^۹، که قبول دارد در یک زمان در رودخانه‌های زیادی بود، به حقیقت نزدیک‌تر است. (براون)

۱۶۴. فلفل در مالابار کشت می‌شد. قزوینی، متوفی ۱۲۸۳ م. / ۶۸۲ ق. ابوالفداء و ابن بطوطه به تولید آن اشاره می‌کنند. حیوانی دمارینولی، که در سال ۱۳۴۸ م. / ۷۴۹ - ۷۴۸ ق. وارد مالابار شد، کاشت فلفل را تقریباً مشابه نویسنده ما توضیح می‌دهد و به همان صورت این داستان را نمی‌پذیرد که فلفل سیاه نتیجه دودی است که برای راندن مارها ایجاد می‌شود. همین نویسنده می‌گوید تعداد زیادی مسیحی از فرقه سن توماس در آنجا

-
1. Pison
 2. Phison
 3. Penzel edition, 123
 4. Evilach
 5. Karamora
 6. Kara-mouran
 7. Raumer, Palastina, etc. , Appendix, vii
 8. Chana
 9. Bisignano

زندگی می‌کنند و یک کلیسای لاتین در شهر کلمبو^۱ وقف سن جورج شد. بدون شک منظور او کولم^۲ عرب‌هاست. چینی‌ها به آن قویلون^۳ می‌گفتند. مارکوپولو آن را کولام^۴ نامید. بنیامین تودلایی آن را غولام^۵ ذکر کرده است. هیتوم به آن کالان^۶ می‌گوید. اودریک و ماندویل آن را پالومبو^۷، آلمبو^۸ و پولامبروم^۹ نامیده‌اند. بومی‌ها به آن قولیم^{۱۰} می‌گفتند. این نام‌ها هیچ وجه اشتراکی با قولوری^{۱۱} ندارند. نیکیتین، بازرگان روسی، پنج ماه را در آنجا سپری کرد، ولی تا اندازه‌ای به کولانوم^{۱۲}، که پرتغالی‌ها در سال ۱۵۰۳ م. / ۹۰۹ - ۹۰۸ ق. تصرف کردند، شباهت دارد. به گفته پرتغالی‌ها این شهر، که در ساحل مالابار قرار داشت، قدیمی‌ترین و ثروتمندترین شهر هند بود.^{۱۳} ممکن است کولانوم یکی از جاهایی باشد که شیلت‌برگر به آن اشاره کرد. دیگری کالیکوت است. واسکو دگامو^{۱۴} در سال ۱۴۹۸ م. / ۹۰۴ - ۹۰۳ ق. وارد آن شد.

مهاجرنشین‌های مسیحی که پرتغالی‌ها در جنوب غرب دکن دیدند، در قرون نخستین عصر ما ایجاد شدند. نیندر^{۱۵} می‌گوید: منشأ جامعه ایرانی - سریانی در ساحل مالابار به سن توماس

۱. Columbus, به نوشته ابن بطوطه، شهر کلمبو بهترین و بزرگ‌ترین شهر سرندیب (سری لانکا) بود، (ابن بطوطه، ۱۳۶۱، ۲/ ۶۹۹). (مترجم)

۲. Kollam, مصحح در اینجا دچار اشتباه شده است و کلمبو را با کولم یکی می‌داند. درحالی‌که بندر کولم یکی از شهرهای ملیبار (مالابار) در مرز چین بود (ابن بطوطه، ۱۳۶۱، ۲/ ۶۵۸) و همان‌طور که پیش‌تر گفته شد یکی از شهرهای سری لانکاست. (مترجم)

3. Peschel, *Gesch. d. Erdkunde*, 162, note 3

4. kuilon

5. Coilum

6. Ghulam

۷. Kaalan, کولام شهری باستانی در ساحل کرالاست. (مترجم)

8. Palombo

9. Aiembo

10. Polumbrum

11. Koulem

12. koulouri

13. Colanum

14. Maffei, *Hist. Ind.*, i, 52, xii, 289

15. Vasco de Gama

۱۶. Neander, یوهان آگوست ویلهلم نیندر (Johann August Wilhelm Neander ۱۸۵۰ - ۱۷۸۹ م. / ۱۲۶۶ - ۱۲۰۳ ق.). کشیش و مورخ آلمانی کلیسا. (مترجم)

برمی‌گردد.^۱ هر چند به نوشته کوزماس^۲ ایجاد آن نمی‌تواند قبل از قرن ششم باشد. گریگوری از اهالی نازیانزوس^۳، تأکید می‌کند که سن توماس حواری به تعلیم انجیل در هند پرداخت.^۴ او در مکانی در نزدیکی مدرس به نام مایلاپور^۵، در ساحل کروماندول، معبر^۶ مارکوپولو است. آنجا همان میراپولیس^۷ است که حیوانی دمارینولی می‌گوید، حواری در آنجا دفن شده است.

به‌ندرت تشویق می‌شویم که جنگل لامبور در ایالت معبر را در نظر داشته باشیم، چون برحسب اتفاق اشاراتی دال بر وجود کلیساهای مسیحی در آنجا به جای ساحل میلیبار^۸ یا مالابار وجود دارد. در آنجا تولید فلفل از دوره‌های باستانی رواج داشت. (براون) راهب جوردانوس^۹، ۱۳۳۳م. / ۷۳۴ - ۷۳۳ ق. با عصبانیت انکار می‌کند که آتش زیر درختان فلفل فروخته می‌شد و می‌پذیرد که این میوه فقط پس از رسیدن شدن سیاه می‌شود.^{۱۰} اودریک، یکی از اسلاف شیلت‌برگر می‌نویسد، در پادشاهی میلیبار^{۱۱} در محل رویش فلفل برای سوزاندن مارها آتش فروخته می‌شود تا مردم بدون اینکه آسیب ببینند محصول را درو کنند. اودریک وسعت جنگل را هشت روز ارزیابی می‌کند.^{۱۲} دو شهری را که نویسنده ما از آن‌ها نام نمی‌برد، فلاندرینا^{۱۳} و سینسلیم^{۱۴} نامیده است. در انتهای جنوبی جنگل، شهری به نام پولامبروم قرار داشت. و در فاصله ده روز از آنجا، (پادشاهی معبر)^{۱۵}، محل دفن جسد سن توماس، واقع شده بود.

1. Allg. Gesch. d. Christ - Lichen Relig. Und Kirche, I,il,114

2. Cosmas

۳. Nazianzus، شهری کوچک در ایالت رومی کاپادوکیه. (مترجم)

4. Orat. . 25

5. Mailapur

6. Maabar

7. Mirapolis

8. Melibar

9. Jordanus

10. Hakluyt Soc. Publ. . 27

۱۱. Minibar میلیبار. (مترجم)

12. Hakluyt Voyages, ii,160

۱۳. Flandrina، ابن بطوطه نام آن را فندرینا می‌نویسد. بندری بزرگ و پررونق که در نزدیکی کالیکوت قرار داشت (ابن بطوطه، ۱۳۶۱: ۶۵۲). (مترجم)

14. Cyncilim

15. Mobar

پاپا یا کشیش کاکادور^۱ در سال ۱۸۰۰ م. / ۱۲۱۵ - ۱۲۱۴ ق. به بیوکن^۲ می‌گوید: «چون قدیسی به نام توماس، نازارین‌ها^۳ را رواج داد، او در میلاپور فرود آمد و در تپه‌ای در نزدیکی مدرس ساکن شد. آنجا اکنون به نام او نام‌گذاری شده است»^۴. او هر ساله در آنجا معجزه می‌کند. منبع دیگر می‌گوید تا زمانی که ملحدان انگلیسی به آنجا آمدند. سن توماس بعداً به کوچین سفر کرد. در آنجا کلیسایی تأسیس کرد که بعداً به سراسقف‌نشین تبدیل شد. از آنجا به میلاپور برگشت، در آنجا درگذشت یا به نوشته دیگران به قتل رسید.

به نظر می‌رسد اسقفی از هند در شورای نیس^۵ در سال ۳۲۵ م. حضور داشت. در قرن بعد مسیحیان ساحل مالابار در مراسم جلوس اسقف انطاکیه حضور داشتند. دسته کوچکی از سوری‌ها او را همراهی می‌کردند. به احتمال خیلی زیاد مسیحیان مالابار در زمانی که شیلت‌برگر اطلاعاتش را به دست آورد، پرتعداد بودند. چون مورخان پرتغالی در سال ۱۵۰۳ م. / ۹۰۴ - ۹۰۳ ق. می‌گویند، مسیحیان آنجا بیش از صد کلیسا در اختیار دارند. آن‌ها از رم اطاعت نمی‌کردند.^۶

۱۶۵. تردید اندکی وجود دارد که منظور از لیون همان لیمو است. در زبان سنسکریت به آن نیمبوکا^۷ می‌گویند. در زبان هندوستانی نیمون و لیمون نامیده می‌شود. عرب‌ها به آن لیمو می‌گویند. شیلت‌برگر در کشور خودش و بخش‌هایی از آسیای صغیر، آسیای مرکزی و حتی مصر به زحمت می‌توانست با این میوه آشنایی پیدا کرده باشد. لیمو را اعراب در حدود سال ۹۱۲ م. / ۲۳۰ - ۲۹۹ ق. از هند آوردند. نخستین بار در عمان و سپس در بصره و عراق کاشته شد. لیمو سپس در سوریه رواج یافت و از آنجا به فلسطین و مصر برده شد.

جیکویس دویتری، لیمو را در زمره میوه‌هایی می‌گنجد که برای نخستین بار در قرن سیزدهم میلادی / ششم - هفتم هجری قمری در ارض اقدس دید.^۸ از نوشته‌های او استنباط می‌شود که برای اولین بار صلیبی‌ها این میوه را به اروپا بردند. این کار نباید تا بعد از جیکویس دویتری اتفاق

1. Cacador

2. Buchanan

3. Nazareens

4. Journey from Madrasa, London, 1807

5. Nice

6. Assemanus, *Bibliot. Orient.* , iv, 391 et seq. ; M. Geddes, *The Hist. of the Churches of Malabar*, 1649; Gardner, *Faiths of the World*, etc. ii, 900; see also G. B. Howars, *Christians of St. Thomas and their Liturgis*, 1864; Yul's Marco Polo, ii, 341 et seq(0).

7. Nimboka

8. *Gesta Dei per Francos*, etc. , lxxxvi

افتاده باشد. این میوه به هر حال نمی‌توانست به طور کامل در غرب شناخته شده باشد. وقتی اعراب شاهزاده سالرنو^۱ را در سال ۱۰۰۰ م. / ۳۹۱ - ۳۹۰ ق. محاصره کردند^۲، چهل شوالیه نورمن که در مسیر سفر خود از ارض اقدس از آنجا عبور کردند، او را رهایی دادند. شوالیه‌ها پس از ترک آنجا، همرا با سفیر شاهزاده مقداری لیمو به‌عنوان هدیه با خود بردند و در پیامی به قوم نورمن از آن‌ها دعوت کردند به این کشور زیبا بیایند و برای دفاع از آن وی را یاری دهند.^۳

آب لیمو در سیلان به‌عنوان محافظ در مقابل زالو که به پاهای برهنه بومی‌ها در سرزمین‌های پست آسیب می‌زد مورد استفاه قرار می‌گرفت.^۴ دقیقاً منطقه‌ای که در آن فلفل پیچکی به بهترین شکل می‌روید، زمین‌های مسطح در طول ساحل رودخانه‌ها و جویبارهاست.^۵ راهب اودریک در یادداشت‌هایش در مورد سیلان می‌گوید مردم آن برای به دست آوردن سنگ‌های قیمتی وارد رودخانه‌های آلوده به زالو می‌شوند. «آب لیموهایی که پوست کنده‌اند را به تمام بدن خود می‌مالند و سپس بدون اینکه آسیب ببینند وارد آب‌های آلوده به زالو می‌شوند».^۶

سر امرسون تننت^۷ از اودریک نقل قول کرده که زالو برای انسان بسیار مضر است و در تپه‌های کم‌ارتفاعی که مدام در معرض رطوبتند شیوع دارد. طول آن به دو اینچ می‌رسد.^۸ با ارتباط دادن استفاده از لیمو به کشور فلفل‌خیز مالابار، که برای زالو معروف نیست، آشفتگی عجیبی ایجاد شده است.

۱۶۶. هاید در رساله ستودنی خود در مورد تأسیس بنادر تجاری ایتالیایی در مصر تأیید می‌کند که قدرت‌های ایتالیایی، ونیزی‌ها و جنوایی‌ها در آن زمان خیلی مشتاق بودند با اسکندریه تجارت

1. Salerno

۱. یکی از شهرهای ناحیه کامپانیا Campania، در جنوب غربی ایتالیاست. (مترجم)

2. Charonica Montis Cassiniensis, Pertz Scr. , 7, 652

3. Abd - Allatif, S. de Saey edition, 115-117; Makrizi in Quatremere; Journ. Horticultura Society, ix, 1855; Risso et Poiteau, Hist. et Culture des Oranger, Paris, 1872; Hehn, Kulturpflanzen und Haustiere in ihrem Uebgang aus Asien nach Griechentl. Und Ital. , Berlin, 1877).

4. Ibn Batouta, Lee edition, 188; Knox, Hist. of Ceylon. , I,iv,49

5. Simmonds, Tropl. Agriculture, 470

6. Hakluyt Voyages,ii,160

7. Sir Emerson Tennent, سر جیمز امرسون تننت (۱۸۶۹ - ۱۸۰۴ م. / ۱۲۸۵ - ۱۲۱۸ ق.)، سیاستمدار و سیاح ایرلندی که آثاری در مورد یونان و تاریخ آن کشور به رشته تحریر درآورده است. (مترجم)

8. Natural History of Ceylon, Chap. xiii

کنند.^۱ اسلاف آن، پیزایی‌ها^۲ که نقش مهمی در تجارت شرق داشتند، در آغاز قرن سیزدهم میلادی/ هفتم هجری قمری ناچار شدند از منافع خود به نفع فلورانس‌ها و مردم آنکونا^۳، ناپولی^۴ و گائتا^۵ چشم‌پوشی کنند. ولی کاتالان‌ها و ایتالیایی‌ها به‌طور مساوی روابط تجاری گسترده‌ای با مصری‌ها داشتند. (براون)

۱۶۷. در اینجا به تصرف اسکندریه در دهم اکتبر ۱۳۵۴/۱۴ رمضان ۷۵۵ به دست پیتر لوزیگان^۶ پادشاه قبرس و متحدان او یعنی جنوایی‌ها، ونیزی‌ها و سوابلیه‌های رودس اشاره می‌شود. به نوشته دلانوی نیروهای متحد در نزدیکی بندری قدیمی پیاده شدند. ورودی آن بعداً به روی کشتی‌های همه ملل مسیحی بسته شد.^۷ فرانک‌ها به محض نزدیک شدن مصری‌ها شهر را غارت کردند و با پنج هزار اسیر سوار کشتی‌های خود شدند و آنجا را ترک کردند.^۸ این لشکرکشی که در آن ۲۴ کشتی ونیزی، دو کشتی جنوایی، ده کشتی از رودس و چند کشتی قبرسی شرکت داشت یک هفته به طول انجامید و زمان کافی برای پیاده شدن و سوار شدن دوباره در اختیار مهاجمان قرار دارد. آن‌گونه که شیلت‌برگر می‌گوید اشغال شهر به احتمال زیاد سه روز به طول انجامید. (براون)

۱۶۸. این برج یا باید فاروس اسکندریه باشد یا برجی در جزیره کوچکی که از طریق شن‌های نیل به سرزمین اصلی متصل شده است. در غیر این صورت، دلانوی که توصیف مفصل بندر اسکندریه را به او مديونیم، به خاطر نقطه نظری استراتژیک نتوانست به آن توجه کند. او فقط به باریکه‌ای طولانی اشاره دارد که یک مایل عرض داشت و بین دو بندر قدیم و جدید واقع شده بود. هر دوی آن‌ها به دیوار شهر می‌رسیدند. در این جزیره اکنون اقامتگاهی بسیار عالی قرار دارد. مقریزی، فاروس اسکندریه را توصیف می‌کند. در نوک آن یک آینه بسیار بزرگ قرار داشت. در اطراف آن جارچی‌هایی مستقر شده بودند. به محض اینکه از طریق بازتاب دهنده‌ها از نزدیک شدن دشمن مطلع می‌شدند، با صدای بلند کسانی را که در محله‌های اطراف سکونت داشتند

1. d. Ital. Handelscolon, etc. , in the Zeitschrift F. d. gesammte Staatswissenschaft, xx, 54-138

2. Pisan

۳. Anconitan, شهری در ایالت مارکه (Marche) در ایتالیای مرکزی. (مترجم)

4. Neapolitan

۵. Gaeta, شهری در ایالت لاتینا (Latina)، در ایتالیای مرکزی. (مترجم)

6. Peter Lusignan

7. Voy. et Ambass. , 70

8. Weil, Gesch. der Chal. , iv, 512

مطلع می‌کردند. با تکان دادن پرچم به کسانی که در فاصله دور بودند هشدار می‌دادند. بدین ترتیب تمام مردم فوراً مطلع می‌شدند.^۱

دو ساسی^۲ (عبدالطیف، ۲۳۹) عقیده دارد، دایره‌های بزرگی را که در رصدهای نجومی به کار می‌بردند و در بالاترین نقطه ساختمان‌های مرتفعی مانند فاروس گذاشته می‌شدند، احتمالاً نویسندگان عرب، را به سمت این تصور سوق داده است که آن آینه بر بالای اسکندریه گذاشته شد تا عزیمت کشتی‌های یونانی از بنادرشان بهتر دیده شود. برجی که در این متن توصیف می‌شود، بی‌شک برای این منظور طراحی شده بود. زیرا ایجاس^۳ نویسنده عرب، در سال ۱۴۷۲ م. / ۸۷۷ - ۸۷۶ ق. روایت می‌کند که سلطان قایتبای^۴ دستور داد یک فانوس دریایی در کنار فانوس قدیمی برپا گردد.^۵ با شهر از طریق یک دیوار مرتبط می‌شد. یک نمازخانه، آسیاب، نانواپی و همین‌طور یک سکو برای دیدن کشتی‌های بیگانه از فاصله یک روز مهیا شده بود. بدین ترتیب، فرصت کافی برای آماده کردن تفنگ‌هایی که شهر با آن‌ها مجهز شده بود، در اختیار داشتند تا با دشمن مقابله کنند.

شیلنتبرگر در گفتن اینکه معبدی در برج وجود داشت، واقعیت را گفته است. چون عبدالطیف از مسجدی سخن می‌گوید که در رأس فاروس اسکندریه قرار داشت. ممکن است مصری‌ها با ابداع داستان نقل شده در این فصل در مورد وجود خائن در مسجد قصد داشتند قصور خود را در غافلگیر شدن توسط صلیبی‌ها توجیه کنند.

۱۶۹. فکر کنم اگر استخوان هیولا را به اسکندر مقدونی نسبت دهم، دچار اشتباه نشده‌ام. نه فقط به دلیل اینکه آن کلایسر^۶ خیلی به اسم عربی الاسکندر شباهت دارد، بلکه به این دلیل که خاطره سرعت‌عمل بنیان‌گذار اسکندریه در پیشبرد فتوحاتش در شرق در شهری که به او مدیون است و برای هزار سال بندر مرکزی تجاری جهان بود، نمی‌تواند فراموش شده باشد. تردیدی وجود ندارد که در طول اعصار، روایت‌های باستانی دیگری با افسانه اسکندر آمیخته شد. به‌خصوص در مورد یهودی‌ها که اسکندر با آن‌ها با نزاکت رفتار کرد. رفتاری که بعضی از فرمانروایان جهان دوره او از آن تقلید نکردند.

1. S. de Sacy, Chrestom. Arabe, ii, 189

2. De Sacy, Baroon سيلوستر دوساسی Baron Silvestre de Sacy (۱۸۳۸ - ۱۷۵۸ م. / ۱۲۵۳ - ۱۱۷۲ م.) شرق‌شناس و زبان‌شناس نامدار فرانسوی. (مترجم)

3. Ijas

4. الملك الاشراف قایتبای (۹۰۱ - ۸۷۲ ق/ ۱۴۹۶ - ۱۴۶۸ م.) (مترجم).

5. Weil. l. c. , v, 358

6. Allen Klaisser

در تاریخ فتح مصر، نوشتهٔ عبدالحکم^۱، می‌خوانیم که استخوان هیولایی که به دست موسی کشته شد، بر روی رودخانهٔ نیل افتاد و به‌عنوان پل از آن استفاده می‌شود.^۲ داستان شیلت‌برگر ممکن است با این افسانه مرتبط باشد. حتی برکه‌خان، حاکم قدرتمند اردوی زرین، از سفیری که ملک بیبرس در سال ۱۲۶۳ م. / ۶۶۱ ق. نزد او فرستاد، پرسید: آیا صحت دارد که استخوان هیولایی بر روی رودخانهٔ نیل قرار دارد و از آن به‌عنوان پل استفاده می‌شود؟ سفیر که احتمالاً از میان فرهیخته‌ترین وزرای سلطان انتخاب شده بود، پاسخ داد: هرگز این استخوان را ندیده‌ام. پل عجیبی که شیلت‌برگر دید باید در عربستان باشد نه در مصر. این پل، دو صخره را که به‌وسیلهٔ تنگه‌ای عمیق از هم جدا شده بودند، به هم وصل می‌کرد و تنها ابزار قابل استفاده‌ای بود که برای عبور از آن دره بر روی آن جادهٔ مرتفع قرار داشت. بنابراین، مسافران ناچار بودند از روی آن پل عبور کنند. فکر نمی‌کنم این جزئیات توپوگرافیک (موضع‌نگاری) را خود شیلت‌برگر ابداع کرده باشد. در نتیجه، گمان می‌کنم او به پیرامون قلعهٔ کرک و شوبک اشاره می‌کند. این دو قلعه در جنگ‌های صلیبی به خاطر موقعیت شگفت‌انگیزش، اهمیت قابل توجهی به دست آورده بود و به آسانی با کرک و شوبک، که دلانوی به آن‌ها اشاره می‌کند، یکی دانسته می‌شوند. او می‌گوید از آنجا جاده‌ای از طریق بیابان به سن کاترین و مکه می‌رود. کاترین^۳ می‌گوید: کرک، کلید جاده و بیابان بود.^۴ کاروان‌هایی که عازم مکه و دمشق بودند، بازرگانان و سربازان اعزامی از پایتخت سوریه به مصر، مجبور بودند از کنار دیوارهای آن یا با فاصله اندکی از آنجا عبور کنند.

شوبک، مانس ریگالیس^۵، صلیبی‌ها در فاصلهٔ ۳۶ مایلی کرک قرار داشت و پایگاهی قوی بود. بورکهارت^۶ به ما می‌گوید: تنگه‌ای با عمق سیصد پا، قلعه را احاطه کرده است و از لحاظ حفاظت نسبت به قلعهٔ کرک در وضعیت بهتری بود. کرک به خاطر نزدیکی به شهر باستانی پترا به‌عنوان بیابان پترا شناخته می‌شود. بخشی از عربستان هم نام خود، پترای عربستان را از آن شهر گرفته است. پلینی^۷ موقعیت آن را به شکلی منحصر به فرد توصیف می‌کند.

۱. ابوالقاسم عبدالرحمان بن عبدالله بن عبدالحکم القرشی المصری (۲۰۰۰)، فتوح مصر و اخبارها، تحقیق محمد الجبیری، بیروت، دارالفکر. (مترجم)

2. Makrizi by Quatremere. I, i, 218

3. Quatremere

4. Makrizi, II, i, 249

5. Mons regalis

۶. Burekhardt, کارل جیکوب کریستوف بورکهارت (Carl Jacob Christoph Burekhardt)، مورخ سوئسی (۱۸۹۷ - ۱۸۱۸ م. / ۱۳۱۵ - ۱۲۳۳ ق.). (مترجم)

۷. Pliny, گایوس پلینیوس (Gaius Plinius Secundus)، (۹۷ - ۲۳ م.)، مورخ رومی. (مترجم)

صلیبی‌ها به دره‌ای که شهر باستانی در آن قرار دارد، دره موسی می‌گفتند. آنجا اکنون وادی موسی نامیده می‌شود.^۱ این دره پنج فوت عمق دارد. نه‌ری آن را آبیاری می‌کند و با صخره‌ای شیب‌دار محصور شده است.^۲ به نوشته یک نویسنده عرب، که کاتمر از او نقل قول می‌کند، جاده‌ای که در نزدیکی این دو شهر قرار دارد، چنان خاص بود که یک نفر می‌توانست از آن در مقابل صد سواره‌نظام دفاع کند.^۳ دلیل دیگری که نشان می‌دهد شیلت‌برگر آن پل را دید این است که قبر شخصی به نام اسکندر را در زمرة اماکن مقدس زیارتی در این کشور باستانی گنجانده است. اما هویت آن اسکندر را مشخص نمی‌کند.

با این فرض که استخوان آلن کلایسر در نزدیکی قبر اسکندر قرار داشت باید به دنبال چنین مکانی برای آن پل باشیم. این پل برطبق کتیبه آن، دویست سال قبل از اینکه شیلت‌برگر آن را ببیند، بنا شده بود. با قضاوت از روی نوشته‌های دیگر شیلت‌برگر مشخص می‌شود که احتمالاً در حدود سال ۱۴۲۳ م. / ۸۲۶ ق. در مصر بود. بنابراین، تاریخ بنای پل ۱۲۲۳ م. / ۶۲۰ - ۶۱۹ ق. است، ولی این چنین نیست، زیرا دشمنی بین جانشینان صلاح‌الدین، که بلافاصله بعد از مرگ او در سال ۱۱۹۳ م. / ۵۸۹ ق. آغاز شد، ادامه داشت و ایوبیان دائماً با صلیبی‌ها در حال جنگ بودند.

باید چنین تصور کرد که هرچند شیلت‌برگر می‌دانست که سال ۸۲۵ هجری برابر با ۱۴۲۳ میلادی است، ولی احتمالاً نمی‌دانست که سال مسلمانان کوتاه‌تر از سال مسیحیان است و دویست سال مسلمانان، فقط با ۱۹۳ سال خورشیدی برابری می‌کند. او به همین دلیل نوشته است که تاریخ بنای پل به جای سال ۱۲۳۰ م. / ۶۲۷ ق.، سال ۱۲۲۳ م. / ۶۲۰ - ۶۱۹ ق. است، یعنی زمانی که الکامل، برادرزاده صلاح‌الدین، که با امپراتور فردریک دوم^۴ مصالحه کرده بود از طرف شاهزادگان این خاندان به‌عنوان فرمانروای متبوع پذیرفته شد و تا زمان مرگش در سال ۱۲۳۸ م. / ۶۳۵ ق. سوریه و مصر را در اختیار داشت. البته ناچار شده بود قلعه کرک و شوبک را در سال ۱۲۲۹ م. / ۶۲۶ ق. به برادرزاده‌اش داود واگذار کند. این شرایط بدون شک سلطان را وادار می‌کرد پلی برای حفظ ارتباط بین بخش‌های قلمروش بنا کند.

این پل جدید در نزدیکی آن پل قدیمی، که با روغن چرب می‌شد، قرار داشت. این وضعیت، آن باورهای ساده را برای پذیرش این افسانه قانع کرده بود که پل در واقع استخوان هیولاست. (براون)

1. Raumer, Palastina, etc. , 271-277

2. Laborde, Voy. Dans L' Arabic petree,55

3. l. c. II,1,245

۴. Frederick II. امپراتور مقدس رم از خاندان هوهنشتاوفن (Hohenstaufen)، (۱۲۵۰ - ۱۱۹۸ م. / ۶۴۸ - ۵۹۴

ق.) (مترجم)

۱۷۰. نیومن معتقد است منظور شیلت‌برگر از مولا یک روحانی مسلمان است. اما من خطر می‌کنم و می‌گویم در اینجا به حسن، بنیان‌گذار فرقهٔ حشاشین یا ملاحده، اشاره می‌شود. پیروان شیخ جبل با حملهٔ مغول به‌طور کامل از بین نرفتند، زیرا بعد از مارکوپولو نه تنها در آسیا بودند، بلکه در دوره‌های بعد در هند هم دوباره پدیدار شدند.^۱ در آنجا یکی از فرقه‌های اسماعیلی به نام بهره^۲ وجود داشت و اغلب به اشتباه با حشاشین یکی دانسته می‌شود. کلنل یول می‌گوید: «به‌نظر می‌رسد ماهیت تعالیم آن‌ها خیلی مشابه باشد و فرقهٔ بهره مانند اسماعیلی‌ها شخصیتی الهی برای مولا، یا کاهن بزرگ خود قائل بودند و در طول زندگی خود یک‌بار به حضور او می‌رفتند».^۳ (براون)

۱۷۱. در فصل ۵۶ گفته شده است که محمد(ص) در سال ۶۰۹م. متولد شد. بنابراین باید سفر او به مصر در سال ۶۲۲ م.، یعنی سال هجرت او از مکه به مدینه، اتفاق افتاده باشد. شیلت‌برگر آن واقعهٔ مهم را با سفری که محمد(ص) در سن سیزده سالگی به کده و نه مصر داشت، خلط کرده است. در آنجا سرنوشت مهم وی را یک کشیش نسطوری پیشگویی کرد. به احتمال خیلی زیاد نویسنده با روایات محمدی‌ها آشنایی نداشت. این نشان می‌دهد که یک فرشته در سال ۶۰۹ م. یا به تعبیری دیگر سیزده سال قبل از هجرت، محمد(ص) را فراخواند و جبرئیل فوراً به او آموزش داد تا بخواند. بنابراین سال ذکر شدهٔ تاریخ انتخاب محمد(ص) به پیامبری است، نه تاریخ تولد او. احتمالاً دلیل بروز این اشتباه این است که به‌نظر می‌رسد چند معجزه‌ای که مسلمانان به پیامبر نسبت می‌دهند در دوران جوانی او اتفاق افتاده‌اند. به‌عنوان مثال، آن‌ها معتقدند محمد(ص) از دوران نوزادش با هاله‌ای از نور محصور شده بود و می‌توانست بدون اینکه سایه‌ای وجود داشته باشد زیر نور خورشید بایستد. به همین دلیل آن‌گونه که شیلت‌برگر روایت می‌کند گفته شده است که ابری سیاه‌رنگ بالای سر او قرار می‌گرفت. (براون)

سید امیر علی^۴ داستانی را روایت می‌کند که در مورد نخستین سفر محمد(ص) روایت شده و بیش از همه مورد قبول قرار گرفته است.^۵ بر اساس این روایت وقتی ابوطالب (عموی پیامبر،

۱. در این مورد رجوع کنید به: شفیق ویرانی و ساسان طهماسبی (۱۳۹۱)، اسماعیلیان در الموت و جنوب ناحیه دریای مازندران پس از فتوحات مغول، فصلنامه تخصصی تاریخ اسلام، سال سیزدهم، ش ۳، ۱۳۸ - ۱۰۵.
 ۲. جماعتی از مسلمانان هند که اکثریت آنان را شیعیان اسماعیلی تشکیل می‌دهند. شکل‌گیری این فرقه نتیجه فعالیت‌های یکی از داعیان اسماعیلی به نام عبدالله بود که از طرف پادشاه صلیحی یمن، لمک بن مالک در سال ۱۰۶۸ م. / ۴۶۰ ق. به گجرات فرستاده شد (دفتری، ۱۳۸۳: ۱۶۵ - ۱۶۱). (مترجم)

3. Marco Polo, I, 154

۴. سیدامیر علی (۱۲۶۵ - ۱۳۴۷ ق. / ۱۸۴۹ - ۱۹۲۸ م.) مورخ هندی. (مترجم)

5. A Critical examination of the Life and Teachings of Mohammad; London, 1873

چون او یتیم بود) تصمیم گرفت به سوریه سفر کند و محمد(ص) را نزد بچه‌هایش رها کند. وقتی می‌خواست سوار شتر شود، آن پسر زانو زد و گریه کرد: عمو، مرا با خودت ببر. ابوطالب تحت تأثیر قرار گرفت. برادرزاده یتیم کوچک به کاروان تجاری عمویش ملحق شد. به سوریه سفر کردند. در جریان یکی از اتراق‌ها با یک راهب عرب ملاقات کردند. نشانه‌های آینده‌ای درخشان، خصوصیات فکری و اخلاقی برجسته در چهرهٔ بچه یتیم عبدالله را تشخیص داد و گفت او رهایی دهنده و منجی کشور و منطقه‌اش خواهد شد.

۱۷۲. نام‌گذاری این سه بنا و کاربرد آن‌ها درست است. جامع، که سام^۱ نامیده شده است، بزرگ‌ترین مسجد است. مسگیت^۲ یا مسجد^۳، مسجدی معمولی و کوچک‌تر از جامع است. مدرسه، کالجی است که معمولاً ضمیمهٔ مسجد می‌شود و با مکتب یا مدرسهٔ پسران تفاوت دارد. منظور از عمارت مکان سلطنتی تدفین و نامی است که به بیمارستان، نوانخانه و غیره اطلاق می‌شود.

۱۷۳. منظور از آن نخستین بایرام و تنها جشن مذهبی مسلمانان است. عید اول، فطر نام دارد. جشن پایانی ماه روزه است و در نخستین روز ماه شوال برگزار می‌شود. دومین جشن، عید اضحی یا بایرام قربان نام دارد. این عید هفتاد روز بعد و در دهم ذی‌الحجه برگزار می‌شود. عید نشان دهندهٔ سالروز این اعیاد دوره‌ای است و مطابق ماه‌های قمری تقویم محمدی به نوبهٔ خود، هر فصل در یک دوره زمانی سی ساله اتفاق می‌افتد.

اولین عید فقط یک روزه است، اما معمولاً به مدت سه روز برگزار می‌شود. دومین عید یادآوری کنندهٔ قربانی ابراهیم است و چهار روز به طول می‌انجامد. مسلمانان این عید را با سفر به مکه جشن می‌گیرند. کعبه در آنجا قرار دارد. گفته می‌شود کعبه را ابراهیم و پسرش اسماعیل به شکل خیمه یا سایبان مقدس بنا کردند. روزی که جهان ایجاد شد، فرشته‌ای آن خیمه را در آنجا قرار داده بود.

رسم قدیمی پوشاندن کعبه با پارچهٔ سیاه هنوز هم اجرا می‌شود. پارچهٔ کهنه را قطعه قطعه کرده و به زائران می‌فروشند. زائران این پارچه را به‌عنوان گران‌بهارترین یادگاری نگه خواهند داشت. (براون)

۱۷۴. نیومن به کسانی که با این واژه آشنایی ندارند می‌گوید به‌سختی می‌توان تشخیص داد که منظور از They همان غازی است. او در فهم منظور شیلتبرگر دچار اشتباه شده است، چون شیلتبرگر به غازی اشاره نمی‌کند، بلکه منظور او ملاحظه است که داعی (مسیونر) نامیده می‌شدند. مسلماً ملاحظه در آسیای صغیر یا ترکیه، آن‌گونه که مولف آن قلمرو را نام‌گذاری می‌کند، حضور داشتند. (براون)

1. Sam

2. Mesgit

3. mesjyd

۱۷۵. این دعا در میان مسلمانان رواج دارد و عربی آن این گونه است: *La Illaha illa Allah* - خدایان نه، فقط یک خدا. *Illaha* شکل جمع *Allah* - خداست و لا منفی مطلق است. نه در مقابل بله است.

۱۷۶. شکل صحیح این جمله به ترکی این گونه است:

T'hary byr dour, Messyh kyoull dour, Meryam kara bash dour, M'hammed ressouly dour.

خدا یکی است، مسیح بنده او، مریم یک سرسپاه و محمد(ص) حواری اوست. مریم اینجا سرسپاه شده است که به معنی برده است. زیرا زنان رنگین پوست به عنوان برده به کار گرفته می شدند و از زنان سفید برای اهداف دیگری استفاده می کردند. هنوز هم در میان محمدی‌های ایالات قفقاز و ایران زمانی که یک مسیحی دین محمدی را می پذیرد، قرآنت این عبارت رواج دارد اگرچه اجباری نیست. این عبارت حاکی از انکار مسیحیت و پذیرش آن است که خدا یکی و محمد حواری اوست.

۱۷۷. شیلت در اینکه ترک‌ها، زبان ویندی^۱ را به عنوان زبان آرناووت^۲ می شناسند، دچار اشتباه نشده بود. این مسئله لااقل در پیانزولا^۳، که ایتالیایی‌ها به آن ایلیریک^۴ می گفتند و همان اسلوونی^۵ یونانی‌ها و آرناووت ترک‌ها بود، دیده می شود. هیچ راهی برای پاسخگویی به این سؤال وجود ندارد که چرا ترک‌ها دو ملتی را که منشأ متفاوتی داشتند با نامی یکسان می شناختند، ولی شرایط به تأیید نظرات چند تن از نویسندگان کمک می کند.^۶ زیرا ترک‌ها عادت نداشتند مردمی را که نژادی متمایز داشتند، آرناووت بنامند. بلکه برعکس، همه کسانی که مطیع خاندان آریانیت^۸ بودند و خودشان را در کشمکش با ترک‌ها متمایز کرده بودند، با این نام می شناختند. به عنوان مثال اسلاوها و آلبانیایی‌ها یا اسکپیتارها^۹ را که در میان آن‌ها جورج کاستریوتا^{۱۰} با اصل

1. Venede

2. Arnaut

3. Pianzola

4. Illiric

5. Slavonia

6. Grammatica, Dizionario, etc

7. Koppen, Krymsky Sbornyk, 1837, 226

8. Arianite, خاندان سلطنتی آلبانی از قرن یازدهم تا شانزدهم میلادی / چهارم - دهم هجری قمری. (مترجم)

9. Skipetars

۱۰. George Castriota, دوران حکومت او: ۱۴۶۸ - ۱۴۴۳ م. / ۸۷۲ - ۸۴۷ ق. (مترجم)

و نسب اسلاو دیده می‌شود.^۱ نویسنده زندگی‌نامه او در اشاره به تاپیا^۲، خودش را هموطن اسکندریه ترک می‌داند.^۳ (براون)

۱۷۸. آسیاسیس‌ها^۴، آلین‌ها^۵، آلان‌های^۶ باستانی، اوست‌های^۷ امروزی‌اند که در باریکه‌ای در وسط رشته‌های کوه‌های قفقاز سکونت دارند. گفته می‌شود آن‌ها تنها حلقه ارتباطی بین شاخه هندواروپایی و شاخه اروپایی نژاد هند و ژرمنی‌اند. جمعیت آن‌ها در سال ۱۸۷۳ م. / ۱۲۹۰-۱۲۸۹ ق. شصت و پنج هزار نفر شمارش شد که پنجاه هزار نفر از آنان مسیحی و بقیه مسلمان، بت‌پرست یا ترکیبی از هر سه دین بودند.^۸

طرحی ساده از این قوم جذاب که نویسنده دو بار به آن‌ها اشاره کرده است (در فصل ۶۱ از آن‌ها با عنوان جاسن^۹ و آفس^{۱۰} اشاره می‌کند) اینجا ارائه می‌شود: اولین بار یوسفوس به آلان‌ها اشاره می‌کند^{۱۱} سپس مورد توجه پروکوپیوس قرار گرفتند.^{۱۲} نوشته‌های آن‌ها نشان می‌دهد در سواحل دریای ماوتیس^{۱۳} و شمال قفقاز سکونت داشتند. از آنجا کشور ماد و ارمنستان را مورد تاخت و تاز قرار دادند، تا اینکه اشکانیان آن‌ها را شکست دادند و ناچارشان کردند به آن سوی رودخانه کوروش عقب‌نشینی کنند. حمله آلان‌ها به آسیای صغیر دلیل تکاپوی امپراتوری رم بود، اما آریایی‌ها، فرمانروایان کاپادوکیه، با موفقیت در مقابل رمی‌ها مقاومت کردند.^{۱۴} واختانگ، شیرگرگ، پادشاه گرجستان (۳۹۹ - ۴۶۶ م.) آن‌ها را در جریان حملاتشان به گرجستان شکست داد.^{۱۵} روس‌ها در

1. Jireck, Gesch. d. Bulgaren, 268

2. Topia

3. Barletius, Vita Scanderbegi, etc. , apud Zinkeisen, Gesch. d. O. R. , I, 776

۴. Asyasses, ابوالفداء به این قوم تحت عنوان آس اشاره می‌کند: «پشت باب‌الابواب و مجاور آن قومی از ترک هستند به نام آس که همچنان بر رسوم خود باقی هستند». (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۶۱۲). (مترجم)

5. Aiain

6. Alan

7. Osset

8. The Crimea and Transc. , I, 296, ii, 2

9. Jassen

10. Affs

11. Wars, VII, Vii, 4

12. De Bell. Goth. , iv, 3, 4

13. Maotis

14. Forbiger, Handbuch der Alt Geogr. , I, 424

15. Brosset, Hist. de la Georgie, I, 153

سال ۹۶۶ م. / ۳۵۶ - ۳۵۵ ق. یاسی‌ها^۱ را در پایین سویاتوسلاف^۲ شکست دادند.

پس از فتح تامان^۳ در سال ۱۲۷۶ م. / ۶۷۵ - ۶۷۴ ق. دیدیاکوف^۴، پایتختشان را مغول‌ها تصرف کردند. پس از آن یاسیس‌ها را در غرب می‌بینیم، چون هنگامی که، چاکا^۵، پسر نوقائی، لشکر اعزامی تولا بوقاخان (۱۲۹۱ - ۱۲۸۷ م. / ۶۹۰ - ۶۸۵ ق.) به دانوب را شکست داد و مدتی در کشور آس‌ها، مولداوی امروزی، توقف کرد. یاش^۶، پایتخت مولداوی، تاکنون نام این قوم را با خود دارد^۷. پس از مرگ نوقائی ۱۲۹۹ م. / ۶۹۹ - ۶۹۸ ق. در کاگانلیک^۸ (کویالنیک^۹ کنونی در نزدیکی اودسا)، شانزده هزار آس یا آلان، که بیش از نیمی از آنان مردان جنگی بودند، در سال ۱۳۰۱ م. / ۷۰۱ - ۷۰۰ ق. از رودخانه عبور کردند و پیشه‌ها دادند به خدمت امپراتور بیزانس درآیند. امپراتور آن‌ها را پذیرفت^{۱۰}.

سفیر بیبرس، سلطان مصر ۱۲۷۰ - ۱۲۶۰ م. / ۶۷۶ - ۶۵۸ ق.^{۱۱} در کریمه با آلان‌ها روبرو شد^{۱۲}. ابوالفداء این گفته را تأیید کرده می‌نویسد، آلان‌ها قرقری^{۱۳}، چیفوت قلعه^{۱۴} و قلعه یهودی‌ها^{۱۵} را اشغال کرده‌اند. باغچه‌سرا، پایتخت جدید تاتارها در شبه جزیره، در نزدیکی آن قرار دارد. به گفته مارینو سانودو، سیاح ونیزی، که در سال ۱۳۳۳ م. / ۷۳۴ - ۷۳۳ ق. می‌نوشت، آن‌ها هنوز در آن منطقه بودند^{۱۶}.

آلان‌ها باید در زمره اقوام شرقی گنجانده شوند که در نتیجه تلاش‌های ژوستینین به مسیحیت

1. Yasses

2. Sviatoslaff

۳. Taman، شبه جزیره تامان در ساحل دریای آزوف و جنوب دریای سیاه قرار دارد. (مترجم)

4. Dediakoff

5. Tchaga

6. Yassy

7. D' Hhsson, Hist. des Mongols, iv, note p. 750

8. kaganlik

9. Kouialnyk

10. Pachymeres, Migne edition, tom. 144, p. 337

۱۱. رکن‌الدین بیبرس بندقداری. (مترجم)

12. Makrizi by Quatremere, I, i, 213, 218

۱۳. Kyrkyer، به نوشته ابوالفداء قلعه مستحکم قرقری در فاصله یک روزه شمال صاری کرمان (ساری کرمان) قرار داشت و ساکنان آن قوم آص (آس) بودند (ابوالفداء، ۱۳۴۹ : ۶۲۹). (مترجم)

14. Tchyfout Kaleh

15. See note 8, p. 176

16. Kunstmann, Stud. Uber M. S. , 105

روی آوردند، ولی دوباره کافر شدند. تا اینکه تمار^۱، ملکهٔ بزرگ گرجستان (۱۲۰۱ - ۱۱۷۴ م./ ۵۹۸ - ۵۶۹ ق.) یک کشیش‌نشین در آنجا تأسیس کرد. ملکه دستور داد کلیساهای زیادی برای آنان بنا کنند. آن گونه که شیلتبرگر می‌گوید این قوم به کلیسای یونانی تعلق داشتند. روبروکویس این مسئله را اثبات می‌کند. او با تعدادی از آنان‌ها و آس‌ها^۲، آن گونه که تاتارها آن‌ها را می‌نامیدند، در اسکاکتای^۳ مواجه شد. آن‌ها پیرو مذهب یونانی بودند. روبروکویس در کنار آن‌ها برای یک مرده نماز و دعا خواند.^۴

۱۷۹. یعقوب ملقب به بارادوس^۵ یا زانزالوس^۶، اسقف ادسا در سال ۵۹۹ م. مرد و فرقه‌ای به جای گذاشت که در شکوفاترین دوران آن، کلیسای سریانی را در سوریه، بین‌النهرین، ارمنستان، مصر و نوبی^۷ حبشه و دیگر مناطق تشکیل دادند. پیروان او با نام یعقوبی شناخته می‌شوند. اختلاف اصلی آن‌ها با کلیسای یونان در این مسئله است که معتقدند هر دو ذات در وجود منجی جهان، با هم یکی شده‌اند.^۸

۱۸۰. جنوایی‌ها قبلاً و در زمان جلوس مانوئل اول^۹ بر تخت سلطنت (۱۱۴۳ م./ ۵۳۸ - ۵۳۷ ق.) در قسطنطنیه مستقر شده بودند. آن‌ها علاوه بر بازار کوپاریو^{۱۰} در شهر قسطنطنیه، مالک اورکا^{۱۱} در حومهٔ گالاتا بودند^{۱۲} و آن را در دوران حکومت سلسلهٔ آنژلوس^{۱۳} اشغال کرده بودند و تا زمانی که سلطه لاتینی دوام داشت در آنجا ماندند، ولی موفق نشدند با ونیزی‌ها رقابت کنند.

بعد از اینکه میخائیل هشتم^{۱۴} امپراتور یونانی را در سال ۱۲۶۱ م./ ۶۵۹ ق. در قسطنطنیه احیا

1. Thamar

2. Aas

3. Scacatay

4. Recueil de Voy. et de Mem. , iv, 243,246, et seq

5. Baradaus

6. Zanzalus

7. Nubia, نوبه نام منطقه‌ای در امتداد رودخانه نیل است که از جنوب به شمال سودان و از شمال به جنوب مصر محدود می‌شود. (مترجم)

8. Mosheim, Ecclesiastical History, etc. , I, 154, Gardner, The Faiths of the world, etc. , ii, 194

9. Manuel I, مانوئل اول (۱۱۸۰ - ۱۱۴۳ م./ ۵۷۶ - ۵۳۷ ق.) از سلسله کومننی. (مترجم)

10. Copario

11. Orcu

12. Heyd, Le Colonie Commer. , etc. , i, 330; Dsimon. I Geuovesi, etc. , 217 et sep.

۱۳. Angelos, این سلسله در سال‌های ۱۲۰۴ - ۱۱۸۵ م./ ۶۰۰ - ۵۸۱ ق. بر بیزانس حکومت کرد. (مترجم)

۱۴. Michel VIII, میخائیل هشتم پالایولوگوس (۱۲۸۲ - ۱۲۵۹ م./ ۶۸۱ - ۶۵۷ ق.) امپراتور نیقیه و سپس بیزانس

بود. (مترجم)

نمود، سرنوشت جنوایی‌ها به خاطر امتیازاتی که امپراتور به آن‌ها داده بود تغییر کرد. امپراتور، حومه گالاتا را به آن‌ها واگذار کرد. آنجا به‌زودی به انبار مرکزی آن‌ها در یونان، سواحل دریای سیاه و دریای آزوف تبدیل شد.^۱

علی‌رغم رقابت با ونیزی‌ها، که در سال ۱۲۹۶ م. / ۶۹۵ ق. حتی گالاتا یا پرا را اشغال کرده بودند، و کشمکش دائمی با یونانی‌ها باز هم رونق تجاری جنوایی‌ها تا حدود اواسط قرن چهاردهم میلادی / هشتم هجری قمری ادامه یافت. در آن زمان عوارض گمرکی به دوپست هزار هیپرپریس^۲ رسید، درحالی‌که این مبلغ در قسطنطنیه به‌سختی به سی هزار هیپرپریس می‌رسید.^۳ (براون)

وجود این «دولت در دولت» بدون شک حرص ترک‌ها را پس از کسب قدرت در اروپا و انتقال مقر سلطان به آدریانوپلی برانگیخت. اما جنوایی‌ها با واگذاری امتیازهای متعدد توانستند برای مدتی این خطر را دفع کنند. به‌عنوان نمونه قرارداد تجاری ۱۳۸۷ م. / ۷۸۹ - ۷۸۸ ق. بین آن‌ها و مراد اول امضا شد. بایزید، جانشین او، قسطنطنیه را محاصره کرد. این پادشاه ناچار شد به جنگ با تیمور برود. پایتخت از خطر محاصره‌ای طولانی‌تر رهایی یافت. نبرد آنقره، چنان برای قدرت عثمانی‌ها مهلک بود که برای چند دهه سقوط امپراتوری یونانی و نابودی جنوایی‌ها را به تأخیر انداخت. (براون)

۱۸۱. تروا: ویرانه‌های شهر پریام^۴ در زمان شیلت‌برگر وجود نداشت. اما در نبود بقایای مادی که لچیوالیر^۵ و دیگر سیاحان معتقدند از زیر خاک بیرون آوردند، توصیفی شگفت‌انگیز که توسط هومر ارائه می‌شود، دقیقاً مشابه دقیق‌ترین توصیفات جغرافیایانویسان است و نقشه مقدماتی دشت ترازان را برای ما بازسازی می‌کند.

شیلت‌برگر معتقد است ویرانه‌هایی که در نزدیکی دریا و در فاصله‌ای اندک از قسطنطنیه قرار دارد، به شهر سلطنتی تروا تعلق دارند. اما باید ویرانه‌های تروای اسکندریه در مقابل جزیره تندوس^۶ باشند. در آنجا بود که دانیل، زائر روسی، و معاصران نویسنده ما یعنی زوسیموس و کلاویخو فکر می‌کردند ویرانه‌های تروا را دیدند. صد سال بعد بیلون^۷، سیاح فرانسوی، در سال

1. Hieroclis Synecdemos.etc. , 313

2. hyperperes

3. Niceph, Greg. .ii,842

4. Priam

5. Lechevalier

۶. Tenedos، یکی از جزایر کشور ترکیه در دریای اژه. (مترجم)

7. Belon

۱۵۴۷ م. / ۹۵۴ - ۹۵۳ ق. در آنجا فرود آمد و آن‌ها را راحت‌تر مورد بررسی قرار داد. در پایه یک تپه کوچک، ولی درون دیوارهای شهر، چند طاق و دو کاخ مرمری وجود داشت.^۱ ریاست افتخاری جامعه جغرافیایی در پاریس اخیراً تلاش کرده است اثبات کند که شهر پیرام را در جایی که لچپوالیر تصور می‌کرد آنجاست، جستجو کند. به عبارت دیگر باید در بنارباشی^۲ واقع شده باشد. دکتر شلیمان^۳ پس از کاوش‌هایی موفقیت‌آمیز که با کمک همسرش انجام داد، معتقد است تروا باید در ایلوم ریسنز^۴ یا حصارلیک باشد. اگرچه تعدادی از مراجع انگلیسی و آلمانی اشتیاق او را در انجام کارهایش و اهمیت کشفیات وی برای دانشجویان باستان‌شناسی را ستوده‌اند، اما با در نظر گرفتن اینکه جزئیات توپوگرافیک ارائه شده توسط هومر زائیده تخیل این شاعر است و مبتنی بر واقعیت نیست، همه آن‌ها به راحتی متقاعد نشده‌اند که مسئله موقعیت ایلوم حل شده است.

۱۸۲. نویسندگان مختلف به این مسابقه که ریشه آن عمدتاً شرقی است و روبروی اقامتگاه‌های سلطنتی برگزار می‌شد، اشاره کرده‌اند. در اینجا به نقل قول یکی از اسلاف شلیتبرگر و یکی از نویسندگان پس از وی بسنده می‌کنیم.

وقتی ادریسی در حدود سال ۱۱۶۱ م. / ۵۵۶ - ۵۵۵ ق. از قسطنطنیه دیدن کرد، این ورزش‌ها در میدان اسپدوانی برگزار می‌شد. به نظر او شگفت‌انگیزترین ورزش در جهان بودند.^۵ برتراندو دلابروسکویری^۶، ۱۴۳۲ م. / ۸۳۶ - ۸۳۵ ق. در میدان بزرگ و زیبا، روبروی سن صوفی شاهد یکی از این ورزش‌ها بود: «برادر امپراتور و جبار مورا را دیدم که با تعدادی از سوارکاران دیگر مسابقه می‌دادند. هریک از آن‌ها یک کمان داشتند. کسانی که در طول حصار اسپ می‌دواندند کلاه‌هایشان را جلو آن‌ها می‌انداختند و وقتی از آنجا می‌گذشتند به طرف کلاه تیراندازی می‌کردند. کسی که کلاه را با پیکان بزند یا پیکان او در نزدیک‌ترین فاصله با کلاه فرود آید مورد تکریم قرار می‌گیرد».^۷

۱۸۳. استفان، زائری از نووگورود^۸ که در حوالی سال ۱۳۵۰ م. / ۷۵۱ - ۷۵۰ ق. از قسطنطنیه

1. Obs. de plusieurs singularities trouvees en Grece, en Asie, etc. ; in Saint - Martin, ii,8

2. Bunarbashi

3. Schliemann هاینریش شلیمان Heinrich Schliemann (۱۸۹۰ - ۱۸۲۲ م. / ۱۳۰۸ - ۱۲۳۷ ق.)، باستان‌شناس آلمانی که بخشی از شهر باستانی تروا را کشف کرد و از زیر خاک بیرون آورد. (مترجم)

4. Ilium Recens

5. Jaubert edition, 297

6. Bertrand de la Brocquiere، سیاح فرانسوی و مؤلف *Le Voyage d'Outre-Mer*. (مترجم)

7. Early Travels in Palestine, Bohn edition, 1848

8. Novgorod، نووگورود یکی از استان‌های روسیه در شمال غربی این کشور، بین سن پترزبورگ و مسکو است. (مترجم)

عبور کرد، تصدیق می‌کند که امپراتور سببی طلا در دست داشت. سیب در بالای یک صلیب قرار گرفته بود.^۱ کلاویخو هم می‌گوید: سیب در جایش قرار داشت. بنابراین، نتیجه می‌گیریم که صلیب بود. زیرا زوسیموس صلیب را در روی سببی دید که در دست امپراتور بود.^۲ در نتیجه، احتمال دارد این نشانه‌ها بین سال‌های ۱۴۲۷ - ۱۴۲۰ م. / ۸۳۰ - ۸۲۲ ق. از بین رفته باشند. در آن زمان شیلت‌برگر بعد از فرار از بردگی چند ماه را در قسطنطنیه سپری کرده بود.

اندکی قبل از رسیدن شیلت‌برگر به شهر سزار^۳، مانوئل سالخورده درگذشت (۱۴۲۵ م. / ۸۲۸ ق.). ژان، پسر و جانشین او، ناچار شد با ترک‌ها قرارداد صلح امضا کند. شرایط آن بسیار دشوار بود. مانوئل از همه متصرفات خود بجز پایتختش، تیول‌هایی در مورا^۴، که متعلق به شاهزادگان یونانی بودند، و چند قلعه در سواحل دریای سیاه محروم شد.^۵ همین‌طور تعهد کرد سالانه مبلغ سیصد هزار آسپیر و هدایایی بسیار باارزش، به نشان احترام شخصی، به سلطان پرداخت کند. در چنین شرایطی امپراتور بدقبال ناچار شد همه طلاهایی را که در دسترس او بودند تصاحب کند. در نتیجه، گفته شیلت‌برگر در مورد وجود ارتباط میان ناپدید شدن سیب با قدرت امپراتور به معنای واقعی کلمه قابل قبول است.

زوسیموس می‌نویسد مجسمه‌ای که سیب در دست او بود با میدان اسب‌دوانی به اندازه برد یک پیکان فاصله داشت. آنجا هم‌اکنون میدان نامیده می‌شود. کاخ باشکوهی که جشن در آن برگزار می‌شد و تحسین شیلت‌برگر را برانگیخت باید بوقولیون^۶ و دافنه^۷ در مجاورت میدان اسب‌دوانی باشد.^۸ این بنا در دوران حکومت آخرین پائولوگس‌ها به میزان زیادی مورد غفلت واقع شد. محمد دوم پس از فتح قسطنطنیه دستور داد آن را کاملاً تخریب کنند. یکی دیگر از کاخ‌ها بلاکرنیس^۹ نام داشت. امپراتور مانوئل^{۱۰} در آنجا کلاویخو را به حضور پذیرفت. (براون)

کیدرینوس هم در تاریخ خود تأیید می‌کند که مجسمه روی ستون قرار داشت. در سالنامه

1. Pout. Rouss. Loud. , ii, 14

2. Pout. Rouss. Loud. , ii, 38

3. Casars

4. Zinkeisen, Gesch, d. O. R. , i, 533

۵. Boukoleon, یکی از قصرهای بیزانسی در قسطنطنیه. (مترجم)

6. Daphna

7. Dethier, Der Bosphor und Constantinopel, Wein, 1873, 22

8. Blackernes

9. Manuel

10. Hakluyt Soc. Publ. 29

زوناراس^۱ نوشته شده که این ستون بزرگ در پانزدهمین سال حکومت ژوستینین بنا شد. مجسمه دو روز بعد روی آن نصب گردید. وقتی برتراندو دلا بروسکویری مجسمه اسب‌سوار را دید و ناخواسته آن را مجسمه کنستانتین دانست، یک عصای سلطنتی در دست چپش بود. پیری ژیل^۲، طبیعی‌دان و نویسنده، که فرانسوای اول^۳ از فرانسه به لوانت فرستاده بود، بخش‌هایی از مجسمه را در خانه ذوب، که در آن توپ ریخته می‌شد، دید. مجسمه در سال ۱۵۲۳ م. / ۹۳۰ - ۹۲۹ ق. سرنگون و نابود شد.^۴

یا به نوشته نویسنده ناشناس کنستانتیادی^۵ این اتفاق در سال ۱۵۲۵ م. / ۹۳۲ - ۹۳۱ ق. رخ داد. مجسمه غول‌پیکر بود. پاهای آن بلندتر از یک انسان بود. بینی آن نه اینچ طول داشت، چنانچه گویی سم اسب بود. ژیل می‌نویسد مجسمه از برنج ساخته شده و رو به سمت شرق بود. چنانچه گویی به جنگ ایرانی‌ها می‌رود. دست راستش دراز شده بود و در دست چپ او کره‌ای قرار داشت که به معنی تسلط بر تمام جهان بود. تمام موفقیت‌ها به صلیبی نسبت داده می‌شد که در نوک مجسمه قرار داشت. شبیه آشیل لباس پوشیده بود و نیم‌تنه زره و کلاهخود درخشان داشت.

مسلم است که کره و صلیب صد سال قبل از ورود گیلی به قسطنطنیه به‌طور کامل ناپدید شده بودند، بنابراین توصیف مفصل او باید اشاره به شرایط نخستین آن داشته باشد.

۱۸۴. نام‌های فرانسوی و ایتالیایی، که با یک مصوت شروع می‌شوند، عموماً با اضافه شدن حرف تعریف، که قبل از آن‌ها قرار می‌گیرد، تغییر می‌کنند. بدین‌سان ایمبرو در دوران امپراتوری لاتین به لیمبرو^۶ تبدیل شد. این نام به جزیره لیمپری^۷ یا نیمبرو^۸ اطلاق می‌شد. کلاویخو به آن جزیره اشاره می‌کند. در بخشی از قرن پانزدهم میلادی / نهم هجری قمری ایمبروس به خاندان جنوایی گاتیلوسو^۹ تعلق داشت و در سال ۱۴۳۰ م. / ۸۳۴ - ۸۳۳ ق. تحت اطاعت امپراتور یونان درآمد. ویرانه‌های تعداد زیادی دژ در سراسر جزیره پراکنده شده بودند. دیوارهای آن با کتیبه‌ها و

۱. Zonaras، یوهان زوناروس (John Zonaras)، کشیش و مورخ بیزانسی قرن دوازدهم میلادی / چهارم - پنجم هجری قمری. مهم‌ترین اثر Extracts of History (گزیده تاریخ جهان) او است. (مترجم)

2. Pirre Gilles

۳. Francis I، فرانسوای اول پادشاه فرانسه (۱۵۴۷ - ۱۵۱۵ م. / ۹۵۴ - ۹۲۰ ق.). (مترجم)

4. Antiquities of Constantinople, London, 1729

5. Constantiniade

6. Lembro

7. Lempric

8. Nembro

9. Gattilusio

نشان‌های خانوادگی پوشیده شده بود.^۱ (براون)

این گفته نویسنده که ابرها تا سطح کوه‌ها پایین آمده بودند، خلاف واقعیت است. چون بلندترین نقطه جزیره ایمبروس فقط ۱۹۵۹ فوت ارتفاع دارد. این ارتفاع در قیاس با کوه‌هایی که نویسنده در طول سفر دیده بود، بی‌اهمیت است. رشته کوه بزرگ قفقاز با قله‌هایی بیش از ۱۸۰۰۰ فوت و آراتات باشکوه، که با تقریباً ۱۵۰۰۰ فوت بالای دشت‌های ارس قرار دارد، از جمله این کوه‌ها به‌شمار می‌آیند. نویسنده حتماً با حرکت به سمت غرب با ساموتراکی^۲ روبرو شده بود. این کوه با ارتفاع ۵۲۴۸ فوت از سطح دریا تخیل او را بیشتر برانگیخته است.

۱۸۵. آن‌گونه که تتوفانس^۳ و کیدرینوس^۴ به ما می‌گویند: این دینک‌های طلا احتمالاً شیشه‌های طلایی بودند که داخل گنبد سن صوفی با آن‌ها پوشیده شده بود. توصیفات این دو نفر به گنبد فعلی اشاره دارند که اندکی پس از سال ۵۵۹م. در سی و دومین سال پادشاهی ژوستینین بنا شد.

۱۸۶. بعد از نبرد نیکوپولیس، بایزید محاصره قسطنطنیه را از سرگرفت. نیروی متشکل از ۱۲۰۰ سرباز، که شارل ششم^۵ از فرانسه اعزام کرده بود و همین‌طور واحدهای اعزامی از جنوا، ونیز، رودس و لیسبوس^۶ از شهر محافظت می‌کردند.

مارشال بوسیولت^۷ با ارتش کوچک خود در مقابل محاصره مقاومت کرد و پس از ترک پایتخت در سال ۱۳۹۹م. / ۸۰۲ - ۸۰۱ ق. فرماندهی شهر به کاتیو مورانت^۸ داده شد. امپراتور مانوئل در این زمان در فرانسه به سر می‌برد و برای گرفتن کمک به آنجا رفته بود. از بخت خوش یونانی‌ها، بایزید ناچار شد همه نیروهایش را احضار کند تا بتواند با تیمور روبرو شود. (براون)

۱۸۷. واژه getüll در ویرایش سال ۱۴۷۵م. / ۸۸۰ - ۸۷۹ ق. و ویرایش ۱۵۴۹م. / ۹۵۶ - ۹۵۵ ق. آمده است، ولی پنزل آن را حذف کرد و نیومن بدون توضیح آن را رها می‌کند. پرفسور براون (ویرایش روسی) آن را حصار تعبیر می‌کند. اما من ترجیح می‌دهم آن را موج‌شکن تعبیر کنم و معتقدم جایی که

1. Heyd, *Le Colonie Commer.*, 1416

۲. Samothraky, جزیره‌ای ناهموار در شمال دریای اژه و متعلق به کشور یونان. (مترجم)

۳. Theophanes, راهب و مورخ بیزانسی (۸۱۸ - ۷۵۰ م. / ۲۰۲ - ۱۳۲ ق.). (مترجم)

۴. Cedrenus, مورخ بیزانسی قرن یازدهم میلادی / چهارم - پنجم هجری قمری. (مترجم)

۵. Charles VI, معروف به شارل محبوب و دیوانه (۱۴۲۲ - ۱۳۶۸ م. / ۸۲۵ - ۷۷۰ ق.). (مترجم)

6. Lesbos

7. Boucicault

8. Chateaurant

شیلت برگر توصیف می‌کند، آن بخش از شهر در سمت دریای مرمره، بین ایپتاپیرژیون^۱ - هفت برج - و آکروپولیس^۲، سنگ‌های بزرگ پهلوی آن قرار داده شدند تا جلو امواج را بگیرند.^۳

یکی از نویسندگان متقدم (ژلیکاس^۴) می‌نویسد: این سنگ‌ها برای بنای استحکامات به آنجا منتقل شدند. به هر صورت واقعیت این است که نقشه دریانوردی چیزی را نشان می‌دهد که به نظر می‌رسد یک صخره زیرآبی در نزدیکی ساحل در عمق یک و نیم فاتوم، در حدود یک و نیم مایل در سمت غرب سیراژیو^۵ باشد و تقریباً دو مایل با هفت برج فاصله دارد.

۱۸۸. اعضای روحانیت یونانی در لباس کامل کشیشان دفن می‌شدند. ولی سنت دفن کردن در حالت نشسته هنوز هم فقط در مورد اسقف اجرا می‌شود. در گزارشی جدید در مورد مراسم تدفین کشیشان یونانی در قسطنطنیه نوشته شده است: «به داخل کیسای کوچکی و بسیار شلوغ راهنمایی شدم، پس از چند قدم، با اسقفی محترم و مسن روبرو شدم. جامه‌های مزین به طلا و جواهرات به تن داشت و روی تخت نشسته بود. چشم‌هایش بسته و کاملاً بی‌تحرک بود. در دست چپ او عصای جواهرنشان شبیه عصای سلطنتی دیده می‌شد. دو یا سه نفر جلو رفتند و دستش را بوسیدند، ولی به دعای اختتام مرسوم رجوع نکرد و هیچ نشانه‌ای از هشیاری بروز نداد. آیا خوابیده است؟ با حالتی جستجوگر با دوستم نجوا می‌کردم. نه او مرده است، یعنی به طریق متوفی».^۶

آیوس اوتنوس^۷ سمبل تثلیث مقدس است و در کیسای یونانی خوانده نمی‌شود. هنوز هم بوسیدن دست راست کشیشان مرسوم است. پس از آن می‌گویند: برکت باد، حضرت مستطاب. کشیش دست چپش را روی سر آن شخص قرار می‌دهد و می‌گوید برکت و رحمت بر تو باد. مرد باید قبل از ورود به جرگه کشیشان و حتی قبل از اینکه به درجه خادم کلیسا دست یابد ازدواج کند. ولی نسبتاً بی‌اهمیت است که قبل از اجرای مراسم اعطای رتبه‌های مقدس پدر شده باشد یا بعد از آن.

1. Eptapyrgyon

2. Acropolis

3. Cantaccuzen, Hist, de L'Empire d'Orient

۴. Glycas, میکائیل ژلیکاس (Michael Glyca)، مورخ، شاعر، ریاضیدان و ستاره‌شناس بیزانسی قرن دوازدهم میلادی / سوم - چهارم هجری قمری. مهم‌ترین اثر او: Chronicle of events from the creation of the world to the death of Alexius I Comnenus (1118) است. (مترجم)

5. Seraglio

6. The Times, August 29, 1878

7. Ayos otheos

۱۸۹. قراواغ^۱: منظور از آن باید دشت قره‌باغ بین دو رودخانه کر و ارس باشد. شاهرخ زمستان ۱۴۲۰ م. / ۸۲۳ ق. را در آنجا سپری کرد. زبردستانش، خلیل‌الله، شاه شیروان و منوچهر، برادر شجاع وی، در میان مهمانان او بودند.^۲ باربارو و کنتارینی مانند شیلت‌برگر رودخانه کر را دجله و دجله را شط و سط^۳ می‌نامند. (براون)

۱۹۰. نیمیتیش^۴: این اصطلاح از اسلاوها گرفته شد. آن را از قدیمی‌ترین دوران برای ژرمن‌ها به کار می‌بردند. زیرا ژرمن‌ها به زبانی نامفهوم و گنگ سخن می‌گفتند یا آن‌گونه که شافشارف^۵ معتقد است دلیل این نام‌گذاری این بود که اسلاوها به تقلید از سلت‌ها بعضی از قبایل ژرمنی ساکن گل را نیمیتیس^۶ می‌نامیدند.^۷

۱۹۱. سیس در سال ۱۳۷۵ - ۱۳۷۴ م. / ۷۷۷ - ۷۷۵ ق. مطیع مصری‌ها شد و پس از چند بار دست به دست شدن در سال‌های ۱۲۶۶ م. / ۶۶۵ - ۶۶۴ ق، ۱۲۷۵ م. / ۶۷۴ ق، و ۱۲۹۸ م. / ۶۹۸ - ۶۹۷ ق. در نهایت به جنگ مصری‌ها افتاد.^۸ آن‌ها بارها و مخصوصاً در سال ۱۲۷۸ م. / ۶۷۷ - ۶۷۶ ق. با نیروی زیاد در اطراف آن‌ها ظاهر شده بودند.^۹ این تاریخ با تاریخ تصرف شهر تقریباً مطابقت دارد. احتمالاً این واقعه را ارمنی‌ها، دوستان شیلت‌برگر، که بیش از همه به سرنوشت پایتختشان علاقه‌مند بودند، برای او روایت کردند. لازم نیست فکر کنیم که شیلت‌برگر سال مسیحی را با سال محمدی‌ها خلط کرده است و فکر می‌کرد سال ۶۵۵ هجری با سال ۱۲۷۷ م. برابری می‌کند. در سال ۶۵۵ هجری یا ۱۲۵۷ میلادی مصر گرفتار چنان مشکلاتی شد که سلطان برای تصرف سیس خودش را دچار دردسر نمی‌کرد.

۱۹۲. کلیسای ارمنی‌ها مدعی است که سن تادیوس^{۱۰}، یکی از ۷۲ مرید عیسی مسیح و سن بارتولومیو^{۱۱}، یکی از دوازده حواری، کسانی بودند که به تعلیم انجیل در ارمنستان پرداختند. ولی

1. Karawag
2. Dorn, Versuch einer Gesch. d. Schirwan-Sch. , Vi,4, 549
3. Set
4. Nymitsch
5. Schafarik

۶. Nemetes, نیموی (Nyemoi) در زبان روسی به معنی لال است.

7. Slawische Alterthumer, i, 442
8. Weil, Gesch. der Chal. , iv, 55, 78, 213, 233
9. Makrizi by Quatremere, I, i, 166
10. St. Thaddeus
11. St. Bartholomew

گرایش واقعی ارمنی‌ها به مسیحیت در دوران پادشاهی تیرداد در قرن چهاردهم میلادی / هشتم هجری قمری و نتیجه اقدامات سن گریگوری ملقب به روشنگر بود. گریگوری پسر یکی از شاهزادگان پارت، قاتل خسرو، شاه ارمنستان که اگرچه با گریگوری خویشاوندی نداشت، اما از خاندان اشکانی^۱ و دارای اصل و نسب پارتی بود. سرینیان‌ها^۲، اجداد گریگوری، نیز از همین خاندان سلطنتی بودند. بنابراین، سن گریگوری در واقع خویشاوند تیرداد، پسر خسرو بود.

۱۹۳. عجیب است که بیت الحِم در فصل مربوط به توصیف اماکن مقدس به هیچ وجه ذکر شده است. بنابراین فقط این احتمال وجود دارد که نسخه نورمبرگ کپی نسخه هایدلبرگ است. در این نسخه نامی از شهر برده نشده است. در گفتگو با اسقف آیوازوفسکی مطمئن شده‌ام که قبل از تغییر دین پادشاه هیچ کلیسایی ساخته نشده بود، ولی در نوشته‌ای آمده است که شاه تیرداد پس از گرویدن به مسیحیت، دستور داد یک کلیسا در اورشلیم ساخته شود. از طرف دیگر، والینت دفلوریول^۳ می‌نویسد شاه پس از تغییر مذهب دستور داد تعداد زیادی کلیسا بسازند. یکی از آن‌ها در بیت الحِم وقف میلاد مسیح شده بود.^۴ (براون)

۱۹۴. روایت تیرداد و سن گریگوری با دقت قابل توجهی گفته شده است. وقایع‌نگار ارمنی روایت می‌کند که گریگوری از عبادت بت‌هایی که شاه برپا کرده بود خودداری کرد. بنابراین به دستور شاه او را به قلعه‌ای در شهر آرداشات بردند و درون چاهی متعفن انداختند تا آن گونه که در متن می‌خوانیم مارها و دیگر خزندگان او را بخورند. ولی در آنجا به مدت چهارده یا به نوشته دیگران پانزده سال از هرگونه آسیب در امان ماند. آن مکان، که در دره ارس قرار دارد، خورویراب^۵ - چاه خشک - نامیده می‌شود. وجود یک صومعه در آنجا نشان دهنده سیاهچال آن قدیس است.

نام آن دوشیزه زیبا ریپسیمی^۶ بود نه سوزانا. این زن مؤمن از سختگیری‌های دیوکلسین^۷ گریخت. تیرداد او و گینه^۸ و بسیاری دیگر از قدیسه‌ها را به شکل بی‌رحمانه‌ای به قتل رساند. این داستان در پی آن است که نشان دهد عیسی مسیح، تیرداد را به خاطر آزار و اذیت مسیحیان

۱. Arsacida, اشکانیان ارمنستان (۴۲۸ - ۵۴۴ م.)

2. Surenians
3. Valliant de Florial
4. Dictionnaire Historique, subvocem, Dertad
5. khorvyrab
6. Rhipsime

۷. Diocletian, دوران حکومت دیوکلسین ۳۰۵ - ۲۸۴ م. بود. (مترجم)

8. Guiane

عذاب داد و به همین دلیل شاه عقلش را از دست داد و شبیه حیوانات وحشی شد. ولی خسرو ویتودوت^۱، خواهر محبوبش که زنی خردمند بود، دستور داد سن گریگوری را از گودال بیرون آورند. آن قدیس عقل شاه را به او برگرداند. در نتیجه، شاه و همه افرادش مسیحی شدند.^۲

۱۹۵. به گفته اسقف آیوازوفسکی، شاه تیرداد هرگز در بابل نبود و هیچ کافری را مسیحی نکرد. ولی باید در نظر داشت که اگرچه کلدانی‌ها و نسطوری‌های کردستان هیچ وجه اشتراکی با ارمنی‌ها ندارند، ولی سن گریگوری را مقدس می‌دانند. تیرداد او را برای دریافت تبرک از دست سن لئونتیوس^۳ به قیصریه، شهر اصلی کشور کاپادوکیه، فرستاد. شیلت‌برگر به جای گفتن اینکه سن گریگوری را شاه به ریاست کلیسا منصوب کرد، بهتر بود به این مورد اشاره می‌کرد. (براون)

۱۹۶. آگانانگ^۴، منشی تیرداد، زنبویوس^۵، مرید گریگوری از سفری سخن می‌گوید که این دو در حوالی سال‌های ۳۱۹ - ۳۱۸ م برای دیدن امپراتور کنستانتین و پاپ سیلوستر، انعقاد پیمان صلح و دوستی کردند. آن‌ها یک ماه در رم ماندند و با افتخار به ارمنستان برگشتند.

موسی خورنی، ژان کاتولیک، استفان آسولیک^۶ و دیگر مورخان ارمنی پیش از قرن یازدهم میلادی / پنجم هجری قمری در تأیید این نوشته آگانانگ و زنبویوس با یکدیگر توافق دارند. جزئیاتی اغراق‌آمیز و پوچ مانند آنچه به شیلت‌برگر گفته شد، بعداً در خلال جنگ‌های صلیبی جعل شد و سندی شرم‌آور به عنوان قرارداد صلح بین کنستانتین و تیرداد و همین‌طور بین سیلوستر و گریگوری قلمداد شده است. این قرارداد که میثاق نام دارد، به سبک درتالیس^۷ دروغین جعل و منتشر شد.

در نتیجه این سند بحث‌برانگیز است که کاتولیک‌های ارمنی و دیگر ارمنی‌ها اصول و جزئیات را آن‌گونه که در این متن می‌بینیم، اظهار کرده‌اند (اسقف آیوازوفسکی). ضمن پذیرش بی‌طرف بودن اظهارات اسقف، خاطرنشان می‌کنم که شیلت‌برگر فقط شونده مشتاق سخنان بومی‌هایی بود که به کلیسای رم تعلق نداشتند. (براون)

1. Khosrovitouhdt

2. The Crimea and Transe. ,i,236,243

3. St. Leontius, اسقف قیصریه (متوفی ۳۳۷ م.) و دوست دوران کودکی گریگوری روشنگر. (مترجم)

4. Agathange

5. Zenobius

6. Stephen Assolic

7. Deretales

۱۹۷. تکفور: کانتیمیر^۱ معتقد است پیش از فتح قسطنطنیه، ترک‌ها به امپراتور آنجا استامبول تکیوری^۲ یا تکفوری^۳ - ارباب شهر - می‌گفتند. تکاور^۴ ترجمهٔ ارمنی شاه است. (براون)
 ۱۹۸. ارمنی‌ها معتقدند و آماده‌اند که اثبات کنند هیچ‌یک از اصول دینی آن‌ها، که از سن گریگوری دریافت کرده‌اند، تغییر نکرده است. به همین دلیل خودشان را گریگوری می‌نامند تا از کاتولیک‌های ارمنی متمایز شوند. (براون)

۱۹۹. کشیش‌ها چند قرص نان کوچک آماده می‌کنند، ولی فقط یکی از آن‌ها تبرک می‌شود. فقط در زمان آماده کردن نان دعاها می‌کنند و سرودهای مذهبی می‌خوانند. عشای ربانی را به تنهایی اجرا می‌کنند. کشیش‌های دیگر کارهای خادمان کلیسا را در غیاب آن‌ها انجام می‌دهند. انجام عشای ربانی ساده توسط ارمنی‌ها نشان می‌دهد بخش اعظم مردمی که شیلت برگر با آن‌ها ملاقات کرده کاتولیک‌های ارمنی بودند. (براون)

۲۰۰. سن اورینکیوس^۵: مراسم سن اوکسیتینوا^۶، واعظ شهید، در ۲۵ دسامبر در کلیسای ارمنی کاتولیک و در ۱۳ دسامبر در کلیسای یونانی برگزار می‌شود. (براون)

۲۰۱. سن جیمز کبیر: سن جیمز، حواری با سن جیمز اسقف نصیبین یکی از خویشاوندان نزدیک و معاصر سن گریگوری، روشن‌گر، اشتباه شده است. (براون)

۲۰۲. سرکیس: سرکیس، سن سرگیف^۷ شهید بود. به گفتهٔ اسقف آیوازوفسکی ارمنی‌ها مراسم او را پانزده روز قبل از ایام روزه (چله روزه) برگزار می‌کنند. ارمنی‌های کاتولیک این مراسم را ۲۴ فوریه و کلیسای یونانی در دوم ژانویه برگزار می‌کنند. (براون)

۲۰۳. ارمنی‌ها به نام دوازده حواری روزه‌داری نمی‌کنند. در روز باردار شدن مریم باکره، سرود نیایش خوانده می‌شود. در آن کلماتی را که فرشته به مریم گفت قرائت می‌کنند. (براون)

۲۰۴. درست است که دعاها هر هفته سر مقابر تکرار می‌شوند و کسانی که در آنجا حضور

۱. Cantemir, دیمیتری کانتیمیر (Dimitrie Cantemir) پادشاه مولداوی (۱۷۱۱ - ۱۶۹۳ م. / ۱۱۲۳ - ۱۱۰۴ ق.) که نویسندگی پرکار در حوزه ادبیات، تاریخ، فلسفه، جغرافیا، زبان‌شناسی و قوم‌شناسی بود. (مترجم)

2. Stamboul Tekioury

3. Takfoury

4. Takavor

5. Saint Aurencius

6. St. Auxentiua

۷. St. Sergius, سرکیس در قرن چهاردهم میلادی / هشتم هجری قمری زندگی می‌کرد و مراسم او در هفتم یا هشتم اکتبر برگزار می‌شود. (مترجم)

دارند مطابق دستورالعمل مشتی خاک روی آن می‌ریزند، ولی خاک‌سپاری تدریجی فقط یک بدعت است. (براون)

۲۰۵. ارمنی‌های کاتولیک عشای ربانی ساده را در آغاز قرن چهاردهم میلادی / هفتم - هشتم هجری قمری پذیرا شدند. در دوره‌های باستانی دعاهایی به پادشاه و تمام شاهان مسیحی و شاهزاده‌ها تقدیم می‌شد، ولی مخصوصاً برای امپراتور رم قرائت نمی‌شد. (براون)

۲۰۶. شواهد بیشتری برای تأیید اطلاعات موجود در این فصل در قیاس با دلایل تردید در مورد آن‌ها وجود دارد. بطریق را باید بزرگان کلیسا به‌طور ناشناس انتخاب می‌کردند. آن‌ها برای این منظور از تمام نقاط در، بطریق‌نشین اجتماع می‌گردند. ولی از وقتی که اچمیادین به روسیه ملحق شد، انتخاب بطریق منوط به تأیید امپراتور شده است.

مهیاسازی نان مقدس توسط زنان جای بحث ندارد و مطابق قانون ۲۴ اسقف لئون برای مردم عادی هم منع شده است. این وظیفه به خادمان کلیسا و کشیش‌ها واگذار گردید.

در هنگام خواندن انجیل، کشیش رو به سمت عبادت‌کنندگان می‌کند و بدین ترتیب کتابش را به سمت نمازخانه می‌چرخاند. بنابراین لزوماً مردم رو به سمت شرق خواهند کرد.

اینکه کشیش به مدت سه روز قبل و یک روز بعد از اجرای عشای ربانی از زنش جدا می‌شود، کاملاً مطابق قانون سن تادیوس است، ولی برگزاری آن در دوره‌های اخیر سخت‌تر شده است. کشیش ملزم بود خانه‌اش را ترک کند و به مدت هشت روز قبل از اجرای مراسم در کلیسا گوشه‌ای عزلت‌گزیند.

در قانونی که مکاریوس^۱، اسقف اسکندریه، خطاب به اسقف ورتانیس^۲ نوشت، مقرر شده است که محراب با پرده تزئین شود. پرده‌ای هم جلو آن مکان آویزان گردد. فقط مسئول برگزاری عشای ربانی وارد آنجا شود، سایر کسانی که در آنجا حضور دارند، طبق سنت خارج از آن مکان بایستند. این قانون در دوره‌های اخیر تعدیل شد، چون به خادمان کلیسا و کشیش‌ها اجازه دادند وارد نمازخانه شوند. همانند کلیسای یونانی هیچ زنی در زمان قاعدگی حق ندارد به اماکن مقدس وارد شود.

همیشه پدر تعمیدی، نوزاد را برای غسل تعمید به کلیسا می‌برد. اگر قرار باشد کودکی را غسل تعمید دهند، یکی از خدمه کلیسا این کار را انجام خواهد داد.

طلاق در کلیسای یونانی انجام نمی‌شود، مگر در صورت وقوع زنا یا محصنه، ناتوانی جنسی و بوی بد دهان به‌صورت دائمی. روحانیون ادعا نمی‌کنند که توانایی آموزش توبه‌کنندگان را دارند.

۱. Macarius، سن مکاریوس (۳۹۱ - ۳۰۰ م.)، کشیش قبطی مصری و معروف به مکاریوس کبیر و چراغ کویر. (مترجم)

آمزش به نام خدای متعال انجام می‌شود. در زمان شیلت همه آزاد بودند انجیل را بخوانند. واردات دکتری است که به‌طور خدادادی از همه علوم مقدس، علوم مربوط به کتاب مقدس، دانش پاپ‌ها و انجمن‌ها، علوم مکتبی، اخلاقی و علم کلام برخوردار است. واردات‌ها، نخستین کسانی‌اند که در جدال‌ها و مراسم‌های مذهبی و همه مقررات مربوط به روحانیون به آن‌ها مراجعه می‌شود.^۱

۲۰۷. نبرد ارمنی‌ها و یونانی‌ها که به آن اشاره شده است، احتمالاً پیروزی توروس دوم^۲ یا تئودور^۳ از سلسله روبینیان^۴ بر آندرونیکوس^۵ است که در رأس یک سپاه مهاجم وارد کیلیکیه شد و امپراتور به او فرمان داده بود که شاه ارمنی‌ها را دستگیر و در غل و زنجیر بیندازد. این لشکرکشی با شکستی شرم‌آور مواجه شد.^۶

مورخان ارمنی مانند ایساودرنس^۷ در این مورد به میزان زیادی وارد جزئیات می‌شوند و کشتار بزرگ یونانی‌ها و کثرت اسرایی را که در میان آن‌ها تعداد زیادی از سرداران وجود داشت، توصیف می‌کنند. خود آندرونیکوس به زحمت فرار کرد.^۸

امپراتور پس از اینکه متوجه شد شمار زیادی از افرادش به دست دشمن اسیر شده‌اند، بسیار ناراحت شد و سفرایی نزد شاه فرستاد تا در مورد فدیة آزادی آن‌ها مذاکره کنند. توروس گفت: «اگر این اشخاص برای من کاربردی داشته باشند آن‌ها را آزاد نمی‌کنم، ولی چون این‌گونه نیست آن‌ها را با خودتان ببرید». در پاسخ به این کنایه زدن، امپراتور مبلغ زیادی نزد شاه فرستاد، چون می‌خواست نشان دهد افرادش برای او خیلی ارزشمندند.

شاه پس از دیدن آن خزانه با تعجب فریاد زد: چی؟ آیا اسرای من این‌قدر ارزش دارند؟ سپس دستور داد آن پول بین سربازان تقسیم شود. سفر با دیدن این صحنه شگفت زده شدند. توروس فقط به آن‌ها گفت: به سربازانم پاداش دادم تا بار دیگر رؤسای شما را اسیر کنند. این کار را برای دومین

1. Issaverdens, Armenia and the Armenians, ii, 413, Bishop Meyerditch Kherimian, communicated. The Crimea and Transc., I, 207

۲. Thoros II, او ششمین پادشاه ارمنی کیلیکیه بود و در سال‌های ۱۱۶۹ - ۱۱۴۴ م. / ۵۶۴ - ۵۲۸ ق. پس از بیرون راندن بیزانسی‌ها از ارمنستان صغیر، موقعیت سلسله ارمنی‌ها کیلیکیه را تقویت کرد. (مترجم)

3. Theodore

۴. Roupenian, خاندان روبینیان در بخش کوهستانی کیلیکیه با مرکزیت درواهما حکومت می‌کردند (درنرسیان، ۲۵۳۷: ۴۲). (مترجم)

5. Andronicus

6. Hist. of the Byzantine and Greek Empires, ii, 242

7. Issaverdnes

8. Chamich, Hist of Armenian, ii, 195 Issaverdnes, Armenia and the Armenians, i, 300

بار در جریان حمله آندروونیکوس انجام دادند و دوباره مبلغ زیادی در مقابل آزادی اسرا دریافت کردند. به نوشته چامیک^۱ این وقایع در سال ۱۱۴۶ م. / ۵۴۱ - ۵۴۰ ق. اتفاق افتادند. ایساودرنس سال ۱۱۴۴ م. / ۵۳۹ - ۵۳۸ ق. را مطرح می‌کند ولی به نوشته لئو آلیشان^۲، توروس دوم در حدود سال ۱۱۵۲ م. / ۵۴۷ - ۵۴۶ ق. جنگید و پیروز شد.

حادثه‌ای شگفت‌انگیز در پایان جنگ اخیر روس‌ها و ترک‌ها اتفاق افتاد که با درنظر گرفتن روایات شلیت برگر در مورد بهایی که برای اسرای یونانی معین شد، شایسته یادآوری است. باب عالی قصد داشت مالیات‌ها را افزایش دهد، ارمنی‌ها مصمم شدند با آن مخالفت کنند، بنابراین خانه مدیر ترک را ویران کردند و پس از آن زنان ارمنی بر ویرانه‌های آن بیاز و سیر کاشتند. این اقدام به منزله بزرگ‌ترین توهین بود.^۳

۲۰۸. سن ماسیکیا همان آماستریس^۴ باستانی است. اکنون آماسرا نامیده می‌شود. معماری دیوارهای دفاعی شهر شاهد اشغال آن به دست جنوایی‌ها بود، زمان اولین بنای آن مشخص نیست. این شهر، که به نینسا^۵ تعلق داشت، در سال ۱۳۴۶ م. / ۷۴۷ - ۷۴۶ ق. ضمیمه امپراتوری پالولوگی^۶ شد، ولی مسلم است که جنوایی‌ها پیش از سال ۱۳۹۸ م. / ۸۰۱ - ۸۰۰ ق. مالک آنجا بودند.^۷ جنوایی‌ها در آن زمان در آن شهر کنسولگری داشتند. کلاویخو، که چند سال بعد از آماستریس دیدن کرد، آن را شهری جنوایی می‌نامد و در آنجا آثار باستانی باشکوه زیادی دید. (براون)

ساماستریس پس از اینکه برای دوره‌ای طولانی وابسته به دولت مرکزی در کافا بود، از سال ۱۴۴۹ م. / ۸۵۳ - ۸۵۲ ق. به تدریج مطیع پرا شد. قبلاً به آن شهر تعلق داشت، ولی جدا شده بود.^۸ در این شرایط به احتمال زیاد جنوایی‌ها زودتر از آنچه هاید نوشته است مطیع ساماستریس بودند. این شهر در جریان لشکرکشی سال ۱۴۶۱ م. / ۸۶۶ - ۸۶۵ ق. با سینوپ و طرابوزان به دست ترک‌ها افتاد.^۹ (براون)

1. Chamich

2. Leo Alishan

3. The Times, September 26th 1878

۴. Amastris, آماسرای کنونی، بندری کوچک در استان بارتین (Bartın) ترکیه در ساحل دریای سیاه است. (مترجم)

۵. Nica, نام دیگر آن نیش (Nis) بود (پورگشتال، ۱۳۶۷: ۵ / ۳۲۵۴). بزرگ‌ترین شهر جنوب صربستان و سومین شهر بزرگ آن کشور است. (مترجم)

6. Palaologi

7. Heyd, d. Ital. Handelscolon, etc., in the Zeitschrift f. d. gesammte Staatswissenschaft, xviii, 712

8. Zap. Odess. Obstschets., v, 810

9. Hist. de L'. O., iii, 69

۲۰۹. با در نظر گرفتن آنچه مانوئل کریسولوراس^۱ در مورد این دیوارها گفته است، به‌ندرت می‌توان شیلت‌برگر را متهم به گزافه‌گویی کرد: «با توجه به ابعاد و محیط دیوارهای قسطنطنیه قادر به توصیف آن‌ها نیستیم. از دیوارهای بابل کوچک‌ترند. برج‌ها بی‌شمارند. ابعاد و ارتفاع هریک از برج‌ها برای متحیر کردن هر بیننده‌ای کافی است. ساختار در ردیف پله‌ها تحسین جهانیان را برانگیخت.»

نویسنده با گفتن اینکه هزار کلیسا وجود داشت، قصد دارد نشان دهد تعداد آن‌ها زیاد بود. واقع، کلاویخو تعداد آن‌ها را سه هزار کلیسا ارزیابی کرده است. به‌نظر می‌رسد شیلت‌برگر بیشتر تحت تأثیر شکوه و جلال کلیسای سن صوفی قرار گرفته است، در نتیجه بیش از سایر آثار به توصیف آن می‌پردازد. (براون)

۲۱۰. شهر اسپارسی همان آق کرمان^۲ است. این نام معادل بلغارود^۳ نامی اسلاوی، به‌معنی شهر سفید است. در سالنامه‌های روسی و لهستانی قرون وسطایی به این شهر اشاره می‌شود. مولداوی‌ها^۴ آن را چتات آلبا^۵ می‌نامند. یونانی‌های امپراتوری سفلی نام این شهر را از شهر سفید به ماورو کاسترون^۶ تغییر دادند. آن‌گونه که در آثار دلانوی، باربارو و دیگران دیده می‌شود. ایتالیایی‌ها نام آن شهر را به موکاسترو و مون کاسترو تبدیل کردند. دلایل زیادی در دست است که تصور شود نام شهر سفید را در اصل یونانی‌ها به این شهر داده‌اند، زیرا اسپرون^۷ را که کنستانتین پُرفیروژنیتوس به آن اشاره می‌کند، باید در همین مکان جستجو کرد.^۸ علی‌رغم آنکه آن را در سال دنیپر قرار می‌دهد. یک اشتباه نوشتاری آن را دنیستر^۹ ثبت کرده است. هیچ‌یک از نویسندگان از شهر سفید در دنیپر سفلی سخن نمی‌گویند. خود امپراتور می‌نویسد مکانی که به آن اشاره می‌کند در ساحل رودخانه و در نزدیک‌ترین فاصله با بلغارستان قرار دارد.

۱. Manuel Chrysoloras، پیشگام در معرفی و تدریس زبان یونانی باستان در اروپا در اواخر قرون وسطا. (مترجم)
 ۲. Ak-kerman، ابوالفداء به آنجا تحت عنوان اقجا کرمان اشاره کرده، می‌نویسد: «اقجا کرمان شهرکی است بر ساحل دریای نیطش و مغرب صاری کرمان میان آن دو پانزده روز راه است. اقجا کرمان در سرزمینی هموار است. برخی از مردمش مسلمان هستند و برخی کافر». (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۶۲۷). منظور از دریای نیطش، دریای سیاه است. (مترجم)

۳. Byelgorod، شهری در کشور روسیه و در بلغارود اوبلاست (Belgorod Oblast) واقع شده است. (مترجم)

4. Moldavian

5. Tchetae Alba

6. Mavrocastron

7. Aspron

8. De Adm. Imp. , 167

9. Dniester

به نظر می‌رسد یونانی‌ها پس از اینکه آن را به ماوروکاسترون^۱ تغییر دادند، نام‌های باستانی را فراموش نکردند. چون تعدادی از نویسندگان اواخر قرون وسطا به آنجا تحت عنوان لئوکوپولیچنیون^۲ یا اسپروکاسترون^۳ اشاره می‌کنند. به احتمال زیاد همان اسپارسری^۴ است. مسلماً باید از شهر سفید تمایز داده شود، ولی باید اشتباهی را که به کاتب نسبت داده شده متمایز کنیم. وگرنه چگونه می‌توانیم آمدن نام بومی اسپارسری - شهر سفید - و این گفته نسخه نورمبرگ (ویرایش پنزل) را که شیلت‌برگر از شهر سفید عزیمت کرد نه اسپارسرای^۵ توجیه کنیم. سوتچاوا^۶ در آن زمان شهر اصلی والاشی کوچک یا ماورولاشی^۷، مولداوی بعدی بود. در دوره‌های متقدم‌تر تعدادی مهاجرنشین‌های یونانی در اطراف آق کرمان ایجاد شده بود. تیریتس^۸ هرودوت در آنجا و احتمالاً در اوفیوسا^۹ بود. استرابو آن شهر را می‌شناخت. تیراس^{۱۰} در آنجا شکوفا شد. شاید همان توریس^{۱۱} باشد. امپراتور ژوستینین در سال ۵۴۷م. آن را به قبیله اسلاوی آنته‌ها^{۱۲} واگذار کرد. شاید آن‌ها نخستین کسانی باشند که نام بلگورود^{۱۳} را به مکانی دادند که ادیسی در زمان نوشتن در مورد شهر کومان^{۱۴}، در فاصله یک روز با دهانه دانوب، معروف به آق لیبیا^{۱۵} - را در ذهن داشت. این نام از دو کلمه ترکی آق و لیوا تشکیل شده و به معنی منطقه سفید است. بنابراین احتمالاً نام کومان برای شهر سفید شیلت‌برگر، آق کرمان ابوالفداء است. (براون)

1. Mavrocastron
2. Leocopolichnion
3. Asparcastron
4. Asparseri
5. Asparsarai
6. Soutchava
7. Mavrovlachia
8. Tyrites

۹. Ophiussa، نام باستانی رودس (استرابو، ۱۳۸۲: ۲۱۸). (مترجم)

۱۰. Tyras، این شهر باستانی را مهاجران یونانی در حدود سال ۶۹۹ ق.م. در ساحل دریای سیاه و در مصب رودخانه تیراس (دنیستر کنونی) بنا نهادند. (مترجم)

11. Turis

۱۲. Antes، قبیله‌ای اسلاوی که در قرن ششم میلادی در دانوب سفلی و شمال غرب دریای سیاه (مولداوی و اوکراین مرکزی) زندگی می‌کرد. (مترجم)

13. Byelgorod
14. Coman
15. Akliba

۲۱۱. روسیه سفید بخش شرقی کیلیکیه است. مارینو سانودو در نامه‌اش به پادشاه فرانسه به آن اشاره می‌کند.^۱ شیلتبرگر برای متمایز کردن روسیه سفید از پادشاهی روسیه، نه فقط به روسیه سفید دوران ما بلکه به گراندوک لیتوانی^۲ اشاره می‌کند که بخشی از گراندوک را تشکیل می‌داد.^۳ (براون)

۲۱۲. در مورد دعای ای پدر ما در ارمنستان امروزی و در زبانی که تاتارهای غرب دریای خزر به آقای مناتزاکن‌ها خوموف از اهالی شوشا مدیونم.

دعای ای پدر ما در زبان ارمنی امروزی

Haïr mer vor hersince es sourp egwitzy anoun kho egwesoué
arkhaïouthyoum kho egwitzy kamakh kho vorpess hergwine ev hergry zhatz
mer hanapazort tour mez aïsor, evthogmez zpardys mer vorpess, ev mekh
thogoumkh meroz pardabantz, ev my tanyr zmez y tcharé, zy kho é
arkhaïouthyoum zorouthyoum ev pharkh havidians. Ammen

دعای ای پدر ما در زبان تاتاری

Byzum athamuz ky ghyogdasan pyr olsun sanun adun ghyalsun sanun
padshalygun olsun sanun stadygun nedja ky geogda eïla da diünyada ver
byza gyounluk georagymuz va bagushla byzum tahsurlarumuz nedja ky byz
baghishluruh byzum tahsurlulara goïma byzy gedah sheïtan ioluna amma
pakh eal byzy pyslugden tchounky sanunkidr padshalus ihtiar va hiurmat ta
diunianun ahruna.

1. Kunstmann, Stud. Uber M. S. , 105

2. Lithuania

3. See page 50

- Abbot, k. E. Southern Cities of Persia and Persian Azerbaijan, in MS.
- Abd - Allatif. Relation de L' Egypt, trade. et enrichi de Notes par, Paris, 1810.
- M. Silvestre de Sacy.
- Abd el Hakam. See Makrizi.
- Aboulfeda. Geographic d', trad. par Reinaud et De Slane. 3 tom. Paris, 1848.
- Aivazoffsky, Bishop of Theodosia. MS. Communications, London, 1816.
- Ali Bey. Travels of, 2 Vols.
- Arabsha. L' Histoire du Grand Tamerlan, trad. par Vattier. Paris, 1685.
- Arnold von Lubeck, in Die Geschichtschreiber der Deutschen Vorzeit, Berlin, 1847 - 67.
- Aschbach, J. Geschichte Kaiser Sigmund's, iv, Hmburg, 1833 - 45.
- Assemanus. Bibliotheca Orientalis Clemento - Vaticana, etc. , iii. Roma, 1719 - 1728.
- Baier. De numo Amideo, in his Opuscula, Hala, 1770.
- Benjamin of Tudela, the Itinerary of, Asher edition. 2 vols. Berlin, 1840
- Berezin. In prince Obolensky's Yarlyk Toktamysya k'Yagailou, Kazan, 1850.
- Berezin, Nashestyve Mongolov in the Journal du Ministere de l'Instruction publique.
- Blau, o. Uber Volksthum und Sprache der Kumanen in the Zeitschrift der Deutschen morgenlandischen Gesellschaft. Leipzig Band xxix.
- Bonfinii, Antonii. Rerum Ungaricarum Decades quatuor, cudimidia. Basilea, 1568.
- Bruun, Prof. p. Geographische Bemerkungen zu Schiltberger's Reisen, in the Sitzungsberichete der Konig. Bayer. Akademie, Munchen, 1869, 1870.
- Busching. Grosse Erdbeschreibung. xii, Troppau, 1784.
- Chardin, Le Chev. J. Voyages en perse et autres lieux de l'Orient, etc. Langles edition, Paris 1811.
- Clavijo. Narrative of the Embassy, trans. By C. R. Markham. Hakluyt Society's publication, 1859.
- Codinus. See Parthey. Cosmography. Huns, des Turcs, des Mongols, etc, 4 tom. Paris, 1756 - 58.

- De La Groze, M. V. Histoire du Christianisme des Indes. La Haye, 1724.
- De Lannoy, le Chev. G. Voyages et Ambassades, 1399 - 1450. Mons, 1840.
- Dlugosz, J. Historia Polonia etc. 2 vol. Lipsia, 1711 - 12.
- D'Ohsson, C. Mouradja. Des Peuples du Caucase, etc. Paris, 1828
- D'Ohsson, C. Mouradja. Histoire des Mongol, etc. 4 tom. La Haye et Amsterdam, 834 - 1835.
- Dorn, B. Geographica Caucasia, in the Memoires de l'Academie de St. Petersburg, vi ser. , vii, 527.
- Edrisi. Trad. par Amedee Jaubert, in Recueil de Voyages et des Memoires, tom. v, vi. Paris, 1836 - 40.
- Engel, J. Chr. von Geschichte des Ungarischen Reichs, v. Wien, 1805.
- Erdmann, Dr. F. von. Temudschin der Unerschutterliche, etc. Leipzig, 1862.
- Evliya Effendi. Travels in Europe, Asia and Africa, in the 17th century. trans. From the Turkish, by J. v. Hammer. 2 vols. London, 1846.
- Fallmerayer, J. P. Geschichte des Kaiserthums von Trapezunt. Munchen, 1827.
- Forbiger, A. Handbuch der alten Geographie, etc. , ii. Lipzig, 1842.
- Fraehn, C. M. ibn Fozlan. Und anderer Arber Berichte. St. Petersburg, 1823.
- Froissart, Les Chroniques de Sire Jean in the Pantheon Litteraire. Lipzig, 1862.
- Furst. Geschichte des Karaerthums, ii.
- Garcin de Tassy. Memoire sur les Noms propres et des Titres mussulmans. Paris, 1854.
- Gardner. Rev. J. The Faiths of the World, a Dictionary of all Religions and Religious Sects, etc. , 2 vols. London and Edinburgh.
- Genebrardi, Gilberti. Libri Hebraorum Chronologici eodem Genebrarde interpreta. Lugdini, 1609.
- Gilles Numa, See Mustafa.
- Gilles, Pierre. Antiquities of Constantinople. London, 1729.
- Gregoire de Nazianze . Euvres, etc. , 2 tom . Paris, 1609 - 11.
- Gregora, Nicephorai, Byzantine Historia, lib, xxiv. 3 vol. Schopen edition, 1855.
- Guldenstadt. J. A. Reisen durch Russlan. ii. St. Petersburg, 1787 - 1791.
- Hadjy Khalpha. See Mustafa.
- Hamner, J. von Berichtigung der orientalischen Namen Schiltberger's in Denkschriften der Koniglichen Akademie der Wissenschaften zu Munchen, fur die Jahre 1823 und 1824. Ban ix.
- Hammer - Purgstall. Histoire de l'Empire Ottoman. etc. , trad. de l'Allemand par Hellert, 3 tom. Paris, 1835 - 43.
- Hammer - Purgstall, Geschichte der Goldenen Horde in Kiptschak, das ist, der Mongolen in Russland, Pesth, 1840.
- Hammer - Purgstall, Geschichte der Ilchane, das ist, der Mongolen in Persien. ii. Darmstadt, 1842 - 43.
- Heyd, Prof. W. Die Colonien der Romischen Kirche in den von den Tartaren beherrschten Landren Asiens und Europe, ii, Tubingen, 1858.

- Heyd, Prof. W. Die Italienischen Handelscolonien, etc. , in the Zeitschrift fur die gesammte Staatswissenschaft, xviii, xix.
- Heyd, Prof. W. Le Colonie Commerciali degli Italiani in Oriente, nel Medio Evo. Dissertazioni rifatte dall'Autore ercate in Italiano dal Professore G. Muller, 2 vols. Venezia e Torino, 1866.
- Hurmuzaky, F. von. Fragmente zur Geschichte der Rumanen. Bukarest, 1878
- Ibn Batouta. Voyages, par Defremery et Sanguinetti, Paris, 1853 - 58.
- Ibn Batouta, the Travels of, Trans by Samuel Lee. D. D. London, 1829.
- Ibn Haukal. the Oriental Geography of, trans. By Sir W. Ouseley. London, 1800.
- Issaverdens, Dr. Armenia and Armenians, Venice, 1875.
- Jean du Plan de Carpin, Relation de, in Recueil des Voyages et des Memoires, etc, Prag, 1876.
- Jirecek, K. J. Geschichte der Bulgaren.
- Jordanus Catalani, Wonders of the East, trans. By Col. H. Yule. Hakluyt Society's Publication, 1863.
- Kanitz, F. Donau - Bulgarien und der Balkan, etc. Leipzig, 1875 - 77.
- Kazvini, Kosmographie, etc, trans. By H. Ethe, Leipzig, 1868.
- Khanikoff. Memoire sur Khacani, in the Journal Asiatique, vi, serie, v.
- Khanikoff. O. nyekotoryh Arabskyh nadpyseh, in the Zopyssky Imperatorskavo Geographytcheskavo, Obtschestva.
- Klaproth, H. J. Voyage eu Caucase et en Georgie. Paris, 1823.
- Koppen, J. Krymsky Sbornyk, O drevnostyah youjnnavvo berega kryma y gor Tavrytcheskyh, St. Petersburg, 1837.
- Kraft. Die Topographie Jerusalem. Berlin, 1846.
- Kunstmann. Studien uber Marino Sanudo, Munchen, 1855.
- Lamansky, O Myestoplojeny`ye Orny ,in the Propilei ,iv, Moskv, 1874.
- Makrizi. Histoire des Sultans Mamlouks de l'Egepte, trad. par Quatermere, Paris, 1837.
- Mandevile, Sir John. Voyages and Travels, etc, London, 1670.
- Marigny. See Taibout de Marigny.
- Maundrell. H. A Journy from Aleppo to Jerusalem, at Easter, 1697, Oxford, 1749.
- Marignolli, Giov. de. Reise in das Morgenland, von Jahr 1339 - 1353, Meinert edition, Prag, 1820.
- Mosheimii, J. L. Historia Tartarorum Ecclesiastica, etc. Helmstadii, 1741.
- Mustafa ibn Abd Allah, called Hadjy Khalifa, Jiahan Numa Geographia Orientalis, etc. Londini Gothorum, 1818.
- Neander, J. A. W. Allgemeine Geschichte der christlichen Religion und Kirche, Humburg, 1825 - 52.

- Neshry, Geschichte des Osmanischen Hauses, trans. By Noeldecke in the Morgenlandische Zeitschrift, xv.
- Noroff, A. S . Pelerinage en Terre Sainte de l'Igoumene Russe Daniel, etc, St. Petersburg, 1864.
- Nikitin. See Sreznevsky.
- Notices et Extraits des MSS. de la Bibolitheque du Roy, Paris.
- Olearius, Voyages faits en Moscovie, Tartarie et Perse, 2 tom. Amsterdam, 1727.
- Ousely. Sir Wm. Travels in Various Countries of the East, more particularly Persia, 2 vols . London, 1821.
- Pathy, G. F. C. Hierochis Synecdemus et notitia Graca episcopatum, etc, Berolini, 1866.
- Peschel, O, Geschicht der Erdkunde, Munchen, 1865.
- Petis de la Croix. f. Histoire de Timur Bec, Paris, 1722.
- Petitot, C. B. Collection complete des Memoires 268rieste268t a l'Histoire de France, 56 tom, Paris, 1819 - 24.
- Polnoye Sobrany'ye rousskyh' Lyetopyssey ,Complete Collection of Russian Mss.
- Polo, Marco. The Book of Ser newly translated and edited with Notes, Maps and other illustrations, by Col. Henry Yule, C. B. , 2 vols, 2nd Ed. London, 1875.
- Potocki, Comte J. Voyages dans les Steps d' Astrakhan et du Caucase , etc. , 2 tom, Paris, 1829.
- Pouteshestyv' yerousskyh' Loudyey. Travels of Russians, St. Petersburg, 1837.
- Rashid - eddin, Histoire des Mongols des Mongols de la Perse. trad, etc. , par M. Quatremere, Paris, 1836.
- Raumer, K. G. von. Palastina, 4th Ed, Leipzig, 1864.
- Recueil de Voyages et de Memoires, etc. , publie par la Societe de Geographie, Paris, 1839.
- Rehm, F, Handbuch der Geschichte des Mittelalters seit den Kreuzaugen, iv, Cassel, 1831 - 39.
- Rehm, F. Tableau Generale des Timouriades, in vol . iii of Rehm's Handbuch der Geschichte des Mittelalters, Berlin, 1823.
- Richter. E. Wallfahrten im Morgenlande.
- Ritter, K. Die Erdkunde im Varhaltiniss zur Natur und zur Geschichte des Menschen, oder, allgemeine vergleichende Geographic, etc, Berlin, 1822.
- Robinson, Dr. E. Biblical Researches in Palestine and adjacent Regions, etc. , 3 vols, London, 1866.
- Saad - eddin. Saidino. Chronica dell' Origine, e Progressi della Casa Ottomana, by V. Bratutti, 1649.
- Saint Martin, M. J. Memoires Historiques et Geographiques sur L'Armenie, etc. , 2 tom, Paris, 1818 - 19.
- Saint Martin, Viven de -description de l'Asie Mineure, 2 toms, Paris. 1852.
- Sanutus, Marinus. Liber secretorum, fidelium crucis super Terra Sancta recuperatione et

- 269rieste269tion, etc, Gesta Dei per Francos, Hanovia, 1611.
- Savelief. Monety Joudiydiv, etc, St. Petersburg, 1857.
- Schafarik, P. J. Slawishe Alterthumer, Deutsch von Moriz Aehrenfeld, Wuttke edition. II, Leipzig, 1843 - 1844.
- Schwandtnerus, J. G. Scriptorum Rerum Hungaricarum veteres, etc., 3 vol, Vindoboni, 1746 - 48.
- Seetzen, Reiseberichte in monatlicher Correspondenz, Berlin, 1854.
- Silvestre de Sacy. A. J. Chrestomathie Arabe, 3 tom, Paris, 1806.
- Spratt, Capt. T. A. B., R. N. Travels and Researches in Crete 2 vols. 2 nd Ed, Halla, 1792.
- Sreznevsky, Hojdenye za try Mory'ya Afanasia Nikitina. In Notes of the Academy of Sciences, St. Petersburg, ii, 3.
- Stephen of Novgorod. See Pouteshesty'ye Rousskyh'loudyey.
- Taitbout de Marigny. Voyage dans le pays des Tcherkesses. See Potocki.
- Taitbout de Marigny. Hydrographic de la mer Noire. trieste. 1856.
- Telfer, Comm. J. Buchan, R. N. The Crimea and Transcaucasia, 2 vols. 2 nd Ed, London, 1877.
- Theiner, Vetera Monumenta Historiam Hungaria Sacram Illustrantia, Roma, 1859.
- Thunmann, See Schwandtnerus.
- Tobler, T. Die Siloahquelle und der Oelberg, etc, St. Gallen, 1852.
- Wahl, S. F. G. Allgemeine Beschreibung des persischen Riches, ii, Leipzig.
- Webb, A. Survey of Egypt and Syria, undertaken in the year 1422 by Sir Gilbert de Lannoy, in Archeologia, vol. 21, 1827, p. 281 et seq.
- Weil, Dr. Geschichte der Chalifen, nach handschriftlichen, grosstentheils noch unbenutzten Quellen bearbeitet, iv, Mannheim, 1846 - 60.
- Weil, Dr. Geschichte der islamitischen Volker. Stuttgart. 1866.
- Yakout (Modjem el - Bouldan) in Dictionnaire Geographique, Historique et Litteraire de la Perse, par C. Barbier de Meynard, Paris, 1861.
- Ysvestye Imperatorskavo Geographytcheskavo Obshtchestva, or, Reports of the Imperial Geographical Society, St. Petersburg.
- Yule, Col. H., C. B. Cathay and the way Thither, 2 vols, Hakluyt Society's Publication, 1866.
- Zapysky Odesskavo Obshtchestva Ystorii Drevnostey.
- Zinkeisen, J. W. Geschichte des Osmanischen Reiches in Europa, Gotha, 1840 - 43.
- Zosimus, see Pouteshesty'ye Rousskyk loudyey.

ب. منابع مترجم

- ابن بطوطه (۱۳۶۱)، سفرنامه، ترجمه محمد علی موحد، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ ۳.
- ابن بی‌بی، یحیی بن محمد (۱۳۵۰)، مختصر سلجوقنامه، تصحیح م. هوتسما، به اهتمام محمد جواد مشکور، تهران، کتابفروشی تهران.
- ابن تغری بردی الاتابکی، جمال الدین ابی المحاسن (۱۹۷۰)، النجوم الزاهرة، فی ملوک مصره و القاهرة، تحقیق

فهیم محمد شلتوت، هیئته المصر العامه للتالیف و النشر.

ابن حوقل، محمد (۱۳۶۶)، *سفرنامه ابن حوقل* (ایران در صورت الارض)، ترجمه جعفر شعار، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم.

ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۸)، *العبر (تاریخ ابن خلدون)*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

ابن عبدالحکم القرشی المصری، ابوالقاسم عبدالرحمان ابن عبدالله (۱۴۲۰ ق. / ۲۰۰۰ م.)، *فتوح مصر و اخبارها*، تحقیق محمد الجیری، بیروت، دارالفکر.

ابن عربشاه، احمد بن محمد (۱۳۸۰)، *زندگی شگفت‌آور تیمور*، ترجمه محمد علی نجاتی، تهران، علمی و فرهنگی.

ابن عبدالله ادیسی، ابن عبدالله (۱۹۹۸)، *نزهة المشتاق فی احتراق الافاق*، بیروت، عالم الکتب.

ابوالفداء، اسماعیل بن علی (۱۳۴۹)، *تقویم البلدان*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

استرابو (۱۳۸۲)، *جغرافیای استرابو* (سرزمین‌های زیر فرمان هخامنشیان)، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران، موقوفات افشار.

انصاری دمشقی، شمس‌الدین محمد (۱۳۵۷)، *نخبة الدهر فی عجائب البر و البحر*، ترجمه سعیدجمید طیبیان، تهران، بنیاد شاهنشاهی فرهنگستان‌های ایران.

اوزون چارش لی، اسماعیل حقی (۱۳۶۸)، *تاریخ عثمانی*، ج ۱، ترجمه اسماعیل نوبخت، تهران، کیهان.

اولتاریوس، آدام (۱۳۶۹)، *سفرنامه*، ترجمه حسین کردبیچ، تهران، کتاب برای همه.

بوسورت، کلیفورد ادموند (۱۳۷۱)، *سلسله‌های اسلامی*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).

پورگشتال، هامر (۱۳۶۷)، *تاریخ امپراتوری عثمانی*، ترجمه میرزا زکی علی‌آبادی، به اهتمام جمشید کیان فر، تهران، زرین.

جعفری مذهب، محسن (۱۳۷۹)، بخش ایران از سفرنامه لودویکو دی وارتما، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، آبان و آذرماه، ۱۳۷۹.

حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله (۱۴۱۹ ق / ۱۹۹۹ م.)، *کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون*، بیروت، دارالفکر (مترجم).

حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله خوافی (۱۳۸۰)، *زبدة التواریخ*، تصحیح سیدکمال حاج سید جواد، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

_____، (۱۳۷۵)، *جغرافیای حافظ ابرو*، تصحیح صادق سجادی، تهران، میراث مکتوب.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۱۳۳۸)، *جامع التواریخ*، به کوشش بهمن کریمی، تهران، اقبال.

دزرنرسیان، سیراری (۲۵۳۷)، *ارمنیان*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، مرکز اسناد فرهنگی آسیا.

متین دفتری، فرهاد (۱۳۸۳)، *بهره، دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱۳، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.

جمال رزمجو، فاطمه جان احمدی و احمدرضا خضری (۱۳۹۲) : تحول اصطلاح ساراسن و کاربست آن در میان اروپاییان تا پایان سده سیزدهم، فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام، سال پنجم، شماره هجدهم.

روزنامه سفر سلطان مراد چهارم به ایروان و تبریز (۱۳۸۹)، تصحیح یونس زیرک، ترجمه نصرالله صالحی، تهران، طهوری.

تاورنیه، ژان بانیتس (۱۳۳۶)، *سفرنامه*، ترجمه ابوتراب نوری، اصفهان، کتابفروشی تأیید اصفهان، چاپ دوم.

سفرنامه‌های ونیزیان در ایران (۱۳۸۱)، ترجمه منوچهر امیری، تهران، خوارزمی، ج ۲.

سلانیک، مصطفی افندی (۱۳۸۹)، ترجمه حسن بن علی، تصحیح نصرالله صالحی، تهران، طهوری.

- سومر، فاروق (۱۳۶۹)، *قراقوبونلوا*، ترجمه وهاب ولی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- شاردن، ژان (۱۳۷۴)، *سفرنامه*، ترجمه اقبال یغمایی، تهران، توس.
- شامی، نظام‌الدین (۱۹۵۶)، *ظفرنامه*، به اهتمام فلیکس تاور، پراگ، مؤسسه شرقیه.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۲)، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، چاپ دوم.
- طهرانی، ابوبکر (۲۵۳۶)، *تاریخ دیاربکر*، تصحیح نجاتی لوغال و فاروق سومر، تهران، کتابخانه طهوری، چاپ دوم.
- فصیحی خوافی، احمد بن محمد (۱۳۸۶)، *مجمل فصیحی*، تصحیح سید محسن ناجی نصرآبادی، تهران، اساطیر.
- قزوینی، عمادالدین زکریا محمد (۱۳۶۶)، *آثار البلاد و اخبار العباد*، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی (هزار)، تهران، اندیشه جوان.
- کلاویخو، روی گونسالس (۱۳۸۴)، *ترجمه مسعود رجب نیا*، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ پنجم.
- گروسه، رنه (۱۳۵۳)، *امپراتوری صحرانوران*، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب.
- لسترینج (۱۳۶۴)، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- لین پول، استانیلی (۱۳۶۳)، *طبقات سلاطین اسلام*، ترجمه عباس اقبال، تهران، دنیای کتاب، چاپ دوم.
- مارکوپولو (۱۳۵۰)، *سفرنامه*، ترجمه حبیب الله صحیحی، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۴۹)، *التنبیه الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- مقریزی، تقی‌الدین احمد (۱۹۳۴)، *السلوک لمعرفة دول الملوك*، تصحیح مصطفی زیاده، قاهره، مطبعه دارالکتب المصریه.
- ممبره، میکله (۱۳۹۲)، *سفرنامه (فرستاده‌ای به سوی فرمانروای صوفی ایران)*، ترجمه ساسان طهماسبی، اصفهان، بهتا پژوهش.
- میر خواند، محمد بن خاوندشاه (۱۳۸۰)، *روضه الصفا*، تصحیح جمشید کیان فر، تهران، اساطیر.
- ناصر خسرو قبادیانی (۱۳۸۴)، *سفرنامه*، تصحیح محمود غنی‌زاده، تهران، اساطیر.
- نطنزی، مین‌الدین (۱۳۸۳)، *منتخب التواریخ معینی*، به اهتمام پروین استخری، تهران، اساطیر.
- النویری الاسکندری، محمد بن قاسم (۱۹۶۵، ۱۹۶۸، ۱۹۷۰)، *الالمام بالاعلام فیما جرت به الاحکام و الامور المقضیه فی وقعه الاسکندریه*، تحقیق اتین کومب، عزیز سوربال عطیه، حیدرآباد دکن، مطبعه مجلس دائره، العثمانيه.
- وامبری، آرمینیوس (۱۳۸۷)، *سیاحتنامه درویش دروین در خانات آسیای میانه*، ترجمه فتحعلی خواجه نوری، تهران، علمی و فرهنگی.
- واعظ هروی، سیداصیل‌الدین عبدالله (۱۳۵۱)، *مقصد الاقبال السلطانیه و مراصد الامال خاقانیه*، تصحیح مایل هروی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- ویرانی، شفیق و طهماسبی، ساسان (۱۳۹۱)، *اسماعیلیان در الموت و جنوب ناحیه دریای مازندران پس از فتوحات مغول*، فصلنامه تخصصی تاریخ اسلام، سال سیزدهم، ش ۳، ۱۳۸ - ۱۰۵.
- منوچهر ستوده (۱۳۵۳)، *هفت کشور یا صور الاقالیم*، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- یاقوت حموی، شهاب‌الدین (۱۹۵۷)، *معجم البلدان*، بیروت، دار بیروت و دار صادر.
- یزدی، شرف‌الدین (۱۳۸۷)، *تاریخ جهانگیری*، تصحیح سید سعید میر محمد صادق و عبدالحسن نوایی، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- _____، *ظفرنامه*، تصحیح سید سعید میر محمد صادق و عبدالحسن نوایی، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

تبرستان

www.tabarestan.info

نمایه

تبرستان

www.tabarstan.info

آبادزی، ۲۰۷	آشباخ، ۳۳، ۱۴۰، ۱۴۱
آبوت، ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۹۱	آفس، ۱۱۳، ۲۴۶
آپخاز، ۱۱۴	آق قویونلو، ۳۶، ۵۴، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۸۰
آتیگا، ۱۴۲	آق لیبا، ۲۶۳
آختوبا، ۲۰۰	آگریش، ۷۵
آختوم، ۶۸، ۱۶۲	آگسبورگ، ۱۸، ۲۵
آدالیا، ۵۷، ۱۵۱، ۱۵۲	آلاتنا، ۸۶، ۱۱۵، ۲۰۳
آدانا، ۱۴۵، ۱۵۲	آلاریخ، ۲۱۹
آدراناپولی، ۷۶	آلاریس، ۲۱۹
آذربایجان، ۱۰، ۳۵، ۶۶، ۷۰، ۸۲، ۱۲۰	آلبریک، راهب، ۱۶۵
آذینتارکان، ۲۰۰	آلچی ترجی، ۶۰
آراگون، ۲۱۱	آلمان، ۱۶، ۳۷، ۷۲، ۱۰۹، ۱۳۲، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۴
آرتازو، ۱۸۸	آلن کلایسر، ۱۰۱، ۲۴۰، ۲۴۲
آرتمیس، ۱۵۴	آلنجق، ۸۱، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۸۸
آرچی، ۹۱، ۲۱۹	آلوشتا، ۲۰۴
آررس، ۱۵۵	آلومیو، ۲۳۵
آرناوو، ۱۱۳	آلویتزا، ۱۸۸
آروف، ۳۷، ۸۶، ۱۶۶، ۱۷۴، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۳۴، ۲۴۷	آلیندشا، ۱۸۸
۲۴۹	آماستریس، ۱۴۹، ۲۶۱
آسپروکاسترون، ۲۶۳	آماسیه، ۱۵۰
آسپرون، ۲۶۲	آمورگس، ۹۰
آستارا، ۶۹، ۷۰، ۱۶۳	آمیوسوس، ۵۲، ۱۴۸
آستراخان، ۳۶، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۲	آنتیلیانوس، ۱۵۸
۲۰۲، ۲۰۰	آنتیوخ، ۸۱
آسیاتیک، ۱۹۹	آنجاک، ۳۶، ۱۶۶
آسیای میانه، ۹، ۱۹۹	آندرانوپولی، ۴۷

ارمنستان، ۱۰، ۱۱، ۳۵، ۳۶، ۴۸، ۵۸، ۶۳، ۶۷، ۷۸، ۷۹	آنقارص، ۵۷
۸۱، ۹۵، ۹۹، ۱۰۴، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۹	آنقره، ۹، ۳۵، ۵۸، ۵۹، ۷۷، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۱
۱۳۰، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۶۳، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۱۵	۱۵۴، ۱۵۹، ۱۹۶، ۲۳۹
۲۴۶، ۲۶۰، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۴۸، ۲۴۶	آنکونا، ۲۳۹
اروس، ۱۱۳	آنکار، ۱۹۱
الاریج، ۲۱۹	آورا کومانان، ۱۵۴
ازاق، ۸۶	آونتینوس، ۳۱
ازنیک، ۵۴	آهیر، ۲۱۹
اسپالانو، ۱۹۹	آیرتیس وانک، ۱۸۷
اسپرنگل، ۱۶۴	آیرتیش، ۲۰۲
استامبول، ۷۷، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۴۸، ۱۴۸، ۲۵۸	آیریش، ۱۴۰
استاینر، ۴۶	آیستامبول، ۱۴۸
استرآباد، ۸۱، ۱۸۸	آیسلسر، م، ۱۸
استرآباد، ۱۸۸	آینوس، ۱۵۲
استرابو، ۲۰۷، ۲۳۱، ۲۶۳	آیوس اوتوس، ۱۱۹، ۲۵۴
استراچاس، ۲۰۶	ابخاز، ۳۵، ۳۹، ۸۰، ۱۸۱، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۷
استراسبورگ، ۱۷، ۲۷	ابن بطوطه، ۳۷، ۸۲، ۹۹، ۱۰۲، ۱۶۷، ۱۷۴، ۱۸۴، ۱۹۰
استراوا، ۶۹، ۱۸۸	۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶
استراوا، ۱۸۸	ابوالفداء، ۶۰، ۸۶، ۸۷، ۹۴، ۹۸، ۱۵۶، ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۹۲
استروی، ۱۸۸	۲۰۰، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۹، ۲۳۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۲
اسکندریه، ۱۷، ۹۰، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۵، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۳۸	۲۶۳
۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۹، ۲۵۹	ابوالمخاضین، ۱۵۳، ۱۵۶، ۲۱۹
اسمیرا، ۷۷	ابوبکر میرزا، ۱۰، ۳۶
اسمیرنا، ۱۷۵	ابوبکر، ۱۰، ۳۶، ۵۱، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۱۰۴، ۱۶۲، ۱۶۳
اشتوتگارت، ۱۸	اتریش، ۲۶، ۳۱، ۴۸
اصفهان، ۱۰، ۶۴، ۸۲، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۹، ۲۳۴	اخلاط، ۸۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۸۶
افریقا، ۹، ۲۱۱	ادریس، ۹۰
امام علی (ع)، ۱۲	ادسییلوم، ۱۷۵
آنیتیس، ۱۵۴	ادمندرام، ۱۷۵
انتریانو، ۲۰۶	اردن، ۸۹، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۲۱۲، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱
اندراب، ۱۵۹	ارزاج، ۱۶۲
انطاکیه، ۸۱، ۱۵۸، ۱۸۸، ۲۱۸، ۲۳۷	ارزروم، ۱۶۲، ۱۷۸
انگلستان، ۱۴، ۴۰، ۱۸۳، ۲۱۸، ۲۲۴	ارزرجان، ۵۹، ۷۹، ۱۲۰، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۸
اوپرت، ۲۱۶	ارس، ۳۵، ۶۷، ۱۶۲، ۱۸۴، ۱۸۸، ۲۱۳، ۲۵۳، ۲۵۵
اوتر، ۱۷۹	۲۵۶

۱۷۵، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۱۱، ۲۲۴، ۲۳۲، ۲۳۸	اودریک، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸
ایتالیل، ۲۲۳	اورانتیا، ۱۶۵
ایتانوس، ۱۴۸	اورب، ۹۳
ایتیا، ۱۴۸	اوردن، ۱۴، ۱۵، ۲۳، ۳۱، ۴۰، ۸۸، ۱۲۵، ۱۷۰، ۲۰۰
ایتیل، ۲۰۰	۲۳۸، ۲۳۲
ایدکو، ۳۷، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۱۳۰، ۱۶۹، ۱۷۱	اورستس، ۱۵۴
ایدیل، ۷۰، ۸۶، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۰۰	اورشلیم، ۸۹، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۲۶، ۱۳۹، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹
ایران، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۵، ۳۸، ۳۹، ۴۸، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۹، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۴۳، ۱۵۴، ۱۵۷	۲۵۶، ۲۳۲
۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲	اورشووا، ۱۳۶
۱۹۶، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۴۵	اورگنج، ۳۶، ۷۰، ۷۳، ۸۶، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۸۲، ۲۰۰
ایردمان، ۱۴۳	اورلیوس، مارکوس، ۱۵۱، ۱۸۰
ایروان، ۳۶، ۶۹، ۱۶۳، ۱۸۶	اورناتیا، ۱۶۵
ایزینگان، ۱۲۰	اورناس، ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۰۰
ایسایاس، ۹۷	اورناکیا، ۱۶۵
ایستر، ۵۲، ۷۰، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۲۶، ۲۲۴	اورینگنس، ۳۶، ۷۰، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۰۰
ایسکیر، ۲۰۲	اورینکیوس، ۱۲۶، ۲۵۸
ایسوس، ۲۱۵	اوزلی، ۱۹۰، ۱۹۳
ایفجینیا، ۱۵۴	اوسما، ۱۳۶، ۱۳۷
ایگر، ۱۳۳	اوفیوسا، ۲۶۳
ایلیریک، ۳۴۵	اوقروق، ۲۰۶
ایلیم ریسنز، ۲۵۰	اوگین، ۲، ۱۶۸
ایمبروس، ۳۷، ۱۷۳، ۲۵۲، ۲۵۳	اولتاریوس، ۱۶۳، ۱۹۶
اینبو، ۸۸، ۲۰۸، ۲۰۹	اولجایتو، ۱۶۰
اینجل، فان، ۳۳	اولدنبورگ، ۲۱۵
ایندوس، ۱۵۹، ۲۱۳، ۲۲۳، ۲۳۴	اولریخ، ۲۳، ۴۶، ۲۲۹
اینسوورت، ۱۷۷	اولوس جوجی، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۱۹۷
اینگولشتات، ۳۲	اولیفانت، ۲۰۷
ایو، ۱۹۹	اوبرت، ۱۳۹
ایوانکو، ۱۳۹	اویلاچ، ۲۳۴
ایوانکوس، ۱۳۹	ایسرائیل، ۷۵
بایل، ۳۴، ۴۸، ۶۱، ۶۲، ۶۸، ۸۳، ۸۴، ۹۰، ۱۰۴، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۴۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۳۱	ایبرت، ۲۴، ۲۶، ۲۷
۲۳۲، ۲۵۷، ۲۶۲	ایبسیبور، ۷۱، ۷۳، ۸۶، ۲۰۲
بارادوس، ۲۴۸	ایتالیا، ۲۳، ۸۴، ۹۲، ۱۰۰، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۶۰

بازاک، ک.ا.، ۱۷	برقوق، ۵۸، ۵۸، ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۱۰
باربارو، ۶۹، ۷۰، ۸۱، ۱۵۵، ۱۶۷، ۱۷۸، ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۰۶	برگ، ج. و، ۲۷
۲۶۲، ۲۵۵	برلین، ۱۸، ۲۹
باربردون، ۱۷۸	بروزه، ۱۷۶
بارتولومئو، ۱۸۶	بریتانیا، ۲۵، ۲۶، ۲۷
بارس بای، ۳۷، ۱۷۱، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۸	بریک، ای.، ۱۸
باساو، ۷۵، ۱۷۲	بصرتین، ۱۸۹
بافین، ویلیام، ۱۹۲	بصره، ۱۸۹، ۲۳۷
باگاران، ۱۵۵	بغداد، ۴۸، ۶۱، ۶۱، ۶۳، ۸۴، ۱۴۳، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۸۵
بالاکلافا، ۱۷۳	۱۹۶، ۲۱۳، ۲۱۷
بالدی، فریسکو، ۲۲۳	بلاکرنیس، ۲۵۱
بالماندر، ۸۹، ۲۱۰	بلیس، ۲۱۸
باندوماکی، ۱۵۵	بلسان، ۹۳، ۹۸، ۹۹، ۱۲۵، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳
باواریا، ۳۱، ۳۲، ۷۵	بلغار، ۳۷، ۸۶، ۱۲۲، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۰۱، ۲۰۲
باومگارتن، رف. آ، ۱۷	بلغارستان، ۴۴، ۴۷، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۹
بایبورت، ۱۷۸، ۱۷۹	۱۷۳، ۲۶۲
بایتسچکوف، ا.، ۱۸	بلگروود، ۲۶۲
بدخشان، ۸۳، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷	بنی قریظه، ۱۲
براتزل، ماتياس، ۲۳	بوتان، ۱۳۱
برانت، ۲۴	بوتیا، ۱۴۲
براندون، س.، ۲۵	بوئان، ۱۸۱، ۱۸۲
براندون، سن، ۲۳	بودن، ۷۰، ۱۳۵، ۲۵۷
براون، ۱۷، ۳۳، ۳۶، ۳۸، ۴۰، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱	بودین، ۱۳۵
۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳	بودینز، ۱۳۵
۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳	بودینوم، ۱۳۵
۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵	بورتس، ۱۷۲
۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۸	بورتسل، ۱۷۲
۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳	بورچالا، ۱۶۴
۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۸	بورسا، ۵۰، ۷۰، ۷۶، ۱۴۲، ۱۷۴
۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰	بورسل، ۱۷۲
۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶	بورسلیند، ۱۷۲
۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱	بورگراو، ۴۵
۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴	بوسیکولت، ژان، ۱۴۰
براون، بی.، ۱۴	بوفون، ۳۸
برسلا، ۱۳۳	بوقولیون، ۲۵۱

پنزر، ۲۴، ۲۶، ۲۷	بولار، ۲۰۲
پنزل، ۱۶، ۱۷، ۲۴، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۷۰، ۱۸۹، ۲۱۳، ۲۵۳	بولاق، ۲۰۲
۲۶۳	بولوگنا، ۱۸۶
پوتزوکاردو، هانس، ۴۶	بونفینیوس، آریستام، ۱۳۵، ۱۳۶
پوتی، ۴۰، ۱۸۱، ۱۸۲	بونونیا، ۱۳۵
پودم، ۴۴، ۷۶، ۱۳۵	بوهمین، ۱۹۹
پورتر، ۱۵۷	بهسنا، ۱۵۶
پورگشتال، هامر، ۱۶، ۲۸	بیت المقدس، ۱۱، ۱۳، ۳۸، ۸۹، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۰
پوکوک، ۲۳۰	بیستان، ۸۰، ۸۶، ۱۶۶، ۱۶۷
پولامیزوم، ۲۳۵، ۲۳۶	بیشتاگ، ۱۶۷
پولو، مارکو، ۲۴، ۳۴، ۱۵۹	بیشتامک، ۱۶۷
پیامبر اسلام(ص)، ۱۱۲، ۱۱۴، ۳۸	بیوکنن، ۲۳۷
پیانزولا، ۲۴۵	پاتر نوستر، ۲۲، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۳
پیتر، ۳۹، ۱۰۱، ۳۳۹	پارتینیت، ۲۰۴
پیتر، یوهان، ۳۲	پارتیبیک، ۲۰۴
پیتوس، ۲۰۶	پارسینیوم، ۱۷۶
پیراموس، ۲۱۳	پاریس، ۱۸، ۲۸، ۱۸۲، ۱۹۷، ۲۵۰
پیرن، ۴۳، ۴۷	پاکاران، ۱۵۵
پیگولوتی، ۲۰۰، ۲۰۱	پاگیس، ۱۱۵
پیلا ارمنیا، ۲۱۵	پالتولوگوس، ۴۰
پیلا کیلیکیا، ۲۱۵	پالاتینی، ۲۱
پیلات، ۹۶، ۲۲۷	پالاس، ۲۰۵
پیور، ژان سان، ۱۴۰	پالومیو، ۲۳۵
پیوس هفتم، ۲۱	پامفیلیا، ۱۵۱
تئوفانس، ۲۵۳	پاوتیر، ۱۶۸
تاپیا، ۲۴۶	پراه، ۱۱۴، ۲۴۹، ۲۶۱
تات، ۸۷، ۱۱۳، ۲۰۴، ۲۰۵	پرفسور لپیوس، ۱۸
تاتار، ۳۶، ۵۶، ۷۱، ۷۴، ۸۶، ۸۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۴۶، ۱۸۴	پرفسور هاید، ۱۸
۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۱	پرفیروزنیتوس، کنستانتین، ۱۵۵، ۲۶۲
تاتارستان، ۳۶، ۳۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۸۵، ۸۶، ۸۸	پروتستان، ۲۲
۱۲۲، ۱۶۴، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۸	پروسورا، ۱۱۷
تاتاروی، ۱۹۸	پروکویوس، ۱۵۴، ۱۷۸، ۲۰۷، ۲۴۶
تاتاریا، ۱۹۸	پریام، ۲۴۹، ۲۵۰
تاتن، ۱۹۹	پریم، جو، ۱۸
تارتارن، ۱۹۸	پینزناور، ورنهر، ۴۶

تودلای، بنیامین، ۱۸۴، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۳۵	تارتاروس، ۱۹۸
تودون، ۱۸۴	تارتاریا، ۱۹۸
تور، ۱۶۴، ۱۷۴	تامارتاچا، ۲۰۶
تورکز، ۱۴۲	تانا، ۳۷، ۸۶، ۱۶۶، ۲۰۳، ۲۳۴
تورناکس، ۱۶۵	تاتمانن، ۱۶۶
تورنس، ۱۷۶	تاتمن، ۲۰۸
تورنیا، استفان سیمون، ۱۴۱	تاورنیه، ۱۷۹
توریس، ۲۶۳	تاوریس خرسونوس، ۲۰۵
توغلق، محمود، ۶۲	تاهارتن، ۱۵۹، ۱۵۴، ۱۵۵
توماس، ۶۷، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷	تبریز، ۱۱، ۶۷، ۶۸، ۸۰، ۱۱۵، ۱۵۸، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۳
توماس، ج. ت.، ۵۸	۱۸۵
تونا، ۴۴، ۴۶، ۷۵، ۷۶، ۱۱۵، ۱۳۲	تراژان، ۲۱۰، ۲۰۵، ۱۳۹، ۱۳۶
توران، ۱۶، ۲۳، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۳	ترانسیلوانی، ویوده، ۱۴۱
۱۹۰، ۱۹۹	ترکیه، ۴۷، ۵۳، ۷۰، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۶
تیتانوس، ۱۸۴	۱۴۱، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۶۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۰، ۲۱۱
تیراس، ۲۶۳	۲۴۴، ۲۴۹، ۲۶۱
تیومن، ۱۶۴، ۱۶۹، ۲۰۳	ترناوا، ۷۶
جامبو، ۲۰۹	ترنمایر، ۳۱، ۳۵
جامبولوق، ۲۰۸	ترنو، ۱۳۷، ۱۴۹
جانیک، ۵۲، ۵۳، ۷۸، ۱۴۸، ۱۴۹	ترنوا، ۵۳، ۱۳۷، ۱۴۹
جزیره کرت، ۱۴۸	تروا، ۱۱۵، ۲۴۹، ۲۵۰
جغتای، ۸۵، ۱۹۷	تزاروف، ۲۰۰، ۲۰۱
جگره، ۱۰، ۳۶، ۳۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۱۳۰	تفلیس، ۴۰، ۱۲۰، ۱۵۴
جلایری، احمد، ۱۰، ۴۸، ۶۱، ۶۸، ۱۶۲	تکاوور، ۲۵۸
جنوا، ۵۳، ۸۶، ۱۰۰، ۱۱۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۵۳	تکفور، ۱۲۳، ۱۴۳، ۲۱۴، ۲۵۸
جنیبارد، ۱۹۸	تکفوری، ۲۵۸
جوردانوس، ۱۸۵، ۲۳۶	تکیوری، ۲۵۸
جوزف، فرانز، ۳۲	تل فاروم، ۸۹، ۲۱۲
جوزفدا، ۸۹، ۱۵۲	تلفر، جی، ۱۴
جولات، ۳۹، ۷۱، ۸۶	تمورتایت، ۱۶۳، ۱۶۴
جولاد، ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۰۰	توبلر، ۱۶، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۲۲۸
جیحان، ۲۱۳	توبلرت، ۱۵
جیحون، ۳۶، ۷۰، ۸۶، ۱۶۴، ۲۰۰، ۲۱۳، ۲۳۳، ۲۳۴	توبولسک، ۲۰۲، ۲۰۳
جیریک، ۱۲۷، ۱۷۳	توتان، ۱۸۴
جیکوب پنزل، آبراهام، ۱۵	توتون، ۱۸۴

داغستان، ۸۲، ۱۸۹	جیم، ۲۰۹
دافنه، ۲۵۱	چاتیومرانت، ۱۴۱
دالماسی، ۱۴۲	چاستیومرانت، زان، ۱۴۱
دالمیل، ۱۹۹	چامیک، ۲۶۱
داوزاک، ۲۸، ۳۳	چباخ، ۶۳، ۱۷۰
دایل، ۹۷	چنات آلیا، ۲۶۲
دجله، ۹۹، ۱۲۰، ۱۹۵، ۲۱۳، ۲۳۳، ۲۵۵	چرکس، ۸۷، ۱۱۳، ۲۰۶، ۲۰۷
درسدن، ۱۸، ۲۶، ۲۷	چکامبو، ۱۴۸
دره یهودا، ۸۹، ۲۳۱	چکره، ۳۶، ۳۷، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱
دریای خزر، ۳۶، ۶۷، ۷۶، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۸۳، ۱۸۸	چمکال، ۱۶۵
۱۸۹، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۶۴	چوگا، ۱۳۷
دریای سفید، ۷۶، ۸۲، ۱۸۹	چونکاج، ۱۳۷
دریای سیاه، ۳۴، ۳۹، ۴۰، ۷۵، ۷۸، ۸۶، ۸۷، ۱۱۵، ۱۳۱	چیتانای، ۱۴۸
۱۳۲، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۸	چیراپترا، ۱۴۸
۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۹، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱	چیمبلا، ۱۴۸
۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳	چین، ۱۰، ۶۵، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۸، ۲۰۰، ۲۱۶، ۲۳۳، ۲۳۴
دریپ، ۲۲۰	۲۳۵
دفلوریول، والینت، ۲۵۶	حاجی طرخان، ۸۶، ۱۶۴، ۲۰۰
دگامو، واسکو، ۲۳۵	حبرون، ۹۴، ۹۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳
دمشق، ۵۶، ۶۰، ۶۱، ۷۰، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷	حیشه، ۱۵۹، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۴۸
۱۵۸، ۱۸۶، ۲۲۵، ۲۴۱	حجاز، ۹، ۳۸
دمیرقاپو، ۷۰، ۱۶۴	حرمون، ۲۱۲، ۲۲۹
دنیستر، ۲۶۲، ۲۶۳	حریره، ۱۹۳
دو باره، فیلپ، ۱۴۱	حلب، ۵۹، ۶۰، ۱۵۶
دو ساسی، ۲۱۴، ۲۳۱، ۲۴۰	حمص، ۶۰
دو سن مارتین، ویوین، ۳۳	حودر، ۴۸
دو لاسون، ۱۳۹	خانیکوف، ۱۶۶، ۱۷۷، ۱۸۳
دوبروجا، ۱۳۹	خراسان، ۶۷، ۸۲، ۱۲۰، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۸۹، ۱۹۷
دوبلابردی، ۱۷۰	خریوت، ۷۹، ۱۷۸
دورن، ۱۶۲، ۱۶۹	خرسون، ۲۰۵
دوشکان، ۱۲۳	خرنوب، ۹۴
دوک آلبرشت سوم، ۳۲	خروب، ۹۴، ۲۲۰
دوک آیریش، ۴۵	خلیج فارس، ۱۸۴، ۱۹۱
دوک ارنست، ۲۵	خوارزم، ۳۶، ۷۰، ۸۶، ۱۶۴
دوک باواریا، ۲۱، ۳۲	خوزاری، ۲۱۶

روشيئا، ۱۳۶، ۱۳۷	دوک بورگوني، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸
روماني، ۷۵، ۹۰، ۱۱۳، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۱۶	دولوروسا، ۲۲۷
۲۱۷	دون، ۳۷، ۱۷۵
ري، ۸۰، ۱۶۱، ۱۸۳، ۱۸۴	دوناشينگن، ۲۱
ريتر، ۱۵۵، ۱۷۹، ۲۳۰	دونغوزلو، ۷۷، ۱۷۵
ريزون، ۹۹، ۲۳۳، ۲۳۴	دويتري، جيکويس، ۲۳۷
ريشارتينگر، لئونارد، ۳۳	دهري، خليل، ۲۱۸
ريشارتينگر، لينهارت، ۴۳، ۴۶	دهلي، ۸۴، ۱۵۹
ريهم، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۶۲	ديدياکوف، ۲۴۷
زانزالوس، ۲۴۸	ديوس کورياس، ۱۸۰
زانگه مايستر، پرفسور کارل، ۱۸	ديوکلسين، ۲۵۶
زاینر اولم، گونتر، ۲۴	راپاک، ۱۸۴
زسولت، ۷۱	راتيسبون، ۴۰، ۲۲۲
زخس، ۲۰۶	راسکيا، ۱۴۰
زگرا، ۳۷، ۱۶۷	راسن، ۲۲۲
زوسيلين، ۸۹، ۲۱۱	رافضي، ۸۱، ۱۸۴
زوسيموس، ۱۹۶، ۲۲۸، ۲۴۹، ۲۵۱	راکو، ۱۳۶
زوکوم، ۱۸۰	رالسرتون، ۱۹۸
زوناراس، ۲۵۲	راموزيو، ۱۸۲
زيبين بورگن، ۷۵	رايشنهال، ۳۲
زيپام، ۷۸	رشت، ۸۱، ۱۸۸
زيچم، ۲۱۰	رگن اشپورگ، ۱۳۳
زيشم، ۸۹	رم، ۶۰، ۶۳، ۸۹، ۹۰، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۱
زيگموند، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸	۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۴۲، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۷۶، ۱۸۰
زيگوري، ۷۷	۱۸۶، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۲۴، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۵۷
زيگيزموند، ۳۳، ۳۵، ۴۵، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲	۲۵۹
۲۰۹	رنسلر، ج، ۱۸
زينکيسن، ۱۵۰، ۱۵۱	روبروک، ۲۰۰
زليکاس، ۲۵۴	روبروکويس، ۳۷، ۲۱۶، ۲۴۸
ژوزفدا، ۲۱۰	روبينيان، ۱۴۵، ۲۶۰
ژوستين، ۱۱۵، ۲۳۰	رودس، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۷۵، ۲۲۶، ۲۳۹، ۲۵۳، ۲۶۳
ژوسف، ۹۵	رودلف سولگر، آدامانوس، ۲۲
ژوليبوس، ۱۷۹	روسيه، ۹، ۱۱، ۱۴، ۲۸، ۳۶، ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۴۹، ۱۵۵
ژيل، پيري، ۲۵۲	۱۷۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۱۸
ساتاليا، ۵۷، ۱۵۱، ۱۵۲	۲۵۰، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۴

سن جورج، ۷۰، ۱۷۴، ۲۳۵	ساروس، ۲۱۳
سن جیمز، ۹۶، ۹۸، ۱۲۶، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۵۸	ساری، ۲۷، ۸۷، ۲۰۵، ۲۴۷
سن سیلوستر، ۱۲۱	ساکسونی، ۱۳۳، ۲۱۵
سن شنیسیس، ۷۷	سالونیک، ۳۷، ۷۶، ۱۷۳، ۱۷۴
سن صوفی، ۴۰، ۱۱۶، ۱۳۲، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۶۲	ساماریا، ۱۶۳
سن فیلیپر، ۱۷۶	ساماستریس، ۱۴۹، ۲۶۱
سن کاترین، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۲۱۹، ۲۴۱	سامیارام، ۷۰
سن کلمنت، ۸۷، ۲۰۵	سامسون، ۳۴، ۳۹، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۷۸، ۱۱۵، ۱۴۸، ۱۴۹
سن لئونتیوس، ۲۵۷	سارون، ۱۵۰، ۱۷۶
سن لویس، ۱۶۷	سانودو، مارینو، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۴۷، ۲۶۴
سن لورنس، ۲۶۱	ساو، ۴۸
سن ماسیکیا، ۱۲۱، ۲۶۱	ساولیف، ۱۴۴، ۱۶۹
سن هلن، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۰	سایگون، ۲۰۶
سنتاماراتو، ۴۶	سیاست، ۱۴۷، ۱۴۹
سنخاریم، ۱۴۷	سیاسدیا، ۱۴۷
سواستوپول، ۳۹، ۱۷۳، ۱۸۰، ۲۰۵	سدس کوف، ۱۳۲
سواستوپولیس، ۳۹	سراسیمیر، ژان، ۱۴۱
سوتچاوا، ۲۶۳	سرای، ۸۶، ۸۷، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۶، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲
سوتریوپولیس، ۲۰۶	سوزنفسکی، ۱۵۵، ۱۶۴
سوخوم، ۳۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۰۶	سرس، ۷۶
سوخومی، ۸۰	سرمونا، ۴۰
سوداق، ۸۷، ۱۷۷، ۱۹۴، ۲۰۰	سریل، ۲۰۵
سوررتسنلند، ۷۵	سقا، ۹۲، ۲۱۹
سورگ، ا، ۲۵	سلطان اویس، ۱۰، ۱۴۳
سوریه، ۹، ۳۵، ۳۸، ۵۹، ۹۴، ۹۵، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۳	سلطانیه، ۶۳، ۸۰، ۱۶۰، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۵
۱۵۷، ۱۵۸، ۱۹۲، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۳۱	سلیترنی گوردک، ۲۰۱
۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۸	سمرقند، ۳۵، ۳۶، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۴، ۸۴، ۸۵، ۱۴۳
سوزانا، ۱۲۱، ۲۵۶	۱۵۹، ۱۶۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۷، ۲۳۴
سوقدایا، ۱۵۰	سن ارمان، ۱۷۶
سوکراتس، ۱۵۱	سن استغان، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۵۰، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸
سولخات، ۳۷، ۸۶، ۸۷، ۲۰۳	سن اوکسیتینوا، ۲۵۸
سولدایا، ۱۷۷	سن بارتولوميو، ۲۵۵
سولوف، ۲۲۱	سن بازیل، ۷۷، ۱۷۶
سیبار، ۲۰۲	سن پترزبورگ، ۱۸، ۲۶، ۲۷، ۱۴۹، ۲۵۰
سیبری، ۳۷، ۷۱، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۸	سن تادیوس، ۱۸۸، ۲۵۵، ۲۵۹

عربستان، ۳۸، ۳۹، ۶۳، ۸۳، ۸۸، ۹۲، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴،	قاردوتل، ۱۸۱
۱۲۸، ۱۷۴، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۱۳، ۲۲۹، ۲۴۱	قارسون، ۱۷۶
عسقلان، ۲۰۵	قارص، ۳۶، ۵۷، ۶۸، ۸۰، ۱۶۳
غارنی، ۱۸۶، ۱۸۷	قارگول، ۱۸۱
غرگار، ۱۸۷	قازان، ۲۰۱، ۲۰۲
غولام، ۲۳۵	قازانقا، ۲۰۲
فاسیس، ۱۷۸، ۱۸۲، ۲۱۳	قاف، ۱۹۱
فال مرایر، ۱۶	قالا کرقا، ۱۷۳
فالمیناتریکس، ۱۵۱	قاهره، ۶۰، ۹۱، ۱۰۱، ۲۰۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳
فان شیلت برگ، کولستین، ۳۲	قایلامر، ۲۱۴، ۲۱۵
فرات، ۶۰، ۷۹، ۸۳، ۹۹، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶،	قیباد، ۵۲
۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۳۳	قپجاق، ۱۱، ۳۷، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۸۶، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۳،
فرانسه، ۴۶، ۱۲۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۶۰، ۱۷۶، ۱۷۴،	۲۰۳، ۲۱۶
۲۲۴، ۲۳۲، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۴	قبرس، ۵۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۲۲، ۱۴۲، ۱۵۲، ۲۱۱، ۲۱۴،
فرانکفورت، ۱۸، ۲۶، ۲۷	۲۳۹
فردریش نیومن، کارل، ۱۳، ۱۵	قتاپت، ۱۸۱
فرگوسن، ۱۶۰	قرباغ، ۳۵، ۳۶، ۶۷، ۱۲۰، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲
فرنز، ۱۶۶	قراسو، ۶۹، ۱۵۴
فروسار، ۱۳۸، ۱۴۲	قراسوس، ۱۷۶
فریتگ، ۲۷	قراسون دیری، ۱۷۶
فریسائز، ۳۱، ۱۳۳، ۱۷۷	قرامان، ۴۹، ۵۹، ۲۱۴
فریگوال، ۱۲۳	قرایوسف، ۱۰، ۲۶، ۵۱، ۶۶، ۶۸، ۱۶۲، ۱۸۲
فریول، ۲۳	قراییم، ۱۷۹
فلاندر، ۱۷۶	قرسون، ۱۷۶، ۲۰۵
فلاندرینا، ۲۳۶	قرقری، ۳۷، ۲۰۴، ۲۴۷
فلسطین، ۳۸، ۳۹، ۹۴، ۲۱۲، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۹،	قرمان، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۷۷، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰،
۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۷	قری، ۶۸، ۱۶۳
فلورانس، ۱۸	قسطنطنیه، ۱۱، ۳۵، ۴۰، ۴۵، ۷۶، ۹۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶،
فلورین، ۳۳	۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۷،
فوجی، ۳۶، ۴۵	۱۴۸، ۱۷۳، ۱۷۷، ۲۰۳، ۲۱۴، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱،
فورستر، ج. ر.، ۳۲	۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۶۲
فورستمن، ای.، ۱۸	قشم، ۸۳، ۱۹۱، ۱۹۲
قاپان، ۲۰۲	قفقاز، ۳۹، ۱۴۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۴،
قانون، ۱۸۱، ۱۸۲	۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۳،
قاجی، ۷۷	قوراسار، ۱۷۹

کالانلیک، ۲۴۷	قورتانو دکالوگراس، نیکولو، ۱۷
کالاباغ، ۱۵۹	قولیم، ۲۳۵
کالاتان، ۱۱۴	قونیه، ۴۹، ۵۰، ۷۷، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۲
کالاتیس، ۱۷۳، ۷۶	قویلون، ۲۳۵
کالا کرکا، ۷۶	قیات، ۲۰۸، ۸۸
کالان، ۲۳۵	قییق، ۲۰۸
کالکو کوندیلاس، ۱۴۷	قیراکوس، ۱۸۷
کالمارین، ۱۸۴	قیرقیر، ۲۰۴
کالواری، ۲۲۵، ۹۵	قیرنا، ۱۸۶
کالیاکرا، ۱۲۳	قیریلیسون، ۱۱۹
کانانیتس، ۲۲۰	قیز قالیس، ۱۷۷
کانتربوری، ۳۹	قیس، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳
کاندلیماس، ۱۱۸	قیشون، ۱۹۱
کانلو کروم، ویکاریوس، ۱۸۴	قیصریه، ۵۵، ۷۷، ۸۰، ۱۴۸، ۱۷۶، ۲۵۷
کانیک، ۱۶۶	قیغارت، ۱۸۷
کایبورت، ۱۷۸	قیغامی، ۱۸۶
کایلامر، ۹۰	قیلغرا، ۱۷۳
کراکووی، ۱۳۳	کابل، ۱۵۹
کردستان، ۶۷، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۵، ۲۵۷	کاپادوکیه، ۸۹، ۱۴۶، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۳۶، ۲۴۶، ۲۵۷
کرسون، ۷۸، ۷۹	کاناتیس، ۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲
کرش، ۸۷	کاتالان، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۱۵
کرک، ۳۸، ۲۴۱، ۲۴۲	کاتالانی، جوردانوس، ۱۸۵
کرمان، ۱۰، ۳۷، ۶۹، ۸۳، ۸۷، ۱۷۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۵	کاتیا، ۲۱۸
۲۴۳، ۲۶۲، ۲۴۷	کائون، ۱۸۱
کرزمونستر، ۱۷	کاراملا، ۲۱۵
کرملیت، ۱۶۷	کارامیلا، ۲۱۵
کرواسی، ۳۳، ۴۸، ۱۴۲، ۱۹۴	کارپی، ۲۲۰
کروماندل، ۱۵۹	کارتاز، ۸۹، ۲۱۱
کرونشتات، ۷۵، ۱۴۹، ۱۷۲	کاردو، هانس پوتزو، ۱۴۰
کرویس، پتیس دولا، ۱۵۶	کارمازین، ۳۳
کریسولوراس، مانوئل، ۲۶۲	کارنده، ۴۹، ۵۰، ۱۴۶
کریمه، ۲۷، ۲۹، ۷۴، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۷	کاستالدو، ۱۶۳
۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۴۷	کاستریوتا، جورج، ۲۴۵
کفرناحوم، ۲۱۲	کاسیوس، دیون، ۲۱۰
کلاپروث، ۱۶۷	کافا، ۸۷، ۱۱۵، ۱۳۰، ۱۷۳، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۳۴، ۲۶۱

کولایونیک، ۳۴۷	کلاویخو، ۱۸۷، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۶۹، ۱۵۹، ۱۵۴، ۱۴۵، ۶۲
کیج، ۱۵۹	۱۹۷، ۲۰۳، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۱، ۲۶۲
کیدرون، ۳۲۶، ۳۲۸	کلاویوس، لوین، ۳۲
کیدرینوس، ۲۵۱، ۲۵۳	کلده، ۸۳، ۱۸۵، ۲۴۳
کیرنا، ۸۱	کلمبو، ۲۳۵
کیش، ۸۳، ۱۹۱، ۱۹۳	کلمتیس، سیویتیس، ۲۰۵
کیف، ۳۷، ۷۹، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۵	کلنل یول، ۱۸، ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۹
کیلیا، ۴۱	۲۰۱، ۲۴۳
کلیکیه، ۳۵، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۲، ۲۶۰، ۲۶۴	کماخ، ۱۷۸، ۱۷۹
کینز، ۱۹۲، ۱۹۶	کمپوستلا، ۳۳۱
کانتا، ۳۳۹	کنان، ۷۷
کانانگ، ۱۲۳	کنت دو او، ۱۳۸، ۱۴۱
کالانا، ۱۷۳، ۲۴۸، ۳۴۹	کنت دولا مارکه، ۱۴۱
کالگاریا، ۲۱۶	کنستانتین، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۵۵، ۱۸۰، ۲۰۶
کالگرین، ۹۰، ۲۱۶	۲۲۲، ۲۲۸، ۲۵۲، ۲۵۷
کالی بولی، ۴۷، ۴۸، ۷۶، ۱۴۲	کوبولت، ۲۴، ۲۶، ۲۷
کالی، ۴۷، ۴۸، ۷۶، ۸۶، ۱۰۳، ۱۱۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۲	کوپای قلعه، ۱۶۴
۲۰۳	کوپولی، سیناس، ۳۹
کانتزاک، ۱۸۷	کوخلر، ۴۶
کانگرا، ۱۷۶	کودینوس، ۲۰۶
گرجستان، ۳۵، ۳۹، ۴۰، ۷۸، ۸۱، ۸۲، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴	کورتریتالیل، ۲۲۳
۱۷۸، ۱۸۹، ۲۴۶، ۳۴۸	کورفو، ۱۷
گرچی، ۱۱۴، ۱۷۸، ۱۸۹، ۲۱۶	کورناکس، ۱۶۵
گرس، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸	کوزماس، ۲۳۶
گریف، لرد هانسن، ۴۷	کوفه، ۱۸۹
گریگوری پانزدهم، ۲۱	کوکن، ۷۵، ۱۱۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۷۲
گریگوریچ، ۱۷۴	کولام، ۲۳۵
گنجه، ۱۸۹	کولانوم، ۲۳۵
گوتناکو، ۱۸	کولبا، ۱۱۸
گوززانی، ۲۰۴	کولخیس، ۱۷۸، ۱۸۲
گوزروف، ۲۰۴	کولدینگن، ۹۵، ۲۲۳
گورسی، ۱۶۳	کولر، ۱۶
گورشیلان، ۱۱۴	کولم، ۲۳۵
گوکچه، ۱۸۷	کومان، ۱۷۳، ۲۶۳
گولدنشنادت، ۱۶۴	کومپانز، ترناوکس، ۲۵، ۲۶، ۲۷

لیمبورگش، ۱۳۲	گولوو کینسکی، ۲۰۲
لیمپری، ۲۵۲	گون قلعه، ۱۶۴
ماتاس، ۸۸، ۲۱۰	گبین، ۱۹۸
ماراگارا، ۸۱، ۱۸۴	گیت، ۶۱
مارتین، ج. ای. آ.، ۱۸	گیرارد، ۲۲۶
ماردین، ۵۱، ۸۰، ۱۵۸، ۱۸۲	گیرمونی، ۸۹
مارزوانی، ۵۱، ۱۵۰، ۱۵۱	گیسن، ۱۸
مارزیوان، ۵۱، ۱۵۰	گیلات، ۱۵۵، ۱۸۶
مارسکالکوس دو شیلت برگ، برشتولدوس، ۳۲	گیلان، ۸۱، ۱۸۸
مارشال هوبوسیکولت، ۱۳۵	لئو آلیشان، ریو، ۱۷
مارکوپولو، ۳۶، ۳۴، ۳۴، ۳۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۸	لئو کوپولجینیون، ۲۶۳
۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۶، ۲۱۷	لئونتیف، ۱۶۶
۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۳	لائودیکا، ۱۷۶
ماروچلوچ، ۲۱۰	لارنده، ۴۹، ۷۷، ۱۴۶، ۱۴۷
ماروکولاج، ۸۸	لازکویتز، استفان، ۱۴۱
مازندران، ۳۶، ۶۴، ۶۶، ۸۱، ۲۴۳	لازیا، ۷۹، ۱۷۸
ماکزیمیلیان، ۲۱	لازیستان، ۴۰، ۱۸۲
ماگریل، ۱۸۲	لاسکی، ۲۰۴
ماگیارس، ۱۴۰	لامبور، ۹۹، ۲۳۶
مامیرتال، ۲۲۰	لامپارتن، ۱۲۳
مامره، ۹۴، ۲۲۰	لاملون، ۱۷۹
مامیسترا، ۲۱۵	لاتنس هوت، ۱۳۳
مانترزوش، ۳۷، ۳۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۷۱، ۱۷۲	لبنان، ۱۵۸، ۲۲۹
ماندویل، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۳۵	لجیوالیر، ۲۴۹، ۲۵۰
ماندویل، سر جان، ۲۳، ۲۲۲	لزگیستان، ۱۶۳
مانرت، ۱۳۵	لمپری، ۱۱۵
مانشوگ، ۱۷۱	لنکران، ۷۰
ماوراءالنهر، ۹، ۵۹، ۱۶۱	لوخیشنان، ۱۶۳
ماورو کاسترون، ۲۶۲	لورتینیا، ۱۸
مایلاپور، ۲۳۶	لوزیگنان، ۱۰۱، ۱۲۰، ۱۴۵، ۲۳۹
متودیوس، ۲۰۵	لهستان، ۱۳۳، ۲۰۹
مجارستان، ۳۳، ۴۳، ۴۶، ۴۸، ۷۵، ۷۶، ۱۲۲، ۱۳۱	لیسبوس، ۲۵۳
۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۹۴	لیسیمیر، ۱۷۵
مدینه، ۳۸، ۱۰۸، ۲۳۳، ۲۴۳	لیکیه، ۷۰، ۷۹، ۱۵۱، ۱۷۵
مراغه، ۸۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶	لیمپرو، ۲۵۲

میراپر، فال، ۲۸، ۳۳، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۷۳، ۱۷۴	میلاپور، ۲۳۷
مرزیفون، ۱۵۰	میلیبار، ۲۳۶
مرگا، ۱۸۲	مینگرلی، ۳۹، ۴۰، ۸۰، ۸۱، ۱۱۴، ۱۳۱، ۱۸۱، ۱۸۲
مصر، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۵۸، ۶۰، ۶۷، ۶۸	میوسل، ۲۶
۸۸، ۸۹، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۵۲	نایولی، ۲۳۹
۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۹۷، ۲۰۹، ۲۱۰	ناتوهایز، ۲۰۷
۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳	ناربونی، ۱۹۹
۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۵۵	نازیانزوس، ۲۳۶
مغول، ۸۸، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۹۸، ۲۰۸، ۲۴۳	الناصر فرج، ۸۹
مکاربوس، ۲۵۹	ناهره، ۸۹، ۹۴
مکران، ۱۵۹	نخجوان، ۸۱، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۸۴
مکه، ۳۹، ۲۱۴، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴	نمیتیس، ۲۵۵
مگنزی، ۱۷۵، ۱۷۷	نورمیرگ، ۱۵، ۱۸، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۴۵، ۲۳۴، ۲۵۶
ملطیه، ۱۱، ۵۷، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳	۲۶۳
ملکشافشارف، ۲۱۰	نوک، ۱۸، ۹۲، ۱۳۵، ۱۵۷، ۲۳۹، ۲۵۲
ملیبار، ۲۳۵، ۹۹	نووگورود، ۲۵۰
مویویستا، ۲۱۵	نویلاک، فلیبیرت دو، ۱۳۹
مورای، هیگ، ۳۳	نیشن، ۱۳۳
مورل، گوت لیب فون، ۲۴	نیکوپ، ۱۳۶
موریسون، ۱۹۹	نیکوپیس، ۲۰۶
موریوازو، ۱۵۰	نیکوپولی (جنگ)، ۹، ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۱
موشیم، ۱۸۵	نیکوپولیس، ۹، ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۱۳۵، ۱۳۷
مولتان، ۱۵۹	۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۷۴، ۲۵۳
مونتاقنا، ۲۱۹	نیکیتین، ۱۸۳، ۲۰۸، ۲۳۵
مونتاقی، ۲۱۹، ۹۲	نیمبرو، ۲۵۲
موندربیل، ۲۲۵	نیمبوکا، ۲۳۷
مونینگ، ۱۶، ۱۸، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۴۳	نیمیش، ۱۲۰
میا، ۸۱، ۱۸۷	نیمیتیش، ۲۵۵
میتروتر، ۴۸	نیندر، ۲۳۵
میرابیلیا، ۱۸۵	نیوبر، یو، ۲۷
میرابولیس، ۲۳۶	نیومن، ۱۴، ۱۶، ۲۴، ۳۲، ۴۳، ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۱
میراخامات، ۵۱	۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۹، ۲۰۳
میرانشاه، ۱۰، ۳۶، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۱۲۰، ۱۴۳، ۱۶۱، ۱۶۲	۲۰۸، ۲۱۱، ۲۳۳، ۲۴۴، ۲۵۳
میرکا، ژان، ۱۳۹	واداخ، ۹۰
میسیس، ۲۱۵	وارتما، ۳۹، ۱۹۲

هراکلیوس، ۱۹۶	وارتما، سلف، ۳۹
هرمز، ۸۳، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۱۴	واروچ، ۱۷۰
هرمس، ۱۷۵	واسپوراگان، ۱۴۷
هرمنشتات، ۷۵	والاشی، ۴۴، ۷۵، ۷۶، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۶۳
هرود، ۹۶، ۲۲۷، ۲۳۱	والهر، ۷۳
هرودوت، ۳۴، ۱۶۸، ۱۹۴، ۲۶۳	وامبری، ۱۹۹
هس، ادوارد، ۱۸	وان، ۱۴۷، ۱۶۲، ۱۸۵، ۱۸۶
هلسپونت، ۱۱۵	ورشو، ۴۸
هندک، ۹، ۱۰، ۲۵، ۶۳، ۶۴، ۸۳، ۸۴، ۹۸، ۹۹، ۱۲۸، ۱۵۹، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۱۷، ۲۳۱، ۲۳۳	وگاریساری، ۱۷۶، ۱۷۷
۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۴۴	ولخشان، ۱۹۳
هندوستان، ۶۲، ۶۳، ۸۴، ۹۹، ۱۰۶، ۱۵۹	ولس، ۱۷، ۲۶، ۳۱
هونگوس، ۱۹۱	ولگا، ۷۰، ۱۶۴، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۳۴
هیراییتنا، ۱۴۸	ونیز، ۱۷، ۳۴، ۷۰، ۸۶، ۱۰۰، ۱۹۲، ۲۵۳
یابو، ۲۰۹	ویدین، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۱
الیاس، ۹۰، ۹۳، ۱۸۵، ۲۱۴	ویلبراند، ۲۱۵
یاسن، ۱۱۳	ویمار، ۲۴
یالتا، ۲۰۴	وین، ۱۸، ۲۵، ۲۲۶
یالیتا، ۲۰۴	ویندک، ۱۴۰
یانترا، ۱۳۶	ویندن، ۱۱۳
یزرعئیل، ۲۲۹	ویندیشی، ۴۷، ۱۴۲
یکاترینوگراد، ۱۶۷	ویوده، ورتز، ۴۴، ۱۳۹
الیویه، ۱۱۹	هاخوموف، مناتزاکن، ۱۷
ینا، ۱۸، ۲۴	هارخ، ۱۹۱
یواخیم، ۴۰، ۲۲۷	هامبورگ، ۱۸، ۲۷
یوسف نبی، ۱۲	هاسر، ۱۶، ۲۸، ۳۳، ۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۱
یوسفوس، ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۶	۱۵۵، ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۹، ۲۰۴، ۲۱۳
یول، ۳۳، ۲۲۰	۲۲۱
یونان، ۱۷، ۳۸، ۴۷، ۴۸، ۷۶، ۱۱۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲	هامونت، ۸۰
۱۴۲، ۱۵۴، ۱۵۲، ۲۱۱، ۲۳۸، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۲	هاورث، ۱۹۹
۲۵۳	هایتون، ۲۱۶
ییمبا، ۲۰۹	هایدلبرگ، ۱۵، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۴۳، ۱۲۱، ۲۵۶
ییمبولاق، ۲۰۹	هاین، ۲۴
	هرات، ۶۷، ۸۲، ۱۶۱، ۱۸۹، ۱۹۰

کتاب حاضر سفرنامه‌ای کم‌نظیر از دورهٔ تیموریان و دربردارنده گزارش‌های ارزشمندی در مورد اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این نوره است. این اثر در زمان مؤلف به شهرت زیادی دست یافت و به زبان‌های متعددی نیز ترجمه شد. لشکرکشی‌های عثمانی‌ها در اروپا و آسیای صغیر، لشکرکشی‌های تیمور، نزاع‌های جانشینی پس از مرگ وی، شکل‌گیری دولت آق‌قویونلوها، جنگ‌های داخلی در اولوس جوجی و مصر با دقت به تصویر کشیده شده‌اند، زیرا مؤلف در بسیاری از این وقایع حضور داشته است. یادداشت‌های او در مورد اوضاع اقتصادی، تجاری و کشاورزی ایران شایان توجه و در بسیاری از موارد منحصر به فرد است. تقابل دین اسلام و مسیحیت در قرون وسطا، فضای دینی سرزمین‌های اسلامی و برخی از آداب و رسوم دینی و اجتماعی مسلمانان و آرامنه با دقت تمام شرح داده شده‌اند. این کتاب با داشتن چنین امتیازاتی ضمن روشن کردن گوشه‌هایی از تاریخ ایران و بخش بزرگی از سرزمین اسلامی و شرق اروپا می‌تواند از منابع قابل اتکا برای پژوهشگران رشتهٔ تاریخ باشد.

تیرسنان

یوهان شیلت‌برگر در باواریای آلمان به دنیا آمد. در سن شانزده سالگی در جنگ نیکوپولیس به دست عثمانی‌ها اسیر شد. با وجود کشتار اسرا از مرگ رهایی یافت و به خدمت سلطان بایزید عثمانی درآمد. در این مدت، علاوه بر شرکت در لشکرکشی‌های سلطان عثمانی در آسیای صغیر، در قالب مأموریت‌های نظامی به مصر و سوریه هم اعزام شد، تا اینکه تیمور در نبرد آنقره بر عثمانی‌ها پیروز گردید. شیلت‌برگر به اسارت سپاهیان تیمور درآمد، این بار در ارتش تیمور به کار گرفته شد و او را در لشکرکشی‌هایش همراهی کرد. پس از مرگ تیمور مدتی در خدمت فرزندانش بود، سپس به اولوس جوجی اعزام شد و سال‌ها در منازعات داخلی آنجا حضور داشت. تا اینکه از فرصت استفاده کرد و از طریق دریای سیاه به قسطنطنیه گریخت. امپراتور بیزانس به او کمک کرد و سرانجام موفق شد پس از سی سال اسارت و بردگی بار دیگر به زادگاهش در آلمان برگردد.



ISBN: 978-964-00-1876-7



۹۷۸۹۶۴۰ ۰۱۸۷۶۷

۱۰۹۵۱۵۴ ۱ ۱۵۴۱

بها: ۲۵۰۰۰۰ ریال